روزهای پیشاور

ردی بر کتاب شب‌های پیشاور

**نوشته:**

**استاد محمد باقر سجودی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | روزهای پیشاور – ردی بر کتاب شب‌های پیشاور | | | |
| **نوشته:** | استاد محمد باقر سجودی | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc433464443)

[مقدمه 1](#_Toc433464444)

[منظور اصلی نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور چیست؟ 5](#_Toc433464445)

[حقه بازی اول علمای شیعه: استناد به حدیث دروغ 5](#_Toc433464446)

[حقه بازی دوم: شیعه و یا سنی نمای گمراه را به نام سنی معرفی می‌کند. 8](#_Toc433464447)

[حقه بازی سوم: کوچک را کنار بزرگ نشاندن 8](#_Toc433464448)

[حقه بازی چهارم: آمیخته کردن احادیث 9](#_Toc433464449)

[حقه بازی پنجم: استناد به کتاب‌های درجه 4 ما 9](#_Toc433464450)

[حقه بازی ششم: ستودن راوی و نادید گرفتن سند حدیث 10](#_Toc433464451)

[حقه بازی هفتم: استفاده از لغزش علماء 11](#_Toc433464452)

[حقه بازی هشتم: گفتن نیمی از حقیقت 11](#_Toc433464453)

[حقه بازی نهم: تحریف معنی 13](#_Toc433464454)

[حقه بازی دهم: نقل از صوفی 13](#_Toc433464455)

[حقۀ بازی یازدهم: معنی حدیث صحیح را آن طور که ما می‌گوییم، درک نمی‌کنند 13](#_Toc433464456)

[ادعای 1: سنی‌ها کتب خود را تغییر می‌دهند تا اسنادی را که بر ضد خودشان است، از بین ببرند. 15](#_Toc433464457)

[ادعای 2- معاویه علی را سب می‌کرد 16](#_Toc433464458)

[ادعای 3- معاویه بی‌نام و نشان است اما امام‌های ما صاحب بارگاه هستند. 17](#_Toc433464459)

[ادعای 4- بعضی از سنی‌ها به حضرت علی بد و بیراه می‌گویند!. 17](#_Toc433464460)

[ادعای 5- سنی‌ها حقایق را پنهان می‌کنند. 18](#_Toc433464461)

[ادعای 6- ثعلبی از امامان اهل سنت است 18](#_Toc433464462)

[ادعای 7- سبط ابن جوزی از علمای بزرگ اهل سنت است 19](#_Toc433464463)

[ادعای 8- امام شافعی می‌گوید: دشمنان (سنی‌ها) بسیاری از فضایل علی را پنهان 19](#_Toc433464464)

[ادعای 9- سنی‌ها شوخی و مزاح خصوصی رسول با عایشه را در کتاب‌های خود 20](#_Toc433464465)

[ادعای 10- هیچ سنی یا به قول خودشان 4 یاری به علی ایراد نمی‌گیرد...**()**. 20](#_Toc433464466)

[ادعای 11- همراهی ابوبکر با پیامبر در غار ثور دلیل بر ثبوت خلافت او نیست!...**()**. 21](#_Toc433464467)

[ادعای 12- نماز خواندن ابی بکر با امت (به فرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر 21](#_Toc433464468)

[ادعای 13- سنی در فضیلت ابوبکر حدیث جعل کرده است. 22](#_Toc433464469)

[ادعای 14- تعجبی ندارد که مهدی بیش از هزار سال عمر کرده است. 23](#_Toc433464470)

[ادعای 15- نصاری در مسجد پیغمبر برای ادای فریضه آزاد بودند 24](#_Toc433464471)

[ادعای 16- سلیمان بلخی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که 25](#_Toc433464472)

[ادعای 17- ابن ابی الحدید معتزلی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده 28](#_Toc433464473)

[ادعای 18- موفق بن احمد خوارزمی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است. 32](#_Toc433464474)

[ادعای 19- جار الله زمخشری سنی است. 33](#_Toc433464475)

[ادعای 20- ابن المغازلی شافعی که از علمای بزرگ سنی است گواهی داده است 33](#_Toc433464476)

[ادعای 21- عبیدالله الحسکانی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است. 35](#_Toc433464477)

[ادعای 22- گنجی شافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه، برحق است. 36](#_Toc433464478)

[ادعای 23- ابراهیم بن محمد بن الموید ابی بکر بن حمویه الجوینی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است. 37](#_Toc433464479)

[ادعای 23- حاکم نیشابوری که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه، برحق است. 37](#_Toc433464480)

[ادعای 24- متقی هندی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است. 38](#_Toc433464481)

[ادعای 25- محمد بن طلحه الشافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است. 38](#_Toc433464482)

[ادعای 26- مسعودی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است. 38](#_Toc433464483)

[ادعای 27- ابن الصباغ مالکی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است. 39](#_Toc433464484)

[ادعای 28- بعضی از سنی‌ها، عمار یاسر را فحش می‌دهند. آن‌ها در روز قیامت چه خواهند گفت؟! 39](#_Toc433464485)

[ادعای 29- علماء سنی در کتب متعددی، فضائل عترت اهل بیت طهارت را قبول کرده‌اند و این را دلیل بر حق بودن شیعه می‌داند... **()**. 40](#_Toc433464486)

[ادعای 30- امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت اشعاری سروده است 41](#_Toc433464487)

[ادعای 31- سنی‌ها نیز، به مهدی عقیده دارند...(). 41](#_Toc433464488)

[ادعای 32- بعضی از سنی‌ها به مهدی ما عقیده دارند 41](#_Toc433464489)

[ادعای 33- سنی گواهی می‌دهد بر فضایل اهلبیت... پس مذهب ما درست است 42](#_Toc433464490)

[ادعای 34- مودت اهل البیت از اصول دین است 43](#_Toc433464491)

[ادعای 35- سنی‌ها حدیثی دارند که بعد از وفات پیامبر کینه‌های پنهان صحابه آشکار می‌شود 45](#_Toc433464492)

[ادعای 36- فرزندان فاطمه اولاد رسول الله هستند پس ما می‌توانیم به آن‌ها بگوییم: 46](#_Toc433464493)

[ادعای 36- آیه مباهله دلیل است بر اینکه حسن و حسین فرزندان پیامبرند؟! 47](#_Toc433464494)

[ادعای 37- فرزندان حسن وحسین تا روز قیامت از نسل رسول الله محسوب می‌شوند... **()**. 48](#_Toc433464495)

[ادعای 37- سنی‌ها حدیث دارند که حسن و حسین پسران پیامبرند 49](#_Toc433464496)

[ادعای 38- احمد حنبل در «مسند» خود گفته است حسن و حسین امامند 51](#_Toc433464497)

[ادعای 39- سنی می‌گوید: جمع بین نماز ظهر و عصر جایز است. پس شیعه برحق است 52](#_Toc433464498)

[ادعای 40- پیدا شدن جسد شاه چراغ در شیراز دلیلی برحقانیت شیعه 53](#_Toc433464499)

[ادعای 41- سید علاء الدین حسین، دلیلی برحقانیت شیعه () 54](#_Toc433464500)

[ادعای 42- ابراهیم مجاب، دلیلی برحقانیت شیعه 54](#_Toc433464501)

[ادعای 43- پیدایش قبر حضرت علی، دلیلی برحقانیت شیعه 55](#_Toc433464502)

[ادعای 44- فتحعلی شاه، شهنشاه مسلمان و علم پرور 55](#_Toc433464503)

[ادعای 45- سنی‌ها شاهدند که تشیع از زمان رسول الله وجود داشت 57](#_Toc433464504)

[ادعای 46- شیعه از زمان رسول الله وجود داشته و در حق آن‌ها آیاتی نازل شد! 58](#_Toc433464505)

[ادعای 47- شیعه از زمان رسول الله وجود داشت و دربارۀ این ادعا،خود سنی‌ها حدیث دارند 59](#_Toc433464506)

[ادعای 48- این حدیث سنی‌ها دربارۀ اصحاب، دلیل حقانیت شیعه است 63](#_Toc433464507)

[ادعای 49- سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هم شیعه بودند 63](#_Toc433464508)

[ادعای 50- علت توجّه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء، هوش سرشار بود 63](#_Toc433464509)

[ادعای 51- شیعه شدن مغول‌ها به خاطر مناظرۀ علمی سنی و شیعه بود 64](#_Toc433464510)

[ادعای 52- شیعه زیاد رو و غالی نیست 65](#_Toc433464511)

[ادعای 53- منظور از یس در سورۀ یاسین همانا حضرت محمد است 65](#_Toc433464512)

[ادعای 54- مراد از آل یس آل محمد است 66](#_Toc433464513)

[ادعای 55- صلوات بر آل محمد سنت و در تشهد نماز واحب است پس شیعه برحق است...(). 66](#_Toc433464514)

[ادعای 56- سنی گواه می‌دهد بر فضایل اهل بیت پس مذهب ما درست است...(). 67](#_Toc433464515)

[ادعای 57- ما نمی‌گوییم: شناخت امام؛ یعنی شناخت الله 68](#_Toc433464516)

[ادعای 58- شناخت امام، بزرگترین عبادات است 70](#_Toc433464517)

[ادعای 59- سنی عقیده دارد که الله قابل دیدن است 71](#_Toc433464518)

[ادعای 60- آیۀ (لا تدرکه و الابصار)، دلیل است که ما دردنیا و آخرت نمی‌توانیم الله را ببینیم...(). 72](#_Toc433464519)

[ادعای 61- می‌گوید: اگر ما الله را ببینیم؛ یعنی، او محدوداست و این کفر است...(). 72](#_Toc433464520)

[ادعای 62- خداوند جسم نيست تا مثلاً بنشيند... . 73](#_Toc433464521)

[ادعای 63- سنی‌ها می‌گویند: الله مثل بقیه دست و پاچشم دارد... 73](#_Toc433464522)

[ادعای 64- صحیحین سنی‌ها از خرافات پر است 75](#_Toc433464523)

[ادعای 65- از خرافات کتاب‌های سنی، سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت است 76](#_Toc433464524)

[ادعای 66- شیعه، مشرک نیست 78](#_Toc433464525)

[ادعای 67- شیعه مشرک نیست؛ زیرا کسی را پسر الله نمی‌داند 79](#_Toc433464526)

[ادعای 68- شیعه مشرک نیست؛ زیرا صفات الله را کسبی نمی‌داند 80](#_Toc433464527)

[ادعای 69- شرک یعنی بیکار کردن الله در اداره امور جهان 80](#_Toc433464528)

[ادعای 70- شرک: یعنی، ریا و توجه به غیر الله 81](#_Toc433464529)

[ادعای 71- شیعه نذر برای غیر الله را حرام می‌داند 82](#_Toc433464530)

[ادعای 72- شیعه از هیچ راهی مشرک نیست 82](#_Toc433464531)

[ادعای 73- مرده می‌تواند قدرتی مافوق تصور داشته باشد 83](#_Toc433464532)

[ادعای 74- دربارۀ وسیله گیری آیه داریم: 85](#_Toc433464533)

[ادعای 75- حدیث ثقلین ؛ دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه 87](#_Toc433464534)

[ادعای 76- بخاری و مسلم از رجال مردود وجعال نقل خبرنموده‌اند...(). 90](#_Toc433464535)

[ادعای 77- اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم، آن دونفر نوشتند: پیامبر زنش را به مجلس رقص برد! العیاذ بالله 92](#_Toc433464536)

[ادعای 78- بخاری همۀ احادیث صحیح را در کتابش ذکر نکرده... (). 92](#_Toc433464537)

[ادعای 79- حدیث سفینه، دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه 93](#_Toc433464538)

[ادعای 80- استسقاء عمر به کمک اهل بیت پیغمبر دلیل است بر جایز بودن وسیله گیری 94](#_Toc433464539)

[ادعای 81- شیعه مشرک نیست و دعا‌هایش توحیدی است...(). 95](#_Toc433464540)

[ادعای 82- سنی‌ها شیعه‌ها را مظلومانه می‌کشند 96](#_Toc433464541)

[ادعای 83- پیروی سنی‌ها از چهار مذهب، بی‌دلیل و باطل است 97](#_Toc433464542)

[ادعای 84- شیعه، سنی را نمی‌کشد 97](#_Toc433464543)

[ادعای 85- و سنی، شیعه را می‌کشد 97](#_Toc433464544)

[ادعای 86- رفتار امراء افاغنه با شیعیان افغانستان ظالمانه است...(). 99](#_Toc433464545)

[ادعای 87- امیر امان الله خان، قابل تقدیر است 99](#_Toc433464546)

[ادعای 88- سنی‌ها، قاضی سید نور الله شوشتری راکشتند...(). 100](#_Toc433464547)

[ادعای 89- نماز شیعه در سر قبر برای راضی کردن اللهاست...() 100](#_Toc433464548)

[ادعای 90- ما رو به قبر نماز نمی‌خوانیم ...(). 102](#_Toc433464549)

[ادعای 91- بوسیدن آستانۀ قباب أئمه، شرک نیست...(). 102](#_Toc433464550)

[ادعای 92- سجده اگر به نیت عبادت نباشد، اشکالی ندارد 102](#_Toc433464551)

[ادعای 93- روح در این دنیا زنده است 105](#_Toc433464552)

[ادعای 94- سنی‌ها یزید را دوست دارند و او را امیر المومنین می‌نامند 106](#_Toc433464553)

[ادعای 94- یزید کافر است 106](#_Toc433464554)

[ادعای 95- جواز علمای اهل سنت بر لعن یزید 107](#_Toc433464555)

[ادعای 96- قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید...() 107](#_Toc433464556)

[ادعای 97- یادبود ساختن برای بزرگان، عاقلانه است 107](#_Toc433464557)

[ادعای 98- از امام حاجت نمی‌خواهیم؛ آن‌ها واسطه‌اند 108](#_Toc433464558)

[ادعای 99- سنی از 4 امام پیروی می‌کند. آن‌هم 4 امام مرده 110](#_Toc433464559)

[ادعای 100- دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست 111](#_Toc433464560)

[ادعای 101- رد نمودن ابو حنیفه توسط امامان و علمای اهلتسنّن...() 111](#_Toc433464561)

[ادعای 102- امامان شیعه یک دست هستند و یک حرف می‌زنند. برخلاف امامان 111](#_Toc433464562)

[ادعای 103- امامت از اصول دین است 112](#_Toc433464563)

[ادعای 104- مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است 113](#_Toc433464564)

[ادعای 105- دو نوع نبوت داریم: خاصه و عامه 115](#_Toc433464565)

[ادعای 106- حدیث منزلة، دلیل است بر اثبات مقام نبوت برای علی 115](#_Toc433464566)

[ادعای 107- راوی حدیث منزلة، عمر بن الخطاب است 118](#_Toc433464567)

[ادعای 108- از حدیث منزلة ثابت می‌شود که ایشان از همه افضل بود...() 119](#_Toc433464568)

[ادعای 109- پیغمبر درِ ِتمام خانه‌ها را به مسجد بست مگر در خانۀ علی 120](#_Toc433464569)

[ادعای 110- بخاری گفته است: علی حق دارد جُنُب وارد مسجد شود 122](#_Toc433464570)

[ادعای 111- تقاضا نمودن پیغمبر از الله برای اینکه علی را وزیرش کند 122](#_Toc433464571)

[ادعای 112- سنی حدیث دروغ دربارۀ ابوبکر و عمر دارد 123](#_Toc433464572)

[ادعای 113- پیامبر پیشگویی کرده بود که مردم از فرمان علی سر می‌تابند 124](#_Toc433464573)

[ادعای 114- اگر خوب عربی بدانید، می‌توانید از حدیث منزلة منظور اصلی رسول الله را دریابید 125](#_Toc433464574)

[ادعای 115- حدیث منزلة در دفعات متعدد غیر از تبوک واردشده ...() 126](#_Toc433464575)

[ادعای 116- پیامبر گفت: علی برادر من است 127](#_Toc433464576)

[ادعای 117- در شباهت‌های علی با‌هارون درس‌هایی بر حقانیت شیعه هست 127](#_Toc433464577)

[ادعای 118- در حدیث «الدار يوم الانذار» پیغمبر، علی را به خلافت برگزید 128](#_Toc433464578)

[ادعای 119- شهادت کافران بر جانشینی علی دلیلی است برحقانیت شیعه 129](#_Toc433464579)

[ادعای 120- سنی‌ها می‌گویند: علی خلیفۀ پیامبر است 129](#_Toc433464580)

[ادعای 121- سنی‌ها دربارۀ جانشینی ابوبکر حدیث جعلی دارند 131](#_Toc433464581)

[ادعای 122- ابوهریره دینش را به شکم فروخت 131](#_Toc433464582)

[ادعای 123- علی از حق و قرآن جدا نمی‌باشد 131](#_Toc433464583)

[ادعای 124- با وجود این همه احادیث مشابه چرا بعضی از صحابه علی را رها کردند و با معاویه رفتند...(). 133](#_Toc433464584)

[ادعای 125- مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفان 133](#_Toc433464585)

[ادعای 126- تهمت علمای سنی به شیعیان 134](#_Toc433464586)

[ادعای 127- ما گرفتن بیش از چهار زن را جایز نمی‌دانیم 135](#_Toc433464587)

[ادعای 128- تهمت‌های ابن تیمیه به ما 135](#_Toc433464588)

[ادعای 129- شهر ستانی بی‌سواد بود 137](#_Toc433464589)

[ادعای 130- سنی ابو هریره را مذمت می‌کند 137](#_Toc433464590)

[ادعای 131- ابوهریره با بسر بن ارطاة مسلمانان را کشتار کرد...() 138](#_Toc433464591)

[ادعای 132- عمر، ابوهریره را تازیانه زد برای نقل حدیث دروغ 139](#_Toc433464592)

[ادعای 133- حدیثی که خدا فرموده است: «من از ابی بکر راضیم. آیا او هم از من راضی است یا نه»، دروغ است 140](#_Toc433464593)

[ادعای 134- می‌گوید: تا بنده به مقام رضا نرسد، الله از او راضی نمی‌شود. پس این روایت، دروغ است...(). 141](#_Toc433464594)

[ادعای 135- سنی خودش روایت دارد که حسن و حسیندو سید جوانان اهل بهشت‌اند...(). 144](#_Toc433464595)

[ادعای 136- حدیث سنی که می‌گوید: با بودن ابوبکر کس دیگری نباید پیش امام شود، درست نیست 145](#_Toc433464596)

[ادعای 137- روایت ابی بکر و عایشه، محبوب پیغمبر بودند، دروغ است 145](#_Toc433464597)

[می‌گوید: آیه داریم که باید نزدیکان رسول را دوست داشته باشیم. 146](#_Toc433464598)

[ادعای 138- اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت، دلیلی است برحقانیت شیعه 147](#_Toc433464599)

[ادعای 139- علی، محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده است 148](#_Toc433464600)

[ادعای 140- قرآن را کسی نمی‌فهمد جز امامان ما 149](#_Toc433464601)

[ادعای 141- اهل ذکر، آل محمدند 149](#_Toc433464602)

[ادعای 142- منظور آیه از اشداء علی الکفار علی است 150](#_Toc433464603)

[ادعای 143- حضرت محمد، ابوبکر را برای این برد که مبادا جایش را به کفار بگوید 152](#_Toc433464604)

[ادعای 144- ابوبکر بی‌اجازه با پیغمبر همراه شد...() 153](#_Toc433464605)

[ادعای 145- همراهی ابوبکر با پیامبر در غار بی‌اهمیت است 153](#_Toc433464606)

[ادعای 146- نزول سکینه در غار بر رسول الله بوده است نه بر ابوبکر 156](#_Toc433464607)

[ادعای 147- با کتب اهل سنت ثابت می‌کنم که 300 آیۀ قرآن دربارۀ علی است...(). 157](#_Toc433464608)

[ادعای 148- سبقت علی در اسلام دلیل است بر برتری او 158](#_Toc433464609)

[ادعای 149- علی اولین مومن بود...(). 158](#_Toc433464610)

[ادعای 150- ایمان علی در کوچکی، دلیل بر وفور عقل و فضل او می‌باشد 159](#_Toc433464611)

[ادعای 151- علی افضل از جمیع صحابه و امت بود...() 160](#_Toc433464612)

[ادعای 152- نزول آیه در شأن علی «لیلة الهجرة» که در بستر رسول اکرم خوابید 160](#_Toc433464613)

[ادعای 153- اعتراف علماء سنّی بر افضل بودن خوابیدن علیدر بستر پیغمبر از مصاجت ابی بکر در غار...(). 161](#_Toc433464614)

[ادعای 154- علی از ابوبکر برتر است چون ابوبکر سفر را دوست می‌داشت 161](#_Toc433464615)

[ادعای 155- در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده است 162](#_Toc433464616)

[ادعای 156- اقرار عمر بر برتری علی بر خودش ؛ در علم و در عمل 163](#_Toc433464617)

[ادعای 157- گفتار عمر(لو لا علی لهلک عمر)، سند معتبری از سنی‌ها دارد...(). 164](#_Toc433464618)

[ادعای 158- علی معما را بهتر از عمر حل می‌کرد؛ پس افضل است 165](#_Toc433464619)

[ادعای 159- عمر در جنگ‌ها شجاع نبود...(). 167](#_Toc433464620)

[ادعای 160- پیروزی‌های صدر اسلام، مرهون علی است 167](#_Toc433464621)

[ادعای 161- ابوبکر و عمر در خیبر شکست خوردند 168](#_Toc433464622)

[ادعای 162- علی محبوب خدا و پیغمبر بود 170](#_Toc433464623)

[ادعای 163- سنی هم قبول دارد که الله، رسولش و علی رادوست داشت...(). 170](#_Toc433464624)

[ادعای 164- عمر و ابوبکر در خیبر شکست خوردند 171](#_Toc433464625)

[ادعای 165- آیۀ ﴿**رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ**﴾ در حق عثمان نازل نشد 171](#_Toc433464626)

[ادعای 166- عثمان بذل و بخشش‌های بی‌حدی می‌کرد و مسرف بود 172](#_Toc433464627)

[ادعای 167- درمقایسه با عثمان، عمر خوب‌تر بود 174](#_Toc433464628)

[ادعای 168- عثمان، فاسدهای بنی امیه را روی کار آورد...(). 175](#_Toc433464629)

[ادعای 169- بنی امیّه و حکم بن ابی العاص و مروان ملعون خدا و پیغمبر بودند و عثمان آن‌ها را برسر کار آورد. 175](#_Toc433464630)

[ادعای 170- حکم بن أبی العاص را رسول الله تبعید کرد و عثمان بر سر کار آورد 176](#_Toc433464631)

[ادعای 171- ولید فاسق د ر حال مستی نماز جماعت خواند و عثمان او را والی کرد 177](#_Toc433464632)

[ادعای 172- غلط کاری‌های عثمان موجب قتل او شد...(). 179](#_Toc433464633)

[ادعای 173- ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد...(). 179](#_Toc433464634)

[ادعای 174- عثمان به اصحاب پیغمبر صدمه زد...**()** 179](#_Toc433464635)

[ادعای175- مضرب شدن ابن مسعود و مردن او ... **()** 180](#_Toc433464636)

[ادعای 176- مضرب شدن عمّار به امر عثمان 180](#_Toc433464637)

[ادعای 177- اذیت و تبعید نمودن ابوذر و وفات او در صحرای ربذه 181](#_Toc433464638)

[ادعای 178- پیامبر چهار صحابی را بسیار دوست می‌داشت: علی، ابوذر، مقداد و سلمان 181](#_Toc433464639)

[ادعای 179- رحیم، علی بن ابیطالب بود...(). 183](#_Toc433464640)

[ادعای 180- عثمان به فامیل بخشش می‌کرد و علی فامیل را ادب می‌کرد 183](#_Toc433464641)

[ادعای 181- رقتار علی با عایشه بعد از جمل نشانۀ مهربانی اوست 184](#_Toc433464642)

[ادعای 182- معاویه در صفین لشکر علی را از آب منع کرد و علی برعکس عمل کرد 184](#_Toc433464643)

[ادعای 183- آیۀ ﴿**وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ**﴾ در حق علی است، هرچند که ضمیر جمع باشد 186](#_Toc433464644)

[ادعای 184- آیۀ: ﴿**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥**﴾ در حق علی نازل شد 186](#_Toc433464645)

[ادعای 185- سنی می‌گوید: آیۀ ولایت درحق علی است 187](#_Toc433464646)

[ادعای 186- زکات دادن در حال رکوع جایز است 188](#_Toc433464647)

[ادعای 187- عمر به رسالت حضرت محمد شک کرد 189](#_Toc433464648)

[ادعای 188- حضرت محمد و علی یک روح در دو بدن بودند 191](#_Toc433464649)

[ادعای 189- آیۀ مباهله دلیلی است بر اینکه پیامبر و علی یک روح بودند در دو بدن 192](#_Toc433464650)

[ادعای 190- شواهدی از اخبار در اتحاد روحی پیغمبر و علی از اهل سنت 194](#_Toc433464651)

[ادعای 191- چون پیغمبر افضل بر انبیاء است، علی هم افضل ازآن‌ها می‌باشد...(). 194](#_Toc433464652)

[ادعای 192- علی صاحب کمالات جمیع انبیاء بوده است 197](#_Toc433464653)

[ادعای 193- امامت ابوبکر با اجماع امت نبود 198](#_Toc433464654)

[ادعای 194- اسامه خودش امیر ابوبکر بود. چگونه یک شبه مامور او می‌شود 201](#_Toc433464655)

[ادعای 195- سنی هم قبول دارد که اجماع بر خلافت ابوبکر واقعنشد...(). 203](#_Toc433464656)

[ادعای 196- دور نمودن کبار صحابه از بیعت با ابی بکر ...(). 204](#_Toc433464657)

[ادعای 197- سعد بن عباده را توطئه گران کشتند...() 204](#_Toc433464658)

[ادعای 198- بالا بودن سن عمر دلیلی بر ارجحیت نیست...() 204](#_Toc433464659)

[ادعای 199- پیامبر، علی را جانشین خود کرد 204](#_Toc433464660)

[ادعای 200- علی، فارق بین حق و باطل است 206](#_Toc433464661)

[ادعای 201- در انتخاب خلیفه عجله کردند؛ چون از عکس العمل مخالفان می‌ترسیدند 209](#_Toc433464662)

[ادعای 202- عمر به غلط گفت: نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد 210](#_Toc433464663)

[ادعای 203- هر صحابی قابل احترام نیست 210](#_Toc433464664)

[ادعای 204- تعداد کمی از مردم با ابوبکر بیعت کردند...() 210](#_Toc433464665)

[ادعای 205- بیعت علی و بنی‌هاشم با تهدید و زور و بعد از شش ماه بود...(). 212](#_Toc433464666)

[ادعای 206- علی را به زور برای بیعت بردند 213](#_Toc433464667)

[ادعای 207- دوازده دلیل برای اینکه علی را با جبر و زور و شمشیر به مسجد بردند 213](#_Toc433464668)

[ادعای 208- از علی به زور بیعت گرفتند 214](#_Toc433464669)

[ادعای 209- خانۀ علی را آتش زدند 215](#_Toc433464670)

[ادعای 210 - سنی قبول دارد که درِ خانۀ علی را سوزاندند 216](#_Toc433464671)

[ادعای 211- حدیث حبّ علی، حسنه‌ای است که گناه با آن ضرر نمی‌رساند؛ درست است 216](#_Toc433464672)

[اداعای 212- حدیث هرکس بر حسین گریه کند، بهشت بر او واجب می‌شود؛ درست است. 217](#_Toc433464673)

[ادعای 213- اگر مسلمان بی‌توبه از دنیا برود و محبّ علی باشد، خداوند او را عفو می‌نماید 218](#_Toc433464674)

[ادعای 214- شهر‌های سنی پر از فساد است 219](#_Toc433464675)

[ادعای 215- سنی‌ها زنا و لواط، حتی با مادر را حلال می‌دانند 220](#_Toc433464676)

[ادعای 216- حدیث حب علی حسنه‌ای... در کتب اهل تسنّن است 221](#_Toc433464677)

[ادعای 217- محبت به علی این فایده را دارد که گناهان را می‌بلعد؛ مثل بلعیدن آتش هیزم خشک را 223](#_Toc433464678)

[ادعای 218- کس، شیعه و ناکس، سنی است 224](#_Toc433464679)

[ادعای 219 - گریه و مجالس عزاداری باعث خودسازی است 225](#_Toc433464680)

[ادعای 220- سنی می‌گوید: باید برای زیارت به کربلا رفت 226](#_Toc433464681)

[ادعای 221- پنج تن معصوم بودند 226](#_Toc433464682)

[ادعای 222- قیام امام حسین برای ریاست و خلافت، ظاهری نبود...() 227](#_Toc433464683)

[ادعای 223- ابو سفیان پس از اسلام کافر شد 228](#_Toc433464684)

[ادعای 224- امام سجاد در مقابل یزید سخنرانی کرد و یزید ترسید 229](#_Toc433464685)

[ادعای 225 - مادام انگلیسی شاهد است بر مظلومیت امام حسین...() 230](#_Toc433464686)

[ادعای 226- عزاداری سبب صالح شدن است 231](#_Toc433464687)

[ادعای 227- زیارت، ثوابی عظیم دارد 231](#_Toc433464688)

[ادعای 228- قبر امامان ما پر از زوّار است و آرامگاه امامان سنی خالی است 232](#_Toc433464689)

[ادعای 229 - سنی می‌گوید: اسلام با ایمان فرق ندارد 233](#_Toc433464690)

[ادعای 230- اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن، شیعیان را طرد می‌کنند و شیعه مشرک نیست 234](#_Toc433464691)

[ادعای 231- و تقلید کردن از امامان اربعۀ اهل سنت اشتباه است 235](#_Toc433464692)

[ادعای 232- به امر رسول الله بایستی امت از علی متابعت نماید 236](#_Toc433464693)

[ادعای 233- حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می‌باشد... 236](#_Toc433464694)

[ادعای 234- چرا ما باید از ابوبکر و عمر پیروی کنیم در حالی که احادیث دربارۀ اهل البیت است 237](#_Toc433464695)

[ادعای 235- سوالی که جواب ندارد 238](#_Toc433464696)

[ادعای 236- مذهب امام صادق حق است 238](#_Toc433464697)

[ادعای 237- امام صادق بزرگترین محدث بود 239](#_Toc433464698)

[ادعای 238- عدد خلفاء را پیغمبر دوازده نفر معرفی نمود که منظور 12 امام ما هستند 240](#_Toc433464699)

[ادعای 239- عدد دوازده در قرآن اشاره به 12 امام است 241](#_Toc433464700)

[ادعای 240- علی مشاور اول خلفاء بود 243](#_Toc433464701)

[ادعای 241- امامان سنی، شاگرد امام صادق بودند 243](#_Toc433464702)

[ادعای 242- سنی‌ها به امام صادق اهمیت ندادند 244](#_Toc433464703)

[ادعای 243- اهل البیت را سنی‌ها رها کردند و رفتند دنبال دیگران 244](#_Toc433464704)

[ادعای 244- طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی‌شود 245](#_Toc433464705)

[ادعای 245- علی قاتل خود را می‌شناخت 246](#_Toc433464706)

[ادعای 246- بعضی از بیعت کنندگان در صلح حدیبیه منافق بودند**.**..(). 247](#_Toc433464707)

[ادعای 247- حدیث به اصحاب من اقتداء کنید...(). 247](#_Toc433464708)

[ادعای 248- اصحاب منافق بودند می‌خواستند پیامبر را بکشند 248](#_Toc433464709)

[ادعای 249- ابوهریره دروغگو بود...(). 248](#_Toc433464710)

[ادعای 250- اصحاب با یکدیگر در امر جانشینی پیامبر اختلافکردند...(). 249](#_Toc433464711)

[ادعای 251- سعد بن عباده با ابی بکر و عمر در موضوع انتخاب خلیفه مخالف بود...(). 249](#_Toc433464712)

[ادعای 252- قیام طلحه و زبیر در مقابل علی در بصره باعث قتل مسلمانان شد 249](#_Toc433464713)

[ادعای 253- معاویه و عمرو بن عاص، علی را سب می‌نمودند...(). 250](#_Toc433464714)

[ادعای 254- اسناد حدیث «اصحابي کالنجوم» ضعیف است 250](#_Toc433464715)

[ادعای 255- صحابه معصوم نبودند...(). 251](#_Toc433464716)

[ادعای 256- شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سرّی 252](#_Toc433464717)

[ادعای 257- صحابه پیمان شکنی کردند 253](#_Toc433464718)

[ادعای 258- محّمد**ص** و علی÷ صادقان در قرآنند 255](#_Toc433464719)

[ادعای 259- در حدیث غدیر و چگونگی آن 255](#_Toc433464720)

[ادعای260- عالمان سنی درباره غدیر خم روایات معتبر دارند که علی جانشین پیامبر است...(). 256](#_Toc433464721)

[ادعای 261- جبرائیل عمر را نصیحت کرد که حق علی را نخوری 257](#_Toc433464722)

[ادعای 262- حدیث اقتداء با صحاب مخدوش است 258](#_Toc433464723)

[ادعای 263- بعضی از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند 258](#_Toc433464724)

[ادعای 264- غزالی می‌گوید: صحابه نقض عهد کردند. 259](#_Toc433464725)

[ادعای 265- «سر العالمین» کتاب غزالی است...(). 260](#_Toc433464726)

[ادعای 266- ابن عقدۀ سنی را به خاطر حق گویی کشتند 260](#_Toc433464727)

[ادعای 267- طبری را به خاطر حق گویی و طرفداری از شیعه، شبانه دفن کردند 261](#_Toc433464728)

[ادعای 268- امام نسائی را کشتند 262](#_Toc433464729)

[ادعای 269- سنی‌ها کلمۀ مولی را درست معنی نمی‌کنند 263](#_Toc433464730)

[ادعای 270- و نزول آیۀ: ﴿**۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ**﴾ در حق علی است. 264](#_Toc433464731)

[ادعای 271- نزول آیۀ ﴿**ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ**﴾ در غدیرخم دربارۀ علی است. 270](#_Toc433464732)

[ادعای 272- سِبط ابن جوزی سنی می‌گوید: کلمۀ مولی ده معنی دارد 272](#_Toc433464733)

[ادعای 273- نظر ابن طلحه شافعی در معنی مولی...(). 272](#_Toc433464734)

[ادعای 274- احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه...(). 273](#_Toc433464735)

[ادعای 275- فرمودۀ رسول که من حق تقدم دارم 273](#_Toc433464736)

[ادعای 276- اشعار حسّان در حضور رسول اکرم 274](#_Toc433464737)

[ادعای 277- صحابه عهد شکنی کردند در حالی که اول عهد کرده بودند 275](#_Toc433464738)

[ادعای 278- صحابه در احد و حنین و حدیبیه نیز، نقض عهد نمودند 275](#_Toc433464739)

[ادعای 279- با فحش دادن به صحابه، آدم کافر نمی‌شود...(). 277](#_Toc433464740)

[ادعای 280- صحابه در حدیبیّه فرار کردند 277](#_Toc433464741)

[ادعای 281- خدا می‌دانید که شیعه اهل جدل نیست...(). 278](#_Toc433464742)

[ادعای 282- نزول آیه ﴿**وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ**﴾ برای این بود که پیامبر فدک را به فاطمه بدهد. 278](#_Toc433464743)

[ادعای 283- پیامبر داد اما ابوبکر به زور پس گرفت 278](#_Toc433464744)

[ادعای 284- سنی‌ها حدیثی دارند مبنی بر اینکه پیامبران ارث نمی‌گذارند، دروغ است 279](#_Toc433464745)

[ادعای 285- اعتراض علی به ابوبکر دربارۀ فدک، به اعتراف علمای شما 281](#_Toc433464746)

[ادعای 286- ابی بکر بالای منبر به علی و فاطمه**إ** دشنام داد 281](#_Toc433464747)

[ادعای 287- با آزار دادن علی در حقیقت ابوبکر رسول الله را آزار داده است 282](#_Toc433464748)

[ادعای 288- دشنام دادن به علی، دشنام به پیغمبر است 283](#_Toc433464749)

[ادعای 289- علی، باب علم و حکمت پیغمبر است 283](#_Toc433464750)

[ادعای 290- حضرت محمد، علی را ولی و وصی خود فرمود 285](#_Toc433464751)

[ادعای 291- در وقت وفات، سر مبارک رسول الله بر سینۀ علی بود ...() 287](#_Toc433464752)

[ادعای 292- ثابت می‌کنم حدیث وصی بودن علی، درست است... 287](#_Toc433464753)

[ادعای 293- پیامبر وصیتی از خود بر جای گذاشته است؛ چون خودش فرمود: کسی که بی‌وصیت بمیرد، برجاهلیت مرده است 288](#_Toc433464754)

[ادعای 294- پیامبر می‌خواست که وصیت بنویسد، اما نگذاشتند 289](#_Toc433464755)

[ادعای 295- ابن عباس با به یاد آوردن ماجرای منع پیغمبر از نوشتن وصیت، می‌گریست 291](#_Toc433464756)

[ادعای 296- عمر گفت: پیامبر هذیان می‌گوید 292](#_Toc433464757)

[ادعای 297- عمر گفته است: کتاب الله ما را کافیست 293](#_Toc433464758)

[ادعای 298- مانع وصیت نویسی رسول الله شدند؛ اما مانع ابوبکر نشدند در وقت مردن 294](#_Toc433464759)

[ادعای 299- چیزی که رسول می‌خواست بنویسد، خیلیمهم بود...(). 295](#_Toc433464760)

[ادعای 300- پیامبر ننوشت تا نصف دین حفظ شود 295](#_Toc433464761)

[ادعای 301- علی وکیل و وصی مال پیامبر بود 296](#_Toc433464762)

[ادعای 302- عمر می‌خواست بچه را در شکم مادر بکشد 297](#_Toc433464763)

[ادعای 303- ابوبکر می‌خواست فدک را به فاطمه بدهد؛ عمر مانع شد 298](#_Toc433464764)

[ادعای 304- عمر اجازه نداد ابوبکر فدک را به فاطمه بدهد!اما خودش در زمان خلافتش آن را به علی و عباس داد...(). 299](#_Toc433464765)

[ادعای 305- عمر بن عبدالعزیز آن را به اولاد فاطمه برگرداند. پس حق آن‌ها بود که برگرداند...(). 299](#_Toc433464766)

[ادعای 306- مأمون عباسی فدک را به وارثان فاطمه پس داد 299](#_Toc433464767)

[ادعای 307- چون ابوبکر نپذیرفت، بخشش است. پس فاطمه فرمود: ارث است...(). 299](#_Toc433464768)

[ادعای 308- شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع است 300](#_Toc433464769)

[ادعای 309- چرا ابوبکر دربارۀ شاهد با فاطمه و علی مثل زن‌های دیگر رفتار کرد 301](#_Toc433464770)

[ادعای 310- ابوبکر با رد شهادت فاطمه، قران را رد کرد 301](#_Toc433464771)

[ادعای 311- مراد از صادقین در آیه، محمد و علی**إ** هستند 302](#_Toc433464772)

[ادعای 312- گنجی شافعی و دیگران گفته‌اند که آیۀ: ﴿**وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ٣٣**﴾ در حق علی است. 303](#_Toc433464773)

[ادعای 313- فدک مال فاطمه بود و غصب شد...(). 304](#_Toc433464774)

[ادعای 314- می‌گویید: فدک را رسول الله با دوشاهد(یکی زن، یکی مرد) به فاطمه بخشید... 307](#_Toc433464775)

[ادعای 315- علی، افضل صدیقین است 308](#_Toc433464776)

[ادعای 316- پیامبر فرمود: علی باحق و قرآن است...(). 310](#_Toc433464777)

[ادعای 317- علی حق است و حق با علی. پس باید علی و شهادتش در حقفاطمه قبول می‌شد...(). 310](#_Toc433464778)

[ادعای 318- پیامبر فرمود: قرآن مع علی و علی مع قرآن...(). 311](#_Toc433464779)

[ادعای 319- حدیث اطاعت علی، اطاعت خدا و پیغمبر است...() 311](#_Toc433464780)

[ادعای 320- چرا گفته جابر را بی‌شاهد قبول کردید و از فاطمه نکردید؟ 311](#_Toc433464781)

[ادعای 321- سنی،خودش، می‌گوید: ابوبکر، حق فاطمه را خورد 312](#_Toc433464782)

[ادعای 322- آیه تطهیر: ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣**﴾، در حق 5 تن است. 313](#_Toc433464783)

[ادعای 323- زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند...() 314](#_Toc433464784)

[ادعای 324- اخبار عامه دربارۀ آیۀ تطهیر که در شأن اهل بیت است...(). 316](#_Toc433464785)

[ادعای 325- حدیث ام سلمه راجع بحریرۀ فاطمه(علیهاالسلام) و نزول آیه تطهیر 317](#_Toc433464786)

[ادعای 326- منع نمودن خمس از عترت و اهل بیت 320](#_Toc433464787)

[ادعای 327- خدا علی را شاهد پیغمبر قرار داد 320](#_Toc433464788)

[ادعای 328 - از دست آزار سنی‌ها، علی آرزوی مرگ داشت 322](#_Toc433464789)

[ادعای 329- اخباری از پیامبر در مذمت اذیت کنند گان علی(). 323](#_Toc433464790)

[ادعای 330- تا دم مرگ، فاطمه**ل** از ابی بکر و عمر راضی نبود 324](#_Toc433464791)

[ادعای 331- اذیت فاطمه، اذیت خدا و پیغمبر است ...() 325](#_Toc433464792)

[ادعای 332 - خواستگاری علی از دختر ابو جهل، دروغ است 326](#_Toc433464793)

[ادعای 333- زمان معاویه حدیث جعل می‌کردند 327](#_Toc433464794)

[ادعای 334- اینکه غضب فاطمه بر ابوبکر به خاطر دنیا بود، درست نیست 327](#_Toc433464795)

[ادعای 335- علی در دورۀ خلافت، آزادی در عمل نداشت و فدک را برای همین نگرفت 328](#_Toc433464796)

[ادعای 336- نماز تراویح، بدعت است 329](#_Toc433464797)

[ادعای 337- تا آخرین لحظۀ زندگی، فاطمه از ابو بکر ناراضی بود 330](#_Toc433464798)

[ادعای 338- فاطمه را شب دفن نمودند؛ چون از ابوبکر راضی نبود 332](#_Toc433464799)

[ادعای 339- شیعه، زن پیامبر را بدکاره نمی‌داند 333](#_Toc433464800)

[ادعای 340- زن و شوهر بودن به معنای متقی بودن هردو نیست؛ پیامبر متقی بود و عایشه نبود 334](#_Toc433464801)

[ادعای 341- زن نوح و زن لوط به جهنم می‌روند و زن فرعون به بهشت می‌رود 334](#_Toc433464802)

[ادعای 342- خیانت آن دو زن، تمرّد از دستورات پیامبر وقت بود 335](#_Toc433464803)

[ادعای 343 - عایشه پیغمبر را آزار می‌داد. 336](#_Toc433464804)

[ادعای 344- اگر با همۀ زنان پیامبر بد بودیم، چرا به سوده توهین نمی‌کنیم 338](#_Toc433464805)

[ادعای 345 - جنگ با علی بزرگترین گناه عایشه بود 338](#_Toc433464806)

[ادعای 346- فضایل علی قابل شماره نیست 339](#_Toc433464807)

[ادعای 347- کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه 340](#_Toc433464808)

[ادعای 348- اصحاب چون ستارگانند از هر کدام که پیروی کنید، هدایت یافته‌اید. دروغ است 341](#_Toc433464809)

[ادعای 349- عایشه اجازه نداد امام حسن در جوار پیغمبر دفن شود 342](#_Toc433464810)

[ادعای 350- سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیرالمؤمنین علی...(). 342](#_Toc433464811)

[ادعای 351- کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان 342](#_Toc433464812)

[ادعای 352- ام سلمه شاهد است بر فضایل علی...() 343](#_Toc433464813)

[ادعای 353- اختلافت در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آن‌هاست 343](#_Toc433464814)

[ادعای 354- چرا ابوبکر حق انتخاب جانشین را داشت و پیامبر نداشت 345](#_Toc433464815)

[ادعای 355- این ظلم بود که در شورای 6 نفره، علی زیر دست عبدالرحمن بن عوف بود 345](#_Toc433464816)

[ادعای 356- علی را خدا انتخاب کرد، ابوبکر را خلق 346](#_Toc433464817)

[ادعای 357- علی از لحاظ نسب، بر سه خلیفه قبل از خود برتری داشت و از نور بود 348](#_Toc433464818)

[ادعای 358- علی از نور خلق شد 348](#_Toc433464819)

[ادعای 359- در پدران علی تا حضرت آدم کسی مشرک نبود 349](#_Toc433464820)

[ادعای 360- آزر،پدر ابراهیم نبود؛ عمویش بود 349](#_Toc433464821)

[ادعای 361- آیه از قرآن که پدران علی کافر و مشرک نبودند 351](#_Toc433464822)

[ادعای 362- وابو طالب مسلمان بود! 351](#_Toc433464823)

[ادعای 363- اختلاف در ایمان ابیطالب 352](#_Toc433464824)

[ادعای 364- مغیرة بن شعبه، زناکار بود 353](#_Toc433464825)

[ادعای 365- ابوطالب سرپرست پیامبر بود؛ پس مسلمان است 354](#_Toc433464826)

[ادعای 366- در لحظۀ مرگ ابو طالب لا اله الله گفت...(). 356](#_Toc433464827)

[ادعای 367- ابو طالب، اسلام خود را پنهان کرد تا رسول رایاری نماید...(). 356](#_Toc433464828)

[ادعای 368- دلیل مسلمانی ابوطالب این است که مانند عموی حضرت ابراهیم نبود 357](#_Toc433464829)

[ادعای 369- به معاویه می‌گوید: دایی مومنان و محمد،برادر عایشه، را نمی‌گوید 358](#_Toc433464830)

[ادعای 370- معاویه کاتب وحی نبود؛ بلکه کاتب مراسلات بود 358](#_Toc433464831)

[ادعای 371- معاویه کافر بود! و یزید هم! 358](#_Toc433464832)

[ادعای 372- معاویه قاتل امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر بود!. 359](#_Toc433464833)

[ادعای 373- به امر معاویه 30000 مومن کشته شدند 360](#_Toc433464834)

[ادعای 374- معاویه امر به سبّ علی کرد...(). 361](#_Toc433464835)

[ادعای 375- سبّ و دشنام به علی، سبّ و دشنام به پیغمبر است...(). 362](#_Toc433464836)

[ادعای 376- دشمن علی، کافر است...**()**. 362](#_Toc433464837)

[ادعای 377- همنشین و مصاحب پیامبر می‌تواند آدم بدیباشد...(). 362](#_Toc433464838)

[ادعای 378- اگر پیغمبر به مرگ یا قتل فوت می‌نمودند، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود. 364](#_Toc433464839)

[ادعای 379- حدیث حوض، دلیل قاطعی است بر جهنمی بودن بعضی از یاران پیامبر 365](#_Toc433464840)

[ادعای380- ابوطالب برای خدمت به اسلام دین خود را آشکار نکرد 366](#_Toc433464841)

[ادعای 381- سنی می‌گوید: پدر علی کافر بود تا عیبی را برای علی ثابت کند 367](#_Toc433464842)

[ادعای 382- قرآن می‌گوید: صیغه حلال است 368](#_Toc433464843)

[ادعای 383- در حقیقت سنی‌ها، رافصی و شیعه‌ها، سنی می‌باشند...(). 370](#_Toc433464844)

[ادعای 384- سنی‌ها می‌گویند: صیغه حلال است 370](#_Toc433464845)

[ادعای 385- آیۀ: ﴿**فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ**﴾ یک «الی اجل مسمی» هم دارد 373](#_Toc433464846)

[ادعای 386- امام مالک و بزرگان صحابه، صیغه را حلال می‌دانستند...(). 374](#_Toc433464847)

[ادعای 387- زن صیغه‌ای تمام حقوق زن دایم را دارا می‌باشد...(). 375](#_Toc433464848)

[ادعای 388- عمر خودش اعتراف کرد که صیغه حلال بود و من حرامش کردم 376](#_Toc433464849)

[ادعای 389- سنی می‌گوید: ما حق داریم قانون پیامبر را تغییر دهیم 378](#_Toc433464850)

[ادعای 390- علت انتشار زنا، منع کردن مردم از متعه و صیغه کردن است 379](#_Toc433464851)

[ادعای 391- علی در کعبه دنیا آمد...(). 380](#_Toc433464852)

[ادعای 392- الله جل جلاله، نام علی بر روی او گذاشت 380](#_Toc433464853)

[ادعای 393- نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش أعلیثبت گردید...(). 382](#_Toc433464854)

[ادعای 394- علی از همۀ امت با تقواتر بود...(). 383](#_Toc433464855)

[ادعای 395- خدا و پیغمبر،علی را امام المتقین خواندند...(). 384](#_Toc433464856)

[ادعای 396- علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوا و سوق دهنده به بهشت است 384](#_Toc433464857)

[ادعای 397- علی شش ماه بیعت نکرد و این دلیلی است بر بطلان خلافت ابوبکر 385](#_Toc433464858)

[ادعای 398- سرگذشت علی مانند سرگذشت‌هارون است 387](#_Toc433464859)

[ادعای 399- سکوت علی چون سکوت پیامبر بود 388](#_Toc433464860)

[ادعای 400- پیامبر نیز نتوانست هرچه دلش می‌خواست، انجام دهد 388](#_Toc433464861)

[ادعای 401- پیامبر به علی گفت: اگر حقت را خوردند، سکوت کن 389](#_Toc433464862)

[ادعای 402- علی در مقابل ظلم عمر سکوت کرد تا دین از بین نرود 390](#_Toc433464863)

[ادعای 403- سنی قبول دارد نهج البلاغه کتابی معتبر است...**()**. 391](#_Toc433464864)

[ادعای 404- ابن ابی الحدید سنی گفته است که نهج البلاغه کلام مخلوق نیست 392](#_Toc433464865)

[ادعای 405- عمر بی‌سواد و ترسو بود…**()** 392](#_Toc433464866)

[ادعای 406- مثالی که ثابت می‌کند او از قرآن بی‌خبر بود 393](#_Toc433464867)

[ادعای 407- از دلایل بی‌علمی عمر یکی اینکه گمان می‌کرد حضرت محمد هرگز نمی‌میرد. 395](#_Toc433464868)

[ادعای 408- عمر می‌خواست زناکار (بی زن) را سنگسارکند...(). 396](#_Toc433464869)

[ادعای 409- عمر می‌خواست بچه را در شکم زن زانیه سنگسار کند!. 397](#_Toc433464870)

[ادعای 410- عمر می‌خواست زن دیوانه‌ای را سنگسار کند!...(). 397](#_Toc433464871)

[ادعای 411- عمر و دیگران اعتراف می‌کردند که علی از همه عالم‌تر است 398](#_Toc433464872)

[ادعای412- سنی شهادت می‌دهد که پیامبر، علی را قاضی کرد و علی عالم‌ترین بود 399](#_Toc433464873)

[ادعای 413- عمر، حکم تیمم را نمی‌دانست 400](#_Toc433464874)

[ادعای 414- تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بود 401](#_Toc433464875)

[ادعای 415- معاویه از مقام علی دفاع کرد...**()**. 402](#_Toc433464876)

[ادعای 416- حضرت علی معما را بهتر از عمر حل می‌کردند 402](#_Toc433464877)

[ادعای 417- علی به خاطر علمش به خلافت مستحق‌تر بود؛ علی را به زور از خلافت منع کردند 403](#_Toc433464878)

[ادعای 418- مثال علی و غاصبان مثل دزد و زوّار است 404](#_Toc433464879)

[ادعای 419- شیعه با تحقیق دین را قبول می‌کند...**()**. 405](#_Toc433464880)

[ادعای 420- آیه «انهم مسئولون» در حق علی است. 406](#_Toc433464881)

[ادعای 421- شیعه خواستار و حدت است اما سنی نیست!**.**..**()**. 407](#_Toc433464882)

[ادعای 422- سجده باید بر تربت پاک باشد و بهتر است بر تربت حسین باشد...**()**. 408](#_Toc433464883)

[ادعای 423- سنی‌ها تقلید کور کورانه می‌کنند 409](#_Toc433464884)

[ادعای 424- سنی‌ها می‌گویند وضو با شراب جایز است 409](#_Toc433464885)

[ادعای 425- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی می‌گوید: بشورید 410](#_Toc433464886)

[ادعای 426- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی روی چکمه و جوراب مسح می‌کند 411](#_Toc433464887)

[ادعای 427- فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نصّ صریح قرآن 412](#_Toc433464888)

[ادعای 428- فقه شیعه بهتر است از فقه سنی 413](#_Toc433464889)

[ادعای 429- سجده بر خاک کربلا، فضیلت دارد. این را رسول خدا گفته است 414](#_Toc433464890)

[ادعای 430- خاک کربلا معجزه می‌کند 415](#_Toc433464891)

[ادعای 431- سنی به هم بستری با مادر اعتراض ندارد و به سجده بر خاک حسین دارد! 417](#_Toc433464892)

[ادعای 432- رسول الله، ابوبکر را از امیری عزل کرد و علی را امیر حجاج کرد 418](#_Toc433464893)

[ادعای 433- رسول الله علی را رییس و قاضی پیرها کرد 421](#_Toc433464894)

[ادعای 434- قرآن می‌گوید: علی‌هادی است 422](#_Toc433464895)

[ادعای 435- سنی می‌گوید: علی جوان و کم تجربه بود. و مسبب خون ریزی‌ها! 423](#_Toc433464896)

[ادعای 436- عایشه علیه علی انقلاب کرد... **()**. 424](#_Toc433464897)

[ادعای 437- پیامبر خبرِ بر حق بودن علی را در جنگ‌هایش علیه صحابه داده بود 425](#_Toc433464898)

[ادعای 438- علم غیب را غیر از خدا، احدی نداند اما...**()**. 426](#_Toc433464899)

[ادعای 439- قرآن می‌گوید: علی علم غیب داشت...**()**. 429](#_Toc433464900)

[ادعای440- مدعیان علم غیب، کذابند...(). 431](#_Toc433464901)

[ادعای 441- ائمۀ طاهرین، خلفای بر حق و عالم به غیب بودند 432](#_Toc433464902)

[ادعای 442- تمام ائمه ما، علم غیب دارند! 432](#_Toc433464903)

[ادعای 443- سند اضافی در درست بودن حدیث «علی باب علم پیامبر است» 436](#_Toc433464904)

[ادعای 444- الله جل جلاله، حضرت محمد را عالم و دانای بر غیب کرد و حضرت محمد علی را 439](#_Toc433464905)

[ادعای 445- پیغمبر هزار باب از علم را در سینه علی باز نمود 440](#_Toc433464906)

[ادعای 446- رسول الله، علم را در یک لحظه به علی آموخت 440](#_Toc433464907)

[ادعای 447- کتاب جَفر از آسمان بر علی نازل شد 441](#_Toc433464908)

[ادعای 448- امام رضا خبر از چگونگی و ساعت مرگ خود داشت 442](#_Toc433464909)

[ادعای 449- بر علی کتاب نازل شد و جبریل به زمین آورد...(). 444](#_Toc433464910)

[ادعای 450- خبر دادن از علمداری حبیب بن نجار، خبردادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین گردید...(). 446](#_Toc433464911)

[ادعای 451- خبر دادن علی از علوم غیبی 447](#_Toc433464912)

[ادعای 452- خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون...(). 447](#_Toc433464913)

[ادعای 453- خبر دادن از کشته شدن ذوالثدیه قبل از شروع جنگ در نهروان...(). 447](#_Toc433464914)

[ادعای 454- خبر دادن از قتل خود و معرّفی ابن ملجم را...(). 447](#_Toc433464915)

[ادعای 455- علی به گفتۀ ابن ابی الحدید از همه اعلم بود...(). 449](#_Toc433464916)

[ادعای 456- بفرمودۀ پیغمبر، علی اعلم امت بود...(). 449](#_Toc433464917)

[ادعای 457- حضرت علی امت را از علوم کهکشانی هم با خبر کرد...(). 449](#_Toc433464918)

[ادعای 458- اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمی علی...(). 451](#_Toc433464919)

[ادعای 459- حسین که متولد شد، یکصد بیست هزار فرشته آمدند به عرض تبریک...(). 451](#_Toc433464920)

[ادعای 460- شیعه می‌گوید: اسم علی در قرآن است و از قرآن امامت علی را ثابت می‌کنیم...(). 452](#_Toc433464921)

[ادعای 461- سنی می‌گوید: اولی الامر؛ یعنی، فرمانده و این درست نیست...**()** 454](#_Toc433464922)

[ادعای 462- بشر قادر نیست امیر صالح انتخاب کند و باید الله انتخاب کند 455](#_Toc433464923)

[ادعای 463- سلاطین و امراء، اولی الامر نمی‌باشند...(). 455](#_Toc433464924)

[ادعای 464- هر سلطان و امیر با قدرتی، اولی الامر نمی‌باشد...(). 456](#_Toc433464925)

[ادعای 465- اولی الامر باید منصوب و منصوص از جانب الله باشد 456](#_Toc433464926)

[ادعای 466- امام‌های ما معصوم بودند 460](#_Toc433464927)

[ادعای 467- تعجبی ندارد که اسم امام‌ها در قرآن نیست هر چیز که نباید در قرآن باشد 461](#_Toc433464928)

[ادعای 468- اسم امام‌ها در قرآن نیست همین طور که عدد رکعات نماز در قرآن نیست...(). 463](#_Toc433464929)

[ادعای 469- سنی می‌گوید: مراد از اولی الامر، امامان شیعه است 463](#_Toc433464930)

[ادعای 470- سنی حدیث دارد که عدد خلفاء بعد از پیامبر 12 تاست...(). 464](#_Toc433464931)

[ادعای 471- جاحظ می‌گوید: شیعه بر حق است...**()** 467](#_Toc433464932)

[ادعای 472- نام ائمۀ ما بر پایۀ عرش نوشته شده است...**()**. 467](#_Toc433464933)

[ادعای 473- شیعه خواستار اتحاد است و سنی نیست...(). 468](#_Toc433464934)

[ادعای 474- امام ما علی برحق بود اما به خاطر وحدت از حق خود گذشت 469](#_Toc433464935)

[ادعای 475- همۀ مسجد‌های دنیا یا بر قبر یک نبی ساخته شده‌اند یا بر قبر وصی 469](#_Toc433464936)

[حرف آخر 471](#_Toc433464937)

مقدمه

الحمد لله وحده والسلام والصلاة على من لا نبي بعده

تمام ستایش‌ها تنها برای الله است؛ برای او که یکی است و بی‌همتاست و سلام و درود بر آن پیامبری باد که بعد از او دیگر پیامبری نخواهد آمد.

مردی به نام «سلطان الواعظین شیرازی» مدعی شده است که در سال 1345 هـ.ق؛ یعنی، تقریبا 83 سال پیش سفری به شهر پیشاور پاکستان داشته و در آن شهر، ده شب با علمای سنی دربارۀ حق بودن مذهب شیعه و باطل بودن مذهب اهل سنت، بحث و گفتگو کرده است و حاصل این مناظره را در کتابی به نام «شب‌های پیشاور» جمع آوری نموده و 30 سال بعد، آن را برای اولین بار در تهران به چاپ رسانده است. کتاب او چندین و چند بار تجدید چاپ شده و در محافل شیعیان شهرتی به هم زده است.

نویسنده،15 سال بعد از چاپ اول کتابش، از جهان رخت بربست و به جمع مردگان پیوست! اما کتابش پیوسته تجدید چاپ می‌شود و شیعیان به آن می‌بالند و آن را بسیار باور دارند و هر جا با آن‌ها بحث می‌کنی، می‌گویند: کتاب شب‌های پیشاور را بخوان.

برای من که در 23 سالِ گذشته در پیشاور زندگی می‌کنم، مثل روز روشن است که مناظره به صورتی که نویسنده مدعی است، محال است که انجام شده باشد، مثلاً یک جا طرف مناظرۀ‌اش خود را شافعی معرفی می‌کند در حالی که در پیشاور که سهل است در تمام پاکستان هم یک نفر بر مذهب شافعی نیست؛ البته در هند، شافعی هست و اگر خیلی خوش گمان باشیم، می‌توانیم بگوییم: چیزکی بوده و نویسنده از آن یک مناظرۀ عظیم ساخته است که خودش هم قاضی است و هم مدعی.

این کتاب، ظلمانی و پر از دروغ است. وقتی مقدمۀ رد بر کتاب شب‌های پیشاور را می‌نوشتم، به طور تصادفی از صفحۀ 501 تا 520 کتاب را بررسی کردم و متوجه شدم که در این 20 صفحه، سخنان اهل سنت، کمتر از یک صفحه است و در 19 صفحۀ دیگر، گفته‌های این مرد پرحرفست.

فقط نمی‌دانم چرا نام این سخنرانی را مناظره گذاشته است؟! تازه در آن نیم صفحه هم، مناظره گران سنی یا از او می‌خواهند بیشتر توضیح دهد یا حرفش را تایید می‌کنند یا ایراد‌های مبهم و ناقص و کوتاه می‌گیرند! یا سوالاتی می‌پرسند که باب دل اوست یا دلایلی ارائه می‌دهند که خلاف عقیدۀ اهل سنت است و دلیلی است بر جعلی بودن مناظره.

اکنون 83 سال از زمان این مناظره می‌گذرد! اما هنوز دیر نشده است و من به جای آن سنی‌های خیالی جواب ایراد‌های او را می‌گویم!.

کسانی که کتاب او را حلوا حلوا می‌کنند، اگر تعصب را یک سو نهند، با خواندن جواب ما قانع خواهند شد که نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور طرار و حیله گر و شیاد و حقه بازی بیش نبوده است.

البته آنچه او گفته به اعتراف خودش تکرار نوشته‌های پیشینیانش است که به سبکی نو نگاشته شده است و جای بسی شگفتی است، آنانی که بعد از او آمده‌اند نیز، همین ایراد‌ها را تکرار کرده‌اند؛ گویی حرف جدیدی ندارند. پس پاسخ به این کتاب، پاسخ به بسیاری از کتب شیعه است.

از الله می‌خواهم، چشم بصیرت مخالفان را باز کند تا دریابند که دیر یا زود همۀ ما به جمع مردگان می‌پیوندیم شاید این بصیرت باعث شود که حق را بپذیرند و بدانند حافظ و رازق فقط و فقط الله است. این دو صفت الهی را که بدانند، پذیرش حق آسانتر می‌شود! از الله تبارک و تعالی می‌خواهم در این عمل، برکتی قرار دهد تا این کتاب سبب هدایت شیعیان حیران و سر در گم شود.

****

عکس نویسنده کتاب شب‌های پیشاور «سلطان الواعظین شیرازی»

منظور اصلی نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور چیست؟

کاملاً مشخص است که او این کتاب را برای هدایت اهل سنت ننوشته است! زیرا هر طلبۀ مبتدی سنی هم می‌داند که سخنان سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید در مقابل بخاری و مسلم پشیزی ارزش ندارد!.

او حتی برای تحقق هدفی که این کتاب را به خاطر آن نوشته، الفاظ احادیث اهل سنت را تغییر داده است! بدون آنکه باکی داشته باشد که سنی‌ها در آینده دست او را رو خواهند کرد.

پس هدف او از نوشتن این کتاب چیست؟!.

همانا مقصود نویسنده این بوده است که شیعیان را از تزلزل درعقیده شان بازدارد، گویا در زمان نویسنده، حملات شدیدی بر عقاید مذهب تشیع انجام گرفته بود و ایرانیان حس می‌کردند که عقیدۀ تشیع در اسلام یک عقیدۀ بی‌ریشه و منفرد و تک رو است. لذا نویسنده با شتاب فراوان سعی کرده است با آوردن شاهدانی از اهل سنت، برای هر عقیدۀ شیعه،گواهی از احادیث اهل سنت بیاورد از ظهور مهدی گرفته تا بد بودن ابوبکر! از نماز در سه وقت تا... .

اعتراف می‌کنم که او در هدفش موفق شد و اگر نشده است،پس چرا شیعیان بی‌خبر از همه جا، هنگام بحث با ما، می‌گویند: کتاب شب‌های پیشاور را بخوانید!.

یک علت موفقیت او، زیاده گویی در کلام است و سبب دیگر این که،تا به حال اهل سنت، ردی بر کتابش ننوشته‌اند! ببینیم الله تعالی چه می‌خواهد! جل جلاله!.

قبل از شروع کتاب، باید بدانیم که علمای شیعه به چه روشی مناظره می‌کنند، در یک جمله می‌توانم بگوییم که اصلا روش بحث آن‌ها شرافتمندانه نیست و سراسر مکرست.

بعضی از مکرهای آن‌ها را بدانید:

حقه بازی اول علمای شیعه: استناد به حدیث دروغ

نمی‌توان گفت احادیثی که در کتب اهل سنت جمع آوری شده است، همگی بی‌کم و کاست صحیح هستند. مکر اول علمای شیعه این است که برای اثبات عقاید خود به ضعیف‌ترین احادیث یا احادیث کاملاً ساختگی در کتب اهل سنت استدلال می‌کنند! این عادت خیلی عجیب است! اما آن‌ها بدون هیچ خجالتی مرتکب آن می‌شوند و پی در پی تکرار می‌کنند.

شیعیان ساده لوح باید بدانند که بودن احادیث در کتب اهل سنت، دلیل بر درستی آن احادیث نیست و حتی یک نفر سنی هم در طول تاریخ نگفته است که تمام احادیث کتب ما بی‌کم و کاست درست است! اگر شیعه اصرار دارد، هر روایتی که در کتب ما آمده، درست است و باید قبولش کرد، پس آن همه روایاتی را که ضد آن‌هاست نیز، می‌پذیریم و از ما نخواهند که قبول نکنیم. عجیب است! وقتی به احادیث ما که بر ضد عقاید است، می‌رسند؛ می‌گویند: جعلی است. پس واضح است که معلم و راهنمای آن‌ها در علم حدیث شناسی فقط و فقط هوای نفسشان است نه علم و دانش.

اهل سنت تنها احادیث دو کتاب بخاری و مسلم را صد در صد قبول دارد. علمای ما، کتب دیگر را به غیر از این دو کتاب را به دو بخش کلی تقسیم کرده‌اند و احادیث صحیح آن را در یک طرف و احادیث ضعیف را در طرف دیگر نوشته‌اند.

اما چرا احادیث دروغ به کتاب‌های ما راه یافت؟ به خاطر اینکه بعد از رحلت پیامبر، یارانش در زمین پراکنده شدند و سخنان پیامبر و خاطرات خود را از ایشان، به آیندگان گفتند؛ آن‌ها نیز، مردند و یارانشان همین مطالب را به افراد دیگر گفتند و کم کم احادیث تدوین شد.

منافقان نیز، احادیث دروغ را وارد جامعه کردند سپس ضعف بشری مثل فراموشی و... نیز، به کمک آمد و احادیث را دست خوش تغییر کرد.

کسانی مثل بخاری و مسلم با دقت فراوان احادیث صحیح را جمع آوری کردند و هزاران حدیث را تنها به خاطر کمی شک و تردید در کتاب‌های خود ثبت نکردند. پس به این دلیل، هرچه در بخاری و مسلم است را، درست می‌دانیم؛ اما دیگران کمتر دقت کردند؛ همه چیز را جمع کردند و عده‌ایآمدند و جمع کرده‌های آن‌ها را غربال نمودند و تحقیق کردند و راست را از دروغ، سره را از ناسره مشخص کردند اما در این میان احادیثی باقی ماند که 50 درصد احتمال می‌دادند، درست باشد. تکلیف این احادیث چه بود؟ بعضی گفتند: چون 50 درصد احتمال دروغ دارد به آن اعتنا نمی‌کنیم. و بعضی دیگر گفتند: چون 50 درصد احتمال دارد که سخن رسول باشد، به آن توجه می‌کنیم بعضی دیگر گفتند: در مسایل اعتقادی اعتنا نمی‌کنیم اما در مسایل عبادی (عبادت کردن) به آن‌ها توجه می‌کنیم. اختلاف دیگر علما، در صادق و کاذب بودن، راوی احادیث است. بعضی یک راوی را صادق و امین می‌دانند و بعضی دیگر نه. این‌ها همه از شومی دروغ اول است که مذاهب سنی به وجود آمد. اما الله قران را میزانی قرار داد برای رفع اختلافات.

الله به دروغ گویان اجازه داد تا اذان را تغییر بدهند اما اجازه نداد حتی یک نقطه را در قرآن عوض کنند.

قرآن خوانان شیعه و قرآن خوانان سنی حتی در یک نقطه هم اختلاف ندارند. قرآن کتابی است که در آن هیچ تغییری صورت نگرفته است و هردو فرقه آن را بدون یک کلمه اختلاف قبول دارند اما دربارۀ احادیث، آن‌ها حتی یک ورق از بخاری را قبول ندارند و ما نیز، یک ورق از کافی آن‌ها را قبول نداریم. پس باید احادیث را بر قرآن عرضه کنیم تا راه را بیابیم.

نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور (داعی) اگر واقعاً مخلص بود، باید با قرآن و عقل بحث می‌کرد؛ زیرا بهترین راه تشخیص حق و باطل بودنِ شیعه و سنی چنگ زدن به قرآن است.

نکتۀ دوم این که، استناد داعی شیاد به احادیثی که خود ما قبولش نداریم و به آن عمل نمی‌کنیم، تعبیری ندارد جز اینکه بگویم: او مغرض است.

آیا در کتب خودشان حدیث دروغ وجود ندارد؟ اگر ندارد، نام مرا در زمرۀ شیعیان بنویسید واگر هست، پس اعتراض او به ما، برای چیست؟.

و نکتۀ سوم، او از هوای نفس پیروی می‌کند؛ مثلاً از حاکم دلیل می‌آورد. درحالی که حاکم/ در همین کتب «مستدرک» حدیثی دارد، مبنی بر اینکه حضرت علی قبل از منع شراب، شراب می‌خورد. پس اگر قبولش داری، این را هم قبول کن؛   
 این بحث علمی نیست که هر چیزی مطابق هوای نفس تو بود، صحیح باشد.   
در ظاهر این فرد بر کتاب‌های ما اطلاع کافی دارد که در کتابش این همه دلیل از کتاب‌های ما نقل کرده است. او که تا این حد از دنیای روایات و احادیث با خبر است، چرا نمی‌تواند فرق بین حدیث دروغ وصحیح را تشخیص دهد؟ شما با نقل این احادیث دروغ تنها خودتان را گول می‌زنید و این را بدانید که اهل سنت احادیث صحیح و ضعیف وساختگی و دروغ را دسته بندی کرده‌اند و همه چیز معلوم است و این را هم بدانید که شیعیان تا به حال احادیث خود را غربیل نکرده‌اند و صحیح و دروغ آن‌ها معلوم نیست،

البته هر بار که در تنگنا قرار می‌گیرند، می‌گویند: فلان حدیث ضعیف است تا از انتقاد نجات یابند.

چرا مثل ما، مرد و مردانه کتاب نمی‌نویسند که مثلاً صحیح ترمذی وضعیف ترمذی....چرا؟ برای اینکه اگر حکم شود که مست گیرند!!... آخر کدام را بگویند که ضعیف است... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

حقه بازی دوم: شیعه و یا سنی نمای گمراه را به نام سنی معرفی می‌کند.

حقۀ دوم آن‌ها این است که شیعه را سنی معرفی می‌کنند یا سنی شیعه شده را همچنان سنی معرفی می‌کنند تا سوء استفاده نمایند یا گمراهان گمنام را علامه‌های بزرگ و مشهور اهل سنت می‌نامند.

برای اینکه شیعیان بفهمند، حقه بازی در کجاست؛ مثالی می‌زنیم:

می‌گویم کافی و شریعتی و شیرین عبادی و گوگوش از امام صادق روایت کرده‌اند که... خواننده فکر می‌کند که شیرین عبادی در ردیف کافی است و راوی حدیث هم!!!

والله که نویسنده کتاب شب‌های پیشاور از این بدتر کرده است. به نظر من، همین تقلب او کافیست که شیعیان از علمای خود روی گردان شوند.

حالا شما می‌توانید، درک کنید که نویسنده برای گمراهی قوم خود از چه وسیله‌ای استفاده کرده. اما باز به این مثال توجه کنید:

من یک سنی هستم که روزگاری شیعه و حتی معلم دینیدر مداس تهران بودم، اما اکنون نوشته‌های در مدح صحابه دارم و اگر 500 سال بعد کسی بنویسد که محمد باقر بن حسن که از بزرگان شیعه بود (حالا کی پیدا می‌شود که بگوید نبود) از صحابه تعریف کرده است؛ و بعد نتیجه بگیرد که پس اهل شیعه در اصل طرفدار صحابه هستند. آیا این حقه بازی نیست؟ کتاب شب‌های پیشاور پر است از این نوع حقه بازی‌ها.

حقه بازی سوم: کوچک را کنار بزرگ نشاندن

آدم کوچک را بزرگ نشان می‌دهد. اگر خوب دقت کنید، می‌بینید که امام احمد بن حنبل را بین دو نفر مثل می‌رسید علی همدانی شافعی و سلیمان حنفی بلخی می‌نشاند تا خواننده فکر کند آن‌ها نیز، از بزرگان اهل سنت هستند.

احمد حنبل از امامان چهار گانه و مشهور اهل سنت است و از جاکارتا در مشرق تا کازابلانکا در مغرب همه او می‌شناسند! علاوه بر این، او صاحب کتاب مهم مسند احمد است که احادیث رسول الله در آن جمع شده و در مدارس دینی تدریس می‌شود. این ابر مرد را در کنار شیخ سلیمان بلخی نشاندن چه معنی دارد؟.

این شیخ سلیمان بلخی را حتی مردم زادگاهش نمی‌شناسند و اهل سنت او را به دربانی هم قبول ندارند. کتابش «ینابیع الموده» نه تدریس می‌شود و نه کسی می‌خواند. نه مشهور است.

حال دریافتید که چگونه علمای شیعه پیروان خود را گمراه می‌سازند؟!.

حقه بازی چهارم: آمیخته کردن احادیث

چند حدیث را با یکدیگر آمیخته می‌کند؛ یعنی، یک جمله از کتاب یک گمراه را با یک جمله از کتاب بخاری پیوند می‌دهد و می‌نویسد: سلیمان بلخی و احمد حنبل (با الفاظ کم و زیاد) روایت کرده‌اند... .

الفاظ کم و زیاد یعنی چه؟!!!!.

هر کلمۀ رسول؛ به خصوص هنگام اختلاف؛ راه گشاست؛ اما آن‌ها دنبال راه نیستند؛ بلکه برای امت چاه می‌کنند. پس باطل را به حق پیوند می‌دهند و همه می‌دانند در لیوان پر از آب زلال، اگر قطره‌ای ادرار بیفتد، همۀ آب فاسد می‌شود.

حقه بازی پنجم: استناد به کتاب‌های درجه 4 ما

از کتب اصلی ما نقل قول نمی‌کنند. اگر خیلی لطف کنند از کتب درجۀ چهار و پنج ما دلیل می‌آورند یا بین حدیث و کتب اصلی ما واسطه‌ای مثل همین سلیمان بلخی قرار می‌دهند. مانند اینکه من بخواهم با شیعه‌ها مناظره کنم و بگویم: دکتر علی شریعتی در کتاب شیعه و تشیع به سند خود از امام صادق روایت کرده است... .

این تقلب است. من باید از کتب اصلی شیعه روایت بیاورم. اما آن‌ها از مناقب خوارزمی دلیل می‌آورند! خوارزمی که حدیث را از آسمان نیاورده است، حتماً از جایی نقل کرده؛ پس تو هم از همان جا نقل کن. البته اگر ریگی در کفش نداری! در ضمن خوارزمی سنی نیست؛ شیعۀ معتزلی است.

حقه بازی ششم: ستودن راوی و نادید گرفتن سند حدیث

گاهی حدیثی می‌آورد اما به جای اینکه از سند حدیث تعریف کند که صحیح است یا نه، از نویسندۀ کتابی که حدیث را ذکر کرده است، تعریف می‌کند که آدم معتبری است.

در حالی که خوب بودن نویسنده دلیل بر درست بودن حدیث نیست. اگر قرار بود حدیث را از خوب بودن نویسندۀ کتاب قبول کنیم، پس چرا می‌گوییم غیر از بخاری و مسلم، بقیه ی کتب حدیث ما ضعیف و صحیح دارد! چرا تمامی روایت‌های امام احمد حنبل را حتی خود حنبلی‌ها که پیرو مذهب اویند، قبول ندارند. چرا؟! چون آدم خوب می‌تواند دچار اشتباه شود! در ضمن آن بزرگواران خود نیز، در مقابل بعضی احادیث می‌نوشتند، ضعیف است.

تمام گردآورندگان احادیث از نسائی تا ابوداود و ترمذی و غیره نزد ما بهترین مردم هستند. اما می‌گوییم فلان حدیث را در کتاب مالک قبول نداریم؛ چون فلان راوی ضعیف است! از بخاری و مسلم هم به همین خاطر قبول کرده ایم؛ زیرا آن‌ها کوشش فراوانی نمودند تا در کتابشان احادیث ضعیف ثبت نشود و به خاطر همین احتیاط بیش از اندازه، بسیاری از احادیث صحیح را هم ذکر نکردند. اما این دلیل نمی‌شود که بخاری را مثلاً از احمد بن حنبل بهتر بدانیم!.

تصور کنید کنفراسی برگزار شده است تا آخرین اکتشافات را دربارۀ مبارزه با ایدز بررسی کنند و هرکس رای خود را می‌گوید؛ یکی بلند می‌شود و به جای اینکه راه حلش را بگوید به تعریف از خود که همه مرا دکتر حاذقی می‌دانند، می‌پردازد. در حالی که پزشک حاذق بودن، دلیل نمی‌شود که راه حل مرض ایدز هم نزد او باشد.

مثال دیگر: شیعه می‌گوید که امام زمان گفته است: کتاب کافی برای شیعۀ ما کافی است. اما همین شیعه وقتی در بحث گیر می‌کند، می‌گوید: فلان حدیث کافی ضعیف است؛ یعنی، تزکیه همۀ علمای شیعه وحتی امام زمان دلیل نمی‌شود که هر حدیث کافی درست باشد.

اما نویسندۀ کناب شب‌های پیشاور می‌خواهد ما به خاطر اینکه فلان آدم خوب است، قبول کنیم که احادیث روایت شده به تمامی صحیح است. اگر حدیث درست بود، نویسندۀ کتاب بدون هیچ مکر و حیله‌ای می‌گفت: علمای شما گفته‌اند که حدیث صحیح است.

حقه بازی هفتم: استفاده از لغزش علماء

دانشمندان دینی اگرچه سخنان پرمحتوایی دارند اما اشتباه هم می‌کنند. البته در مقابل خطای یک عالم، صدها عالم دیگر جبهه می‌گیرند. اما همین مسأله، یک فرصت طلایی به شیعه می‌دهد تا گم شدۀ خود را یافته و اشتباه عالم را به عنوان سند بیاورد.

شیعیان باید بدانند که اهل سنت دو مصدر اساسی برای دین خود دارند: اول، قرآن ؛ دوم، حدیث صحیح.

با همۀ احترامی که برای علمای خود قایل هستیم، اما از هیچ کس تقلید کور کورانه نمی‌کنیم این را هم می‌دانیم که علما، معصوم نیستند و هر عالمی بلاخره یک حرف اشتباه (کمترین حد) گفته است.

حال این نویسندۀ شیعه چه کار کرده؟ هرکدام از این اشتباهات که موافق مذهبش بوده را، لاش خور گونه گرفته و توجه نکرده است که جمهور مسلمان‌ها مخالف آن رای هستند. شیعه در این راه تا آن جا پیش رفته که لغزش فلان عالم را حتی اگر شیعه را کافر هم بداند، دو دستی چسبیده که فلان عالم شما این را گفته، طبعاً این روش نادرست، هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا ما پیرو قرآن و سنت و بعد جمهور عالمان خود هستیم نه پیرو یک فرد. بزرگ کردن لغزش یک عالم فقط در فرهنگ شیعه است و بس.

حقه بازی هشتم: گفتن نیمی از حقیقت

شیطان پرستان اگر بخواهند به روش شیعه با ما بحث کنند براحتی می‌توانند با قرآن ثابت نمایند که شیطان موجود خوبی بوده است، مثلاً با استناد به آیه زیر می‌توانند ثابت کنند که دعا کرده و الله دعایش را اجابت کرد:

﴿قَالَ أَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ١٤ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ١٥﴾ [الأعراف: 14-15]

شیطان گفت: «ای الله مرا تا روزى که (مردم) برانگیخته مى‏شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)» الله فرمود: «تو از مهلت داده شدگانى!».

و یا بگویند موحد بود و از مشرکان بیزار... و از الله می‌ترسید پس متقی شد و توبه کرده بود. و این آیه را دلیل بیاورند:

﴿وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡۖ فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلۡفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ٤٨﴾ [الأنفال: 48]

«و هنگامى را که شیطان، اعمال آن‌ها را در نظرشان جلوه داد، و گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمى‏گردد! و من، و پناه‏دهنده شما هستم!» امّا هنگامى که دو گروه (کافران، و مؤمنان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: «من از شما (مشرکان) بیزارم! من چیزى مى‏بینم که شما نمى‏بینید؛ من از الله مى‏ترسم، خداوند شدیدالعقاب است!».

این روش شیعه معجزه می‌کند! (البته برای نادانان) و از شیطان متقی می‌سازد و لقمان را بهتر از پیامبرص نشان می‌دهد.

آری او می‌تواند با این روش بگوید: چون سوره‌ای به نام لقمان در قرآن هست پس او بهتر ازحضرت محمد است و ما مرتب می‌گوییم که به نام محمد سوره داریم، اما آن‌ها خود را به کری می‌زنند.

روش شیعه، این است که فقط به چیزی توجه دارد که از آن خوشش می‌آید، فقط چیزی را ذکر می‌کند که می‌خواهد، نه چیزی که هست.

شیطان پرست، خوبی شیطان را (به برداشت و تاویل خودش)از قرآن ذکر می‌کنند و وقتی بگوییم: بدی‌اش را بگو. می‌گوید: من همۀ قرآن را قبول ندارم. لقمان پرست را هم بگوییم: سورۀ محمد را هم ببین. می‌گوید: من همۀ قرآن را قبول ندارم.به علی پرست می‌گوییم: فضایل علی درست است، اما فضایل عمر و ابوبکر را هم در نزد سنی‌ها ببین. می‌گوید: من همۀ احادیث را قبول ندارم. من مشترکات را قبول دارم.

آیه اجابت دعای شیطان نیز از مشترکات ما و شیطان پرستان است.

شیعه حق ندارد از کتب ما دلیل بیاورد که شما خود شاهد فضایل علی هستید و بعد نتیجه بگیرد که علی بهتر از ابوبکر است. ما هم شواهدی بر فضایل ابوبکر و عمر می‌آوریم؛ چون در همان کتاب نوشته شده است که ابوبکر از علی بهتر است. پس این حجت آوردن شیعه بیهوده است اما از بس تکرار می‌کنند برایشان موجه جلوه کرده است.

حقه بازی نهم: تحریف معنی

امام ذهبی یکی از دانشمندان بزرگ ماست. او در کتاب «میزان اعتدال» برای رسوا کردن شیعه، بعضی از احادیث دروغ آن‌ها را ذکر کرده و بلافاصله ردّش را نوشته است.

شیعه بدون آنکه به منظور نویسنده اشاره کند، حدیث را می‌آورد و می‌گوید: ذهبی در «میزان اعتدال» نوشته است.......... مثل اینکه یکی بگوید: خداوند در قرآن در آیۀ 24 از سورۀ نازعات فرموده است: ﴿أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ٢٤﴾؛ یعنی، فرعون، رب است. بعد نتیجه بگیرد که فرعون، خداست.

آیا این روش علمی است یا مکر و حیله؟! البته نویسندۀ شیعه، خود، می‌داند که دروغ می‌گوید وهمۀ هدفش فریب دادن مخاطبان است و بس.

حقه بازی دهم: نقل از صوفی

از کسانی نقل قول می‌کند که اهل سنت قبولشان ندارند، از جمله صوفی‌های قبرپرست،مانند ابن حجر مکی یک صوفی متعصب و دشمن علمای اهل سنت. او حتی ابن تیمیه را لعنت می‌کند. معلوم است که این نادانی‌ها باب دندان شیعه‌هاست. عجیب اینکه ابن حجر مکی شیعه‌ها را نیز، کافر می‌داند، اما این مسأله برای شیعه اهمیت ندارد و عقاید صو فیانۀ او مهم است که در نهایت، همان عقاید شیعه است.

حقۀ بازی یازدهم: معنی حدیث صحیح را آن طور که ما می‌گوییم، درک نمی‌کنند

حدیثی از ما نقل می‌کند اما تفسیر ما را از آن حدیث نقل نمی‌کند و تفسیر خود را می‌نویسد!!!.

بیایید ادعا‌های مطرح شده در کتاب را بررسی کنیم. من سعی کردم حتی یک ایراد و ادعای او بی‌جواب نماند.

ادعای 1: سنی‌ها کتب خود را تغییر می‌دهند تا اسنادی را که بر ضد خودشان است، از بین ببرند.

و بعد مثال می‌زند که در سال 1319 کتاب «تفسیر کشاف» جار الله زمحشری چاپ شد و حاوی شعری بود که در سال 1373 هجری آن شعر را از چاپ جدید حذف کردند و بعد نتیجه می‌گیرد: اگر ما در کتاب خود به فلان مسأله در کتاب سنی حواله کردیم و در آن کتاب نیافتید، بدانید که سنی‌ها کتاب خود را تغییر داده‌اند...([[1]](#footnote-1)).

جواب ما:

1- محال است کتب اصلی ما دست خوش تحریف شود. چهار مذهب اصلی اهل سنت که با سلفی‌ها می‌شوند پنج مذهب، در طول تاریخ در رقابت شدیدی با یکدیگر بوده‌اند و هرکدام سعی می‌کردند که روش خود را به عنوان روش پیامبر ثابت کنند. اگر تحریف کتاب‌ها ممکن بود، حنفی‌ها برای خود یک کتاب بخاری داشتند و شافعی‌ها نیز، بخاری دیگر!... و هر کس سعی می‌کرد احادیثی را که خلاف مذهبش است، از صحیح بخاری حذف کند. اما می‌بینیم از مغرب تا مشرق از شمال تا جنوب یک بخاری و یک مسلم و یک ترمذی و یک نسایی داریم. پس عوض کردن و تغییر دادن کتاب‌های ما ممکن نیست!.

2- شما برای سرکوب مذهب اهل سنت دست به دامان کسانی شده‌اید که خودشان ازاهل سنت متنفرند و از سخنان آن‌ها مثال آورده‌ای که ببینید اهل سنت خودش چه می‌گوید! مخالف اهل سنت را به عنوان اهل سنت معرفی کرده‌ای. همین شعری که می‌گویی، حذف شده است؛ ببین در آن چه نوشته شده بود؟.

آن شعر را در صفحۀ 523 کتابت آورده‌ای و در آن سنی‌ها متهم شده‌اند که شراب و گوشت سگ را حلال می‌دانند و نکاح با دختر خود را جایز می‌شمارند و خداوند را مجسم می‌کنند و گوساله هستند!.

شما را به خدا چنین شخصی می‌تواند اهل سنت باشد؟.

من این کتاب را علیه شیعه‌ها نوشته‌ام در حالی که در گذشته شیعه بودم و نامم محمد باقر است. آیا سنی مکار حق دارد سخنان مرا به عنوان سند بیاورد و بگوید: ببینید محمد باقر شیعی، خودش، می‌گوید: عمر خوب بود؟! بله این هم سند از کتب شیعه که عمر خوب بوده است. مراجعه کنید به کتاب «روزهای پیشاور»؟!.

جار الله زمخشری از نظر اهل سنت یک انسان گمراه است او معتزلی است و نزد ما ارزشی ندارد.

نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور، این مرد، که ادعا می‌کند، سنی‌ها نکاح با دختر خود را جایز می‌دانند را سنی معرفی کرده است و در صفحه‌های مختلف کتابش؛ او شاهد آورده است که خود سنی‌ها می‌گویند: علی برحق و عمر باطل بود!!!.

4- وقتی شما می‌بینید که سنی‌ها خود، کوس رسوایی می‌زنند و کتاب‌های خود را تغییر می‌دهند، خوب است شما هم آستین‌ها را بالا بزنید و با نشان دادن این تحریف‌های روز مره، آبروی سنی‌ها را ببرید.

آیا چنین چیزی ممکن است؟ امروزه که کتاب‌ها در جاهای مختلفی چاپ می‌شوند و نسخه‌های اصلی در موزه‌ها نگهداری می‌شوند، آیا ممکن است که کتاب‌ها براحتی دستخوش تحریف شوند؟.

چگونه ممکن است سنی‌ها با اینهمه اختلافی که بین خود دارند، بیایند و متحدانه و هماهنگ، کتابی را تغییر دهند و دشمنان در طول و عرض دنیا از آن بویی نبرند؟!.

نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور می‌گوید اگر سندی ارائه کردم و نیافتید، بدانید که من صادقم! و کتب سنی‌ها کاذب است! به این ترتیب، هر نویسنده‌ای می‌تواند در آغاز کتاب خود چنین ادعای کند که در این صورت خود سند از اعتبار می‌افتد!.

5- آیا حق نداریم به نیت نویسندۀ کتاب شک کنیم؟ شما را به خدا تا به حال شنیده‌اید که سنی سگ و شراب را حلال بداند؟! و با دختر خود عروسی کند؟! و آن وقت همین را به عنوان سند ارائه دهد؟! و بعد بگوید سنی‌ها کتاب خود را تغییر داده‌اند. در طول تاریخ چنین چیزی هرگز اتفاق نیفتاده است که سنی با دختر خود عروسی کند. آیا دروغ گویی بزرگتر از زمخشری و این آقای داعی شیاد (نویسنده کتاب شب‌های پیشاور) سراغ دارید؟.

ادعای 2- معاویه علی را سب می‌کرد

و 80 سال این کار ادامه داشت. معاویه، حضرت علی را تارک نماز و قاتل عثمان می‌دانست و در زمان امویان بالای منبر علی را سب می‌کردند...([[2]](#footnote-2)).

جواب ما:

این گفته دروغ است. امام حسن، چگونه راضی شد با مردی صلح کند که پدرش را ناسزا می‌گوید آن هم بر سر منابر! در کتاب‌های ما نوشته شده است که معاویه از شنیدن خبر مرگ علی گریه کرد. زنش گفت: دیروز با او می‌جنگیدی؛ امروز گریه می‌کنی؟.

فرمود: مردم نمی‌دانند چه شخصیتی را از دست داده‌اند.

پس باید بگوییم: شما دشمن معاویه هستید و دوستدار فتنه. لذا ادعای شما را هیچ عاقلی قبول نمی‌کند.

ادعای 3- معاویه بی‌نام و نشان است اما امام‌های ما صاحب بارگاه هستند.

قبر معاویه در شام معدوم است و این، دلیل باطل بودن اوست در حالی که قبر رقیۀ کوچک، معلوم است ومردم از روح پر فتوح او استمداد می‌نمایند...([[3]](#footnote-3)).

جواب ما:

می‌گویم: استمداد از قبر یا آشکار بودن آن یا داشتن قبه وبارگاه، نشانۀ حق یا باطل بودن نیست.بسیاری از کسانی که شما آن‌ها را جهنمی می‌دانید، بارگاه بزرگی دارند؛ مثل جامی، عبدالقادر گیلانی، لنین یا فرعون. این مسأله به عقیدۀ هر قومی مربوط می‌شود. ما درست کردن بارگاه بر قبر را بدعت، و استمداد از مرده را شرک می‌دانیم.

قبر معاویهس نیز، معلوم است ولیکن ما مانند شما قبرپرست نیستیم.

ادعای 4- بعضی از سنی‌ها به حضرت علی بد و بیراه می‌گویند!.

فلان سنی از حضرت علی بد گفت...([[4]](#footnote-4)).

جواب ما:

هرکس علی را بد بگوید، او شیعه است؛ زیرا این عادت شیعه‌هاست که اصحاب را ناسزا می‌گویند.

اهل سنت صحابی را بد نمی‌دانند؛ به خصوص حضرت علی را. ایشان نزد سنی‌ها مقام والایی دارد و جزو چهار نفر اول، از اصحاب پیغمبر می‌باشد. علمای شیعه برای تحریک احساسات ساده لوحان گاهی تهمت می‌زنند که سنی علی را فحش می‌دهد.

شما می‌دانید که ما قاتل حضرت حمزه و کسیکه جگر او را خورد را نیز بد نمی‌بینیم، بلکه آندو را نیز با احترام یاد می‌کنیم فقط به این خاطر که، در مرحله آخر زندگی خود مسلمان و صحابی و صحابیه شدند. با این حساب، پس چگونه ممکن است از حضرت علی بد بگوییم در حالیکه ایشان از کودکی تا مرگ یار خاص رسول الله بودند. شوهر دختر ایشان بودند. پدر نوه‌های ایشان بودند و و از اهل بیت بشمار می‌روند؟!.

خودت در یک جای کتابت گفتی که سنی، اهل بیت را فحش نمی‌دهد بلکه علی را دوست دارند. حالا چه شد که این را می‌گویی؟.

ادعای 5- سنی‌ها حقایق را پنهان می‌کنند.

حسن هیکل مصری در کتاب «زندگانی پیامبر» دربارۀ غدیرخم چیزی نگفته است در حالی که علمای سنی از قبیل سبط ابن جوزی و ثعلبی آن را ذکر کرده‌اند!...([[5]](#footnote-5)).

جواب ما:

ما دربارۀ غدیرخم حدیث داریم. البته نه حدیثی که پیامبر، علی را جانشین خود کرده باشد. این حدیث شماست و اگر هیکل ننوشته است، مهم نیست؛ او که عالم دین نیست. و او که شیعه نیست.

ادعای 6- ثعلبی از امامان اهل سنت است

و او حرف‌هایی دارد دربارۀ برحق بودن شیعه...([[6]](#footnote-6)).

جواب ما:

تفسیر ثعلبی از تفاسیر معتبر ما نیست. ابن کثیر، مفسر مشهور، دربارۀ تفسیر ثعلبی گفته است:

«این تفسیر پر است از دروغ و حدیث‌های دروغ که مطالب عجیب و غریب بسیاری دارد».

ثعلبی شیعه نبود اما کتابش هم چندان با ارزش نیست. ابن جوزی دربارۀ تفسیرش گفته است:

«تفسیر ثعلبی عیبی نداشت اگر این همه حدیث‌های پوچ را در آن جمع نمی‌کرد».

پس ثعلبی هیزم جمع کن شب است و این نام را ابن تیمیه بر او نهاده است؛ زیرا او بی‌توجه به درست و نادرست بودن احادیث آن‌ها را در کتاب خود جمع کرده است و به همین دلیل، برای شیعیان، کتاب او مکان مناسبی برای کشف افکار انحرافی است! تا تاییدی برای مذهب شیعه باشد.

ادعای 7- سبط ابن جوزی از علمای بزرگ اهل سنت است

و او می‌گوید که شیعه برحق است...([[7]](#footnote-7))

جواب ما:

گمان نکنید که او همان ابن جوزی معروف است، نه او نوۀ ابن جوزی است و نامش یوسف بن قزعلی و کنیه‌اش ابو مظفر است.

امام ذهبی در کتاب میزان الاعتدال (7/304) باره‌اش می‌گوید: از پدر بزرگش (یعنی، ابن جوزی مشهور) دروغ‌های بی‌شماری نقل کرده است. در سال 654 در دمشق فوت کرد و خبر مرگش که به شیخ محی الدین السوسی رسید، گفت: الله او را نیامرزد چون بر مذهب رافضی مرد. او حتی کتابی در دفاع از مذهب شیعه نوشت که امام ذهبی آن را دید و بر رافضی بودن او یقین کرد. شما در کتاب شب‌های پیشاور نامش را زیاد می‌بینید.

البته در هر کتابی از این دست، حقه بازان شیعه او را بسیار بر جایگاه شهود نشانده‌اند که اینک سنی علیه خود و به نفع ما شهادت می‌دهد! و نام اصلی‌اش را هم نمی‌گویند تا با ابن جوزی مشهور مشابه باشد.

و نویسنده کتاب شب‌های پیشاور از این سبط ناخلف و امثال سبط ابن جوزی نقل قول کرده است اما از کتب صحاح ستۀ اهل سنت طوری گریزان است که جن از بسم الله.

ادعای 8- امام شافعی می‌گوید: دشمنان (سنی‌ها) بسیاری از فضایل علی را پنهان کرده‌اند!.

جواب ما:

تمام کتب سنی‌ها بابی در فضایل علی دارد و گویندۀ این جمله هم ـ به ادعای تو ـ امام شافعی است که یکی از چهار امام بزرگ سنی‌هاست.

نتیجۀ همۀ این حرف‌ها، این است که سنی دشمن اهل بیت و علی نیست، بلکه دوستش است! سخن تو خودش، خودش را نقص می‌کند!.

اگر من بگویم: پیامبر علی را جانشین خود کرد اما من این خبر را پنهان می‌کنم!.

بخش اول جمله، قسمت دوم را انکار می‌کند! و خود به خود ضد آن است!.

ادعای 9- سنی‌ها شوخی و مزاح خصوصی رسول با عایشه را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند!...([[8]](#footnote-8)).

جواب ما:

این دروغ است ؛ بلکه سنی‌ها سخنی را نقل می‌کنند که در آن راهنمایی و آموزشی برای امت باشد، مثل این حدیث صحیح:

«عن عايشهل قالت كان النبيص يقبلني وأنا صائمة وهو صائم». أبو داود (1 / 374) و أحمد (6 / 179).

«ام المومنین عایشه می‌گوید: رسول الله مرا بوسید درحالی که روزه بودم و ایشان هم روزه داشتند».

از این حدیث ثابت می‌شود که بوسیدن همسر در حالت روزه داری جایز است و پس هدف فاش کردن سر رسول الله نیست و نه کسی به آن فکر می‌کند البته منظورم از کسی آن مردمانی است که در قلب، بیماری ندارند.

ادعای 10- هیچ سنی یا به قول خودشان 4 یاری به علی ایراد نمی‌گیرد...**([[9]](#footnote-9))**.

جواب ما:

درست است اما در ادعای 4 چیز دیگری گفتی برو بخوان راستی که دروغ گو کم حافظه است.

ادعای 11- همراهی ابوبکر با پیامبر در غار ثور دلیل بر ثبوت خلافت او نیست!...**([[10]](#footnote-10))**.

جواب ما:

خوب است که قبول داری، ابوبکر در غار ثور همراه پیامبر بود. نوه‌های شیعۀ تو در قرن 21 می‌گویند: او ابوبکر دیگری بود و از بیخ قضیه را منکرند! البته این دسته از تو عاقل‌ترند! چون می‌دانند همراهی ابوبکر با رسول در غار اگر دلیل بر ثبوت خلافت ایشان نیست، دست کم دلیل ثبوت ایمان او هست. دلیل اخلاص او، دلیل اعتماد رسول به او و دلیل همراهی او با رسول در وقت خطر است. و این مسائل شیعۀ قرن 21 را خوش نمی‌آید و همه چیز را حاشا می‌کنند. و البته دیوار حاشا بلند است! خیلی بلند.

ادعای 12- نماز خواندن ابی بکر با امت (به فرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود.

پادشاهی که ولیعهد دارد، اما در جشن‌ها یا افتتاح پروژه‌ها یکی از بستگانش را به عنوان نماینده می‌فرستد آیا بعد از مرگ پادشاه، آن نماینده حق دارد که دعوی پادشاهی کند؟.

منصفانه قضاوت کنید؛ درچند نماز، امام بودن یا چند روز با پیامبر در غار بودن به ابوبکر مقام علی را می‌دهد. آیا با این همه حدیث که دربارۀ علی آمده است، این [با او] برابر است؟...([[11]](#footnote-11)).

جواب ما:

باید دانست که حضرت محمدص هرگز امر امامت در نماز را؛ در وقت حضور خود؛ به کس دیگری واگذار نکردند. چهار خلیفۀ راشد هم هرگز نایبی برای نماز نگرفتند؛ نماز به امامت خودشان خوانده می‌شد. امر نماز بسیار مهم بود.

شهادت خلیفۀ دوم، خلیفۀ سوم را محتاط نکرد. همواره خودشان امام جماعت مسجد بودند و خلیفۀ چهارم هم، در محراب جانش را از دست داد. پس منصب امامت مهمترین منصب بود. حضرت حسن هم که خلیفه شد، خودش در نماز امام بود.

پس وقتی پیامبر بیمار بودند و در حضور علی، ابوبکر را امام کرد وعلی پشت سر ابوبکر نماز خواند، این هم هیچ معنی ندارد جز برتری ابوبکر بر علی و...

مثال شما هم در جای خود درست نیست؛ درستش این است که بگویید: پادشاهی، نماینده‌ای به سفارت فرستاد و مدعی ولیعهدی را زیر دست سفیر قرار داد و این زیر دست بودن مدعی، خود دلیلی است بر بی‌پایه بودن ادعای او.

علی پشت سر ابوبکر و به امامت ایشان نماز خواند. پس کتابت را با زحمت فراوان از احادیث اهل سنت پر کردی تا برتری علی را ثابت کنی و این همه حدیث در حق ابوبکر را نادیده گرفتی.

فقط یک حدیث کافی بود تا بدانی علی به مقام ابوبکر نمی‌رسید.

حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِى الْغَارِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمَيْهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَقَالَ « يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا». (بخاری و مسلم)

حضرت انس نقل می‌کند که ابوبکر برایم گفت:

دیدم پاهای مشرکان را که در بالای سر ما ایستاده بودند! و ما در غار بودیم؛ پس گفتم: ای رسول الله، اگر یک نفر از آن‌ها به پایین بنگرد ما را می‌بیند.

فرمود: ای ابابکر، چیست گمان تو به آن دو نفری که سومی آن‌ها، الله است!

ای داعی، اگر به کتاب‌های ما مراجعه می‌کنی، باید این حدیث را هم می‌دیدی. چرا حدیث به این مشهوری را در کتاب‌های ما نمی‌بینی؟!.

ادعای 13- سنی در فضیلت ابوبکر حدیث جعل کرده است.

او از حدیثی نوشته است که در آن پیامبر می‌گوید: اگر قرار بود، دوستی انتخاب کنم، آن ابوبکر بود... و می‌گوید این حدیث جعلی است. سنی‌ها خودشان می‌گویند که جعلی است...([[12]](#footnote-12)).

جواب ما:

می‌گویم: والله که دروغ می‌گویی، سنی‌ها این حدیث را درست می‌دانند؛ زیرا این حدیث در بخاری است. چگونه ممکن است که سنی بگوید: این حدیث، جعلی است؟!

عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِىِّص أَنَّهُ قَالَ «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً وَلَكِنَّهُ أَخِى وَصَاحِبِى وَقَدِ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلاً». أخرجه مسلم (7/ 108)

عبدالله بن مسعود می‌گوید که از رسول الله شنیدم که ایشان فرمود: «اگر می‌خواستم خلیلی بگیرم، همانا ابوبکر، خلیل من بود ولکن او دوست و یاورم است و بدرستی که الله مرا خلیل خود کرده است»!.

خلیل؛ یعنی، والاترین نوع دوستی و مودّت و محبوب بودن؛ و عرب‌ها بالاترین نوع محبت و دوستی را با کلمۀ خلیل وصف می‌کنند.

پس دیدی ای داعی شیاد، سنی می‌گوید: این حدیث درست است. هم در صحیح بخاری است هم درصحیح مسلم.

اما اهل سنت 99 درصد از حدیث‌هایی را که تو در این کتاب از کتب آن‌ها شاهد آوردی، جعلی یا ضعیف می‌دانند و در یک درصد بقیه هم، معنی و مفهوم را تحریف کرده‌ای. تو به این مطلب که سنی بگوید: جعلی است یا صحیح است، اعتنایی نداری؛ آن حدیث برایت خوشایند است که مطابق هوای نفس تو باشد، اطلاع تو از علم حدیث به همین اندازه است. سبحان الله!.

ادعای 14- تعجبی ندارد که مهدی بیش از هزار سال عمر کرده است.

وقتی حضرت نوح بتواند بیش از هزار و چهارصد سال عمر کند پس این امر برای امام مهدی هم، ممکن است (1200 سال است که پنهان است) اتفاق بیفتد...([[13]](#footnote-13)).

جواب ما:

آیا این هم ممکن است که دختری بی‌همسر، فرزندی به دنیا بیاورد. همانطور که حضرت مریم، عیسی را به دنیا آورد؟! ممکن بودن چیزی، یک حرف است و به وقوع پیوستن آن حرفی دیگر!.

ما برای اثبات عمر غیر عادی نوح از قران دلیل می‌آوریم:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمۡ أَلۡفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمۡسِينَ عَامٗا﴾ [العنكبوت: 14]

«و بدرستی که فرستادیم نوح را به سوی قومش، پس بود در بین آن‌ها 950 سال.»

ما برای باردار شدن غیر عادی حضرت مریم از قرآن آیه می‌آوریم:

﴿قَالَتۡ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٞ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞۖ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ﴾ [آل عمران: 47]

مریم گفت: «ای رب، چگونه خواهد بود برایم فرزندی در حالی که بشری مرا لمس نکرده است.گفت: الله خلق می‌کند هرچه را که می‌خواهد».

و تو‌ای حقه باز، هیچ شاهدی از آیات قرآن نداری و فقط قیاس می‌کنی.

امر به این مهمی ممکن نیست که در قرآن نباشد، از علی گرفته تا امام زمان شما،هیچکدام جایی در قرآن ندارند، و بعد تو امام زمان را کنار حضرت نوح می‌نشانی و ای کاش که بنشانی. شما حضرت نوح را همتراز امام زمان نمی‌دانید و می‌گویید: امام زمان برتر از حضرت نوح است و حضرت نوح را می‌گویید: گورکن قبر علی([[14]](#footnote-14)).

و اکنون برای اثبات وجود امامت، محتاج حضرت نوحی؛ آن هم به ضرب قیاسی این‌چنین!.

ادعای 15- نصاری در مسجد پیغمبر برای ادای فریضه آزاد بودند

اما شیعیان مسلمان در ادای فرائض و نوافل در مساجد مسلمانان آزاد نیستند.

و نوشته است: سنی‌ها حق دارند که در و دیوار حرم را ببوسند، اما شیعه‌ها حق ندارند...([[15]](#footnote-15)).

جواب ما:

شما در تهرانِ به این بزرگی که صد‌ها هزار سنی زندگی می‌کنند چرا به آن‌ها اجازۀ تاسیس یک مسجد را نمی‌دهید؟! از این مسأله معلوم می‌شود که شما اگر مکه و مدینه را بگیرید، چه ها که نخواهید کرد! در تهران یهودی‌ها معبد دارند اما سنی مسجد ندارد.

این ادعا که مانع عبادت شیعه می‌شوند، اما به سنی اجازه می‌دهند؛ دروغ است.در پیشانی هیچ کس نوشته نشده است که فلانی سنی است یا شیعه؟ هر کس که حرم را ببوسد، منعش می‌کنند. دروغ گویی هم اندازه دارد به خصوص در عصر نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور، سعودی‌ها بسیار سخت گیر بودند و به احدی اجازۀ بوسیدن در و دیوار را نمی‌دادند.

ادعای 16- سلیمان بلخی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

بیایید این عالم بزرگ سنی را بشناسیم. اسم کاملش، سلیمان پسر خواجه ابراهیم قیلان است! نام حسینی را هم به یدک می‌کشد و حنفی هم از القاب اوست. بر طریقۀ نقشبندی([[16]](#footnote-16)) هم بود. گاهی شیعیان او را به نام حافظ حنفی قندوزی می‌شناسند؛ قندوز، استان همجوار بلخ در افغانستان است. در هر حال، در این دو استان و حتی در تمام افغانستان کسی او را نمی‌شناسد. چه برسد به جاکارتا، مکه، بغداد یا کازابلانکا.

این مرد از غالیان فرقۀ ضالّۀ صوفیه بود و بی‌گمان از حرف‌هایش می‌توان دریافت که شیعه هم بوده است، اما از ترس مردم یا به خاطر حیله، باور خود را آشکارا نگفته است. درگمراهی او همین بس که شیفتۀ محی الدین عربی بود و کتاب‌های ابن عربی ؛ یعنی، کتاب «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیه» (که کفر آمیزترین کتاب‌های موجود کتابخانه‌ها هستند وشاید از این دو کتاب، کتابی کفر آمیزتر نباشد) را با دست خود باز نویسی می‌کرد. در کفر ابن عربی، علمای سنی نه شک دارند و نه اختلاف. اکنون حافظ حنفی قندوزی یا همان شیخ سلیمان بلخی (نمی‌دانم چرا شیعه‌ها به او دو یا سه نام داده‌اند) را شناختید!.

شیخ سلیمان بلخی را حنفی گویند در حالی که سخنانش نشان می‌دهد او شیعه بوده است و احناف بیش از مذاهب دیگر اهل سنت، با شیعیان مخالف هستند. این دو را چگونه می‌توان جمع کرد؟.

این مرد گمراه، صوفی نقشنبدیه هم بود؛ یعنی، اسلام برایش کافی نبود. او یک کتاب به نام «ينابيع الموده» دارد که در محافل علمی اهل سنت هیچ کس به آن اعتنایی ندارد و تنها ایران است که مرتب کتابش را تجدید چاپ می‌کند. از همه جالب‌تر اینکه او 200 سال پیش به دنیا آمد و بعد از 48 سال عمر بی‌برکت، 150 سال پیش سایه ی شومش را از این دنیا کم کرد؛یعنی،سال 1294 هجری و اکنون سال 1428 است؛ یعنی، 134 سال پیش.

آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب «ذریعه»، کتاب «ینابیع الموده» سلیمان بلخی را از کتب شیعه به شمار می‌آورد.

این حدیث!! در کتاب ینابیع الموده است:

عن جابر قال: قال رسول اللهص: «أنا سيد النبيين وعلي سيد الوصيين، وإن أوصيائي بعدي إثنا عشر أولهم علي وأخرهم القائم المهدي»([[17]](#footnote-17)).

معنی: رسول الله می‌گویند: «من، خاتم پیامبرانم و علی، سید اوصیاء و جانشینان من 12 نفرند: اول، علی و آخر آنان، مهدی».

چنین حدیثی اصلاً در کتب اهل سنت نیست؛حتی به صورت ضعیف یا دروغ!.

یک حدیث دیگر را ببینید تا یقین کنید که او شیعه بود. وی در کتاب خود آورده است:

عن جعفر الصادق عن آبائه† قال: كان علي÷ يرى مع رسول اللهص قبل الرسالة الضوء ويسمع الصوت، وقال له: لولا أني خاتم الأنبياء لكنت شريكاً في النبوة، فإن لم تكن نبياً فإنك وصي نبي ووارثه، بل أنت سيد الأوصياء وإمام الأتقياء([[18]](#footnote-18)).

از امام جعفر صادق نقل کرده است که در پیش از بعثت، علی هم همراه رسول الله صدا را می‌شیند و نور را می‌دید و پیامبر به او گفت: اگر من خاتم النبین نبودم، تو هم پیامبر می‌شدی. به هرحال وارث نبی هستی... و این را در کتابش نوشته:

وعن جابر بن عبد الله: قال رسول اللهص: «يا جابر إن أوصيائي وأئمة المسلمين من بعدي أولهم علي، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي المعروف بالباقر ـ ستدركه يا جابر، فإذا لقيته فأقرأه مني السلام ـ ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم القائم، اسمه اسمي وكنيته كنيتي، محمد بن الحسن بن علي ذاك الذي يفتح الله تبارك وتعالى على يديه مشارق الأرض ومغاربها، ذاك الذي يغيب عن أوليائه غيبة لا يثبت على القول بإمامته إلا من إمتحن الله قلبه للإيمان»([[19]](#footnote-19)).

خلاصه معنی در این حدیث،این است که سلیمان بلخی نام 12 امام شیعه را با اسم و رسم ذکر می‌کند. آیا او باز هم سنی است؟ جالب است که دربارۀ مهدی هم می‌نویسد: او غایب است و ظهور می‌کند؛ یعنی، صد در صد حرف شیعیان را می‌زند.

در یک جا می‌نویسد که پیامبر فرمود: علی خلیفۀ من است، پس این مرد علی را جانشین پیامبر می‌داند.

فقال رسول اللهص: أنت أخي ووصيي ووزيري وخليفتي».

آیا هنوز در شیعه بودن او شک دارید؟ پس این را بخوانید: باب الثاني والثمانون في بيان الامام أبو محمد الحسن العسكري أرى ولده القائم المهدي لخواص مواليه وأعلمهم أن الامام من بعده ولدهب وفي كتاب الغيبة: عن أبي غانم الخادم قال: ولد لابي محمد الحسن مولود فسماه محمدا، فعرضه على أصحابه يوم الثالث وقال: هذا إمامكم من بعدي، وخليفتي عليكم، وهو القائم الذي تمتد عليه الاعناق بالانتظار، فإذا امتلات الارض جورا وظلما خرج فملاها قسطا وعدلا.

عن جعفر بن مالك قال معاوية بن حكيم ومحمد بن أيوب ومحمد بن عثمان: إن أبا محمد الحسن عرض ولده علينا ونحن في منزله، وكنا أربعين رجلا، فقال: هذا إمامكم من بعدي، وخليفتي عليكم، أطيعوه ولا تتفرقوا من بعدي فتهلكوا في أديانكم، أما إنكم لا ترونه بعد يومكم هذا([[20]](#footnote-20)).

خلاصه ترجمه جملات عربی بالا این است که در باب 82 از کتابش، این آقای سلیمان بلخی به این راضی نشده است که تنها از امام مهدی بنویسد،نام و شغل یارانش را هم نوشته است!!!.

با این وجود باز می‌بینیم که شیعیان همچنان سلیمان بلخی را سنی می‌دانند و به او حنفی می‌گویند. نمی‌دانم آیا با این روش می‌توانند برای یک مدت طولانی شیعیان را گول بزنند.

جالب اینکه نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور، مناظرۀ خود را 80 سال پیش انجام داد , با سلیمان بلخی تنها 70 سال فاصلۀ زمانی داشت. با وجود این، او را از احمد بن حنبل بالاتر دانسته است و بیش از دویست بار به او استناد کرده و او را در کنار بخاری و مسلم و احمد بن حنبل قرار داده تا خواننده‌ها باور کنند که این مرد، کاره‌ای است و از افراد معتبر اهل سنت است!.

حال به روش مناظرۀ شیعیان و چگونگی مکر آنان پی بردید!.

این سناریو فقط به شیخ سلیمان بلخی محدود نمی‌شود؛ این را برای نمونه ذکر کردیم و مشت نمونه خروار است.

ادعای 17- ابن ابی الحدید معتزلی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

شما در این کتاب نام ابن ابی الحدید معتزلی را نیز زیاد می‌بینید که سخنان او را به عنوان یک سنی شاهد می‌آورد.

این مرد کتابی به نام «شرح بر نهج البلاغه» نوشته است و هنر دیگری ندارد. همین شرح، دلیلی است بر شیعه بودن او زیرا در نهج البلاغه نوشته است: عمر، حق علی را خورده است. اگر ابن ابی الحدید، نقدی بر نهج البلاغه می‌نوشت مسأله‌ای نبود، اما او شرح نوشته است.

او اهل مداین بود و لقبش معتزلی است و نمی‌دانم چرا شیعه، او را از بزرگان اهل سنت می‌داند؛ زیرا معتزلی، سنی نیست. او در مداین از شیعیان غالی و تند رو بود؛ به بغداد که رفت، معتزلی شد. علاوه بر این، شرح نهج البلاغه دلیلی دیگر بر شیعه بودنش است. علمای شیعه، شرحش را «شرح شریف» می‌نامند. او این کتاب را به وزیر ـ ابن علقمی ـ شیعه هدیه کرد. ابن علقمی، همان کسی است که با هلاکوخان مغول کنار آمد و خلافت عباسیان را به دست بت پرستان از بین برد و با این خیانت دو میلیون ازمردم بغداد قتل عام شدند و به نوامیس مسلمانان تجاوز شد. اما این وزیر مردود و دشمن اسلام و متعصب، صد هزار درهم و لباسی فاخر و اسبی تیز پا به ابن ابی الحدید معتزلی به خاطر نوشتن کتابش، پاداش داد.

بعضی از علمای معاصر شیعه نیز، او را هم مذهب خود می‌دانند. اما نویسندۀ شیاد کتاب شب‌های پیشاور مصلحت را در این دیده است که ابن ابی الحدید را سنی معرفی کند تا شاید بساط حقه بازیش رونقی تازه بیابد.

آیت الله قمی از جمله کسانی است که او را شیعه می‌داند. علمای شیعه و به خصوص در این کتاب شب‌های پیشاور، منحرفان سنی یا شیعه را ابتدا سنی قلمداد می‌کنند و بعد به گفتۀ او استناد می‌نمایند.

البته اگر چنین نکنند، پس چه کار کنند!! آن‌ها که نمی‌توانند برای اثبات امامت یا سینه زنی از قرآن دلیل بیاورند.

کارشان درست مثل این است که با استناد به فرامین آتاتورک، به یک ایرانی کالیفرنیانشین ثابت کنند که در اسلام حجاب نیست.

یک مثل است که می‌گویند: مورچه چیست که کله پاچه‌اش باشد. اهل سنت کتاب نهج البلاغه را ـ که شیعه‌ها فکر می‌کنند گفته‌های سید ما علی بن ابی طالبس است؛ را بعنوان فرموده‌های علی قبول ندارند بلکه نهج البلاغه را دروغ می‌دانند پس خود کتاب را که قبول نداریم، شرحش دیگر چه حیثیتی دارد که حالا آن را و ابن ابی الحدید را به رخ ما می‌کشند؟.

این همه مدارس سنی وجود دارد، آیا در یک مدرسه هم کتاب نهج البلاغه تدریس می‌شود؟ اگر این کتاب گفتار حضرت علیس باشد، سنی‌ها آن را بر سر خود می‌گذارند.

این جناب ابن ابی الحدید چطور سنی است که بر خلاف سنی‌های دیگر عمل می‌کند.

او در قرن هفتم زندگی می‌کرد! چرا شما از او حدیث نقل می‌کنید؟! آیا بر او وحی نازل می‌شد؟ اگر او حدیثی در کتابش آورده، حتماً از یک کتاب اصلی نقل قول کرده است. چرا شما از کتاب اصلی ما نقل قول نمی‌کنید؟ البته اگر ریگی به کفش ندارید.  
این ابن ابی الحدید چرا نزد شما عزیز است و نزد سنی‌ها بی‌اهمیت. من کتاب ابن ابی الحدید را نخوانده‌ام و در کتاب فروشی‌های اهل سنت هم ندیده‌ام؛ اما نهج البلاغه را در زمان شیعه بودنم خوانده‌ام. حتی از مفسران سنی پرسیدم که نهج البلاغه را خوانده‌اید؟ می‌گویند: نامش را شنیده‌ایم، اما نخوانده‌ایم. پس وقتی کتاب اصلی را نمی‌خوانند، شرحش چه اهمیتی دارد که مرتب می‌گویید: ابن ابی الحدید، این مردک ؛ حضرت ابوهریره را رشوه خوار معرفی کرده است و کتب سنی‌ها پر است از احادیث ابوهریرهس.

پس قاعدتاً ابن ابی الحدید احادیث یک راشی را قبول ندارد و در نتیجه کتاب‌های اهل سنت را قبول ندارد. و همچنان شما می‌گویید: ابن ابی الحدید، سنی... من نمی‌فهمم اگر او سنی است، چرا شما این قدر از او نقل قول می‌کنید و سنگ او را به سینه می‌زنید در حالی که سنی‌ها به او بی‌اعتنا هستند؟!.

این هم دلایل شیعه بودن ابن ابی الحدید از زبان دو دانشمند معاصر شیعی:  
هو عز الدين بن ابي الحسن بن ابي الحديد المدائني صاحب شرح نهج البلاغة المشهور وهو من أكابر الفضلاء …. مواليا لأهل العصمة و الطهارة …… وحسب الدلالة على علو منزلته في الدين وغلوه في امير المؤمنين علي÷ شرحه الشريف الجامع لكل نفيسة وغريب([[21]](#footnote-21)).

می بینید که آیت الله خونساری او را شیعه می‌داند.

وقال القمي في كتابه الكنى والألقاب:

ابن ابي الحديد ولد في المدائن وكان الغالب على أهل المدائن التشيع والتطرف والمغالاة فسار في دربهم وتقيل مذهبهم ونظم العقائد المعروفة بالعلويات السبع على طريقتهم وفيها غالي وتشيع وذهب الإسراف في كثير من الأبيات كل مذهب، ثم ذكر القمي بعض الأبيات التي قالهاً غاليا ثم خف الى بغداد وجنح الى الاعتزال واصبح كما يقول صاحب نسخة السحر معتزلياً جاهزيا في اكثر شرحه بعد ان كان شيعياً غاليا.

وتوفي في بغداد سنة 655، يروى آية الله الحلي عن أبيه عنه([[22]](#footnote-22)).

همۀ این مسائل به کنار، به یکی گفتند: نامت چیست؟ گفت: مسیو قراپیط. گفتند: دیگر از دینش نپرسید. خودتان می‌گویید: ابن ابی الحدید معتزلی است... و معتزلی را اهل سنت به سنی بودن قبول ندارند. او بر نهج البلاغه شرح نوشته است؛ یعنی در نهج البلاغه نوشته شده است که عمر ظالم بود؟ بله او نوشته است که بود بد جوری هم بود.

بعد کتابش را هدیه کرده است به ابن علقمی.

مثل اینکه در زمان ما، کسی شرحی در فضایل حضرت عمر بنویسد و آن را به ولیعهد آل سعود تقدیم کند و آن وقت آل سعود و نویسنده را شیعه بدانند!.

البته شیعیان، مثل ابن ابی الحدید شاهدان بسیار دارند.

دلایلی بر شیعه بودن ابن ابی الحدید از کتاب خودش:

در کتاب «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید معتزلی([[23]](#footnote-23)) آمده است: امام عل÷ در پاسخ شخصی که پرسید: چرا باغ فدک را پس نگرفت. فرمود:

من از خداوند شرم دارم که چیزی را بازستانم که ابوبکر آن را منع کرد و عمر نیز، همان را تأیید کرده است.به زبان بی‌زبانی می‌خواهد، بگوید: ابوبکر و عمر، حق علی را خوردند.   
همچنین ابن ابی الحدید نوشته است: محمد بن إسحاق می‌گوید: از امام باقر÷ پرسیدم:

آیا می‌دانی علی÷ هنگامی که بر عراق چیره شد، دربارۀ سهم ذوی القربى (خمس و فدک) چگونه رفتار کرد؟.

حضرت فرمود: روش ابوبکر و عمر را ادامه داد.

گفتم: چگونه و چرا؟ در حالی که شما چیزهایی می‌گویید [که حق ما اهل بیت است].

حضرت فرمود: به خدا قسم که اهل او جز از رأی او نتیجه نمی‌گیرند. (یعنی، حرف او را می‌زنند).

پرسیدم: پس چه چیزی مانع (امیرالمومنین) شد [که آن را باز پس گیرد]؟.

حضرت فرمود: او کراهت داشت از اینکه مخالفت با ابوبکر و عمر را به او نسبت بدهند.  
در این جا ابن ابی الحدید خجالت را کنار گذاشته است و واضح وصریح گفته که ابوبکر وعمر غاصبند.

بخاری ده‌ها حدیث هم در مدح عمر و ابوبکر دارد، اما ابن ابی الحدید در مدح عمر و ابوبکر چیزی ننوشته است... .

ادعای 18- موفق بن احمد خوارزمی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

بیاید او را بشناسیم: این مردک، معتزلی بود و شاگرد زمخشری. برای اینکه او را بشناسید، لازم است که بدانید، استادش کیست؟.

او شاگرد جار الله زمخشری بود. برای شناخت استادش جواب ما را در ادعای 19 بخوانید.

خوارزمی در ظاهر حنفی اما بی‌گمان شیعۀ باطنی بود؛ زیرا احادیث زیادی از دو دجال رافضی؛ یعنی، ابن شاذان و بلوی نقل کرده است. علاوه بر این، امام ذهبی به عیب دیگر او اشاره می‌کند که تالیفاتش از احادیث ساختگی پر است و مثال آورده است که این نادان از ابن شاذان این حدیث جعلی را آورده که:

«هرکس علی را دوست داشته باشد، در بهشت به جای هرقطره عرقش شهری به او می‌دهند».

این‌ها احادیثیست که با اسناد ساختگی از طریق مالک از نافع به ابن عمر وصل شده است، و ارزشی ندارد.

و این حدیث را هم خودش روایت کرده است که «ای علی اگر بنده‌ای هزار سال، الله را عبادت کند و به اندازۀ کوه احد طلا انفاق کند، 1000 بار پیاده حج کند و بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اما تو را دوست ومولی نداند؛ بوی بهشت را نمی‌شنود و داخلش نمی‌شود».

حال مذهب خوارزمی چیست؟ سنی است یا شیعه؟ شما بگویید!.

نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور او را سنی می‌داند. درست مثل روباه که دم خود را شاهد می‌گیرد.

این آدم با کی مناظره می‌کرد؟ آیا برای دروغگویی حدی نیست؟.

ادعای 19- جار الله زمخشری سنی است.

جواب ما:

نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور (در صفحه 523) این شعر را سروده جار الله زمخشری؛ یعنی، استاد خوارزمی می‌داند که اصل شعر به عربی است و ترجمه را مینویسم:

اگر از من سوال نمایید از مذهبم، فاش نمی‌کنم چون:

اگر بگویم، حنفی هستم. می‌گویند: شراب را حلال می‌دانی.

اگر بگویم، مالکی هستم. می‌گویند: گوشت سگ را مباح می‌دانی.

اگر بگویم، شافعی هستم. می‌گویند: نکاح دختر خود را حلال می‌دانی.

اگر بگویم، حنبلی هستم. می‌گویند: حلولی مذهبی و الله را جسم می‌دانی.

اگر بگویم، اهل حدیث هستم. می‌گویند: گوساله است و نمی‌فهمد.

منظورش این است که هر مذهب از مذاهب اهل سنت پر از عیب است و هرکس می‌داند که این‌ها تهمت است وحنفی شراب را حلال نمی‌داند و مالکی سگ را مباح نمی‌داند و کدام سنی با دختر خود نکاح کرده است؟!.

اما او در شیعه عیبی ندیده که ذکر نکرده است و این دلیلی است بر شیعه بودنش وشاگردش هم از او بهتر نبود.

ادعای 20- ابن المغازلی شافعی که از علمای بزرگ سنی است گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

اسم ابن مغازلی شافعی را نیز، در کتاب شب‌های پیشاور زیاد می‌بینید. او کیست؟.

او همان است که کتاب «مناقب» را در ذکر فضایل علی بن ابی طالب نوشت. او معتقد بود که علی قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین به صورت نوری خلق شده بود. او نیز، مانند شیعیان آیات را تاویل می‌کرد؛ مثلاً آیه نور را این طور تفسیر کرده است:

﴿۞ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ٣٥﴾ [النور: 35]

مشکاه؛ یعنی، فاطمه... مصباح؛ یعنی، حسن... و زجاجه؛ یعنی، حسین... و کوکب دری باز؛ یعنی، فاطمه... نور علی نور باز؛ یعنی، فاطمه‌ای که در شکمش امام حسن است.

از دیگر کشفیاتش، یکی هم این است که کسی از پل صراط نمی‌گذرد، مگر آنکه از علی ورقۀ عبور داشته باشد این بابا از شیعه هم یک قدم جلوتر بود.

این مفسر که دهانش بوی سیر می‌دهد آیۀ:

﴿إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ٤٣﴾ [الزخرف: 43]

را تفسیر کرده است که پیامبر بر راه علی بن ابی طالب است!!!.

و منظور از « ه = او » در آیۀ:

﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ﴾ [الزخرف: 44]

را علی می‌داند!!!!([[24]](#footnote-24)).

دربارۀ «ابن مغازلی» چند احتمال وجود دارد:

اول اینکه ممکن است دو نفر با نام علی بن محمد بن محمد طیب الجلابی که فقیه واسطی (شهری در عراق) معروف به ابن مغازلی است، وجود داشته باشند که یکی شیعه و دیگری اهل سنت است.

دوم اینکه این دو، یک نفر باشند اما وی تقیه نموده و شیعه بودن خود را پنهان کرده باشد.

سوم اینکه یک تن باشد و اهل سنت هم باشد، اما کتاب «مناقب امام علیس» از وی نباشد.

چهارم اینکه یک تن باشند و کتاب «مناقب امام علیس از وی باشد که این احتمال ضعیف است.

**و اما دلیل:**

علی بن محمد بن محمد بن جلابی، فقیه واسطی بر مذهب مالکی بوده است اما ابن بطریق (یحیی بن الحسن الاسدی الحلی) در کتاب «عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب إمام الابرار» وی را شافعی مذهب می‌خواند. نه تنها یک بار بلکه چندین بار.

و ابن بطریق اولین کسی است که از کتاب وی نقل نموده است و اشخاص دیگری نظیر ابن طاووس و اربلی و علامه حلی و علامه مجلسی (با سال‌های وفات بالای 600 هستند در حالی که ابن بطریق در سنه 600 وفات کرد). بعد از او از این کتاب استفاده نمودند و به همین دلیل، وی معروف و مشهور به شافعی مذهب شده است.

ادعای 21- عبیدالله الحسکانی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

در بد بودن این آدم همین بس که وزارت ارشاد و فرهنگ ایران، کتاب او را پیوسته چاپ می‌کند و باید بدانید که این وزارت خانه در خدمت ترویج مذهب شیعه است، درست مثل اینکه علمای سلفی (وهابی) عربستان، کتاب آیت الله سیستانی را چاپ کنند، آنوقت شما دربارۀ سیستانی چه گمانی خواهید کرد.

این مرد در اصل حنفی بود اما بعد شیعه شد. استناد به گفتۀ او حقه بازی است.

اکنون اسم من محمد باقر است. شیعه به دنیا آمدم و معلم دینی نیز، بودم، اما بعد سنی شدم. آیا این حقه بازی نیست اگر سنی‌ها به کتابی که در زمان سنی بودنم نوشتم، استناد کنند که شیعه‌ها حرف ما را می‌گویند؟!.

اصلاً وقتی کتب اصلی شیعه وجود دارد، من کیستم که به گفتۀ من استناد می‌کنید؟ وقتی بخاری، مسلم، نسایی و ترمذی و... هستند، حسکانی کیست که او را به رخ ما می‌کشید.

(مکر + مکر) تنها برای فریفتن شیعۀ عوام است.

او اعتقاد داشت که خورشید برای حضرت علی برگشته و شب عقب گرد کرده و دوباره روز شده است تا علی نمازش قضا نشود.

امام ذهبی همین گفته را، دلیل شیعه بودن حسکانی دانسته است.

هرکس چنین حدیثی را دربارۀ علی درست بداند، بدون شک از علم حدیث بی‌خبر است. حسکانی هم نمی‌تواند با این عقاید حنفی باشد؛ زیرا حنفی‌ها، شیعه‌ها را کافر می‌دانند.

ادعای 22- گنجی شافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعاهای شیعه، برحق است.

جواب ما:

نام این مرد و کتابش «الطالب» را در کتب استدلالی شیعه بسیار می‌بینید. از آن دلیل می‌آورند که آنچه ما می‌گوییم، عقیدۀ اهل سنت است.

این مرد در سال 658 فوت کرده است؛ یعنی، همان سال‌هایی که خداوند متعال بر مسلمانان غضب کرده و بلای خانمان سوز مغول را بر آن‌ها مسلط نموده بود، همان سال‌هایی که شیعیان میدان را خالی یافته و به مغول‌ها کمک می‌کردند تا شاید به کمک آن‌ها انتقام حسین را از کودکان سنی بگیرند.

به هر حال، محمد بن احمد قمی که شیعه است، می‌گوید: او به مذهب شیعه تمایل یافته بود و به همین خاطر به دست مردم کشته شد.

ابن کثیر در ضمن داستان‌های طولانی که از ظلم مغول نوشته است، این را هم بیان کرده که شیخی رافضی، دراز قد و خبیث با خشم عجیبی که به مسلمانان داشت با مغولان سازش کرد و جای اموال مسلمانان را به مغولان نشان می‌داد و بلاخره مردم او را به همراه گروهی دیگر از منافقان کشتند([[25]](#footnote-25)).

او نمی‌توانست شافعی باشد؛ زیرا به اعتراف ابن طاووس شیعی، این آقای گنجی، محمد بن حسن عسکری را مهدی می‌دانست و باور داشت که او ظهور خواهد کرد. گویا ظلم مغول او را مایوس کرده بود و منتظر مهدی بود و شیعه‌ها بر این باورند که زمانی مهدی می‌آید که جهان از ظلم پر شود. شاید به همین دلیل، مغول را یاری می‌داد تا مهدی سریعتر و زودتر بیاید.

شیعه می‌گوید: او کتابی دارد به نام «البیان في اخبار صاحب الزمان». پس او شیعه بود اما نام شافعی را از او دور نمی‌کنند تا سنی‌ها را بفریبند. در حالی که شافعی‌ها پشت شیعه نماز نمی‌خوانند. و امام شافعی دربارۀ شیعه می‌گوید: ندیدم کسی آشکارتر از شیعه دروغ بگوید.

ادعای 23- ابراهیم بن محمد بن الموید ابی بکر بن حمویه الجوینی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

ابن حجر عسقلانی، او را صوفی می‌داند و فراموش نکنید که مذهب شیعه، زادۀ انحرافات صوفیه است. او دوست محسن عاملی(عالم شیعی) بود و همواره انسان را، از دوستش بشناسید.

او کتابی دارد به نام «فرائد السبتين في فضایل المرتضی والبتول والسبطين» که در تهران چاپ می‌شود. امام ذهبی درباره‌اش گفته است که هیزم جمع کن در شب است؛ یعنی، خوب و بد را جمع آوری کرده و اباطیل دروغین را به نام حدیث در کتابش آورده است.

ادعای 23- حاکم نیشابوری که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه، برحق است.

جواب ما:

دربارۀ این عالم سنی چند نکته است که باید بدانید: ایشان در کتاب خود بسیار سهل انگاری کرده‌اند؛ مثلاً حدیثی را از بخاری و مسلم و صحیح گفته است که علمای بعدی گفته‌اند: ضعیف است یا حتی موضوع([[26]](#footnote-26)) است!! که این عیب بزرگی است.

در این جا شیعه مطلوب خود را یافته است و وکیل مدافع حاکم می‌شود که چرا به او می‌گویید بالای چشمش ابروست. شیعه با علاقۀ بسیار از او احادیث زیادی نقل می‌کند، اما طبق معمول فقط آن احادیثی را قبول دارد که مطابق میلش باشد.

اما همین حاکم در کتابش نوشته است که حضرت علی قبل از تحریم، شراب می‌خورد. شما که حرف‌های دیگرش را قبول می‌کنید و او را مردی بدون خطا می‌دانید، پس این را هم قبول کنید!.

ادعای 24- متقی هندی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

او کتابی دارد به نام «کنز الاعمال» که در آن بدون توجه به راست یا دروغ بودن احادیث، هرچه از کتب حدیث به دستش آمده، نقل کرده است.

شیعه به عوض آنکه به مصدر اصلی حواله دهد از کنز الاعمال سخن می‌گوید. نمی‌دانم چرا؟.

گاهی هم که از مصدر اصلی سخن می‌گوید، در کنارش کنز الاعمال را به عنوان شاهد ذکر می‌کند تا شیعیان فکر کنند که در کتب اهل سنت همه به یک شکل حرف می‌زنند و به این ترتیب، شهود خود را زیاد می‌کند. در حالی که اگر امروز کتاب کنز الاعمال از صفحۀ هستی محو شود، یک حدیث هم کم نمی‌شود؛ زیرا او از کتب دیگر نقل کرده است.

ادعای 25- محمد بن طلحه الشافعی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

این دیوانه فکر می‌کرد که به علم رموز اعداد دست یافته است. گمان می‌کرد علی به خوابش آمده وبه او آموخته است و گمان می‌کرد با علم خود فهمیده که در سال 999 هجری عمر دنیا به پایان می‌رسد. او از این هذیان‌ها زیاد دارد. پس تعجبی ندارد که شیعه، شیفتۀ او باشد.

ادعای 26- مسعودی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

او هم شیعه و هم معتزلی بود. نمی‌دانم شیعه چرا او را به عنوان شیعه قبول ندارد در حالی که کاملاً شرط شیعه بودن را داشت؛ یعنی، صحابه را هم فحش می‌داد. و باز نمی‌دانم شیعه که او را سنی می‌داند چرا این قدر به او علاقه دارد و بخاری و مسلم و نسایی را رها می‌کند و مرتب از او نقل قول می‌کند. به هر حال از نظر ما او یک شیعه است.

ادعای 27- ابن الصباغ مالکی که از علمای بزرگ سنی است، گواهی داده است که خیلی از ادعا‌های شیعه برحق است.

جواب ما:

نام کامل او «نورالدین علی بن محمد» است. کتابی به نام «الفصول المهمه في معرفته الائمه» دارد و در هر فصلش،فضایل یکی از امامان شیعه را نوشته است و منظورش از ائمه، امامان دوازده گانۀ شیعه است.

در حیرتم که چرا دیگر نام مالکی را به یدک می‌کشد. خودش در کتابش فریاد می‌زند که شیعه است.

این کتاب شب‌های پیشاور، آوای یک جغد نشسته بر ویرانه‌هاست

ادعای 28- بعضی از سنی‌ها، عمار یاسر را فحش می‌دهند. آن‌ها در روز قیامت چه خواهند گفت؟!

می‌گوید: محمد امین، نویسندۀ مصری انی کار را کرده است که صحابه را فحش می‌دهد. اما یک نکتۀ جالب، ببینید چه نوشته است:

«وای بر احمد امین از آن روزی که محکمۀ عدل الهی تشکیل شود و در مقابل خود پیرمرد 90 سالۀ مومن از اصحاب رسولص، حضرت عمار یاسر، را می‌بیند، نمی‌دانم از این تهمتی که زده است چه جوابی خواهد داد...»([[27]](#footnote-27)).

جواب ما:

در جواب می‌گویم: ما نمی‌دانیم این احمد امین کیست؟ هر کسی که هست، اگر صحابه را بد می‌داند به یقین سنی نیست. اکنون باید ثابت کند که شیعه نیست

اما او در قیامت همان جوابی را می‌گوید که شما خواهید گفت.

می بینید این نویسنده را که کتابش از فحش به صحابه پر است و مذهبش بدون فحش به صحابه معنی ندارد!.

بعد می‌گوید:

«وای بر احمد امین از آن روزی که محکمۀ عدل الهی تشکیل شود و در مقابل خود پیرمرد 90 سالۀ مومن... .

**جواب دوم ما:**

نوشتۀ این داعی مرا به یاد آن‌هایی می‌اندازد که در قتل حسینس دخیل بودند و از یکی از عالمان پرسیدند:

اگر بر لباس، خون پشه باشد، نماز ما درست است؟.

آن فقیه با غضب جواب داد: شما بر لباستان خون حسین است و نماز می‌خوانید و از خون پشه می‌پرسید؟

این عین حکایت این شیاد است، آیا تو کم به صحابه و زنان پیامبر ناسزا می‌گویی؟! که سر سجاده نشسته‌ای و مظلومانه می‌گویی: من نمی‌دانم شما در روز قیامت؟!!!!... .

ادعای 29- علماء سنی در کتب متعددی، فضائل عترت اهل بیت طهارت را قبول کرده‌اند و این را دلیل بر حق بودن شیعه می‌داند... **([[28]](#footnote-28))**.

جواب ما:

در این شکی نیست که سنی‌ها اهل بیت را دوست دارند، اما باید از کتب اصلی ما شاهد بیاورند و کتاب‌های مشکوک و ضعیف و درجۀ چهار را قبول نداریم؛ مثل کتاب «ینابیع الموده» سلیمان بلخی که 150 سال پیش نوشته شد که نویسنده‌اش گمراه است و سنی نیست.

لیست طولانی علمای سنی که در مناقب اهل بیت کتاب نوشته‌اند، خود بهترین دلیل است بر انصاف سنی‌ها.

پس این مردم منصف، هرگز احادیثی را که در حق علی بود، پنهان نکرده‌اند. پس شیعه این همه حدیث را که در دشمنی صحابه با علی آورده، دروغ است و بی‌انصافی شیعه از این جا پیداست که یک حدیث در فضایل ابوبکر و عمر و عثمان ندارد بلکه هرچه هست در مذمت آن‌هاست! بر عکس ما که یک حدیث در مذمت علی نداریم. پس دشمن او نیستیم.

انسان بی‌طرف باید حرف‌های بدون غرض سنی‌ها را قبول کند نه گفتۀ شیعیان مغرض را.

ادعای 30- امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت اشعاری سروده است

و آن را دلیل بر حق بودن شیعه می‌داند...([[29]](#footnote-29)).

جواب ما:

هم شما و هم ما قبول داریم که امام شافعی شعر‌هایی در مدح اهلبیت دارد! اما شما آن اشعار را با اشعار دروغ آلوده کرده‌اید. باز تکرار می‌کنم که همۀ این‌ها دلیل بر منصف بودن ایشان و سنی‌های دیگر است.

اگر حضرت علی حقش بیش از این بود، مردی که (امام شافعی) نترسید و در زمان خلافت مخالفان علی، حضرت علی را با شعر مدح کرد، می‌توانست باز هم نترسد و بیشتر بگوید یا به اصحابش می‌فرمود تا مذهبشان و اساس عقاید شان باشد.

پس این خود دلیل دیگری است که شما آقایان شیعه زیاده روی کرده‌اید و باید در همان جا که این امامان منصف و شجاع متوقف شده‌اند، توقف می‌کردید.

ادعای 31- سنی‌ها نیز، به مهدی عقیده دارند...([[30]](#footnote-30)).

جواب ما:

بله عقیده داریم، اما این شاهد آوردن تو یک حقه بازی آشکار است؛ مثل اینکه کسی به نصاری اعتراض کند که شما چرا عیسی را الله می‌دانید و او بگوید: این فقط ما نیستیم که عیسی را قبول داریم، مسلمان‌ها نیز ایشان را قبول دارند. بله عیسی را قبول داریم اما عیسای ما با عیسای مسیحی‌ها تنها تشابه اسمی دارد و بس. و تفاوت مهدی ما با مهدی شما از زمین تا آسمان است!.

ادعای 32- بعضی از سنی‌ها به مهدی ما عقیده دارند

به نقل از این خواجه کلان، سلیمان بن ابراهیم بلخی، می‌نویسد که او در باب 84 از کتابش، یازده خبر و حدیث آورده است دربارۀ کسانی که امام زمان را در غیبت کبری دیده‌اند...([[31]](#footnote-31)).

و این هم یک حدیث دیگر که از حموینی و سلیمان بلخی نقل کرده‌اند:

..................................................................

جواب ما:

موضوع حدیث مهم نیست؛ چون این دو نفر، راوی حدیث نبودند. این مسأله مثل این است که کسی بگوید: حضرت بهاء الله را زیارت کردم و دستش را بوسیدم. پس آیا شما شک می‌کنید در بهایی بودن او؟.

اگر این باب در کتاب «ينابيع الموده» است پس شک نکنید در شیعه بودن سلیمان بلخی البته پیشتر از این نیز، شرک و کفر او را آشکار کردم. پس این کتاب شب‌های پیشاور علمی نیست و برای حقه بازی نوشته شده است.

ادعای 33- سنی گواهی می‌دهد بر فضایل اهلبیت... پس مذهب ما درست است

مثل این حدیث:

«من لم يعرف حق عترتي، من الأنصار، والعرب فهو لأحد ثلاث: إما منافقا، وإما لزنية، وإما لغير، وإما لغير أي حملته أمه على غير طهور».

یعنی: «هرکس که نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب، پس او از سه حال خارج نیست یا منافق است یا ولد زنا و یا ولد حیض...([[32]](#footnote-32))».

جواب ما:

این حدیث در دو جای کتاب «صواعق محرقه» آمده بود: یک بار در جزء 2، صفحه 664، باب «الحث علی حبهم».

و بار دوم در صفحه 498، جزء 2، باب «لمقصد الثاني فيما تضمنته تلك الآية من طلب محبة آله وأن ذلك من كمال الإيمان» آمده است، اما اصل حدیث، این است:

«من لم يعرف حق عترتي، والأنصار، والعرب فهو لأحد ثلاث: إما منافقا، وإما لزنية، وإما لغير، وإما لغير أي حملته أمه على غير طهور».

یعنی: هرکس که نشناسد حق عترت مرا و انصار و عرب را، پس او از سه حال خارج نیست یا منافق است یا ولد زنا یا ولد حیض.

چرا حدیث را عوض کرده است؟ برای اینکه این جغد شب، دین ندارد و از الله نمی‌ترسد. در ضمن ترسیده است خودش هم به خاطر دشمنی با صحابه، ولد زنا به حساب آید! پس متن حدیث را عوض کرده است! و همچنین روایت از این سند درست نیست؛اما او راضی نشده که ضعیف را ذکر کند مگر با تحریف.

**جواب دوم ما:**

احادیثی از زبان اهل سنت در مدح اهل بیت آورده که خود دلیل است بر اینکه راویان سنی از فضایل علی و اهل بیت چیزی را پنهان نکرده‌اند و از کسی واهمه نداشتند، اما نمی‌دانم چرا این همه حدیث صحیح را نادیده گرفته‌اند و به احادیث جعلی و ضعیف استناد کرده‌اند؟.

چرا کتب مهم و درجه اول ما را مثل بخاری و مسلم که هر کدام بابی در فضل علی و فصلی در فضل اهل بیت دارند، رها کرده و به خواجه کلان(سلیمان بلخی) و می‌رسید همدانی و کواشکی و علوی و ثعلبی و چغال و بقال متوسل شده است؟!.

او حرف عجیبی دربارۀ ثعلبی زده است: ابتدا او را امام کرده و بعد امیر اصحاب حدیث نموده است که این دروغی شاخدار است.

ثعلبی که خدا از او بگذرد، مردیست که کتابش از احادیث دروغ و راست پر است، اما داعی او را امیر اصحاب حدیث و از اکابر علمای سنی دانسته است که دروغ محض است.

ادعای 34- مودت اهل البیت از اصول دین است

در تفسیر آیۀ مودت: ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٌ٢٣﴾ [الشورى: 23]

بگو: «از شما اجری نمی‌خواهم مگر آنکه حق خویشاوندی که بر شما دارم، رعایت نمایید».

ثعلبی این حدیث را آورده است:

«من مات على حب آل محمد مات شهيدا. ألا ومن مات على حب آل محمد مات مغفورا له. ألا ومن مات على حب آل محمد مات تائبا. ألا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمنا مستكمل الإيمان. ألا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير. ألا ومن مات على حب آل محمد يزف إلى الجنة كما تزف العروس إلى بيت زوجها. ألا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان إلى الجنة. ألا ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة. ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة ألا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه: آيس من رحمة الله. ألا ومن مات على بغض آل محمد مات كافرا. ألا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة».

خلاصه معنی حدیثش این است که اگر کسی با حب محمد و آل محمد بمیرد بعد از مرگ، همه خوبی‌ها به او می‌رسد و کسیکه بر بغض محمد و آل محمد بمیرد همه بدبختی‌ها به او می‌رسد.

جواب ما:

این حدیث را داعی در صفحه 66 از کتاب شب‌های پیشاور نقل کرده است و آلبانی آن را باطل و موضوع و جعلی می‌داند.

می‌گوید:

«لا أسألكم على ما أدعوكم إليه أجرًا إلا أن تحفظوني في قرابتي علي وفاطمه والحسن والحسین وابناهما»در کتب شماست.

من از شما اجری نمی‌خواهم مگر اینکه رعایت فامیل مرا بکنید که علی و فاطمه و حسن وحسین می‌باشند.

عکرمه که مفسر بزرگ شماست، این طور گفته...([[33]](#footnote-33)).

جواب ما:

آیا منظور پیامبر در این آیه این بود که رعایت همسرم را نکنید و هرچه فحش بلد هستید به او بگویید؟ این است تفسیر شما از آیه و قول نبی؟.

دیگر اینکه من این حدیث را در کتب خود ندیدم، اما این گفتۀ عکرمه را دیدم:

«وقال عكرمة: لا أسألكم على ما أدعوكم إليه أجرًا إلا أن تحفظوني في قرابتي بيني وبينكم، وليس كما يقول الكذابون».

یعنی: عکرمه گفت: من از شما اجری نمی‌خواهم جز اینکه به خاطر قرابتی که بین من و شماست، مرا حفظ کنید. تمام قریش با یکدیگر فامیل و خویشاوند بودند و عکرمه می‌گوید: معنی آیه این است نه آنکه دروغ گویان می‌گویند.

پس می‌بینید که نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور حرف‌ها را دروغ یا حتی برعکس نقل می‌کند.

می‌گوید: این حدیث سنی‌هاست:

«النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي».

«یعنی: ستارگان، امان اهل آسمانند و اهل بیت من، پناهگاه اهل زمین».

جواب ما:

این حدیث، اسنادش درست نیست. این را حافظ ابن حجر گفته است نه من.

اما من کم کم دارم به این نتیجه می‌رسم که یک دلیل برای درست نبودن حدیث این است که این شیاد به آن استناد کند زیرا ندیدم به یک حدیث درست متوسل شود.

می‌گوید: این حدیث در حق اهل البیت است و سنی این را می‌گوید:

«الزموا مودتنا أهل البيت فإنه من لقي الله عز وجل وهو يودنا دخل الجنة بشفاعتنا والذي نفسي بيده لا ينفع عبدا عمله إلا بمعرفة حقنا».

یعنی: پایبند باشید به حب اهل البیت که هر کس الله را ملاقات کند و محب ما باشد، به سفارش ما داخل بهشت می‌شود و قسم به الله که هیچ عملی بدون معرفت به حق ما، سودی ندارد...([[34]](#footnote-34)).

جواب ما:

و منظورش از معرفت به حق ما؛ یعنی، اعتقاد به اله بودن امامان است. وگرنه ما که اهل بیت را دوست داریم و زنان رسول هم از اهل بیت هستند.

و در «مجمع الزويد» آمده است که این حدیث درست نیست.

ادعای 35- سنی‌ها حدیثی دارند که بعد از وفات پیامبر کینه‌های پنهان صحابه آشکار می‌شود

شیخ سلیمان حنفی بلخی در کتابش([[35]](#footnote-35)) و در باب 75 حدیثی نقل کرده است:

یا علی بترس از کینه‌هایی که در دل‌ها پنهان است، ظاهر نمی‌کنند الا بعد مرگ من. آن‌ها کسانی هستند که لعنت می‌کند آن‌ها را خدا و هر لعنت کننده‌ای...([[36]](#footnote-36)).

جواب ما:

منظورش کیست؟ معلوم است ابوبکر و عمر و عثمان.

باز شیعه حیا ندارد و سلیمان بلخی را همچنان حنفی و سنی می‌داند تا شیعیان را بفریبد.

ادعای 36- فرزندان فاطمه اولاد رسول الله هستند پس ما می‌توانیم به آن‌ها بگوییم: ابن رسول الله.

نویسنده می‌گوید: من از دودمان رسول الله هستم! و بعد شجره نامۀ خود را بیان کرد تا منتهی شد به حضرت علی.

سنی اعتراض کرد که جدّ تو علی است نه رسول الله. گفت: از طرف مادر به رسول الله می‌رسیم. پس اولاد رسول الله هستیم.

سنی گفت: درست است که با رسول الله نسبت دارید، اما نسل آدمی از اولاد ذکور است!.

نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور در جواب، این آیه را به عنوان دلیل می‌آورد:

﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ٨٤ وَزَكَرِيَّا وَيَحۡيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلۡيَاسَۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ٨٥﴾ [الأنعام: 84-85]

«و از فرزندان ابراهیم برگزیدیم داوود و سلیمان و یوسف و موسی و‌هارون و زکریا و یحیی و عیسی را...».

یعنی، قران کریم، عیسی را که پدر نداشت از اولاد ابراهیم می‌داند!.

چرا؟ چون از طرف مادر با ایشان نسبت داشت.

در این آیه، حضرت عیسی ذریۀ ابراهیم به شمار آمده است در حالی که از طرف مادر با ابراهیم نسبت داشت نه پدر. پس وقتی عیسی از طرف مادر، ذریۀ ابراهیم است، حسین هم می‌تواند از طرف مادرش،فاطمه، ذریۀ نبی باشد.

چنان‌که ابوبکر رازی در تفسیر خود همین مطلب را می‌گوید:

امام فخر رازی در ص 123،جلد چهارم تفسیر کبیر([[37]](#footnote-37)) می‌گوید: بر اساس این آیه، حسن و حسین ذریۀ رسول الله هستند...([[38]](#footnote-38)).

جواب ما:

اول= ما قبول داریم که حضرت محمد، پدر بزرگ حسن و حسین بوده اند! و ایشان آن دو را پسرم خطاب کرده‌اند، اما این حرف را قبول نداریم که شما می‌گویید: یا ابن رسول الله! بلکه باید بگویید: حسین بن علی.

دوم= تعجب آور است که نویسنده اصلاً به آیه‌ای که صراحتاً به موضوع بحث مربوط است، اشاره نمی‌کند. آیه این است:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ﴾ [الأحزاب: 40]

«و نیست محمد پدر احدی از مردان شما».

چون پدر هیچ مردی نیست پس ما حق نداریم به مردان بگوییم: ابن رسول الله.

پس حق نداریم کسی را فرزند حقیقی رسول الله بدانیم.

سوم = مقایسۀ بین عیسی و حسن و حسین نادرست است؛ زیرا عیسی بدون پدر به دنیا آمد و هیچ بشری چون او نیست. لذا الله او را با نام «عیسی بن مریم» معرفی می‌کند؛ اما ما هرگز نمی‌گویم و حق نداریم که بگوییم: حسین بن فاطمه. چون امر شده‌ایم که پسر را با نام پدر بخوانیم.

این قیاس‌های باطل از عادات عجیب شیعه است. عیسی، عیسی بود و حسین، حسین است!.

عیسی بدون پدر متولد شد؛ لذا نسبت او از طرف مادر است!.

آیا اکنون زنی می‌تواند، بگوید: بچه‌ام را بی‌پدر به دنیا آوردم و تعجب نکنید چون حضرت مریم نیز، بی‌شوهر بار دار شد!.

این قیاس‌های عجیب شیعه حیرت آور و شرم آور است!.

ادعای 36- آیه مباهله دلیل است بر اینکه حسن و حسین فرزندان پیامبرند؟!

آیه مباهله است در سوره آل عمران:

﴿فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ٦١﴾ [آل عمران: 61]

یعنی:... «پس بگو: بیا تا بخوانیم (بیاوریم) پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و خود مان و خودتان را پس مباهله کنیم...».

می‌گویند: منظور از «ابناءِنا» حسن و حسین و منظور از «نساءِنا» فاطمه و «انفسنا» علی بن ابی طالب و رسول الله است! چنان‌که ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان و علمای سنی است و ابوبکر رازی در تفسیر خود همین را می‌گویند... ([[39]](#footnote-39)).

جواب ما:

این تفسیر غلط است؛ زیرا لفظ (زنان) و(پسران) و (خودمان) جمع است در حالی که فاطمه یک زن و حسن و حسین دو پسر و علی و رسول الله دو مرد بودند و زبان عربی برای جمع دو نفر، لفظی خاص خود دارد. پس آیه بر افرادی بیش از این 5 نفر یا دست کم بر 9 نفر دلالت دارد.

و به نظر ما، آیه‌ای است برای همه عصر‌ها و همه زمان‌ها و خطاب به همۀ مردم است! و اجازۀ مباهله با کفار را می‌دهد!.

ادعای 37- فرزندان حسن وحسین تا روز قیامت از نسل رسول الله محسوب می‌شوند... **([[40]](#footnote-40))**.

جواب ما:

اول اینکه در ادعای قبلی شما ثابت کردیم که اولاد فاطمه، نوۀ دختری پیامبر هستند و نسل در اسلام از پدر است؛ اما نوۀ دختری بودن هم، مقام بزرگی است به شرطی که به همراه عمل صالح باشد. البته این حرف آخر نیست! در اولاد پیامبران، افرادی مثل پسر نوح و پسران یعقوب هم بودند!.

حتی شیعه‌ها نیز، برخی از اولاد علی، مثلاً اولاد اسماعیل بن جعفر (یعنی، فرقۀ اسماعیلیه) را گمراه و کافر می‌دانند. به طوری که برادر امام یازدهم خود (یعنی، فرزند امام د هم) را شراب خواره و کذاب می‌دانند!.

پس شیعۀ امروزی نمی‌تواند بگویید که چون اولاد رسولم، پس حق با من است! از نسل نوۀ دختری پیامبر هستی؟ باش! عملت چیست؟ اگر مرتکب شرک شوی یا بدعتی کنی، عملت تباه است و اصل و نسب هم برایت بی‌فایده است!.

پس در اصل آن هدفی که داعی از این سخنان دارد، نادرست است!.

نتیجه اینکه وقتی فلانی می‌گوید: من سیدم. این، هیچ مزیتی را برایش ثابت نمی‌کند، مگر آنکه عمل صالح داشته باشد و تنها به خاطر سید بودن ما به او اجازه نمی‌دهیم که هر طور دلش خواست دین را تفسیر کند و خارج از کتاب و سنت اجازه ندارد که سخن بگوید!.

شیعه نیز قبول دارد که اگر داناتر ازسید دید از آن دانا پیروی کند. به همین دلیل گاهی مرجع تقلیدشان غیر سید است.

ادعای 37- سنی‌ها حدیث دارند که حسن و حسین پسران پیامبرند

احادیث دروغی می‌گوید؛ از جمله:

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای سنی است در «شرح نهج البلاغه» و ابوبکر رازی در تفسیر خود همین را گفته‌اند. یوسف گنجی شافعی در کتاب «الطالب» و خطیب خوارزمی در «مناقب» از ابن عباس و ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» از طبرانی از جابر بن عبدالله این حدیث را آورده‌اند:

«ان الله جعل ذريه کل بنی في صلبه وجعل ذريتی في صلب علي».

از ابن عباس روایت است که رسول الله فرمود: «الله ذریه و نسل هر کس را در کمر و پشت او قرار داده اما نسل مرا در پشت و نسل علی قرار داده است»!.

جواب ما:

هیثمی گفته است: در سلسلۀ راویان «یحیى بن العلاء» است که نباید حرفش را پذیرفت([[41]](#footnote-41)).

این حدیث را طبرانی روایت کرده است. پس چه نیاز است که نام ابن ابی الحدید یا گنجی شافعی یا خوارزمی یا ابن حجر مکی یا رازی و... را بنویسیم؟! واقعاً چرا می‌نویسد؟ چون می‌خواهد به خواننده القاء کند که همۀ بزرگان سنی همین را می‌گویند. این یک حقه بازی آشکار است و اینان بزرگان ما نیستند.

عمل او مثل اینکه من بگویم: فلان حدیث را کافی، خمینی، سیستانی، ملای مسجد ما، و روزنامه کیهان، رسالت و ایران امروز نقل کرده‌اند.

می‌گوید:

شیخ سلیمان حنفی بلخی باب 57 از کتاب «ينابيع الموده» را به این موضوع اختصاص داده است و از طبرانی و حافظ عبدالعزیز و ابن ابی شیبه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بغوی و طبری نقل کرده که حسن و حسین فرزندان رسول الله هستند.

شیخ سلیمان حنفی بلخی در «ينابيع الموده» از ابو صالح و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر و ابو نعیم و صبری ابن حجر مکی یا هیثمی در «صواعق»([[42]](#footnote-42)) و گنجی شافعی در کتاب «الطالب» و طبری در ترجمۀ مقالات، این حدیث را آورده‌اند که خلیفۀ ثانی گفت:

«اني سمعت رسول الله يقول کل حسب ونسب فمتقطع يوم القيمه ما خلا حسبي ونسبي و کل بني اثنی عصبتهم لابيم ما خلا بني فاطمه فاني انا ابوهم وانا عصبتهم».

یعنی: عمر بن الخطاب گفت: «شنیدم از رسول خدا که فرمود هر حسب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر حسب و نسب من و عصبۀ هر اولاد دختری از جانب پدر است مگر اولاد فاطمه که من پدر و عصبۀ آن‌ها هستم».

جواب ما:

به گفتۀ الهیثمی در میان راویان « شیبه بن نعامه» کسی است که به گفته‌هایش نباید اعتنا شود([[43]](#footnote-43)).

و به گفتۀ دمشقی در بین راویان، «حسین الأشقر» رافضی و دروغگو است.

می‌گوید:

شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شعراوی شافعی در کتاب «انصاف بحب الاشراف» از بیهقی و دار قطنی از عبدالله بن عمر از پدرش در هنگام تزویج ام کلثوم نقل نموده است و جلال الدین سیوطی در «احیاء البیت» از طبرانی در «اوسط» از عمر نقل کرده و ابوبکر بن شهاب الدین علوی در رشفة الصادی من الفضایل النبی الهادی([[44]](#footnote-44)) نقل و استشهاد نموده است که اولاد فاطمه، اولاد رسولند...([[45]](#footnote-45)).

جواب ما:

احادیثی که ذکر نموده است، همگی بی‌ارزش هستند و خواننده اگر با دقت بخواند، می‌بیند که مشحون از حقه بازی‌های مختلف است که در اول کتاب به آن‌ها اشاره کردیم.

سلیمان بلخی، بخاری نیست و می‌رسید همدانی، مسلم نیست. پس به احادیث آن‌ها نباید اعتنا کنیم.

ادعای 38- احمد حنبل در «مسند» خود گفته است حسن و حسین امامند

خطیب خوارزمی در «مناقب» و میر علی همدانی شافعی در «موده قربی» و احمد بن حنبل در «مسند» و سلیمان حنفی در «ينابيع الموده» آورده‌اند:

«ابنای هذان ريحانتان من الدنيا ابنای هذان امامان قاما او قعدا».

«این دو پسر من(حسن و حسین)، ریحانۀ من در دنیا هستند و این دو، فرزندان امام هستند؛ چه ساکت باشند، چه قیام کرده باشند».

جواب ما:

دروغ است. بر احمد حنبل دروغ بسته‌اند و نه تنها در مسند امام احمد حنبل چنین حدیثی نیست. بلکه در هیچ کتاب حدیثی، چنین حدیثی وجود ندارد.

البته در صندوقچۀ سلیمان بلخی هر چیزی یافت می‌شود اما در مسند احمد و در کتب حدیث نیست.

ادعای 39- سنی می‌گوید: جمع بین نماز ظهر و عصر جایز است. پس شیعه برحق است

در سنت رسول الله جمع بین نماز ظهر و عصر جایز است و جمع بین نماز مغرب و عشا هم جایز است و لازم نیست که مریضی یا سفر، بهانۀ ما باشد، بی‌دلیل هم می‌توان جمع کرد و احادیث متعددی از کتب ما در اثبات این نکته آورده است. در یک جمله، وی نتیجه گرفته است که شیعیان به سنت پیامبر نزدیکترند تا سنی‌ها!.

از جمله، این حدیث را شاهد آورده است که درصحیح مسلم آمده، عبدالله بن شفیق گفته است که عصر یک روز عبدالله بن عباس برای ما سخنرانی می‌کرد تا آنکه آفتاب غروب کرد و ستارگان ظاهر شدند ومردم گفتند: «الصلوه الصلوه» ابن عباس اعتنا نکرد و در همان حین، مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت: «الصلوه الصلوه» ابن عباس گفت: «اتعلمني بالسنة لاامّ لك رأيت رسول الله جمع بين الظهر والعصر والمغرب العشاء».

یعنی: «بی‌مادر، تو مرا سنت یاد می‌دهی. خود رسول خدا را دیدم که بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع کرد».

در جایی دیگر ابن عباس گفت:

«صلی الرسول الله في المدينه مقيماًٌ غير مسافر سيعاً وثمانياً».

یعنی: «نماز گزارد رسول الله در مدینه در حال اقامت (نه مسافرت) هفت رکعت و هشت رکعت (یعنی، مغرب عشاء و ظهر و عصر را با هم)».

از عباس روایت نموده‌اند که گفت:

«صلی رسول الله الظهر والعصر جمعاً بالمدينه في جمعاً بالمدينه في غير خوف ولا سفر ولا مطر».

یعنی، «نماز گزارد رسول اللهص ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر، و بارانی نیز نمی‌بارید...»([[46]](#footnote-46)).

جواب ما:

1- قبول داریم که رسول الله بعضی اوقات بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشا را بدون آنکه باران یا سفر یا ترس باشد، جمع می‌کردند، اما فرق ما با شیعه در این است که ما می‌گوییم: خیلی به ندرت انجام می‌دادند.

در حالی که شیعیان، همۀ نماز‌های خود را جمع می‌کنند، حتی5 اذان را به 3 اذان تقلیل داده‌اند! و از این رخصت به افراط بلکه دایم استفاده کرده‌اند که جایز نیست!.

نویسندۀ کتاب «شب‌های پیشاور» حدیثی را دلیل آورده است که اگر خوب به آن دقت کند، می‌بیند مردم از این سنت بی‌خبر بودند؛ یعنی، از بس این حدیث نادر بود هیچ کس از آن باخبر نبود و می‌بینیم که در متن حدیث می‌آید که مردم فریاد زدند: نماز نماز.

و ابن عبا س می‌خواست به آن‌ها سنت را یاد بدهد اما این کجا و عمل شیعه کجا؟.

امروزه اگر در مسجدی از مساجد شیعه بلا فاصله بعد از نماز ظهر، نماز عصر را نخوانند مردم از تعجب شاخ در می‌آورند! پس روش ابن عباس کجا و سنت شیعه کجا؟.

گاهی اصحاب سنت‌های نادر رسول الله را آشکار می‌کردند تا مردم به وجود آن‌ها آگاه شوند؛ مثلاً یک صحابی با وجود داشتن بالاپوش، آن را به کناری گذاشت و فقط با شلوار و سینه‌ای برهنه نماز خواند!.

یکی گفت: چرا چنین کردی؟ فرمود: تا جاهلی چون تو بداند که نماز با یک شلوار نیز، جایز است (به شرط پوشیده بودن ناف).

اما این، به این معنی نیست که این حدیث را بهانه کنیم و در هر نماز پیراهن خود را درآوریم. شیعه پیراهن خود را کشیده 3 اذان را به جای 5 اذان و 3 بار جمع شدن در مسجد را به جای 5 بار جمع شدن اختیار کردند که کاملاً نامعقول و سوءِ استفاده از رخصت است.

اما اینکه بعضی از مذاهب اهل سنت اصلاً جمع کردن را جایز نمی‌دانند. ایرادی است بر همان مذهب که مذاهب دیگر اهل سنت زودتر از شیعیان به آن‌ها خرده گرفته‌اند که چرا مطابق حدیث از رخصت استفاده نمی‌کنند.

ادعای 40- پیدا شدن جسد شاه چراغ در شیراز دلیلی برحقانیت شیعه

می‌گوید: چهار صد سال بعد، قبر این شهید پیدا شد که تر و تازه بود و برایش یک قبر درست کردند و نامش شد شاه چراغ شیراز...([[47]](#footnote-47)).

جواب ما:

دین شما بر روی شک بنا شده است از کجا مطمئن هستید که این قبر، قبر همان شهید است و اگر هم مطمئن هستید از کجا می‌دانید که شهادت او قبول شده است و بهشتی است؟ هنوز روز قیامت بر پا نشده است که شما او را به بهشت بردید و مقام شفاعت هم به او دادید؟!.

ادعای 41- سید علاء الدین حسین، دلیلی برحقانیت شیعه ([[48]](#footnote-48))

داستان کشف جسد این امام زاده که فرزند موسی کاظم است نیز، خیلی جالب است.

می‌گوید:

در زمان صفویان یک مردۀ با چافو کشته شده را با خون تر وتازه پیدا کردند و از روی قرائن وشواهد گفتند: این همان امام زاده است که قرن‌ها پیش مرده بود و برایش یک زیارتگاه درست کردند...([[49]](#footnote-49)).

جواب ما:

ممکن است که خود قاتل، برای رد گم کردن، مقتول را امام زاده معرفی کرده و گفته باشد: این همان آدمی است که هفت صد سال بعد قبرش کشف شد با خون تر و تازه و چاقو خورده! قاتل عجب آدم با هوشی بود! و چه خوب رد گم کرد.

با این شیعه‌ها که بحث می‌کنی می‌گویند: برو کتاب شب‌های پیشاور را بخوان. به نظر من خودشان تا به حال نخوانده‌اند.

ادعای 42- ابراهیم مجاب، دلیلی برحقانیت شیعه

می‌گوید:

این بابا برای این مجاب است که در بیداری، حضرت علی جواب سلامش را داد!...([[50]](#footnote-50)).

جواب ما:

شاهدش کیست که او به علی سلام کرد و جواب هم شنید؟ معلوم است دیگر! خودش!.

آیا خجالت نمی‌کشد که ادعا می‌کند حضرت علی بعد از مرگ، جواب سلامش را در بیداری داده است؟!.

معلوم است در اجداد داعی، حقه باز زیاد بوده است.

ادعای 43- پیدایش قبر حضرت علی، دلیلی برحقانیت شیعه

در این جا یک داستان خیالی از کرامات قبر علی گفته است:

سعی کرده است برای مهم جلوه دادن قبری خیالی ثابت کند که نوح آن را حفر کرده...([[51]](#footnote-51)).

جواب ما:

حضرت نوح خودش آدم مهمی بود و سوره‌ای نیز، به نام نوح در قرآن داریم. حال اگر چنبن مردی، گور کن علی می‌شود و این گور کنی برایش افتخار است، پس علی از او خیلی مهمتر است، اما چرا در قرآن سوره‌ای به نام علی نداریم؟! حتی یک آیه هم به یاد علی در قرآن نیست! در ضمن شما که قبر علی را پیدا کردید چرا قبر زنش را پیدا نکردید؟ شاید دلیلش این است که چون امام غایب دارید، باید قبر غایب هم داشته باشید!.

ادعای 44- فتحعلی شاه، شهنشاه مسلمان و علم پرور

بلاخره اجداد بزرگوار این آقای داعی در زمان فتحعلی شاه قاجار به تهران رسیدند و به تقاضای آن شهنشاه مسلمان و علم پرور در تهران ماندند...([[52]](#footnote-52)).

جواب ما:

از فتوای پر برکت آن‌ها، حضرت فتحعلی شاه قاجار توانست 900 زن را صیغۀ 99 ساله کند و آیۀ 4 از سورۀ نساء را که می‌گوید:

مسلمانان حق ندارند بیش از 4 زن بگیرند،

را ندیده بگیرند!.

آن‌ها با فتواهای خود به او اجازه دادند تا او به عیش و نوش مشغول شود. در حالی که روس‌ها مشغول اشغال خاک ایران بودند فتحعلی شاه به فتوای سادات شیرازی(اجداد نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور) در حال فتح 900 فروج بود!.

عجیب است که شیرازی فتحعلی شاه را مسلمان و علم پرور می‌نامد! تا به حال نمی‌دانستیم که تن پروری و عیاشی؛ یعنی، علم پروری و یا علم پروری؛ یعنی، تن پروری! دیگر چرا به او می‌گوید: شهنشاه. او چطور شهنشاهی بود!.

این‌ها مهم نیست؛ مهم این بود که اجداد سید شیرازی ما مفت بخورند و خودشان هم صیغه کنند! به روایت نویسندۀ شیاد، این آیات و سادات در تهران ماندند تا زمان ناصرالدین شاه (که 300 زن صیغه‌ای داشت!).

****

و در آن زمان، پدر بزرگ آقای داعی به دستور ناصر الدین شاه به اشرف الواعظین ملقب شد!.

ناصرالدین شاه را ببینید و بشناسید! این، همان ناصر الدین شاهی است که وقتی یکی از زن‌هایش فرار کرد، به پیشانی خود می‌زد تا شکلش را به یاد بیاورد که چه کسی بود.

یکی از پایه‌های حکومت او همین اشرف الواعظین‌های دین فروش بودند. نویسنده چه خوب در این جا خود را رسوا کرد!.

ادعای 45- سنی‌ها شاهدند که تشیع از زمان رسول الله وجود داشت

در این جا می‌خواهد روایتی آن هم از منابع اهل سنت شاهد بیاورد، مبنی بر اینکه کلمه و حزب شیعه از زمان رسول الله وجود داشت واین طور می‌نویسد:

حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبدالله که از أجلۀ علماء عظام و محدثان فخام و محققان کرام شما می‌باشد و ابن خلدون در «وفیات الاعیان» تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظ ثقات و اعلم محدثان است و مجلدات عشره، کتاب «حلیة الاولیاء» او از احسن کتاب‌هاست.

و صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در «وافی بالوفیات» دربارۀ او می‌گوید: تاج المحدثین است. حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بود و در نقل و فهم روایات و قوۀ حفظ و درایت مقام اعلا داشت و از مصنفات بسیار زیبای او ده جلد «حلية اولياء» می‌باشد که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم، احادیث بسیاری نقل نموده است که گویی به گوش خود شنیده است.

و محمد بن عبدالله الخطیب در «رجال مشکوه المصابيح» در تعریف او می‌گوید:

هو من مشايخ الحديث الثقاة المعمول بحديثهم المرجوع الی قولهم کبير القدر وله من العمرست وتسعون سنة. خلاصه یک چنین عالم حافظ و محدث نود و شش ساله‌ای که محل وثوق و مفخر علمای شماست در کتاب معتبرش «حلية الاولياء» روایت می‌کند به اسناد خودش از ابن عباس (حبرامت) که چون نازل شد آیۀ 6 از... ([[53]](#footnote-53)).

جواب ما:

آیا حقه بازی او را می‌بینید به جای اینکه از سند حدیث تعریف کند از نویسنده‌ای که کتاب حدیث را نوشته است، ستایش می‌نماید. حافظ ابو نعیم اصفهانی که هیچ، امام احمد حنبل یا امام یکی از مذاهب اهل سنت هم که باشد، باز سنی‌ها خوب بودن او را دلیل بر این نمی‌دانند که هرچه حدیث در مسند احمد آمده است، قبول کنند.

آیا داعی این حقیقت پیش پا افتاده را نمی‌داند؟ می‌داند خوب هم می‌داند اما قصد او حقه بازی است. کتاب شب‌های پیشاور را با همین نیت پلید نوشته است.

حالا ببینیم چه حدیثی از او نقل کرده است.

می‌گوید: آیۀ 7 از سورۀ 98 (البینة) که نازل شد:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ٧﴾ [البينة: 7]

«کسانی که ایمان آورده وعمل صالح کرده‌اند، بهترین مردمانند».

﴿جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ رَبَّهُۥ٨﴾ [البينة: 8]

«پاداش آنان نزد پروردگارشان باغ‌های همیشگی است که از زیر آن، نهرها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، خدا از آنان خشنود است و [آنان نیز] از او خشنودند؛ این برای کسی است که از پروردگارش بترسد».

حضرت محمد به علی فرمودند: «يا علي، هو انت وشيعتك تاني انت وشيعتك يوم القيمه راضيين مرضين».

یعنی: «یا علی، مراد از خیر البریه در آیۀ شریفه تویی و شیعیان تو. روز قیامت تو و شیعیان تو می‌آیند در حالی که خداوند از شما راضی است و شما هم از خداوند راضی و خشنود هستید».

قال علي: فقال رسول اللهص: «وإنك شيعتك في الجنة».

علی گفت: از رسول الله شنیدم که فرمود: ای علی، تو و دوستدارانت در بهشت هستید

جواب ما:

ای داعی شیاد، ای رافضی، این دروغ و حقۀ دایم توست که حدیث را از کتب غلط نقل می‌کنی بدون آنکه خسته شوی. همه این احادیث دروغ است.

ادعای 46- شیعه از زمان رسول الله وجود داشته و در حق آن‌ها آیاتی نازل شد!

وی چندین حدیث نقل کرده است تا ثابت کند منظور از آیۀ: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ٧﴾ [البينة: 7]. «یعنی، کسانی که ایمان آورده وعمل صالح کرده‌اند، بهترین مردمانند.» علی و شیعه اوست...([[54]](#footnote-54)).

جواب ما:

با وجود اینکه قرآن ایمان و عمل صالح را در سوره‌های مختلف شرح داده است، اما در هیچ جا ننوشته است که منظور از ایمان، دوستی علی و منظور از عمل صالح، شیعۀ علی بودن است. پس ما چگونه گفتۀ او را باور کنیم یا چگونه استناد او به احادیث ضعیف یا دروغ را بپذیریم.

اگر الله می‌فرمود: «ان علي وشيعته اوليك هم خير البريه». آن وقت شما راستگو می‌شدید.

دقت کنید؛ مانند ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾؛ یعنی، محمد و شیعۀ او.

الله واضح می‌گوید و با کسی تعارف ندارد.

ادعای 47- شیعه از زمان رسول الله وجود داشت و دربارۀ این ادعا،خود سنی‌ها حدیث دارند

پیغمبر فرمود:

«والذي نفسي بيده ان هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيمة فنزل ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ٧﴾ [البينة: 7]». «قسم به کسی که جان من در قبضۀ قدرت اوست، این مرد(اشاره به علی) و شیعۀ او روز قیامت از رستگارانند. آنگاه آیۀ مذکور نازل گردید.»

در پاسخ می‌گوییم: آیۀ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ﴾ در قرآن بیش از 100 بار تکرار شده است. الله، ابراهیم و نوح و طرفداران آن‌ها را مومنین صالح خطاب کرده است؛ یعنی، همه، شیعۀ علی بودند و به او ایمان داشتند. آیا هذیانی از این بزرگتر شنیده‌اید.

«يا علي الم تسمع قول الله تعالی:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ٧﴾ [البينة: 7]

هم شيعتك وموعدی وموعد کم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غرآ محجلين.» یا علی، آیا نشنیده‌ای آیۀ شریفۀ «ایمان آورندگانی که عمل صالح می‌کنند، آنانند خیر البریه».

ایشانند شیعیان تو و وعده‌گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود. وقتی که خلایق جمع شوند و برای حساب شما را بخوانند، شما از سفیدرویان باشید و شما...

«تأتي انت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضين».

«تو و شیعیان تو در روز قیامت می‌آیید در حالی که از خداوند راضی هستید و خداوند نیز، از شما راضی است».

«قد اتاکم اخي والذي نفسي بيده هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيمة».

«به آن خدائی که جان من در دست اوست، این علی و شیعیان او رستگارانند روز قیامت. فنزل:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ٧﴾ [البينة: 7]

پس این آیه در حق علی نازل شد».

«يا علي انت وشيعتك خير البرية تابی يوم القيمة انت وشيعتك راضين ومرضين وياتي عدوك غضبانا مقمحين فقال من عدوی قال من تبرء منك ولعنك».

«یا علی، تو و شیعیان تو خیر البریه هستید. روز قیامت، تو و شیعیان تو در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می‌آیید و دشمنان تو خشمناک می‌آیند و دست‌هایشان به گردنشان بسته می‌باشد. امیرالمؤمنین عرض کرد: کیست دشمن من؟ فرمود: کسی که بیزاری می‌جوید از تو».

«يا علي انت واصحابك في الجنة وشيعتك في الجنة».

«یا علی، تو و اصحاب و شیعیانت در بهشت می‌باشید».

«مثلك في امتي مثل امسبح عيسی بن مريم».

«یعنی، مَثَل تو در امت من مَثَل عیسی بن مریم است».

«فرقه شيعتك وهم المؤمنون» یعنی، «فرقه‌ای شیعیان تو هستند و آن‌ها مؤمنین‌اند».

«فانت يا علي وشيعتك في الجنة ومحبوا شيعتك في الجنة وعدوك والغالي فيك في النار».

«یعنی: یا علی تو و شیعیان تو و دوستان شیعیانت در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلوکنند گان دربارۀ تو در آتش جهنم هستند».

«يا علي ستقدم علی الله انت وشيعتك راضين مرضين ويقدم عليه عدوك غضباً مقمحين».

«یا علی زود است که تو و شیعیانت بر خدا وارد شوید، در صورتی که از خدا راضی و خدا از شما راضی است و دشمنانت بر خدا خشمناک وارد می‌شوند در حالی که دست‌ها بر گردنشان بسته می‌باشد...([[55]](#footnote-55))».

جواب ما:

تمام حدیث‌هایی که آورده است یا متروک است یا ضعیف یا موضوع یا ساختۀ خودش که باز از همان رفقای همیشگی خود نقل قول کرده است که معرف حضورتان هستند. مثل:

1- خوارزمی.

2- الحسکانی.

3- گنجی.

4- سبط ابن جوزی.

5- سیوطی.

6- این حجر مکی.

7- ابن صباغ.

8- سلیمان بلخی.

9- سبط ابن جوزی.

ما در این جا تمام نوشته‌های او را ذکر کردیم تا خواننده دریابد که او با چه حقه‌ای کتاب خود را نوشته است. به طوری که بیش از هزار صفحه را از پرگویی‌ها پر کرده و یک حرف را ده بار آورده است.

ارباب فن می‌دانند که پرگویی و بیهوده گویی یک راه موفق، برای به کرسی نشاندن یک حرف باطل و خسته کردن طرف مقابل است. چیزی که از کتاب حسکانی روایت کرده است چه لزومی دارد که دوباره از کتاب سلیمان بلخی هم نقل کند. احادیث آورده شده، همه ضعیف یا دروغ و ساختگی است و خودتان ببینید که طوفان حقه بازیها در میان امواج کلمات و جملات چه غوغایی می‌کند.

و برای همین آقایان خوارزمی و حسکانی و گنجی و ابن صباغ را می‌بینید که راوی حدیث شده‌اند و افراد غیر مشهور مانند میر سید علی همدانی هم هستند. خلاصه یک حدیث صحیح هم در این میان نیست. شیعه تا کی می‌خواهد به این تقلب ادامه دهد.

جالب است بدانید که در کتب اهل سنت حدیثی مشابه داریم اول حدیث را ببینید:

وعن أم سلمة قالت: «كانت ليلتي، وكان النبيص عندي، فأتته فاطمة فسبقها علي، فقال له النبيص: "يا علي أنت وأصحابك في الجنة، إلا أنه ممن يزعم أنه يحبك أقوام يرفضون الإسلام ثم يلفظونه، يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم، لهم نبز يقال لهم: الرافضة، فإن أدركتهم فجاهدهم فإنهم مشركون". قلت: يا رسول الله ما العلامة فيهم؟ قال: "لا يشهدون جمعة ولا جماعة، ويطعنون على السلف الأول"». رواه الطبراني في الأوسط وفيه الفضل بن غانم وهو ضعيف.

«ام المومنین ام سلمه روایت می‌کند که شب، رسول الله در خانه من و نوبت من بود پس فاظمه در پشت سر علی آمد ای علی تو و دوستدارانت در بهشت هستید اما بدان که کسانی گمان می‌کنند تو را دوست دارند اما عملاً اسلام را رد می‌کنند بزبان می‌گویند مسلمانیم و اما قران خواندن آن‌ها تا گلویشان است (درک و فهم ندارند) مردم آن‌ها را رافضی می‌گویند اگر آن‌ها را دیدی با آن‌ها جهاد کن آن‌ها مشرکند».

البته ما این حدیث را با آنکه در کتاب ماست و معنیش نیز درست است، قبول نداریم چون ضعیف است.

اما سوال این است: شیعه که به این سلسله احادیث استناد می‌کند چرا این رانمینویسد؟ چرا؟ چون صد درصد معنی حدیث بر آن‌ها منطبق است!!.

ادعای 48- این حدیث سنی‌ها دربارۀ اصحاب، دلیل حقانیت شیعه است

بر اساس حدیث «ان اصحابي کانجوم بايهم اقتديتم اهتديتم» مذهب شیعه بر حق است؛ زیرا این حدیث می‌گوید از عمل هر صحابی که پیروی کنید، هدایت یافته هستید و ما از سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پیروی می‌کنیم پس برحقیم...([[56]](#footnote-56)).

جواب ما:

ادعای (ادعای 254) را بخوانید تا ببینید شیطان چگونه بر دوش این مرد سوار شده است.

ادعای 49- سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هم شیعه بودند

ابو حاتم رازی در کتاب «الزینه» گفته است که اولین نامی که در زمان رسول الله به وجود آمد، نام شیعه بود و آن‌ها چهار نفر بودند... ابوذر، مقداد، سلمان و عمار.

جواب ما:

حدیثی در حق اصحاب آورده است تا مقام شامخ عمار و ابوذر و مقداد را نشان دهد که البته ما قبول داریم و به مقام والای آن‌ها اعتراف می‌کنیم، اما او چه می‌خواهی بگوید!.

او می‌خواهد بگوید: آن‌ها از ابتدا در حزب علی بودند و دشمن خلفاء ؛ که دروغ است. حضرت عمر اگر می‌دانست سلمان در حزب او نیست و با او دشمن است، چرا او را حاکم مدائن نمود؟!.

از آن جا که ترک عادت موجب مرض است در این جا نیز، این همه آیات و احادیث صحیح را رها کرده و یک حدیث دروغ را از یک کتاب غیر معروف به عنوان شاهد آورده است!.

ادعای 50- علت توجّه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء، هوش سرشار بود

دراین جا سخنان بی‌پایه گفته است از جمله:

هر کس از ایرانیان که به مدینه می‌رفت! به دلیل هوش و ذکاوت خاص ایرانیان، حق و حقیقت را در علی می‌دید!...([[57]](#footnote-57)).

این دلیلش است!.

جواب ما:

این هوش و ذکاوت خاص ایرانیان وقتی پیامبر ظهور کرد، کجا بود که در مقابل لشکر اسلام جنگ‌ها کردند؟! و تا شکست نخوردند دست از مبارزه برنداشتند. آیا ایرانیان، با هوش و ذکاوت خود، بعد از جنگ و بعد از شکست ایمان آوردند؟.

اگر ایرانیان در آن زمان هوش و ذکاوت سرشاری داشتند، چرا مسیحی نشدند که در زمان خود دین برتر بود؟ چرا بر آتش پرستی باقی ماندند؟ چرا با خواهر زاده و برادر زاده و حتی خواهر ازدواج می‌کردند؟ چرا جامعۀ طبقاتی داشتند؟ چرا از عمر شکست خوردند؟!.

حضرت علی همان قدر با ایرانیانِ مشرک، بد بود که حضرت عمر.

بعد نوشت:

علت علاقۀ ایرانیان به علی این است که حسین داماد آخرین پادشاه ساسانی بود.

جواب ما:

پس ای نادان، معلوم شد که علت علاقۀ مجوس‌ها به علی به گواهی خودت برای دین نبود و سبب اصلی، علاقۀ آن‌ها به پادشاهان ساسانی بود.

ادعای 51- شیعه شدن مغول‌ها به خاطر مناظرۀ علمی سنی و شیعه بود

غازان مغول به اهل بیت علاقۀ خاصی پبدا کرد...([[58]](#footnote-58)).

جواب ما:

نمی‌گوید علت چه بود. شاید خجالت می‌کشد که بگوید: شیعیان در فتنۀ مغول همدست آن‌ها بودند و در ویران کردن شهرهای اسلامی و قتل عام مردم، پا به پای مغول سعی و کوشش می‌کردند.

و می‌گوید:

در زمان پادشاهی سلطان محمد خدابنده (مغول)، مجلس مناظره‌ای بین علامه حلی شیعی و بزرگترین عالم سنی زمانه؛ یعنی، قاضی عبدالملک مراغی تشکیل شد و آنقدر دلایل حلی قوی بود که قاضی سنی گفت: حق با توست، اما من نمی‌توانم راه اجداد خود را رها کنم. پادشاه که این را دید، شیعه شد...([[59]](#footnote-59)).

جواب ما:

می‌گویم: این دلایل قوی حلی اگربرکت شمشیر مغول نبود، پس چه بود؟ چرا امروز از آن‌ها برای قانع کردن مخالفان خود، از آن بهره نمی‌گیرید؟.

علت شیعه شدن مغول‌ها این بود که دیدند مذهب شما به مذهب آن‌ها نزدیک است و شما با آن‌ها همکاری می‌کنید و دشمن دشمنان آن‌ها (سنی‌ها) هستید.

ادعای 52- شیعه زیاد رو و غالی نیست

ما علی را خدا نمی‌دانیم و با غلو مخالفیم...([[60]](#footnote-60)).

جواب ما:

اگر چنین باشید، خیلی خوب است. اما در مهم‌ترین کتاب شما که «کافی» باشد، این باب‌ها موجود است. و شما به کافی ایمان دارید و می‌گویید: امام مهدی گفته است: کافی برای شیعۀ ما، کافی است.

باب امامان غیب می‌دانند.

باب امامان به اختیار خود می‌میرند.

باب امامان به اتفاقاتی که رخ نداده است علم دارند و اگر رخ می‌داد، چگونه می‌شد.

یعنی مثلاً در ایران 27 سال است که خمینی، پادشاهی را از شاه گرفته است، این را امام‌ها می‌دانستند، اما اگر سلطنت را نمی‌گرفت و شاه 27 سال دیگر حکومت می‌کرد، وقایع این 27 سال را هم می‌دانستند.

باز غالیان را لعنت می‌کند! خب شما هم غالی هستید!.

ادعای 53- منظور از یس در سورۀ یاسین همانا حضرت محمد است

در این جا یک حرف بی‌معنی گفته است که منظور از «یس» در سورۀ یاسین همانا حضرت محمد است. و می‌خواهد معنی کند که «یس»؛ یعنی، «یا محمد» و بعد توضیح خنده آوری می‌دهد که نشانۀ چیزی نیست جز بی‌عقلی بیش از حد او...([[61]](#footnote-61)).

جواب ما:

آخر این چگونه معنی کردنی است که می‌گویی: «سین»؛یعنی، «محمد». تازه حدیث هم ندارد دلیل ابجدی و حسابی و هندسی می‌آورد. بنازم به این عقل.

این کتاب شب‌های پیشاور است که شیعیان به آن می‌نازند، چیزی نیست جز یاوه گویی.

ادعای 54- مراد از آل یس آل محمد است

از مفسران بزرگ قرآن!!!! نقل قول کرده است که مراد از آل یاسین؛ یعنی، آل محمد.

از ابن حجر مکی، از ابی بکر علوی، از امام فخر رازی که منظور اهل بیت هستند...([[62]](#footnote-62)).

جواب ما:

اول، آن‌ها نقل قولی را در کنار نقل قول‌های دیگر گفته‌اند بدون اینکه به آن معتقد باشند و این داعی با حقه بازی آن نقل قول‌ها را به عنوان نظر آنان قلمداد کرده است.

دوم، مفسرانی خیلی مهمتر از آن‌ها آیه را این طور تفسیر نکرده‌اند.

سوم، این ابوبکر علوی کیست؟ ما که او را نمی‌شناسیم.

ادعای 55- صلوات بر آل محمد سنت و در تشهد نماز واحب است پس شیعه برحق است...([[63]](#footnote-63)).

جواب ما:

ما کی گفتیم که در نماز نباید برآل محمد درود فرستاد؟ این هم دلیلی دیگر بر اینکه سنی دوستدار اهل بیت است، پس اگر غلو در اهل بیت جایز بود، سنی هم انجام می‌داد.

آری کسی که در نماز بر اهل بیت درود می‌فرستد و در نمازش جایگاهی برای اهل بیت دارد، اگر مقام آن‌ها بالاتر بود، حتماً بالاتر می‌برد. اما شیعه غلو می‌کند و حد را نگاه نمی‌دارد. برای این غلو و برای درست جلوه دادن این غلو، مجبور است سنی را دشمن اهل بیت قلمداد کند.

اما همین درود در نماز، نشان دهندۀ این است که شیعه برای خلاف‌ها و شرک خود بی‌جهت دشمن سازی می‌کند.

ادعای 56- سنی گواه می‌دهد بر فضایل اهل بیت پس مذهب ما درست است...([[64]](#footnote-64)).

جواب ما:

احادیثی از زبان اهل سنت در مدح اهل بیت آورده‌اند که خود دلیلی است بر اینکه راویان سنی از فضایل علی و اهل بیت چیزی را پنهان نکرده‌اند و از کسی واهمه نداشتند. اما نمی‌دانم چرا این همه حدیث صحیح را ندیده‌اند و به احادیث جعلی و ضعیف استناد کرده‌اند؟ چرا کتب مهم و درجه اول ما را مثل بخاری و مسلم که هر کدام بابی در فضل علی و فصلی در فضل اهل بیت دارند، رها کرده‌اند و به خواجه کلان (سلیمان بلخی) و میر سید همدانی و کواشکی و علوی و ثعلبی و چغال و بقال توجه کرده‌اند؟!.

او حرف عجیبی دربارۀ ثعلبی زده است: اول او را امام کرده و بعد او را امیر اصحاب حدیث نموده است که این دروغی شاخدار است. ثعلبی که الله از او بگذرد، مردیست که کتابش از احادیث دروغ و راست پر است، اما داعی او را امیر اصحاب حدیث و از اکابر علمای سنی دانسته که دروغ محض است.

می‌گوید:

شیعه پیرو قرآن و پیامبر است

خودشان را معرفی می‌کند و می‌گوید: ما معتقدیم که حلال محمد، حلال است تا روز قیامت و حرامش، حرام است تا روز قیامت...([[65]](#footnote-65)).

جواب ما:

دروغ می‌گویند. حلال محمد را گاهی تا روز قیامت حرام می‌کنند. مثلاً: حد زنا و بریدن دست در غیبت امام اجرا نمی‌شود و با این بهانه احکام دین را 1200 سال است که معطل کرده‌اند. بسیاری از ایشان (اکثرشان) نماز جمعه را تعطیل کرده‌اند. نمی‌دانم دیگر چرا می‌گویند: حلال محمد، تا روز قیامت حلال است.

حرام محمد را نیز، حلال کرده‌اند؛ با آنکه 28 سال است که در ایران حکومت ولایت فقیه دارند اما ربا آزاد است و حتی برای ربا خواری تبلیغ می‌شود و دولت ملا‌ها، خود، چنین می‌کنند.

ادعای 57- ما نمی‌گوییم: شناخت امام؛ یعنی شناخت الله

در این جا دربارۀ این حدیث شیعه که می‌گوید: شناخت امام، شناخت الله است. جواب جالبی داده است! جوابش را بخوانید:

شما می‌گردید و خبر واحدی را پیدا می‌کنید و به آن‌ها اتکا و به شیعه حمله می‌کنید.

جواب ما:

شیعه‌ها یک لشکر ملا و آیت الله داشتند و دارند؛ چرا این آیت الله‌ها کتاب‌های شیعه را غربال نمی‌کنند تا حدیث صحیح از دروغ معلوم شود. چرا؟ چون حدیث‌های شیعه در خدمت مذهب است اگر بگویند ضعیف است، اساس مذهب به هم می‌خورد؛ مثلاً خمینی در کتابش می‌نویسد:

«از لزومات مذهب شیعه یکی این اعنقاد است که امامان ما را مقامی است که هیچ نبی مرسل یا ملک مقربی به آن نمی‌رسد!».

خب اینکه اساس مذهب است،، پس کدام حدیث را بگویند: ضعیف است!.

دوم، عجیب است که خودش دربارۀ کتب اهل سنت به همین ترتیب و حتی بدتر عمل کرده است. اگر این جا اعتراض دارد که خبر واحد آورده‌اید، خودش را ببینید که نه از حدیث معتبر ما بلکه از عالِمی که قبولش نداریم، نقل قول می‌کند و او را به ما نسبت می‌دهد. از شیعه‌ها نقل قول می‌کند و او را سنی می‌داند.

حال نکتۀ سوم، اگر در بین ما کسی مثلاً بگوید: قران تحریف شده است. ما نمی‌گوییم: حرفش غلط است؛ می‌گوییم خودش هم کافر است.

اما شما نمی‌گویید که مثلاً فلان عالم که گفته است: قرآن ناقص است، آدم بدی است؛ بلکه برعکس او را برسرخود هم می‌نشانید و ستایش می‌کنید.

مثالی دیگر: از مجلسی در همین جا تعریف کردی؛ در حالی که او راوی این حدیث است که در بحار الانوار اوست. مجلسی در بحارالانوار در باب وجوب زیارت امام حسین این طور نوشته است:

«... هر کسی که به زیارت قبر حسین نرفته است، عاق رسول و امامان است و اگر اهل بهشت باشد، در بهشت به او مسکنی داده نمی‌شود؛ یعنی، در بهشت هم بعضی‌ها مشکل مسکن دارند».

باز مجلسی در این باب می‌نویسد:

خدا به زوّار امام حسین مباهات می‌کند و خداوند با فرشتگان فرود می‌آید و قبر امام را زیارت می‌کنند...([[66]](#footnote-66)).

حال متن حدیث: «عن صفوان قال لي ابو عبد الله لما اتی الحيره هل لك في قبر حسين قلت وتزروه جعلت فداك قال وکيف لا ازوره والله يزوره في کل ليله الجمعه يهبط مع الملائکه اليه والانبياء والاوصياء ومحمد افضل الانبياء ونحن افضل الاوصياء فقال صفوان: جعلت فداك فنزوره کل الليله جمعه حتی ندرك زياره الرب؟ قال نعم يا صفوان الزم تکتب لك زياره قبر حسين وذالك تفصيل».

معنی: «صفوان می‌گوید: وقتی امام صادق به منطقۀ حیره آمد، به من گفت: از قبر حسین حاجتی داری؟ گفتم: فدایت شوم زیارتش می‌روید؟ فرمود: چطور به زیارتش نروم وقتی الله هر شب جمعه نازل می‌شود برای زیارت قبر حسین با فرشته‌ها و پیامبران و امامان. محمد بهترین انبیا و ما بهترین اوصیاء هستیم».

صفوان می‌گوید: گفتم: فدایت شوم آیا هر شب جمعه زیارت قبر حسین برویم تا الله را ببینیم؟ فرمود: برو که ثواب زیارت قبر حسین به همراه این برایت نوشته می‌شود.  
مجلسی در توضیح فرود الله با فرشته‌ها نوشته است؛ یعنی، رحمت رب نازل می‌شود  
که این توضیح لایتچسبک است.

چون امام می‌توانست بگوید: رحمت رب. اما او گفت: الله با فرشته‌ها برای زیارت نازل می‌شود. آیا به عربی نمی‌توانست بگوید: رحمت رب توسط فرشته‌ها؟ یا می‌خواست مردم را به فتنه بیندازد یا راوی دروغ گوست؟.

ادعای 58- شناخت امام، بزرگترین عبادات است

برمی گردد به همان حدیثی که می‌گوید: شناخت امام، شناخت الله است. اما این بار دیگر نمی‌گوید: حدیث متعلق به شیعه نیست. نمی‌گوید:حدیث ضعیف است بلکه از آن دفاع می‌کند و با بی‌حیایی خبث درون را بیرون می‌ریزد که معنی این است.

«ما خلقت الجن والانس الا لمعرفته الامام».

«خلق نشده‌اند جن و انس مگر به هدف معرفت امام».

و شناخت امام بزرگترین عبادات است...([[67]](#footnote-67)).

جواب ما:

در حالی که آیه می‌گوید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: 56]

«ما خلق نکردیم جن و انس را جز برای اینکه مرا (الله) را بپرستند».

خبث اینان باعث شد تا در این آیه منظور از «مرا» را در پرانتز بنویسم. ای جاهلان اگر منظور از خلقت جن و انس، شناخت امام است، خود امام مگر مخلوق نیست؟ خودش برای چه چیزی آفریده شده است؟ در ضمن، چرا آیه یک چیز می‌گوید و شما چیز دیگری؟ و در آخر از امامش، این جمله را شاهد می‌آورد که «بنا عرف الله و بنا عبد الله»

به ما الله شناخته شد و به ما الله پرستیده شد.

با این سخن، مهر کفر را به پیشانی خود زد. هرچند با دلایلی سعی دارد،توجیهش کند.

یکی نیست که از او بپرسد: امام شما که به دنیا نیامده بود، الله شناخته شده نبود و پرستیده نمی‌شد؟ یا معبودانی داشت؟.

در این باره می‌گویند: الله در ابتدا امام را خلق کرد و بعد آسمان‌ها و زمین را.

باز کسی نیست که از این امام خود بزرگ بین بپرسد: شما که این قدر مهم هستید،چرا در قرآن نام و نشانی از شما نیست؟ چرا مانند بهایی‌ها مجبورید آیات لا یتچسبک را به زور به خود بچسبانید؟!.

ادعای 59- سنی عقیده دارد که الله قابل دیدن است

می‌گوید: برخی از علمای سنی با این عقیده مخالفند؛ مثل ذهبی و سبط ابن جوزی با مسلم مخالف هستند و کتابش را قبول ندارند و قبول ندارند که می‌شود الله را در قیامت دید...([[68]](#footnote-68)).

جواب ما:

رؤیت الله در آخرت عقیدۀ همۀ اهل سنت است و اینکه نوشتی ذهبی با آن مخالف است، شاید دروغی بی‌سابقه باشد. به یاد دارید که در مقدمه نوشتیم: او نقل قول ذهبی را از کتب مخالفان که قبل از جواب نوشته است، سند می‌گیرد و از جوابش چیزی نمی‌گوید و ادعا می‌کند که این گفتۀ ذهبی است.

این کار او مانند این است که نقل قول مرا از کتابش سند بگیرد که بله، این قول سجودی است. می‌بینید چه حقه‌ای به کار می‌برد؟ آیا یک عالم این طور حقه بازی می‌کند.

اما دربارۀ سبط ابن جوزی، بهتر بود که می‌گفتی: او شیعه است و بی‌تردید بود، اما بدبختی این دانشمند را ببین که نه شما قبولش می‌کنی نه ما.

این در حالی است که کشورها مفاخر علمی را از هم می‌دزدند؛ مثلاً ما می‌گوییم: امام مسلم ایرانی بود و عرب‌ها می‌گویند: عرب بود.

در ضمن، الله در دنیا دیده نمی‌شود بلکه در آخرت رؤیت می‌شود که در آخرت هم موازین دنیا حاکم نیست؛ اگر این طور بود، باید آدمی می‌مرد یا در آتش جهنم خاکستر می‌شد!.

آخر چه جای شگفتی است که الله چشمی در آخرت به ما بدهد که او را با آن چشم ببینیم. البته این آیه در قران هست:

﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا٧٢﴾ [الإسراء: 72]

پس شما نگران نباشید.

کسی که در این دنیا کور است پس در آخرت هم کور خواهد بود حتی بیشتر در گمراهی است.پس شما چون در این دنیا کورید، این طور در حیرت هستید.

ادعای 60- آیۀ (لا تدرکه و الابصار)، دلیل است که ما در دنیا و آخرت نمی‌توانیم الله را ببینیم...([[69]](#footnote-69)).

ما را متهم کرده است که الله را جسم می‌دانیم و دلایلی از احادیث ما آورده است که می‌گوییم: الله پا دارد و پایش را برجهنم می‌گذارد تا آرام شود و... .

جواب ما:

این سخن، مثل این است که بگوییم: آن کوری که در سورۀ عبس از او یاد شده است، در قیامت نیز، چیزی نمی‌بیند؛ همانطور که در دنیا نمی‌دید.

دنیا، دنیاست و آخرت، آخرت است. بعضی از مردم در قیامت با سر راه می‌روند نه با پا.

آیا این را نیز، منکری؟ ما می‌گوییم: جهان آخرت غیر از دنیاست و در آن چیزهای حیرت آوری وجود دارد؛ ازجمله، دیدن الله.

ادعای 61- می‌گوید: اگر ما الله را ببینیم؛ یعنی، او محدود است و این کفر است...([[70]](#footnote-70)).

جواب ما:

می‌خواهی بگویی: الله نامحدود است؟ این را نمی‌دانستم؛ کی به تو یاد داده است؟ ما می‌گوییم: از ذات الله چیزی نمی‌دانیم و تو می‌دانی که محدود و نامحدود یعنی چه؟

الله در قیامت چشمی به ما می‌دهد که او را ببینیم. حتی اگر نامحدود باشد، چشمی می‌دهد برای دیدن نامحدود.

﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا٧٢﴾ [الإسراء: 72]

حال دلایل ما برای رویت الله در بهشت:

سنی‌ها عقیده ندارند که الله در دنیا قابل رویت است، اما جهان آخرت جهانی دیگر است. در آن جهان بعضی آدمها با سر راه می‌روند! پس در چنین جهانی رویت الله عجیب نیست و این هم دلیل صریح از قرآن:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ٢٣﴾ [القيامة: 22-23]

«چهره‌های در آن روز نورانی و نیکوست و آن‌ها پروردگار خود را می‌نگرند.»

ادعای 62- خداوند جسم نيست تا مثلاً بنشيند... .

جواب ما:

جسم باشد یا غیر جسم... به هر حال یک چیزی هست و الله در قیامت خودش را نشان می‌دهد. اما ما نه می‌دانیم و نه تصورش را داریم که چه چیزی می‌بینیم.

شیعیان می‌گویند: الله همه جا هست. باید بدانیم که زمین مکان‌های کثیف و ناخوشایند هم دارد، پس باید بگوییم: الله با علمش در همه جا هست.

ادعای 63- سنی‌ها می‌گویند: الله مثل بقیه دست و پا چشم دارد...

جواب ما:

البته در قرآن از دو دست و چشم الله صحبت شده است (قرآن را که دیگر قبول دارید؟)

در عین حال معتقدیم: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ و معتقدیم: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ٤﴾

«هر چیز مثل او نیست. الله شبیه به هیچ چیز نیست».

امام احمد حنبل کسی را که دربارۀ ذات الله و کیفیت دست و پا و چگونگی نشستن بر عرش، از او سوال کرد، از مجلس بیرون کرد و گفت: «نشستن معلوم است چون در قرآن آمده است» چگونگی آن مجهول است... و ایمان به آن واجب است و سوال و صحبت از آن بدعت است و گمان می‌کنم سوال کننده، منافق است. و از مجلس بیرونش کرد.

ما که نمی‌توانیم بگوییم: آیۀ قرآن را قبول نداریم. می‌گوییم: معنی آیه را درک نمی‌کنیم اما در بست قرآن را قبول داریم.

دوم: ما می‌گوییم: الله هست اما از ذاتش چیزی نمی‌دانیم.

ما به کسی که دربارۀ ذات الله سوال می‌کند به دیدۀ شک نگاه می‌کنیم و می‌گوییم: منافق است ما دربارۀ کسی که از چگونگی چشم و دست الله سخن بگوید، می‌گوییم: بدعتی است و دروغ گو.

ما کسی را که از چگونگی دست وپای الله سوال کند یا دربارۀ آن صحبت کند، از مجلس خود بیرون می‌کنیم. ـ چه کنیم که مبتلا به این شیعه شده‌ایم ـ ما امر شده‌ایم که فقط از صفات الله صحبت می‌کنیم که خالق است و بصیر است و سمیع...

اگر در کتب حدیث ما «پای الله» ذکر شده است، خوب در قرآن هم «ید الله» ذکر شده است.

تو که این کلمۀ دست را از قرآن برنمی‌داری و حذفش نمی‌کنی ؛ بنابراین، ذکر یدالله در صحیح مسلم به نقل از پیامبر گناه نیست.

تو یک سنی پیدا کن که بگوید: قربان دست الله بروم یا چیزی شبیه به این و بعد ایراد بگیر.

هیچ اهل سنتی الله را مجسم نمی‌کند و این یک تهمت شرمناک است.

در کتب ما احادیثی هست که در آن‌ها رسول الله، پا و دست الله را ذکر کرده است، اما این دلیل نمی‌شود که ما الله را تجسم کنیم.

ما، شما را فقط به این خاطر که در کتاب شما (قرآن) چشم و دست الله ذکر شده است، متهم نمی‌کنیم که الله را جسم می‌دانید. پس شما نیز، ما را متهم نکنید.

﴿يَوۡمَ يُكۡشَفُ عَن سَاقٖ﴾ [القلم: 42]

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ﴾ [الفتح: 10]

﴿يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: 64]

این قرآ ن است که از ساق الله، از دست الله، حتی از دو دست الله، سخن می‌گوید.

الله مگر قهار نیست؟ مگر خشم نمی‌گیرد؟ خب این؛ یعنی، تو تهمت می‌زنی که سنی می‌گوید: الله سیستم عصبی دارد که بر اثر کار بد آدم‌ها، تحریک و غضبناک می‌شود؟!

الله از کار بنده‌ای که یک تنه به سپاه کفار زد، راضی می‌شود و رسول خدا اوج رضایت الله را از به خنده تعبیر می‌کند.

آخر مشکل در کجاست؟ در قران؟

حتماً با قرآن مشکل دارید؛ زیرا این قرآن است که می‌گوید: الله دو دست دارد.

برای عده‌ای ممکن است این سوال پیش بیاید که عاقبت در قبال این آیات چه باید کرد؟ عرض می‌کنم که اهل سنت به هر چیزی که در قرآن و حدیث صحیح آمده است، ایمان دارند حتی اگر کیفیت مسأله برای او مجهول باشد. برای مثال عرض می‌کنم:

وقتی که الله می‌گوید: دو دستم گشاده است. ما نمی‌گوییم: سه دستش گشاده است. نه می‌گوییم: یک دستش را باز کرده است و نه می‌گوییم: دست ندارد. بلکه هر چی خودش می‌گوید، همان را قبول داریم. اما نه از کیفیت وچگونگی آن حرفی می‌زنیم و نه تجسم می‌کنیم. نه تشبیه و نه گفتۀ الله را تصحیح می‌کنیم (مثل بعضی‌ها!)؛ زیرا هر چیزی دربارۀ ذات الله بر ما مجهول است و صفات او بر ما معلوم... اما ایمان به قرآن واجب است. به همین سادگی... الله در قرآن می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٧﴾ [آل عمران: 7]

«او کسی است که بر تو کتاب را نازل کرد و در آن کتاب، آیات محکم هست و متشابه و هر کس که در قلبش مرض باشد، به دنبال آیات متشابه قرآن می‌رود و آن را تاویل می‌کند...»

حال شما بنگرید که در قلب چه کسی مرض است؟

ادعای 64- صحیحین سنی‌ها از خرافات پر است

قوم موسی تعجب می‌کردند که چرا موسی عریان نمی‌شود تا با آن‌ها غسل کند. این کار نزد آنان عیب نبود اما موسی نمی‌پسندید. پس گفتند: موسی فتق دارد و الله برای اینکه دروغ آن‌ها را بنمایاند، روزی که موسی غسل می‌کرد و لباسش را بر سنگ گذاشته بود. سنگ لباسش را برد و موسی پشت سنگ دوید تا به قومش رسید و قوم دیدند که او مریض نیست و موسی سنگ را زد تا اینکه سنگ ناله کرد.

داعی ایراد می‌گیرد که عقل قبول نمی‌کند، سنگ بدود و چرا باید موسی پیش قوم عریان بیاید؟ و در این، فایده‌ای نیست. چرا سنگ را می‌زند و چطور سنگ ناله می‌کند.

و اضافه کرده است که معجزات انبیاء را قبول داریم، اما به شرطی که فایده‌ای در آن باشد نه ضرر...([[71]](#footnote-71)).

جواب ما:

کسی مسلمان باشد و این طور بگوید: جای تعجب است! گر یک ملحد چنین ایرادی بگیرد، اشکالی ندارد و اگر با این دید به داستان‌ها نگاه کنیم، همۀ داستان‌ها سوال برانگیز است؛ مثلا با این دید می‌توانیم داستان تولد حضرت عیسی را رد کنیم و بگوییم چه معنی دارد که الله دختری بی‌شوهر را صاحب فرزند کند و مردم را دربارۀ این دختر به شک بیندازد؟! چه معنی دارد که چنین کند تا عده‌ای به فتنه بیفتند که این بچۀ بی‌پدر را فرزند الله بدانند و با این استدلال کل داستان را رد کند و قرآن را کتاب خرافی بداند.

همۀ داستان‌های قرآن با این استدلال رد می‌شوند. آیا شیعه، از این داستان‌ها کم دارد؟!.

ادعای 65- از خرافات کتاب‌های سنی، سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت است

از بخاری داستان آمدن فرشته مرگ نزد موسی را نقل کرده است. فرشتۀ مرگ می‌خواهد که جانش رابگیرد، موسی بر او حمله می‌کند و چشمش را کور می‌نماید.

او می‌رود نزد الله که این بنده، مرگ را دوست ندارد. الله چشمش را برمی گرداند و می‌گوید:

برو به موسی بگو: اگر دنیا را می‌خواهی، به اندازۀ هر موی پوست گاو، سالی به عمرت بیفزایم؟ موسی می‌گوید: بعدش چی؟ می‌گوید: بعدش مرگ است. موسی می‌گوید: جانم را بگیر. زندگی را که آخرش مرگ است، نمی‌خواهم.

نویسنده شیعه ایراد می‌گیرد که «معقول نیست پیغمبر وارسته‌ای با یک فرشتۀ مامور چنین کند...([[72]](#footnote-72))».

جواب ما:

همین پیغمبر وارسته، آن قدر وارسته بود که به مقام پیامبری رسید، اما باز از ترس جان وقتی دید عصایش اژدها شده است پا به فرار گذاشت و پشت سرش را هم نگاه نکرد.

﴿وَأَلۡقِ عَصَاكَۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهۡتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنّٞ وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا وَلَمۡ يُعَقِّبۡۚ يَٰمُوسَىٰ لَا تَخَفۡ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ ٱلۡمُرۡسَلُونَ١٠﴾ [النمل: 10]

الله به موسی گفت: «عصایت را بینداز. چون انداخت، دید اژدها شده است؛ پس موسی پا به فرار نهاد و پشت سر خود را نیز، نگاه نکرد. الله فرمود: یا موسی، نترس پیامبران نزد من نمی‌ترسند».

آیا به قرآن هم ایراد می‌گیری؟ بگو: کتابی خرافی است و به ساحت پیامبر توهین کرده است!.

آیا بین تو و ملحدان فرقی نیست؟ آیا شیعه ا ز این داستان‌ها کم دارد؟!.

می‌گوید:

فرض کنید: بزرگی نوکرش را می‌فرستد تا شما را به میهمانی دعوت کند؛ آیا شما او را می‌زنید که این گمان را به موسی می‌برید...([[73]](#footnote-73)).

**جواب اول ما:**

در تفسیر حدیث آمده است که موسی فرشته را نشناخت، چون در لباس آدمی و بی‌اجازه وارد خانه‌اش شده بود. مثل نشناختن ابراهیم سه فرشته را... اگر ابراهیم آن‌ها می‌شناخت که برایشان غذا نمی‌برد!.

مثل ترس مریم از فرشته:

﴿فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرٗا سَوِيّٗا١٧ قَالَتۡ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّٗا١٨﴾ [مريم: 17-18]

«به سوی مریم فرستادیم روح خود را به شکل آدم. پس مریم گفت: پناه می‌برم به رحمن اگر متقی نباشی».

اگر مریم هم مرد بود، به فرشته حمله می‌کرد که چرا بی‌اجازه آمده است؟.

**جواب دوم ما:**

این قیاس درست نیست. مرگ چیزی است که نفس انسان آن را دوست ندارد و عکس العمل اول همان است که حضرت موسی انجام داد. اما این حقه باز، داستان را از اول تا آخر ننوشته است می‌بینی که در آخر موسی با رضایت مرگ را می‌پذیرد و این اثر همان تعلیم و تربیت است. پس به موسی توهین نشده است.

با این استدلال‌های بچه گانه می‌توانید این آیات الهی را دروغ بدانید که در آن ابوالانبیاء، حضرت آدم، بهشت را به دو گندم بفروخت و بگویید که این آیات دروغ است و محال است که ایشان چنین کند.

ادعای 66- شیعه، مشرک نیست

برای اینکه اتهام شرک را از خود دور کند به تعریف اقسام شرک می‌پردازد.

یک شرک را این می‌داند که در ذات الله کسی را شریک کنیم مثل بت‌پرستان...([[74]](#footnote-74)).

جواب ما:

یکی از مکرهای شیعه این است که مشرکان را تقسیم بندی می‌کند و با تعریف خود، آن‌ها را معرفی می‌کند تا جایی برای خود در میان آنان نگذارد!.

برای این کار بعضی از صفات مشرکان را منکر می‌شود. صفاتی که مشرکان و شیعیان در آن مشترکند را به مشرکان نسبت نمی‌دهد که این دروغی بس آشکار است.

از آیات قرآن می‌توان دریافت که مشرکان مکه کسی را در ذات الله شریک نمی‌کردند؛ بلکه در نهایت مانند شیعه‌ها بودند. این هم دلایلی از قرآن:

﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ٨٩ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ٩٠ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٩٢﴾ [المؤمنون: 84-92]

«بگو: برای کیست زمین و آنچه در آن است؟ می‌گویند: برای الله است. بگو: پس چرا پند نمی‌گیرید.

بگو: کیست پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ؟ خواهند گفت: الله. بگو: پس چرا متقی نمی‌شوید؟.

بگو: کیست که پادشاهی هر چیز به دست اوست و پناه می‌دهد و خودش به پناهنده شدن، نیازی ندارد؟ اگر بدانید، خواهید گفت: او الله است. بگو: پس چرا سحر زده هستید؟

پس به حق نازل کردیم و آن‌ها دروغگویند. الله فرزندی نگرفته است و با او شریکی نیست. اگر این طور نبود پس هر اله به کار مخلوق خود می‌پرداخت و اله‌ها بر یکدیگر برتری جویی می‌کردند! منزه است الله از توصیف شما و دانای غیب و آشکار و برتر است از آنچه با او شریک می‌کنید».

پس دیدید که انسان ممکن است الله را بشناسد و خوب هم بشناسد اما در همان حال مشرک هم باشد.

اما چرا شیعه‌ها منکر این آیات هستند؟ چون می‌دانند که این، همان صفات خودشان است. بله آن‌ها باید تعریف غلطی از شرک ارائه دهند تا بتوانند بگویند: ما مشرک نیستم. در حالی که هستند. اگر این یک حقه نیست، پس چیست؟.

ادعای 67- شیعه مشرک نیست؛ زیرا کسی را پسر الله نمی‌داند

می‌خواهد بگوید: ما به نصارا شباهتی نداریم؛ زیرا آن‌ها عیسی را خدا می‌دانند یا به سه اله در یک اله معتقدند و ما چنین نیستیم...([[75]](#footnote-75)).

جواب ما:

می‌گوییم: درست! اما باز بین شما و نصارا شباهت‌هایی هست. هر دوی شما عوض آنکه از الله بگویید، فقط به ستایش بندگانش مشغولید.

شما نیز، چون نصارا برای بزرگان خود جشن تولد می‌گیرید و روز تولدش را عید می‌دانید.

شما نیز، چون نصارا به یادگارهایی از بزرگان چسبیده‌اید و آن را مقدس می‌دانید. آن‌ها صلیب را که عیسی برآن (بزعم خودشان) به دار کشیده شد و شما خاک کربلا را که خون حسین بر آن ریخته شد را مقدس می‌دانید.

از همه مهمتر نصارا از بنده مدد می‌خواهند؛ شما نیز، از بندۀ مرده مدد می‌خواهید. باز حجت نصارا از شما قویتر است؛ آن‌ها می‌توانند ادعا کنند که عیسی نمرده است، اما شما با وجود اینکه علی را مرده می‌دانید از او مدد می‌خواهید. آیا این علی که فوت کرد، با پای خودش به قبر رفت که این قدرت عظیم را پس از مردنش برای او قائل می‌شوید؟!

ادعای 68- شیعه مشرک نیست؛ زیرا صفات الله را کسبی نمی‌داند

باز حقه بازی کرده و تعریفی دروغین ارائه داده و گفته است: هرکس صفات الله را کسبی بداند، مشرک است...([[76]](#footnote-76)).

جواب ما:

وقتی هرکس غیر الله را رزاق بداند، مشرک است پس هرکس علی را چون الله مشکل گشا بداند هم، مشرک است. آیا شما نیستید که می‌گویید:

یا علی، مدد. علی، ای مشکل گشا، دردمو دواکن و مناجات مرا پیش خدا کن.

شرک؛ یعنی، بیکار کردن الله از امور جهان

ادعای 69- شرک یعنی بیکار کردن الله در اداره امور جهان

شرک را طوری بیان کرده است که انسان گمان کند، الله جهان را خلق کرده و بعد امور جهان را به دست دیگران داده و یهود را مثال زده است که بر این عقیده‌اند...([[77]](#footnote-77)).

جواب ما:

باید گفت: شیعه هم بر این عقیده است. اگر این عقیدۀ شیعه نباشد، پس امام زمانش بیکار می‌شود. البته عقیدۀ شیعه بدتر است؛ زیرا یهود، الله را در دنیا بیکار می‌دانند، اما شیعه دست‌های الله را در آخرت هم بسته است.

آیا این دعای شیعه نیست که خطاب به امامان می‌گوید:

«اياب خلق اليکم وحسابهم عليکم»؛ یعنی، بازگشت مردمان به جانب شما امامان است (بعد از مرگ).

حساب بندگان به عهدۀ شماست (پس الله هیچ کاره است؟!).

ادعای 70- شرک: یعنی، ریا و توجه به غیر الله

از شرک در عبادت هم تعریف کاملی نداده و گفته است؛ یعنی، آدمی در نماز توجه‌اش به غیر خدا باشد...([[78]](#footnote-78)).

جواب ما:

به الله قسم، در تعجبم از این مرد و پدرانش که چه فایده‌ای از گمراه کردن مردم نصیبشان شد؟ رزق و روزی؟! این روزی که نصیب قربانیان مکر و فریب داعی هم شد.

می‌پرسم آیا شما به زیارت قبر می‌روید؟ این عبادت است یا نه؟ این ثواب دارد یا ندارد؟.

شما وقتی بر سر قبر حسین می‌روید، چگونه گریان ونالان می‌روید؟! وقتی سینه می‌زنید، آیا عبادت است یا نه؟ آیا توجه شما در آن جا، به الله است یا به حسین؟ آخر دروغ را هم باید به اندازه گفت. اگر شما بر سر قبر برای عبادت می‌روید، چرا دم دروازه از صاحب قبر اذن دخول می‌خواهید نه از الله. باز هم می‌گویید: توجه ما به الله است. در ضمن، تعریف تو از عبادت ناقص بود. اما شامل این تعریف ناقص هم می‌شوید.

جالب است که خودش نیز، می‌داند که اوضاع خیط است، پس فوری موضوع را به شرک اصغر می‌کشاند تا عیب خود را بپوشاند و از موضوع فرار کند. از این گذشته، اصل عبادت آن است که انسان دعا کند. «الدعاء هو العباده»؛ یعنی، دعا عبادت است.

قران می‌گوید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ٦٠﴾ [غافر: 60]

«و فرمود: رب شما که مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. بدرستی آنان‌که از عبادت من سر می‌پیچند در جهنم سرنگون می‌شوند».

پس دعا = عبادت است.

شما امامان خود را می‌خوانید و درخواست خود را به آن‌ها می‌دهید و از آنان طلب یاری می‌کنید. باز می‌گویید: عمل ما شرک نیست؟ راست می‌گویید. قبول دارم که گاهی شرک در عبادت ندارید؛ زیرا گاهی الله را کاملاً فراموش می‌کنید و خالص بنده را می‌خوانید.

ادعای 71- شیعه نذر برای غیر الله را حرام می‌داند

می‌گوید: ما نذر را برای غیر الله حرام می‌دانیم. اگر نذر برای الله باشد، اما کنار قبر امامی انجام گیرد، ما آن را حرام نمی‌دانیم.

و می‌گوید کار جاهلان ما ربطی به مذهب ما ندارد...([[79]](#footnote-79)).

جواب ما:

می‌گویم: اول اینکه شما جاهلان را منع نمی‌کنید و معلوم است که مردم شیعه گوش به فرمان علمای خود هستند، اما شما منع نمی‌کنید؛ چون در حقیقت خودتان این را بد نمی‌دانید. هرچند که به زبان، خلاف آن را می‌گویید. این کار آن قدر جا افتاده است که مردم ضرب المثل‌ها درست کرده‌اند. مانند «نفت ریخته را نذر امام رضا کردن».

دوم اینکه اگر برای الله است پس چرا کنار قبر قربانی می‌کنید؟.

جواب این است که در این جا بیشتر ثواب دارد و به نحوی صاحب قبر را در عبادت خود شریک می‌کنید.

ادعای 72- شیعه از هیچ راهی مشرک نیست

می‌گوید: آیا هرگز شنیده‌اید که شیعه در عبادت الله کسی را شریک کند؟...([[80]](#footnote-80)).

جواب ما:

بله شنیده‌ایم اما نشنیده‌ایم که در عبادت امام رضا، الله را شریک کنند!.

بله به الله قسم از این بیشتر را شنیده‌ام. شنیده‌ام که شیعه، الله را به زیارت قبرحسین فرستاد، اما نمی‌دانم منظور از این زیارت چه بود؟ آیا الله از حسین حاجت خواست یا نه همین طوری زیارت کرد.

این هم حدیثی([[81]](#footnote-81)) از بحار الانوار مجلسی است که قبلاً ذکر کردیم و این آقای داعی در کتابش، مجلسی را بسیار ستوده است.

صفوان می‌گوید: وقتی امام صادق به منطقۀ حیره آمد به من گفت: از قبر حسین حاجتی داری؟ گفتم: فدایت شوم به زیارتش می‌روید؟ فرمود: چطور به زیارتش نروم در حالی که الله هر شب جمعه برای زیارت قبر حسین با فرشته‌ها و پیامبران و امامان نازل می‌شود. محمدص بهترین انبیاء و ما بهترین اوصیاء هستیم.

صفوان می‌گوید: گفتم: فدایت شوم آیا هر شب جمعه به زیارت قبر حسین برویم تا الله را ببینیم (زیارت کنیم).

فرمود: برو که ثواب زیارت قبر حسین همراه این کار برایت نوشته می‌شود.  
 باز می‌گوید: ما مشرک نیستیم. راست می‌گوید؛ مشرک نیستند بدتر از مشرکند.

مشرکان زمان پیامبر در راحتی و آسودگی معبودان را می‌خواندند و در سختی و دشواری الله را.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا٦٧﴾ [الإسراء: 67]

«در بحر که به شما ضرر می‌رسد، غیر او چه کسی را می‌خوانید؟ اما شما را که نجات دادیم باز از الله روی برمی گردانید و انسان، ناسپاس است».

اما شیعیان در سختی هم حسین را می‌خوانند.

دو سال پیش یک هواپیمای مسافربری در تهران سقوط کرد وقتی جعبۀ سیاه را پیدا کردند، دیدند آخرین فریاد خلبان قبل از مرگ این کلام بود: یا ح..........................سین. آری اِلهش حسین بود!.

ادعای 73- مرده می‌تواند قدرتی مافوق تصور داشته باشد

در این جا، مثال عجیبی گفته است. گفته: حاجت خواستن از مردگان شرک نیست چون سلیمان پیامبر از مخلوقی کمک خواست تا تخت بلقیس را بیاورد و از الله نخواست...([[82]](#footnote-82)).

جواب ما:

می‌گوییم: این حرف عجیبی است. مثل اینکه هندو بگوید: من از گاو شفا می‌خواهم چون پیامبر شما وقت بیماری نزد دکتر رفت. آخر چه ربطی دارد؟! می‌گوید: ربطش این است که آوردن تخت یک کار خدایی بود اما سلیمان از بنده خواست. می‌گوییم: دروغ در خود حرف نهفته است. اگر کار خدایی باشد، بنده نمی‌تواند انجام دهد مثل خلق کردن پشه.

آوردن تخت کار خدایی نیست با به کار گرفتن علمی خاص انجام گرفته است و بس.

سلیمان بر سر قبر داود نرفت تا از او کمک بخواهد! اگر این را دلیل بگیریم هر مذهب باطلی هم می‌تواند این دلیل را بیاورد و بگوید: اگر من از فلانی مدد می‌خواهم، برای این است که سلیمان از بنده مدد خواست. پس بت پرستی هم با این استدلال، مجوزی می‌یابد!.

حقه بازی این است که می‌گوید: «تنها حاجت خواستن از مخلوق، شرک نیست.»

مثل اینکه ما می‌گوییم: هست. ما کی گفتیم، هست؟ ما از نانوا نان می‌خواهیم، این شرک است؟.

ما می‌گوییم: وقتی به مرضی گرفتار می‌شوید و دکتر شما را جواب کرده است، آن وقت می‌گویید: یا امام رضا، شفا بده. این شرک است؛ زیرا گمان می‌کنید که او قدرتی استثنایی دارد؛ مثل بت پرستان که می‌پنداشتند، بت‌ها قدرتی مافوق عادی دارند.

آورندۀ تخت بلقیس را به رخ ما نکشید. قرار نیست چون او یک قدرت استثنایی دارد، پس دوازده امام و هجده بت هم داشته باشند. گاهی سفسطه می‌کنند.

و می‌گویند:

خدایی که به یک انسان چنین قدرتی می‌دهد که در یک چشم بر هم زدن، تختی را از قاره‌ای به قارۀ دیگر ببرد، آیا نمی‌تواند به حسین توانایی شفای بیماری بدهد؟.

جواب ما:

می‌تواند اما توانستن، دلیل نمی‌شود که داده باشد. الله می‌تواند به جای دست به من بال بدهد اما توانستن یک چیز است و انجام دادنش چیزی دیگر. شما اگر ثابت کردید حسین در قبر چنین قدرتی دارد ما را از صرف هزینه برای رفتن پیش دکتر نجات می‌دهید.

می‌گوید:اگر شما شنیده باشید ما در گرفتاری‌ها می‌گوییم: یا حسین ادرکنی.

منظور ما این نیست که یا حسین که الله هستی، ادرکنی!.

جواب ما:

منظور شما این است که ای حسین، مرا دریاب در این گرفتاری. ای حسین کمکم کن. شما از او در گرفتاریها کمک می‌خواهید. همه با هم می‌خواهید و با زبان‌های مختلف و مشکلاتی رنگارنگ و فوری هم می‌خواهید. در حالی که این فقط الله است که می‌تواند همۀ زبان‌ها را بفهمد، همه حرف‌ها را یک جا بشنود و مشکلات گوناکون را حل کند. پس حسین نزد شما اله است؛ به همین دلیل احتیاجات خود را به این خدای قدرتمند عرضه می‌کنید و به زیارتش می‌روید و در ایام حسینیه بر سر و روی خود می‌زنید تا شاید راضی شود و شادی را در دنیا و آخرت به شما هدیه کند. باز بگویید: شرک نیست؛ آب دوغ خیار است.

ادعای 74- دربارۀ وسیله گیری آیه داریم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٣٥﴾ [المائدة: 35]

او این آیه را شاهد آورده است که باید وسیله بگیریم و بعد یک شاهد دیگر می‌آورد که وسیله؛ یعنی، اهل البیت. البته شاهد فراوان دارد. کتاب درجه یک سنی‌ها ابن ابی الحدید معتزلی شاهد اول آن‌هاست! ببینید چه می‌نویسد:

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علمای شما می‌باشد و شاهد دیگرش ثعلبی است به او درجه امام داده است و او را کنار امام بخاری و امام احمد حنبل نشانده است.

ابوبکر شیرازی دیگر کیست؟ الله می‌داند.

او را هم شاهد آورده است و بالاخره هر کس که حرف او را گفته، از بزرگان اهل سنت شده است...([[83]](#footnote-83)).

جواب ما:

خودش می‌گوید: معتزلی. آیا سنی‌ها، معتزلی هستند؟ آیا سنی‌ها، معتزلی‌ها را هدایت یافته می‌دانند. آیا خجالت چیز خوبی نیست؟.

او اشاره نمی‌کند که تفسیر‌های معروف سنی چه می‌نویسند. چرا؟ چون می‌خواهد بچه را فریب دهد. بچه کیست؟ ملت شیعه!.

اما تفسیر درست این است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٣٥﴾ [المائدة: 35]

«اى ایمان آوردندگان، از خدا بترسید و به سوى خدا وسیله بجویید و در راهش جهاد کنید شاید که نجات یابید».

در خود آیه نیز، اگر داعی شیاد ما را گمراه نکند، معنى وسیله معلوم است. در این جا وسیله؛ یعنى، جهاد.

فرض کنید پدر، شما را نصیحت کند و بگوید: اى پسر، مرا راضى کن و درس بخوان تا موفق شوى. واضح است که وسیلۀ موفقیت و راضى کردن پدر، درس خواندن است. حال اگر این ملا جملۀ «مرا راضى کن» را این طور تفسیر کند که «برو سر قبر و زارى کن» در حقیقت به ریش شما و کم سوادى شما خندیده است.

آیه واضح مى‌گوید: اى مؤمنان، به سوى خدا وسیله بجویید و جهاد کنید تا موفق شوید! واین ملا آمده عجب تفسیرى کرده است! عجب قبرى ساخته، عجب دم دستگاهى درست کرده است.

کلمۀ وسیله یکبار دیگر هم در سورۀ اسراء، آیۀ ٥٧ آمده و این طور نوشته است:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا٥٧﴾ [الإسراء: 56-57]

این آیه، لقمه را جویده و در دهان ما گذاشته است تا فریب نخوریم. آیه واضح می‌گوید:

«(اى محمد) بگو: بخوانید به جز الله آنانى را که گمان می‌کنید (کاره اى هستند). پس نمى توانند ضررى را از شما دفع کنند و نه حال شما را عوض کنند. آنانی که شما مى‌خوانید، خودشان دنبال وسیله می‌گردند. هر کدام که مقرب‌تر باشند [بیشتر دنبال وسیله‌اند] امیدوار به رحمت رب هستند و از عذاب رب مى‌ترسند».

آیه خیلی واضح، وسیله را معنى کرده است. شما مى‌گویید وسیلۀ ما حضرت محمدص و حضرت علی و امام رضا هستند. آیه مى‌گوید: آن‌ها خودشان بیشتر دنبال وسیله هستند. وسیلۀ حضرت محمدص چه بود؟ معلوم است عمل صالح، صدقه، جهاد، امر به معروف.

آیا از این صریح‌تر هم سخنى هست؟

اصولا این عادت مشرکان است که می‌گویند:

﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]

در حالی که الله وسیلۀ توسل و تقرب به سوی خودش را ایمان و عمل صالح قرار داده است. این هم دلیل از سوره سبا، آیۀ 37:

﴿وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا﴾ [سبأ: 37]

و مال و اولاد شما، وسیلۀ نزدیک شدن شما به من نیست؛ مگر ایمان و عمل صالح.

ادعای 75- حدیث ثقلین ؛ دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه

در این جا، یک صفحه را پر کرده است و از کتب اهل سنت نقل کرده است که حدیث ثقلین درست است.

مسلم بن حجاج و ابی داود و سلیمان بلخی و ابن صباغ از پیامبر نقل کرده‌اند که فرمود:

«اني تارك فيکم الثقلين کتاب الله وعترتي اهل بيتي لن يتفرقا حتی يروا علی الحوض ومن توسل او تمسك بهما فقد نجی ومن تخلف عنها فقد هلك با ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً».

یعنی: «بدرستی که در میان شما دو چیز بزرگ: قرآن و عترت و اهل بیتم را می‌گذارم. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. هر کس به آن دو توسّل و تمسّک نماید. به حقیقت نجات می‌یابد و هر که از آن دو روی برگرداند، هلاک شود و کسی که به آن دو تمسّک جوید، هرگز گمراه نخواهد شد...([[84]](#footnote-84))».

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: درست است؛ اما نه به این صورتی که او نوشته است؛ زیرا او منظور دیگری هم دارد، حواله به مسلم می‌دهد و متن را از کتاب «ینابیع المواده» سلیمان بلخی می‌آورد!.

در همین یک صفحه سند، دو بار حواله به کتاب سلیمان بلخی می‌کند و کتابش را کنار کتاب مسلم قرار داده است در حالی که این کتاب بی‌ارزش است و 70 سال قبل از مناظرۀ داعی نوشته شده است وسنی‌ها آن را نمی‌شناسند و فقط در قم چاپ می‌شود.

آیا این داعی از حقه بازی خسته نمی‌شود؟ سپس نوشته است (با الفاظ کم و زیاد):

آیا حدیث، حدیث سیب زمینی است که کیلویی می‌کشی؟ یک لفظ از مسلم را با یک لفظ از آن مشرک بلخی (سلیمان بلخی) قاطی می‌کنی تا هدف غلط خود را به منزل نهایی برسانی. هر لفظ حدیث در هنگام اختلاف راه گشاست و تو می‌نویسی: با الفاظ کم و زیاد، حدیث این گونه است.

ای کسی که جد اندر جد ملت ایران را به اعتراف خودت دوشیده‌ای، آیا تا قیامت هم می‌خواهید بر گردن این ملت سوار شوید.

مشکل کار شما این است که حدیثی را که دربارۀ اهل بیت علی است، می‌بینید؛ اما دربارۀ عمر نمی‌بینید. اگر این حدیث در کتاب ماست، آن هم هست. منظورم آن حدیث است که می‌گوید: دو چیز را برای شما باقی گذاشتم: قرآن و سنتم را.

دربارۀ این حدیث، داعی می‌گوید: سند آن دروغ است و اضافه کرده است: بخاری و مسلم می‌گویند: دروغ است.

در حیرتم از این مرد. هم پیاله‌هایش احادیث قوی ما را ذکر نمی‌کنند و دنبال حدیث موضوع می‌گردند. اما این مرد، صحیح را ضعیف و ضعیف را قوی جلوه می‌دهد. چرا چنین می‌کند؟ چون مخاطبانش فرق بین این احادیث را نمی‌دانند و همین به او جرات داده است تا هرچه دلش خواست بگوید.

در حالی که ما می‌دانم، این حدیث صحیح است که رسول فرمود:

«عليکم بسنتي وبسنت خلفاء راشدين من بعدي»

«بر شماست پیروی از سنتم و ستت خلفای راشدین که بعد از من می‌آیند».

حال نظر سنی‌ها را ببینید دربارۀ این روایت: اگر روایت را مثل داعی کیلویی وزن نکنیم و امام مسلم را کنار دست ابن ابی الحدید ننشانیم، این حدیث در مسلم این طور آمده است: «به» ؛ یعنی، به آن و نیامده «بها»؛ یعنی، ننوشته است: به آن دو. منظور «به» چنگ به قرآن است نه چنگ زدن به قرآن و عترت.

ببنید حدیث را در صحیح مسلم!.

«أَمَّا بَعْدُ أَلاَ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِىَ رَسُولُ رَبِّى فَأُجِيبَ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ « وَأَهْلُ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى».

«اما بعد ای مردم، من بشرم. شاید بزودی ملک الموت بیاید و بروم و در بین شما دو چیز بزرگ را گذاشتم: کتاب الله که در آن هدایت و نور است. پس کتاب الله را محکم بگیرید و به آن چنگ بزنید و رسول ترغیب کرد مردم را به کتاب الله و بعد گفت: و اهل بیتم. شما را از الله می‌ترسانم دربارۀ اهل بیتم و شما را از الله می‌ترسانم دربارۀ اذیت رساندن به اهل بیتم و شما را از الله می‌ترسانم دربارۀ اهل بیتم!».

پس دیدید این داعی حقه بازی می‌کند و جلوی چشم همه در روز روشن کتاب مهم مسلم را تحریف می‌کند!.

واضح است که اشارۀ رسول به افرادی است که بعد آمدند و حسین را کشتند و عایشه را فحش دادند. حتی بیشتر بر ضد شیعه‌هاست؛ چون کسانی که حسین را کشتند، از بین رفتند و تازه شیعه در قتل حسین دست دارد. اما آزار دهندگان اهل بیت از شیعیان هنوز هم در زمان ما هستند و عایشه را بد می‌گویند و فحش می‌دهند.

و اگر به علم تمسّک کنیم، باید به آن اهل بیتی رجوع کنیم که عالم بودند؛ مثل عایشه که به سخنان رسول بیش از هر کس دیگری علم داشت!.

آن وقت از روایت مسلم می‌فهمیم، منظور این است که به اهل بیت من توجه کنید و محب آن‌ها باشید.

دیگر اینکه ما می‌دانیم، باید از اهل بیتی که به سنت رسول آگاهند، پیروی کنیم و در میان آن‌ها، زنان پیامبر به خصوص حضرت عایشه در صف اول هستند. پس شیعه که از معنی «عترت پیامبر» امام نقی و تقی را می‌گیرد و عایشه و حفصه را رها می‌کند در گمراهی آشکار است.

برای درک مسأله، فکر کنید که پادشاهی به رعیت خود می‌گوید: اگر از روشم راضی هستید، بعد از مرگم از خاندانم پیروی کنید. اما بعد از مرگ پادشاه، مردم زنش را بزنند و بعد از 200 سال، از نسل این پادشاه بچۀ 8 ساله‌ای را انتخاب کنند که بیا به ما اسرار اجدات را یاد بده!.

این، نوعی دیوانگی است. اما فراموش نکنید، وقتی اهل شهری همگی دیوانگی کردند، دیگر نام کارشان دیوانگی نیست.

یک دلیل خنده دار دیگر هم دارند؛

می‌گویند: اهل بیتی باید باشند تا سنت و قرآن را معنی کنند.

جواب ما:

این مردم، این حرف مزخرف را زیاد تکرار می‌کنند. انگار امروز اهل بیت هستند! کجایند اهل بیت؟ آن‌هایی که می‌گویید: بدون آن‌ها تفسیر قرآن و سنت ممکن نیست، کجایند؟ کو کجایند؟... آخر عقل هم چیز خوبی است!.

ادعای 76- بخاری و مسلم از رجال مردود وجعال نقل خبر نموده‌اند...([[85]](#footnote-85)).

جواب ما:

مثل اینکه این جناب می‌خواهد ما به جای بخاری از کتاب «ينابيع الموده» و «شرح نهج البلاغه» پیروی کنیم! از نظر ایشان، ابن ابی الحدید و امثال ایشان مردود و جعّال نیستند؛ اما راویان بخاری و مسلم دروغگو هستند! بنازم رو را. فلانی را به ده راه نمی‌دادند سراغ کدخدا را می‌گرفت. او لیستی از دروغ گویانی را که بخاری و مسلم از آن‌ها روایت کرده‌اند، نوشته و در بالای فهرست، نام مبارک حضرت ابوهریره را با بی‌شرمی تمام نوشته است. این داعی حقه باز که از اول کتاب مردم را فریب می‌دهد، آیا فکر می‌کند به گفتۀ او ما ابی هریره را رها می‌کنیم. اگر به حرف او باشد، نه ابوبکر در امان است و نه عایشه، زن پیغمبر.

هر چقدر هم که زوزه بکشید، بخاری برای ما بخاری می‌ماند و مسلم هم، مسلم.

اگر مسلم از رجال مردود نقل قول کرده است شما چرا این جا که حدیث ثقلین را مطابق هوای نفس خود دیدید به او شک نکردید؟ هر جا که مخالف شما بود، مسلم آدم بدی است و کتابش بدتر؟ با روش شما، شیطان پرستان هم می‌توانند با قرآن ثابت کنند که شیطان موجود نیکی بود. به شرطی که آیاتی را که در مذمت شیطان است، جعلی بدانند. آیاتی که از زبان شیطان سخن می‌گوید:

﴿وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ٤٨﴾ [الأنفال: 48]

شیطان گفت: «ای مشرکان، من از شما بیزارم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید من از الله می‌ترسم و الله بسختی مجازات می‌کند.»

آیا وقت آن نرسیده است که کمی از این حقه بازی‌ها خجالت بکشید؟ اکنون این داعی مرده است... و اعوذ بالله اهل نار است. ای داعی‌های زنده، از حقه بازی دست بردارید. سرانجام می‌میرید.

بعد یک نکته دیگر: شما که اینقدر دانش مندید که سند احادیث ما را بررسی میکنید چرا احادیث خود را زیر ذره بن نمیبرید. آیا می‌دانید شیعه‌ها تکلیف احادیث ضعیف و صحیح خود را تا بحال روشن نکرده‌اند پس ما می‌توانیم به داعی شیاد بگوییم:

تو اگر طبیب بودی حدیث خودت را بررسی می‌کردی.

ادعای 77- اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم، آن دونفر نوشتند: پیامبر زنش را به مجلس رقص برد! العیاذ بالله

حدیثی را مورد انتقاد قرار داده است که در آن پیامبر در روز عید که عده‌ای از حبشی‌ها در مسجد نمایش اجرا می‌کردند به عایشه گفت: مایلی تماشا کنی؟ گفت: بلی. پس رسول الله او را بر دوش بالا برد تا نمایش را ببیند.

او انتقاد کرده است که پیامبر چگونه جلوی مردم چنین کرده است؟! وی ما را قسم داده است که شما را به خدا اگر دربارۀ شما کسی چنین بگوید، دیگ غیرت شما از این تهمت به جوش نمی‌آید...([[86]](#footnote-86)).

جواب ما:

اول اینکه شما از این بدتر را دربارۀ زن رسول می‌گویید. حالا چرا دلسوز عایشه شدید.

دوم، سوزش شما از محبت رسول به زنش است.

سوم، حتی غرب گرا‌های ما که این طرف و آن طرف می‌گردند تا حدیثی برای آزادی زنان پیدا کنند، این حدیث را دلیل نیاورده‌اند که مرد و زن، دست به دست هم به تماشای نمایش‌ها بروند.

آن‌ها با آن قلب مریض و با آن غرض ورزی بی‌پایان خود باز فهمیدند که منظور حدیث، این است که پیامبر زنش را در گوشه‌ای دور از مردم و در کنار پنجرۀ خانه نگذاشته است تا بگوید: سرک بکش و بازی را ببین.

هرکسی معنی حدیث را می‌فهمد حتی آن غرب زدۀ مفلوک. و تو می‌گویی: پیغمبر زنش را سوار دوشش کرده و کنار معرکه ایستاده است. آیا تا به حال زنی را ندیده‌ای که از گوشۀ ایوان دزدکی به خیابان نگاه می‌کند؟ آیا جایی از بدن او را می‌توان دید.

ادعای 78- بخاری همۀ احادیث صحیح را در کتابش ذکر نکرده... ([[87]](#footnote-87)).

جواب ما:

این مطلب را ما هم می‌دانیم که نه تنها بخاری بلکه هیچ کدام از کتب حدیث ما به تنهایی تمام احادیث صحیح را در خود جا نداده‌اند. اینکه عیب نیست! در هیچ کدام از کتب شما نیز، همۀ احادیث صحیح به تنهایی جمع نشده است.

ادعای 79- حدیث سفینه، دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه

این مرد، لیستی طویل ارائه داده است که در آن ابن صباغ و سلیمان بلخی و سبط ابن جوزی را کنار مسلم و احمد بن حنبل نشانده و این حدیث را از قول آن‌ها نقل کرده است:

«انما مثل اهل بيتي فيکم کمثل سفينه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلك» اهل بیت «من مثل کشتی نوح هستند که هرکس در آن نشست، نجات یافت و کسی که ننشست، هلاک شد...([[88]](#footnote-88))».

جواب ما:

این حدیث در مسلم نیامده است. این یک دروغ بسیار بزرگ است.

همین یک دروغ کافی است تا شیعیان اعتماد خود را به اینان از دست بدهند و در «معجم» طبرانی آمده است که بزرگان علم حدیث ما آن را سست و بی‌بنیاد می‌دانند از جمله: هیثمی.

او در «مجمع الزواید» گفته است: در سلسلۀ راویانِ این حدیث، چند فرد ناشناس هست.

داعی می‌گوید: اهل سنت می‌گویند: این حدیث صحیح است. چرا؟ چون برای این نویسنده، دروغ گفتن از آب خوردن هم آسانتر است. باز هم می‌گوییم که بودن حدیثی در کتب اهل سنت (غیر از بخاری مسلم) دلیل بر درستی آن نیست و قابل استناد هم نیست. مگر آنکه ببینیم، صحیح است یا نه؟

می‌گوید:شعری را به امام شافعی منسوب کرده که در بیت آخر گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رضيت عليآ لی امامآ ونسله |  | وانت من الباقين في اوسع الحل |

«من راضی شدم به امامت علی و اولادش که بر حقند.

و تو باش بر آن فرقۀ باطله تا روزی که کشف حقیقت شود....»([[89]](#footnote-89)).

جواب ما:

خب می‌بینی امام ما را. امام شافعی ما را که دوستار اهل بیت است. تو هم قبول داری و شعرش را می‌بینی و شاهد می‌آوری (دروغ و راست). او می‌گوید: من دوستار علی هستم و تو بر باطلی. او که سنی بود پس معنی او از دوستی علی، حق است و برداشت دیگران (شیعه‌ها) از دوستی علی باطل.

پس شعر این امام برای شما فایده‌ای ندارد جز آنکه ایشان تفسیر شما را از دوستی اهل بیت باطل می‌داند و می‌گوید: منتظر روزی باشید که حقیقت آشکار شود.

ادعای 80- استسقاء عمر به کمک اهل بیت پیغمبر دلیل است بر جایز بودن وسیله گیری

در این جا اشاره کرده است به کار مشهور حضرت عمر که برای نمازِ طلب باران، عموی رسول الله را پیش نماز کرد...([[90]](#footnote-90)).

جواب ما:

خبث باطن این مرد اجازه نداد که راه کج نرود و عوض آن که از کتب درجه یک ما نقل قول کند از ابن حجر مکی صوفی آورده است که دروغ و راست در آن جمع است. گویی این کتاب «صواعق محرقه» از کتب حدیث ماست.

جالب است بدانیم که ابن حجر این کتاب صواعق محرقه را در رد شیعه‌ها نوشت و خیلی هم کوبنده نوشت اما شیعه‌ها برای انتقام گیری از او نیمی از حرف‌هایش را نقل می‌کنند. و ابن حجر نیز، خود را پایبند نکرده که تنها حدیث درست بنویسد و همین کتابش را بی‌ارزش کرده است.

القصه داستان این است که حضرت عمر به دعای عباس متوسل شد برای طلب باران...

و شیعه از شادی در پوست خود نمی‌گنجد؛ زیرا رفیق پیدا کرده است و این را دلیلی گرفته تا سر قبر امام رضا برود و از او بخواهد تا الله زن و خانه و ماشین و باران و برف، به او بدهد.

اما این قیاس باطل است. اگر رفتن بر سر قبر و توسل به آن جایز بود، قبر پیامبر کنار مردم مدینه بود، اما آن‌ها به عموی [زندۀ] پیامبر متوسل شدند. در دعای باران باید عاجزانه دعا شود. پیرمردی چون عباس با آن ریش سفید مناسب‌تر بود تا عمری که سلطان نصف جهان بود. پیش نماز کردن عباس، دلیلی است بر تواضع عمر.

ما می‌گوییم: طلب دعا از زنده، جایز و حتی خوب است و دعا را زودتر اجابت می‌کند. حدیثی داریم که در آن رسول الله می‌گویند:

«هل تنصرون او ترزقون الا بضعفائکم»

«آیا گمان می‌کنید جز این است که به خاطر ضعیفانتان یاری می‌شوید و روزی می‌خورید؟»

این کجا و رفتن سر قبر رضا کجا؟ این قیاس باطل است مثل اینکه بت پرست، سجده برای بت را شبیه سجده مسلمان‌ها بداند. آیا فرق مرده و زنده را درک نمی‌کنید؟ اینکه مثلِ سیاه وسفید و روز وشب واضح است.

ادعای 81- شیعه مشرک نیست و دعا‌هایش توحیدی است...([[91]](#footnote-91)).

جواب ما:

این مرد سعی می‌کند حقایق کتاب‌های خویش را پنهان کند و آن جملاتی را نقل کند که بهترین هستند ما نمی‌گوییم: شیعه توحید ندارد؛ دارد؛ اما شرک هم دارد. و این دو با هم سازگار نیستند پس آن توحید به دردش نمی‌خورد؛ زیرا با شرک فاسد شده است.

این یک حقه بازی است؛ مثل زن فاحشه‌ای که در حجاب خود افراط می‌کند تا کسی به او شک نکند. اگر کسی او را در حال بدی دید، سردرگم می‌شود که این، همان است؟ و می‌گوید: نه بابا اون که با حجاب بود! حسبی الله.

پدر این ملت با این حقه بازی‌ها در آمد. این سالوس سعی کرده است شیعه را از شرک پاک کند و از کتاب‌های مجلسی و قمی شاهد بیاورد. ما هم دور نمی‌رویم و از همین دو کتاب، شرک شیعه را ثابت می‌کنیم.

این جمله را مجلسی درباب زیارات مطلقۀ بحار الانوار نقل کرده است:

«متعوذاً بك من نار استحققتها بما جنيت علی نفسي»

«پناه می‌برم به تو‌ای امام، از نار به خاطر جنایاتی که در حق خود کرده‌ام ومستحقش شده‌ام».

البته علمای شیعه برای ماست مالی می‌گویند: منظور زایر این است که شفیع شوید تا از آتش نجات یابم! اما در زیارت نامه، این طلب مستقیم است و الله در این قضیه جایی ندارد. همه چیز در امام و و زایر خلاصه شده است.

واین جمله را هم هنوز از کتاب «مفاتیح الجنان» قمی به یاد دارم که می‌گفت:

«يا علي يا محمد ويا محمد يا علي اکفياني وانتما لي کافين».

«ای علی و ای محمد و ای محمد و ای علی، مرا کفایت کنید که شما برای من کافی هستید».

سبحان الله! به یاد دارم وقتی شیعه بودم و این دعا را می‌خواندم به این جملات شرک که می‌رسیدم، نخوانده و با سرعت از آن‌ها رد می‌شدم. و به این دعا‌ها اکتفا می‌کردم: حسبي الله، حسبي الرازق من المرزوقين، حسبي الخالق من المخلوقين.

چون من به کتب سنی دسترسی نداشتم، کتاب مفاتیح الجنان را غربال می‌کردم.

الله چقدر به من رحم کرده سبحان الله

ادعای 82- سنی‌ها شیعه‌ها را مظلومانه می‌کشند

شهادت شهید اول به فتوای این جماعت بود. از کشته شدن یک شیعه به دست سنی‌ها نوشته و از کشته شدن شیعۀ دیگری به دست سلطان سلیم خبر داده است...([[92]](#footnote-92)).

جواب ما:

البته بعد از حملۀ مغول و همکاری کامل شیعیان با آن قوم خون خوار، ملت اسلام از شیعیان کینه به دل داشت، اما شماها که در ایران حکومت 12 امامی درست کردید، مگر سنی‌ها را نمی‌کشید؟ مفتی زاده را کی کشت؟ ضیایی را کی کشت؟...

اگر سلطان سلیم شیعه را کشت، این، همان زمان است که شاه اسماعیل صفوی، ایران را به آتش می‌کشید و هزاران نفر را می‌کشت. حتی در میدان تبریز به نوجوانان سنی آشکارا وجلوی چشم همه تجاوز می‌کند.

این آدم بی‌انصاف از آن یادی نمی‌کند؛ بلکه در جای دیگر، سلاطین خون خوار صفوی را ستوده است.

ادعای 83- پیروی سنی‌ها از چهار مذهب، بی‌دلیل و باطل است

نوشته است: مگر مردم مجبورند از چهار مذهب سنی یکی را پیروی کنند.

اشاره دارد به اینکه در اردن نماز می‌خواندم، امام مردم را تحریک کرد که مرا از مسجد بیرون بیندازند...([[93]](#footnote-93)).

جواب ما:

می‌گویم: نه، مجبور نیستند؛ می‌توانند اهل حدیث هم باشند. اما شماها همیشه کنار چهار مذهب ایستادید تا اهل حدیث را به نام وهابی بکشید. ما که بر مذهب سنی شدیم از مسجد که سهل است از مملکت بیرونمان انداختید و در خارج هم اگر دستشان برسد، از دنیا بیرونمان می‌اندازید. پس باز شکر کن از اردنی‌ها. این مظلوم نمایی برای چیست؟.

ادعای 84- شیعه، سنی را نمی‌کشد

گفته است: شما پیرو چهار امام هستید و ما پیرو علی. ما هرگز فتوا ندادیم که سنی باید کشته شود...([[94]](#footnote-94)).

جواب ما:

جواب این است که بله، وقتی که زور نداشتید. اما در زمان صفوی‌ها از زور استفاده کردید. اگر این طور نیست، پس مردم ایران چگونه شیعه شدند؟ با رضایت و میل باطن شیعه شدند؟!.

امروزه هم که در ایران زور دارید، نمی‌گذارید سنی‌ها در تهران مسجدی بسازند.

ادعای 85- و سنی، شیعه را می‌کشد

تراکِمه و خوارزمیان و ازبکان و افاغنه با ایرانیان اعمالی بسیار ننگین انجام دادند. تجاوزات خان خیوه به ایران و فتاوی علماء اهل سنت به قتل و غارت شیعیان از نمونه‌های این سفاکی است...([[95]](#footnote-95)).

جواب ما:

بدان که این عکس العملی در مقابل اعمال ننگین صفویان بود. بدان که هر کس باد بکارد، توفان درو می‌کند. بدان که افغان‌ها از ظلم حکام شیعه که به امر وزیر عالم سلطان حسین(یعنی، همین علامه محمد باقر مجلسی) دمار از روزگار افغان‌های سنی در آورده بود، به تنگ آمدند وقتی به دربار سلطان حسین به شکایت رفتند، ذلیل شدند. پس علم بَغاوت بر افراشتند و برای همیشه از ایران جدا شدند. وتخم باد شما، توفان ثمر داد و تو حالا می‌گویی:

ننه، من غریبم؟! جواب تو این است که تاریخ صفویان را دوباره بخوان و خود را به نادانی نزن.

و جواب تو این شعر است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند |  | بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست |

می نویسد:

شیعیان در حملات عبدالله خان اُزبک به خراسان مصیبت‌های فراوانی را دیدند...([[96]](#footnote-96)).

جواب ما:

به یاد آر که شاه اسماعیل صفوی وقتی عبید الله خان ازبک را شکست داد به مریدان خود امر کرد که جسد او را بخورند و آن‌ها خوردند و جسد پادشاه ازبک تبدیل به مدفوع در شکم قزلباشان شد.

تو انتطار داشتی که بازماندگان او به شما و شیعه‌ها گل بدهند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پدر کُشتی و تخم کین کاشتی |  | پدر کُشته را کی بود آشتی |

بدترین دروغ آن است که آدم نصف حقیقت را بگوید. با توجه به وحشیگری‌های شما، ازبک‌ها قصاص کامل نکردند چون مثل شما نبودند که وحشی شوند و آدم‌ها را زنده یا مرده بخورند.

ادعای 86- رفتار امراء افاغنه با شیعیان افغانستان ظالمانه است...([[97]](#footnote-97)).

جواب ما:

می‌گویم: خودتان را به یاد آر.کمتر کسی می‌داند محمد باقر مجلسیکه 320سال قبل بحارالانوار 110 جلدی را نوشت، فقط عالم نبود بلکه وزیر سلطان حسین صفوی هم بود.

او با فتوای صیغه، شاه را مشغول خوش گذرانی کرد و خودش امور مملکت را به دست گرفت. او هرکس را که والی مناطق سنی نشین می‌کرد به اودستور اکید **می‌**دادکه بر سنی‌ها سخت بگیرد.

در استان مرزی قندهار، مردم از ظلمحاکم به تنگ آمدند و به دربار (اصفهان)برای شکایترفتند. نزد مجلسی رفتند! فهمیدند که کرم از درخت است و بازگشتند. و افغانستان برای همیشه از ایران جدا شد. نادر شاه کوشش کرد تا آب ریخته را به جوی برگرداند؛ اما بعد از مرگش باز افغان‌ها جدا شدند؛ چون خاطرۀ وحشتناکی را به یاد داشتند.

در اصل افغانستان بر اساس انگیزه‌های مذهبی، یک کشور مستقل شد و کمتر کسی این را می‌داند و می‌گویند: دست انگلیسی‌ها در کار بود و اصل قضیه را نمی‌گویند.

کولی‌های افغانی هنوز هم که می‌خواهند بچه‌های خود را بترسانند تا بیرون از خانه نروند، می‌گویند: قجر آمد که اشاره‌ای است به بی‌رحمی‌های قاجار در زمان نادرشاه و قاجاریه.(جنایات صفویه هم که احتیاج به معرفی ندارد).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از مکافات عمل غافل مشو |  | گندم از گندم بروید جو ز جو |

ادعای 87- امیر امان الله خان، قابل تقدیر است

چون ظلم را از شیعیان افغانستان دور کرد...([[98]](#footnote-98)).

جواب ما:

این داعی که واعظ سلاطین است در همین کتاب اعتراف کرده است که پدرانش در خدمت فتحعلی شاه قاجار بوده‌اند. یک جا هم کار رضا شاه را ستوده است که اجازه نداده تا مردوخ سنی، علیه شیعه‌ها کتاب بنویسد(رضا شاهی که زنان را در ایران به زور بی‌حجاب کرد).

اکنون امان الله خان را می‌ستاید. آیا امان الله را می‌شناسید؟ او دستور داد مردم کابل لباس و کلاه غربی بپوشند و سلام را ممنوع کرد و عوض سلام دستور داد: مردم کلاه را به جای سلام بلند کنند.

این مرد غرب زده مثل رضا شاه کشف حجاب کرد. اما وقتی به دیدار شاه ایران رفت از بی‌حجابی زنش، زنان دربار ایران متعجب شدند و جالب این جاست که رضاشاه با همۀ دشمنی که با دین داشت در مذاکراتش با امان الله خان برای شیعیان افغانی آزادی بیشتری را درخواست کرد.

عجیب است داعی از سقوط امان الله خان افسوس می‌خورد.

ادعای 88- سنی‌ها، قاضی سید نور الله شوشتری را کشتند...([[99]](#footnote-99)).

جواب ما:

نمی‌دانم راست می‌گویی یا نه؟ اما آنچه واضح است این است که شما در وقت قدرت خیلی بدتر می‌کشید. در زمان ما، احمد میرین،قدرت الله جعفری، رادمهر محمدی و... بس است یا باز هم بگویم؟!.

ادعای 89- نماز شیعه در سر قبر برای راضی کردن الله است...([[100]](#footnote-100))

جواب ما:

این دروغ است! تو می‌روی پیش قبر علی که عبادت کنی و حاجت بگیری.

این جا سعی می‌کند، بگوید: ما قبر پرست نیستیم در حالی که برقعی، عالمی بزرگ در مذهب شیعه که از شرک برگشت، می‌گوید:

در بحار الانوار و مفاتیح الجنان و سایر کتب شیعه نوشته‌اند که هر کس به بارگاه می‌رود باید غسل کند و در درگاه درب بایستد تا رقت قلب پیدا کند. سپس پای راست خود را جلو بگذارد و دستور دیگر اینکه جایز است پشت به قبله و رو به قبر نماز بخواند...([[101]](#footnote-101)).

می‌گوید:از بدو ورود به نجف، دعاهای ما توحیدی است تا آخر و دعاها را شاهد هم می‌آورد...

جواب ما:

شکی نیست که شما دعاهای توحیدی هم دارید، اما آن‌ها را با دعاهای شرک آمیز درآمیخته‌اید و از مکر، آن‌ها را ذکر نمی‌کنید. بیا ببین در دعای جوشن کبیر چه نوشته است:

در دعای جوشن کبیر، بند 99 خطاب به امام آمده است:

يا من لا يشغله سمع عن سمع

يا من لا يمنعه فعل عن فعل

يا من لا يلهيه قول عن قول

يامن لا يغلطه سوال عن سوال

يامن لا يحجبه شی عن شی

ای کسی که شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگر باز نمی‌دارد

و کاری از کار دیگر

و گفتاری از گفتار دیگر مانع نیست

ای کسی که برآوردن حاجتی او را از بر آوردن حاجت دیگری مانع نیست

ای کسی که چیزی نزدش حجاب بر چیز دیگری نمی‌اندازد

همۀ این‌ها صفات الله است که شما دربارۀ امام می‌گویید. این داعی حقه باز از دعاهای شرک دار مذهب خود حرفی نمی‌زند. تا مردم را فریب دهد و هزار‌ها حقه چون این دارد بل بیشتر...

آری، از توحید شما نیز خبری نیست. ای گندم نمایان جو فروش.

مجلسی که عالم بزرگ ومعتبر اینان است می‌نویسد:

چون به دروازۀ نجف رسیدی، چنین بگو. چون به در صحن مطهر رسیدی، فلان دعا را بخوان. به در بقعه که رسیدی، فلان دعا را می‌خوانی و بعد داخل می‌شوی.

این جاهل نمی‌داند که در و دروازۀ حرم و صحن بعد‌ها ساخته شد و در زمان ائمه نبود.

ادعای 90- ما رو به قبر نماز نمی‌خوانیم ...([[102]](#footnote-102)).

جواب ما:

این دروغی آشکار است. مجلسی در کتاب بحار الانوار، جلد 101،باب وجوب زیارت قبر حسین می‌نویسد: امام صادق فرمود: چون زایر خواست نماز بخواند، قبر را قبله قرار دهد.

ودر باب زیارت مطلقه بعد از نقل جملات کفر آمیزی چون:

بکم فتح الله وبکم يختم الله.

توسط شما جهان را درست کرد و به دست شما از بین می‌برد.

بکم بمحو الله وبکم بثبت

توسط شما الله محو می‌کند و به وسیله شما ایجاد می‌کند.

می‌گوید قبر امام را قبله قرار بده و نماز بخوان! اگر بگویی: قبر باید در بین تو و قبله باشد. باز هم دوگانگی است و شرک.

ادعای 91- بوسیدن آستانۀ قباب أئمه، شرک نیست...([[103]](#footnote-103)).

جواب ما:

اما حاجت خواستن از آن‌ها شرک است. قبه ساختن برای امام بدعت است و بوسیدن این قبه نیز،بدعتی بدتر است.

ادعای 92- سجده اگر به نیت عبادت نباشد، اشکالی ندارد

زیرا انسان گاهی از فرط محبت سر به سجده می‌نهد و روی بر خاک می‌کشاند و سجده مربوط به نیت است و نیت یک امر قلبی است...([[104]](#footnote-104)).

جواب ما:

برای ابراز محبت نباید پای از حد فراتر نهاد. مرد نمی‌تواند بگوید: من از فرط محبت خون زنم را خوردم. یا مادر نمی‌تواند بگوید: من از شدت محبت مادری پسرم را خوردم.

دوستدار اهل بیت نیز، برای نشان دادن محبت خود نباید سجده کند.

به خاک افتادن و سجده نمودن برادران یوسف دلیلی است بر شرک نبودن سجده

ببین چه دلیل محکمی آورده است:

می‌گوید:

برادران یوسف برای یوسف سجده کردند. پس سجده شرک نیست و شیطان برای آدم باید به امر الله سجده می‌کرد و الله امر به شرک نمی‌کند...([[105]](#footnote-105)).

جواب ما:

جواب این مرد حقه باز به روش کلامی خودش است:

1- در قران آمده است:

﴿وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ٦﴾ [الرحمن: 6]

«درخت و ستاره سجده می‌کنند».

آیا کسی دیده است که درخت خم و راست شود؟ اگر دیده، برود داعی را آگاه کند تا از شادی پر بکشد.

پس سجده در این جا به معنی «فرمانبرداری» است.

دوم، هر مذهب و دینی مناسک خود را دارد. برای مثال: قبلۀ مذهب یهود، بیت المقدس بود. اگر یک یهودی رو به سوی کعبۀ ابراهیمی نماز بخواند، نمازش باطل است؟ نمی‌تواند بگوید: نماز به سوی کعبه جایز است چون ابراهیم خوانده است.

همینطور در دین ما نیز، اگر کسی به سوی بیت المقدس نماز بخواند، کافر است و نمی‌تواند بگوید: چون موسی و عیسی خواندند، ما هم می‌خوانیم.

هر دینی مناسک خود را دارد؛ پس کاری که برای برادران یوسف جایز بود می‌تواند برای ما حرام باشد.

پس ای داعی، اگر می‌خواهی سجده را جایز کنی، باید از فعل رسول دلیل بیاوری نه از فعل یوسف و برادرانش.

آیا این همه آیه که ما را از سجده برای غیر الله منع می‌کند، ندیدی:

﴿لَا تَسۡجُدُواْ لِلشَّمۡسِ وَلَا لِلۡقَمَرِ وَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِۤ ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ٣٧﴾ [فصلت: 37]

آیا رسول الله خودش برای بنده‌ای سجده کرد؟ آیا بنده‌ای را امر کرد که برای دیگری سجده کند؟.

مذهب شما با این همه دروغ چنین قولی را از رسول الله نقل نکرده است! پس از بازی‌های کلامی بهره نگیر.

می‌گوید: روح بعد از فنای جسم باقی می‌ماند پس حاجت طلبی از آن جایز است.

این مرد تبه کار می‌گوید: چگونه منکر حاجت طلبی ما در مقابل قبور اموات هستید؟ در حالی که شهداء زنده‌اند و به تعبیر قرآن روزی می‌خورند:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ١٦٩﴾ [آل عمران: 169]

«کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده نپندارید، آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند».

و ادامه می‌دهد اگر دهان دارند و روزی می‌خورند، پس گوش هم دارند که بشنوند و جواب هم می‌دهند منتها پردۀ جسمانی، گوش‌های ما را گرفته است و جواب آن‌ها را نمی‌شنویم...([[106]](#footnote-106)).

جواب ما:

یک جواب ساده به این مرد سیه کار این است که اگر قیاس می‌کنی که چون روزی می‌خورند، پس دهان دارند و چون دهان دارند، پس گوش هم دارند؛ گوش دارند، پس زبان هم دارند...

پس همینطور جلو برو و بگو: آلت تناسلی آن‌ها هم فعال است. اگر آن‌ها در دنیای ما زنده‌اند، پس چرا زن‌هایشان شوهر می‌کنند و جلوی چشم این شهدا برای مرد دیگری لخت می‌شوند؟.

قرآن می‌گوید: آن‌ها پیش پروردگارشان زنده‌اند و روزی می‌خورند و آن وقت تو آن‌ها را آوردی در قبر نشاندی و برایشان سفره پهن کردی.

دانستی اشتباه تو در کجاست؟ دانستی کجا سوراخ دعا را گم کرده‌ای؟ ای بی‌خبر، آن‌ها پیش الله زنده‌اند نه پیش ما!!.

مگر این آیه را ندیده‌ای: ﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ﴾ [آل عمران: 185]

پس چرا شهید را استثناء می‌کنی؟ مگر این آیه را ندیدی:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ٣٠﴾ [الزمر: 30]

«ای محمد، تو می‌میری و آن‌ها هم می‌میرند».

پس چرا شهید را از پیامبر بالاتر می‌دانی؟ این آیه را بخوان:

﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ١٤﴾ [فاطر: 13-14]

«آن‌هایی که غیر از الله می‌پرستند به اندازۀ پوست هستۀ خرما اختیار ندارند. اگر بخوانید شان دعای شما را نمی‌شنوند و اگر به فرض محال بشنوند، جواب نمی‌دهند و روز قیامت از شرک شما بیزاری خود را اعلام می‌کنند و مثل خداوند آگاه، کسی برایت خبرها را نمی‌گوید».

پس ای مشرکان، منتظر روزی باشید که علی و حسین از شرک شما تنفر خود را اعلام کنند!

ادعای 93- روح در این دنیا زنده است

عوض آن که از قرآن و احادیث ثابته دلیل بیاورد، مثل همیشه از ابن ابی الحدید و محمد عبده دلیل می‌آورد که آن‌ها هم می‌گویند: زنده است.

یک دلیل هم از زیارت نامۀ حسین آورده است که ما در زیارت نامه می‌گوییم: شهادت می‌دهم ای حسین، که تو حرف مرا می‌شنوی و جواب می‌دهی...([[107]](#footnote-107)).

جواب ما:

به زبان ساده شهادت می‌دهی که حسین سمیع و بصیر و قریب و مجیب و خبیر است و این، همان شرک است که حسین را به آن مقام رسانده است که در آنِ واحد، حرف یک میلیون نفر را می‌شنود و می‌فهمد (فرق ندارد که انگلیسی بگوید یا چینی) و جوابشان را فوراً می‌دهد اما زورش به یک شمر نرسید.

این حسین نیست این اله است و شما مشرکید. بی‌برو و برگرد.

ادعای 94- سنی‌ها یزید را دوست دارند و او را امیر المومنین می‌نامند

جواب ما:

این فرض، خودش غلط است. ابن تیمیه دربارۀ یزید می‌گوید: (لا نحبه)؛ یعنی، دوستش نداریم. اکثر سنی‌ها بر این عقیده‌اند؛ یعنی، همان سنی‌هایی که شیعه آن‌ها را وهابی می‌داند. اگر کسی رای دیگری دارد، مشهور نیست.

سنی‌ها به اتفاق، حسین را سرور جوانان بهشت می‌دانند و این داعی بی‌جهت از زبان سنی حرف می‌زند.

آنهایی که یزید را بد نمی‌ببینند به خاطر حسین نیست؛ آن‌ها هم قتل حسین را فاجعه می‌دانند. منتهی می‌گویند که یزید در قتل حسین دست نداشت!.

پس عنوان تو دروغ است و از سنی‌ها کسی ضد اهل بیت نیست؛ یعنی، حتی دوستدار یزید هم، حسین را دوست دارد. در ضمن گفتیم که آن‌ها اقلیتی کوچکند و اکثر سنی‌ها یزید را دوست ندارند!.

ادعای 94- یزید کافر است

دلایلش را از سبط ابن جوزی آورده است...([[108]](#footnote-108)).

جواب ما:

سبط ابن جوزی را در اول کتاب معرفی کردیم که شیعه است.

ما یزید را کافر نمی‌دانیم. قتل، انسان را کافر نمی‌کند و این دروغ‌هایی را که دربارۀ او نوشته‌اید، باور نمی‌کنیم. از مردمی که دروغ گویی عادت آن‌هاست، چگونه می‌توان باور کرد؟ از مردمی که حتی به ابوبکر صدیق هم چنین دروغ‌هایی را نسبت داده‌اند که شراب می‌خورد و شعر در رد قیامت می‌گفت، چگونه باور کنیم.

تنها می‌گوییم: «لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

ادعای 95- جواز علمای اهل سنت بر لعن یزید

می‌گوید: غزالی از یزید تعریف می‌کند و احمد حنبل او را لعنت...([[109]](#footnote-109)).

جواب ما:

بر فرض به گفتۀ تو امام احمد حنبل او را لعنت می‌کرد (که البته دروغ می‌گوید. احمد حنبل کسی را لعنت نمی‌کرد).، در نتیجه سنی‌ها مخالف او هستند. پس این خزعبلات برای چیست؟.

کسی که از غزالی پیروی نمی‌کند! سنی‌ها پیرو ابن تیمیه و امامان چهار مذهب خود هستند. البته از آن‌ها هم پیروی کور کورانه نمی‌کنند.

برای اطلاع عامۀ خوانندگان باید بگویم که این جا هم این مردک دروغ گفته است. امام احمد حنبل به پسر خود که پرسیده بود، چه می‌گویی دربارۀ کسانی که یزید را دوست دارند؟ فرمود:

مگر کسی پیدا می‌شود که یزید را دوست داشته باشد؟.

پسرش گفت: ای پدر، لعتنتش می‌کنی؟.

فرمود: پسرم، آیا تا به حال دیده‌ای، پدرت کسی را لعنت کند؟.

ادعای 96- قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید...([[110]](#footnote-110))

جواب ما:

ما که یزید را نکوهش می‌کنیم پس چرا برای ما می‌گویی؟!.

ادعای 97- یادبود ساختن برای بزرگان، عاقلانه است

این جا اشاره کرده است که اهل فرنگ مجسمۀ یک سرباز گمنام را دارند و تجلیل می‌کنند. ما هم شهدای خود را داریم پس چرا حسین تجلیل نکنیم ...([[111]](#footnote-111)).

جواب ما:

می‌گوییم: ما از رسول الله پیروی می‌کنیم نه از فرنگ. یا رومی روم باش یا زنگی زنگ.

حال که برای اروپا می‌میرید و می‌خواهید مثل آن‌ها از شهدای خود تجلیل کنید و سر قبرشان گل بگذارید. چه معنی دارد قَمِه زدن و زنجیر زدن و فریاد زدن در روز عاشورا که ای حسین، به میدان مرو؛ جانم به قربانت به میدان مرو! آیا اروپایی‌ها می‌گویند: ای سرباز گمنام، به میدان مرو. جانم به قربانت شهید مشو!.

در ضمن، شما که برای بزرگداشت قبر نمی‌سازید، قبر می‌سازید تا حاجت بخواهید!.

او اشاره کرده است که وهابی‌ها قبر حسین و دیگر بزرگان را خراب کرده‌اند و این را دلیلی گرفته بر دشمنی آن‌ها با حسین که دروغ محض است. آن‌ها با قبر دشمن بودند؛ اما حسین را دوست داشتند.

دروغ بزرگتر اینکه می‌گوید: وهابی‌ها بر سر قبر پادشاهان خود قبر مجلل می‌سازند که دروغی بس عظیم است.

راستی، شما مگر قبور سنی‌ها را در زمان صفویه خراب نکردید و استخوان‌هایشان را نسوزاندید. مگر اصطلاح «پدر سوخته» از آن وقت پیدا نشد. پس وهابی‌ها از شما بهترند؛ چون آن‌ها ضریح را خراب می‌کنند و به جسد کاری ندارند. چطور انجام این کار برای شما خوب است و برای وهابی‌ها بد است؟!.

اگر بگویی، کار صفویه به ما مربوط نیست. می‌گویم: اول اینکه در این کتاب از آن‌ها تعریف کردی و دوم اینکه می‌پرسم: کار امام زمانتان را که قبول دارید؟ ایشان هم بر سر قبر عمر و ابوبکر و عایشه می‌رود و فقط قبر را خراب نمی‌کند، بلکه مرده را نیز از قبر بیرون می‌کشد و کتک می‌زند!.

ادعای 98- از امام حاجت نمی‌خواهیم؛ آن‌ها واسطه‌اند

می‌گوید: ما از امامان حاجت نمی‌خواهیم آن‌ها شفیع ما هستند نزد خدای بزرگ. و بعد مثال زده است: درست مثل آدمی که حاجتی از سلطانی مقتدر دارد و به خانه وزیر اعظم می‌رود تا او ورقه را پیش سلطان ببرد...([[112]](#footnote-112)).

جواب ما:

می‌گویم: بر این گفتۀ تو چند اشکال وارد است:

1- الله از حال تو آگاه است. الله ارحم الراحمین است. الله که بر تو رحم نکند، اصغر الراحمین‌ها چه کاری می‌توانند بکنند؟!.

2- دایه که از مادر مهربان‌تر نمی‌شود.

3- پادشاه عاجز است و مجبور است برای رتق و فتق امور وزیرانی بگیرد؛ اما الله به وزیر نیاز ندارد. الله پادشاه نیست که عاجز باشد.

می‌گوید: می‌دانیم که نیاز ندارد، اما اراده‌اش بر این است که وزیری داشته باشد!.

جواب ما:

اولاً- می‌تواند چنین باشد. می‌تواند هم چنین نباشد. اینکه الله کاری را می‌تواند بکند، با اینکه این کار را کرده است، دو حرف متفاوت است.

اگر این‌ها وزیرش هستند و تو 1000 صفحه کتاب نوشتی تا این را اثبات کنی، اگر در این باره یک آیه در قرآن بود، این همه به زحمت نمی‌افتادی! یک آیه هم نداری که نام علی در قرآن باشد. وزیر بودنش پیشکش شما! حتی نامش هم نیست.

یعنی، بی‌دلیل حرفتان را قبول کنیم؟.

دوما- حرف‌هایت، مخالف این آیه است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ﴾ [الأعراف: 194]

«کسانی را که غیر از الله می‌خوانید، بنده‌ای مثل شما هستند...»

و شما می‌گوید: این‌ها واسطۀ بین ما و الله هستند. اما الله این استدلال را نکوهش می‌کند.

﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ٣﴾ [الزمر: 3]

«آگاه باشید که دین خالص برای الله است و کسانی را که غیر از الله اولیاء خود قرار داده‌اند و می‌گویند: ما آن‌ها را نمی‌پرستم بلکه آن‌ها واسطه هستند بین ما و الله، تا ما را به الله نزدیکتر کنند.بدرستی که الله حکم می‌کند در بین آن‌ها در موضوع مورد اختلاف. بدرستی که الله دروغ گوی کافر را هدایت نمی‌کند».

بفرما الله شما را دروغ گوی کافر می‌داند. الله صاحبان این گونه عقاید را دروغ گویی کافر می‌داند.

سوما-، این وزیر بودن مستلزم این است که این وزیر لایق پادشاهی چون الله باشد. همانطور که وزیر پادشاه از جنس پادشاه است؛ یعنی، بشر. پس وزیر الله هم باید از جنس الله باشد. خوب دقت کنید چه می‌گویم:

وزیر نیز، باید چون الله آگاه به تمام امور زمان و در هر گوشۀ دنیا باشد. باید همۀ زبان‌ها را بداند. بعضی از حاجت مندان حاجت خود را نیمه تمام می‌گویند؛ پس باید آگاه به گذشته باشد. باید بداند اعمال گذشتۀ آن‌ها چیست تا دربارۀ حاجت آن‌ها تصمیم بگیرد(که بر الله عرضه کند یا نکند) باید هر لحظه میلیون‌ها حاجت را بشنود و جواب دهد. خلاصه وزیر الله (اگر الله وزیری داشته باشد) باید در خور الله و از جنس الله باشد و عملاً شما از علی اله ساخته‌اید.

ادعای 99- سنی از 4 امام پیروی می‌کند. آن‌هم 4 امام مرده

گفته است: چرا شما از چهار امام پیروی می‌کنید و از مرده تقلید می‌نمایید...([[113]](#footnote-113)).

جواب ما:

اول اینکه ما اهل حدیث هستیم. پیرو چهار مذهب نیستیم. دوم، تو هر وقت با اهل سنت طرف می‌شوی؛ سعی می‌کنی چهار مذهب را حق جلوه دهی و اهل حدیث را به عنوان وهابی بکوبی. در حالی که اهل حدیث باب اجتهاد را بسته نمی‌داند.

سوم، تا آن جا که ما می‌دانیم، اهل چهار مذهب نیز، مفتیانی دارند که برای مسائل جدید فتوا می‌دهند.

می‌گوید:

ما مجتهدان خود را امام نمی‌دانیم.

این دروغ است. شما امام خمینی دارید. امام موسی صدر هم دارید. اما آن مقامی که امامانتان در نزد شما دارند، امام‌های چهارگانه در نزد اهل سنت ندارند.

اگر فتوای آن‌ها غلط باشد که می‌تواند باشد، ما پیروی نمی‌کنیم! فرق بین ما و شما را به دقت ببین.

ادعای 100- دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست

و نباید از چهار امام پیروی کنیم...([[114]](#footnote-114)).

جواب ما:

ما که سلفی باشیم، این حرف شما را قبول داریم که نباید از ائمۀ چهارگانه و غیر آن‌ها، کورکورانه پیروی کنیم. ما ندیدیم شما یک دفعه از روش ما تعریف کنید؛ بلکه در هر کنفرانس دوستی که بین شیعه و سنی گذاشتید، سعی کردید سنی را از وهابی(به قول شما) جدا کنید. مقلد را بستایید و سلفی را دشمن بدانید.

من هم می‌گویم که ما سلفی‌ها فقط و فقط از قرآن و حدیث پیامبر پیروی می‌کنیم و هر امامی که از آن‌ها حرف حقی بگوید، می‌پذیریم؛ اما مقلد کور نیستیم. از نظر ما هر مذهبی که تقلید را بر حدیث مقدم بدارد، گمراه است. پس با هم موافقیم.

ادعای 101- رد نمودن ابو حنیفه توسط امامان و علمای اهل تسنّن...([[115]](#footnote-115))

جواب ما:

در این جا،اززبان سنی‌ها، طعن‌هایی را دروغ و راست به ابو حنیفه/ نسبت داده است. که ما بحث را طولانی نمی‌کنیم از حرفش بهره می‌بریم و جوابش را می‌دهیم:

از همین معلوم می‌شود که اسلاف ما کورکورانه از چهار امام پیروی نمی‌کردند، وگرنه، نباید به امامی چون ابو حنیفه خرده می‌گرفتند. پس تقلید نزد بزرگان ما مردود است و همگی سلفی بودند.

حتی شاگردان ابی حنیفه حرف استاد بزرگوار خود را صد در صد قبول نکردند. پس خودت حرف سابقت را نقض کردی که سنی‌ها از مرده تقلید می‌کنند و در این جا حرف دیگری می‌زنی.

و بدان که غزالی در پیش ما نصف مقام ابی حنیفه را ندارد و جار الله زمخشری نیز، به ابی حنیفه طعن زده است که سنی نیست بلکه معتزلی شیعه مشرب بود. ما او را به نوکری ابی حنیفه نیز، قبول نداریم.

ادعای 102- امامان شیعه یک دست هستند و یک حرف می‌زنند. برخلاف امامان

سنی...([[116]](#footnote-116))

جواب ما:

می‌گویم: دروغ است. اگر یک دست هستند، چرا مجتهدان شما توضیح المسائل‌های رنگارنگ و ضد هم می‌نویسند و از امامان یک گونه نقل نمی‌کنند؟ عاقبت همان عیبی در شما پیدا شد که در مجتهدان ما دیدید.

این غیرممکن است که همه یک گونه سخن بگویند

چرا علی با بنی امیه جنگ کرد؟

و چرا حسن صلح؟

و چرا حسین باز جنگ؟

و چرا زین العابدین باز صلح؟

چرا پسرش زید باز جنگ؟

و چرا برادرش باقر باز صلح؟

و چرا یحیی باز جنگ؟

و چرا برادرش امام صادق باز صلح؟

چرا امام موسی باز جنگ کرد که به زندان برود؟

و چرا پسرش رضا باز صلح کرد و تا ولیعهدی پیش رفت؟

چرا امام نهم داماد خلیفه شد؟

و چرا امام مهدی فراری یا غیب شد؟!

معنی یکدست و هماهنگ را نفهمیدیم!

ادعای 103- امامت از اصول دین است

در این جا دلیل آورده است که امامت جزو اصول دین است و مدعی شده است سنی‌ها هم می‌گویند: جزو اصول دین است. سنی‌ها می‌گویند: هر کس مُرد و امام زمان خود را نشناخت بر جاهلیت مرده است...([[117]](#footnote-117)).

جواب ما:

این حدیث، دروغ است. آیا شیعه از دروغگویی خسته نمی‌شود؟!.

روایت درست این است:

«من نزع يده عن الجماعه فلا حجه له يوم القيامه ومن مات مفارقا للجماعه مات ميته جاهليه»

یعنی: «هرکس از جماعت مسلمان‌ها جدا شد، در روز قیامت حجتی ندارد؛ و هرکس از جماعت جدا شد، بر جاهلیت مرده است.»

این علمای شیعه مثل یهودیان احادیث را تغییر می‌دهند تا معنی فاسد خود را استخراج کنند.

عجب حرفی زده است که امامت جزو اصول دین است! چطور از اصول دین است که قرآن به آن اشاره‌ای ندارد (حتی در یک آیه). در حالی که دربارۀ توحید و نبوت و معاد، صد‌ها آیه دارد.

آیا دروغ از این بزرگتر ممکن است؟! بله دروغ بزرگتر را داعی گفته وآن اینکه اهل سنت نیز، امامت را جزء اصول دین می‌دانند!.

ادعای 104- مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

می‌گوید: بر اساس این آیه:

﴿۞وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ١٢٤﴾ [البقرة: 124]

یعنی: «به یاد آر هنگامی که الله ابراهیم را امتحان فرمود و او انجام داد. پس الله فرمود: تو را بر مردم امامت می‌دهم. گفت: و برای نسلم. فرمود: تضمین نمی‌کنم برای ظالمان».

پس ثابت می‌شود که مقام امامت از نبوت عامه بالاتر است...([[118]](#footnote-118)).

جواب ما:

شعار دادن آسان است. دلیل بیاور. از قرآن دلیل بیاور نه از سبط ابن جوزی و نه از اون سلیمان بلخی.

1- اگر منظور از امامت، همین باشد که تو می‌گویی، پس چرا عباد الرحمن می‌گوید:

﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا٧٤﴾ [الفرقان: 74]

«ای الله، ما را امام متقین قرار ده.»

آیا کسی حق دارد که بگوید: یا الله، مرا پیامبر کن. مسلماً نه. می‌گویی: مقام امام از پیامبر بالاتر است؟ پس نباید کسی تمنای آن مقام را بکند.

جواب شما را هم می‌دانم چیست؟ خیلی آسان می‌گویید: این امامت، آن امامت نیست. حرف بی‌دلیل گفتن که کاری ندارد، مثل نبوت عامه، نبوت خاصه. عجب تقسیم بندی‌هایی که نمی‌کنید!.

می‌گویید:بعد از آنکه ابراهیم در مال و جان فرزند امتحان شد و سربلند بیرون آمد، از مقام نبوت پرید به امامت...

جواب ما:

2- به فرض حرف شما درست باشد. حالا بگویید: چگونه امام دهم شما در هشت سالگی امام شد؟ ایشان در این سن چه امتحانی شدند که یک دفعه از مقام نبوت بالاتر رفت؟ و همین طور امام دوازدهم خود را به چه حقی در پنج سالگی بدون امتحان امام کردید؟

3- بعضی از امام‌های شما اول امام شدند، بعد امتحان دادند!! مثل امام حسین که این هم با تفسیر شما از آیه، همخوانی ندارد.

4- اگر امامت از پیامبری بالاتر است، با توجه به اینکه حجم بزرگی از قرآن داستان‌های پیامبران است، باید حجم بزرگتری به بیان فضل ائمه شیعه اختصاص پیدا می‌کرد اما دریغ! از ذکر یک نام خشک وخالی در قرآن.

5- این آیه را در قرآن ببینید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا٦٩﴾ [النساء: 69]

«و هر کس اطاعت الله و رسولش را بنماید پس آن‌ها با کسانی خواهند بود که الله به آن‌ها نعمت داده است؛ یعنی، انبیاء و صدقین و شهیدان وصالحین و آن‌ها چه خوب دوستانی هستند.»

در این آیه، گروه‌های مهمی از میان آدمیان ذکر شده است و امامان نه در اول آیه هستند و نه در آخر آیه.

پس به کدامین دلیل می‌گویید که امام‌ها از از انبیاء برترند!

شما در هر جایی نیاز به تاویل دارید و این است دلیل اول ما بر باطل بودن شما.

ادعای 105- دو نوع نبوت داریم: خاصه و عامه

در این جا، قرار شد که فرق بین نبوت خاصه و عامه را که خود مبتکر این تقسیم بندی است، بیان کند. معلوم است این تقسیم بندی را کرده است تا بگوید: مقام علی از حضرت محمد پایین‌تر و از حضرت ابراهیم بالاتر است...([[119]](#footnote-119)).

جواب ما:

اگر منظورت این است که پیامبری برای قومی فرستاده شد و پیامبری برای تمام ابناء بشر. باز علی از هیچ پیامبری بالاتر نیست؛ زیرا علی به سوی قومی فرستاده نشد.

ادعای 106- حدیث منزلة، دلیل است بر اثبات مقام نبوت برای علی

این حدیث را از کتب اهل سنت ذکر کرده است که پیامبر فرمود:

«يا علي اما ان تکون مني بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبي بعدي».

«ای علی، آیا راضی نیستی که تو برای من مثل هارون باشی برای موسی؟ جز اینکه بعد از من پیامبری نمی‌آید...([[120]](#footnote-120))».

جواب ما:

1- پیامبر شاید هرگز فکر نمی‌کردند روزی هم می‌آید که مردم می‌گویند: مقام امامت از نبوت بالاتر است! برای همین به علی گفت که ای علی، تو مثل هارون هستی اما بعد از من پیغمبری نیست.

در ظاهر، منظور رسول این است که ای علی، حد خود را بشناس؛ زیرا بعد از من پیامبری نیست.

اما شیعه می‌گوید: امام بهتر از پیغمبر است. این حدیث را نباید قبول کرد؛ زیرا با این تفصیل باید پیامبر می‌فرمود: ای علی تو برای من مثل هارون هستی اما از‌هارون هم بهتری زیرا‌هارون پیامبر بود و تو امامی!.

2- مثل اینکه من به پسر دوستم بگویم که تو مثل پسر منی جز اینکه از من ارث نمی‌بری. حالا بعد از مرگم این پسر خوانده ادعا کند که من از پسر تو هم بهترم و چون بهترم پس وارثم. هرچند که اسماً نامم وارث (پیامبر) نیست، اما رسماً و عملاً این قدر اختیارات دارم که صد تا وارث در جیبم جا می‌شود. به نظر شما این حرف معقول است؟!.

3- شیعه حرف حق را نصفه می‌گوید و گفتیم که با این روش حتی شیطان پرستان هم می‌توانند ادعا کنند که شیطان موجود خوبی بود. این روش، بی‌ارزش و بچه گول زن است.

باید دید که پیامبر این حرف را به چه مناسبتی گفت؟ سر و ته حدیث را قطع کرده‌اند و تنها، منظور خود را استنباط کردند.

4- رسول الله به جنگ تبوک رفتند و علی را فرماندار مدینه کردند. این شغل چندان مهمی نبود؛ زیرا شهر از مردان خالی بود و با روحیه سلحشوری علی ناسازگار... حرف مردم هم به آن اضا فه شد که «ببینید رسول الله علی را امیر زنان و کودکان کرده است».

علی آمد پیش رسول که مردم چنین می‌گویند و پیامبر این حدیث عظیم را در مدح علی گفت.

پس علی هم می‌دانست که شغل مهمی نیست، اما با این حرفپیامبر، طعنه زنان ساکت شدند. حالا تو به این متوسل شدی که علی با پیامبر در نبوت شریک است! پس طعنۀ مردم و ناراحتی علی چه دلیلی داشت؟.

5- از این حرف‌ها بیشتر و بهترش را رسول الله در حق اصحاب دیگرش گفته است که در کتب ما ذکر شده است. اگر ما هم مانند شما استنباط کنیم، پس جانشینان پیامبر زیاد می‌شوند.

حضرت محمد، ابوبکر را به ابراهیم و عیسی تشبیه کرده است. اینکه دلیل نمی‌شود حالا ابوبکر مثل آن‌ها یا از آن‌ها بهتر باشد یا عمر را به موسی و نوح تشبیه کرده است و علی را به‌هارون. شما زمین را می‌برید آسمان، آسمان را می‌آورید زمین تا باور‌های فاسد خود را تاویل کنید. می‌دانم که حالا می‌گویی: حدیث‌های مربوط به ابوبکر و عمر را از کتاب شما قبول نداریم.

کتاب ما را که قبول نداری، حدیث‌های مربوط به علی را هم قبول نداشته باش و فقط با قرآن و حدیث با ما بحث کن!.

می‌گوید:

سنی‌ها می‌گویند: اسناد حدیث منزلة، صحیح است.

دو صفحه را از سند پر کرده است که این حدیث را سنی‌ها روایت کرده‌اند...([[121]](#footnote-121)).

جواب ما:

1 ـ این دلیل دیگری است بر صداقت سنی‌ها... تو که این همه سند از سنی‌ها داری، چرا فقط دربارۀ یک حدیث در مدح علی سخن می‌گویی...

اگر همۀ احادیثی را که در مدح علی است و سنی‌ها جمع کرده‌اند، بیاوریم؛ مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود! پس چرا علمای سنی را دشمن علی می‌دانید؟ و چرا روایات این راویان صادق را دربارۀ ابوبکر نمی‌پذیرید؟.

2 ـ سند بازی تو خالی از حقه بازی نیست. مثل همیشه از ابن مغازلی و خوارزمی و ابن صباغ و سلیمان بلخی و... نقل قول کرده‌ای که قبلاً آن‌ها را معرفی کرده‌ام.

دوباره بگویم که ما این حدیث را قبول داریم که رسول الله وقتی به جنگ تبوک می‌رفت علی را در مدینه باقی گذاشت و چون در این جنگ اجازه نداد احدی از مسلمان‌ها به مرخصی بروند، این بر علی گران آمد. به خصوص که منافقان شایعه کردند که حضرت محمد از علی خسته شده بود و او را پادشاه کودکان و زنان کرد. علی آمد و گفت: «یا رسول الله مرا می‌گذاری با زنان کودکان؟».

رسول دلجویی کرد و حرف عظیمی زد که منافقان ساکت شدند؛ گفت:

«تو برای من مثل هارون هستی برای موسی. جز اینکه بعد از من پیامبری نمی‌آید.»

پس ما قبول داریم که این حدیث با این سند درست است. البته به طرق دیگر هم روایت شده است که همه ضعیف یا ساختگی است.

در حق ابوبکر و عمر هم عین همین حدیث هست که «آن دو به من مثل هارون هستند به موسی» که آن هم ضعیف است و ما به آن استناد نمی‌کنیم. اما در مجموع، قبول داریم که این حدیث دربارۀ علی صحیح است. حالا این داعی چرا حرص می‌خورد تا آن را صحیح ثابت کند. در حالی که ما درستی آن را قبول داریم. پشت این اصرارش چه حقه بازی نهفته است؟.

ادعای 107- راوی حدیث منزلة، عمر بن الخطاب است

در این جا، از علامه دهر و مشهور در شرق و غرب عالم اسلامی؛ یعنی، آن کسی که هر اهل سنتی او را می‌شناسد و کتابش را روزانه مطالعه می‌کند!!!!؛ یعنی، حضرت سلیمان بلخی حنفی،خواجه کلان و حافظ قندوزی، که 150 سال پیش مرد، روایتی آورده است که ایشان در کتاب «ینابیع الموده» از حضرت عمر نقل کرده‌اند که... ـ(هر کس تا به حال نمی‌دانست که ینابیع الموده مهمتر از بخاری و مسلم است، حالا بداند!)-.

حدیث آورده است که وقتی عمر دید، مردم بدگویی می‌کنند، گفت: از رسول شنیدم که فرمود:

«ای علی، تو اولین مومن ومسلمانی و به من مثل هارون هستی به موسی.

و دروغ می‌گوید دشمن تو که من رسول را دوست دارم...([[122]](#footnote-122)).

جواب ما:

ای داعی، قبل از اینکه تکرار کنم که این حدیث دروغ است، می‌گوییم: ای کذاب، به اعتراف تو عمر از علی دفاع می‌کند و این حدیث عظیم را می‌گوید؛ پس چگونه ممکن است، دشمن او باشد؟!.

ما می‌گوییم: این حدیث دروغ است. اما می‌دانیم عمر، علی را آن قدر دوست داشت که کسی جرأت نداشت، جلویش از علی بدگویی کند. آن قدر دوست داشت که وقتی مرگ خود را نزدیک دید، علی را از جمله کسانی نام برد که برای رهبری امت بهترین هستند.

گفتیم که قبول داریم این حدیث صحیح است. حالا منظورت را بگو.

ادعای 108- از حدیث منزلة ثابت می‌شود که ایشان از همه افضل بود...([[123]](#footnote-123))

از این حدیث ثابت می‌شود که حضرت علی مقام نبوت (در معنی و حقیقت) داشت. و از حدیث منزله ثابت می‌شود که ایشان خلیفه رسول است!!!.

جواب ما:

ما می‌گوییم: هر سه دروغ است. به این دلایل:

1 ـ من به زید بگویم تو مثل پسرم هستی جز اینکه از من ارث نمی‌بری. بعد از مرگم مردم به این جمله استناد کنند که تمام ارث مال زید است. آیا نباید به او خندید؟!

رسول به علی گفت: تو به من مثل هارونی؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

منظور این است که به هر مقامی می‌رسی غیر از پیامبری. حالا شیعه نام علی را امام نهاده ؛بعد مقام امام را از پیامبر بالاتر دانسته است؛ یعنی،‌هارون را از علی پایین‌تر و علی را از‌هارون بالاتر برده است. پس با این حساب حرف رسول معنی ندارد.

من به زید می‌گویم: تو مثل پسرم هستی اما از من ارث نمی‌بری. شیعه می‌آید اسم زید را امام می‌گذارد بعد امام را با تعریف ساختگی از زید به پدر نزدیکتر می‌کند. سپس نتیجه می‌گیرد: چون زید از پسر به پدر نزدیکتر است، پس وارث اول و آخر اوست.

رسول به علی گفته است: تو به من مثل هارونی جز اینکه مثل من پیغمبر نیستی. شیعه می‌گوید: کاری ندارد؛ نام علی را امام می‌گذاریم. بعد امام را از پیغمبر بالاتر می‌دانم تا‌هارون در جیب علی جا شود.

پس حرف پیامبر چه شد؟ پیغمبر اگر می‌دانست که علی امام و از‌هارون بالاتر است، باید می‌فرمود:

«تو به من مثل هارونی جز اینکه از‌هارون چند درجه بالاتری. او نبی بود و تو از نبی بالاتری؟!».

اما هرکس از جمله رسول می‌فهمد که علی همه مقام‌هارون را دارد جز نبوت و در این مقام هرگز به حضرت‌هارون نمی‌رسد.

اما شیعه با تفسیر خود مقامی بالاتر از نبوت را به علی داده است؛ چون در مذهب شیعه امام بالاتر از نبی است و وقتی علی امام است خود به خود نبی هم هست. به قول معروف چون که 100 آمد 90 هم پیش ماست. إنا لله وإنا إليه راجعون.

برای درک مسأله به این مثال توجه کنید:

مدیری که لیسانس دارد، در معرفی استادش می‌گوید: ایشان مثل من است جز اینکه دوازده کلاس درس خوانده است و دیپلمه هستند.

حال اگر شیعه ادعا کند که ایشان دکترا دارد. در حقیقت، حرف مدیر را دروغ دانسته است؛ زیرا رسیدن به دکترا ممکن نیست مگر با عبور از مرز لیسانس. پس رسیدن به مقام امامت ممکن نیست مگر با عبور از مرز نبوت.

می‌گوید:

از این حدیث ثابت می‌شود که علی از همۀ اصحاب افضل و جانشین رسول است.

جواب ما:

این، دروغی بیش نیست؛ زیرا با این استدلال می‌توان ثابت کرد که حضرت ایوب از حضرت محمد بهتر است؛ به شرطی که آیاتی را که در مدح ایوب آمده است، با آب و تاب بنویسیم وآیاتی را که در مدح محمد آمده، قبول نکنیم یا ذکر نکنیم.

روایت داریم که پیامبر فرمود:

وزن اعمال امت من یک طرف و وزن اعمال نیک ابوبکر در طرف دیگر چون به تنهایی از همۀ امت(در ترازوی قیامت) بیشتر است.

و دربارۀ عمر فرموده است: اگر بعد از من پیامبری می‌آمد،همانا او عمر بود.

با وجود این احادیث واضح، باز ما مثل شما غلو نمی‌کنیم.

شما خود را و نیت فاسد خود را پشت فضایل علی پنهان کرده‌اید و این، اولین بار است که می‌بینیم، یک نبی به فرمان چند نفر از افراد امت خود (ابوبکر و عمر) است و پشت سر آن‌ها نماز می‌خواند.

مقام الهی را ببین و عملکرد علی را ببین!

ادعای 109- پیغمبر درِ ِتمام خانه‌ها را به مسجد بست مگر در خانۀ علی

احمد حنبل در «مسند» خود نوشته است که رسول الله فرمود:

«سدوا الابواب کلها الا باب علي بن ابي طالب...([[124]](#footnote-124))».

«همه دروازهای مسجد را ببندید غیر از دروازه‌ای که از خانه علی است».

جواب ما:

احمد حنبل این حدیث را به این صورت هم نوشته است که اسنادش درست است؟!

«سدوا عني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة أبي بكر».

«همۀ شکاف‌ها را به مسجد ببندید غیر از روزنۀ خانۀ ابوبکر را».

تا آن جا که به خاطر دارم در بین علماء، حدیث قبلی صحیح نیست و اکثر آنان آن را موضوع می‌دانند.

حدیث درست این است که درب خانۀ ابوبکر را باز گذاشت نه علی را و شما دروغ گویانید.

«سدوا الأبواب إلا باب أبي بكر».

«همۀ درها را به مسجد ببندید؛ غیر از در خانه ابوبکر را:».

حتی اگر حدیثی که تو می‌گویی، درست باشد؛ باز هم ثابت نمی‌شود که علی جانشین پیامبر است یا ابوبکر؟.

برای این امر عظیم، کلمات صریح نیاز است نه تاویل از گفته‌های پیامبر. پیامبری که به قول شما درها را بست جز درب علی... پس از کسی واهمه نداشت.آیا بهتر نبود علی را رسماً ولیعهد می‌کرد و از ازدواج با دختران دشمن علی خود داری می‌کرد و دو دخترش را به دشمن دیگر علی؛ یعنی، عثمان نمی‌داد؟.

شما از هر چیزی می‌خواهید جانشینی علی را ثابت کنید حتی از کتب سنی‌ها. در حالی که براحتی چشم خود را بر همۀ احادیث سنی که فضایل صحابه را می‌گوید، می‌بندید! باید به این روش شما و به این وقاحت شما خندید.

علمای ما معتقدند: حدیثی که دربارۀ باب علی است، ضعیف است و حدیثی که دربارۀ ابوبکر است، درست است! و احمد حنبل هم که هردو حدیث را آورده است و این محال است که هردو درست باشد. چه کسی باید تکلیف نادرست بودن یکی از آن‌ها را معلوم کند؟ تو یا علمای ما! خب علمای ما متفقند که حدیث ابوبکر درست است.

اگر از کتاب ما سند می‌آوری درست بیاور یا دست کم هردو را ذکر کن. اگر خواننده بپرسد: چرا خود احمد حنبل متوجۀ دو حدیث متضاد نشده است؟.

می‌گویم: متوجه شده بود اما هیچ کدام از علمای ما غیر از بخاری و مسلم خود رامحدود نکردند که فقط احادیث صحیح را بنویسند. تحقیق دربارۀ خیلی چیزها برای آیندگان مانده است و محققان باید راست را از دروغ تشخیص دهند.

ادعای 110- بخاری گفته است: علی حق دارد جُنُب وارد مسجد شود

باز حدیث آورده است که در بخاری و مسلم آمده است:«لا ينبغي لاحد ان يجنب في المسجد الا انا وعلي».

«جایز نیست برای هیچ کس که در مسجد جنب شود، الا من و علی...([[125]](#footnote-125))».

جواب ما:

به نظرم برای این دروغش باید کلمۀ جدیدی اختراع کنیم. این جا دروغ نگفته؛چیزی بدتر گفته است. نه در بخاری این حدیث هست نه در مسلم. در حیرتم از جرأت این مرد!!!.

من یقین دارم که این شیاد گمان نمی‌کرده روزی خواهد آمد که کامپیوتر صد هزار کتاب را در یک دقیقه پون برق ورق خواهد زد و به دنبال حدیث خواهد گشت و او را رسوا خواهد کرد.

او با خود گفته به کتب اهل سنت حواله می‌دهم کیست که بگردد!!!.

مثل اون آدم که سر منبر گفت هر سوالی دارید بپرسید جواب پیشم است.

پرسیدند: شیر چند مو در یال خود دارد؟.

گفت: 1544426543 تا!!! باور ندارید بروید بشمارید!.

ادعای 111- تقاضا نمودن پیغمبر از الله برای اینکه علی را وزیرش کند

می‌گوید: از ابن مغازلی شافعی، سیوطی، ثعلبی،سبط ابن جوزی، محمد بن طلحه شافعی ابو نعیم اصفهانی و علی جعفری (این دیگه کیه؟!)، امام احمد حنبل و از اکابر دیگر شما که منظورش حتماً سلیمان.

بلخی است، نقل قول کرده است...([[126]](#footnote-126)).

وقتی علی در حالت رکوع به گدا اشاره کرد که بیایید و انگشتر را از دستش بیرون بکشد پیامبر دعا کرد که یا علی علی را وزیر من کن و آیه:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥﴾ [المائدة: 55]

«سرپرست و ولىّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‏اند؛ همان‌ها که نماز را برپا مى‏دارند، و در حال رکوع، زکات مى‏دهند».

نازل شد

جواب ما:

اگر دادن زکات در حال نماز درست بود،فرقی بین قیام و سجده یا رکوع نمی‌بود چرا رکوع را ذکر کرده. باید آیه می‌گفت در حالت نماز زکات می‌دهند.

دوم اینکه علی اصلاً صاحب نصاب نبود تا زکات بدهد و در زمان پیامبر فقیر بود!

و علی خاتم نداشت! مهر زدن با خاتم بین عرب رسم نبود تا وقتی که رسول الله خواست برای پادشاه ساسانی نامه بنویسد. گفتند: آن‌ها نامۀ بدون خاتم را قبول نمی‌کنند.

و اصلاً خاتم دادن که جای زکات دادن را نمی‌گیرد!.

بعد دادن زکات باید قبل از سوال باشد؛ چون مثل نماز فرض است!.

سند این حدیث هم دروغ است!.

ادعای 112- سنی حدیث دروغ دربارۀ ابوبکر و عمر دارد

ابوبکر و عمر به من مثل هارون هستند به موسی.

بعد از قول ذهبی گفته است که این حدیث ضعیف است و ما هم می‌گوییم: ضعیف است...([[127]](#footnote-127)).

جواب ما:

اما حیرت ما در این است که این مرد می‌فهمد در احادیث ما هم ضعیف و صحیح هست. پس چرا هر حدیث ضعیفی را دربارۀ علی می‌آورد؟ بدون آنکه به خود زحمت دهد تا ببیند عسقلانی و ذهبی و آلبانی دربارۀ آن حدیث چه گفته‌اند؟ به حدیث ضعیفی دربارۀ عمر و ابوبکر که می‌رسد، نظر آن‌ها را نقل می‌کند و احادیث بسیار مهمی را که در مدح صحابه هست حتی اگر صحیح باشد،را نمی‌بیند.

اگر این حقه بازی نیست، پس چیست؟.

ادعای 113- پیامبر پیشگویی کرده بود که مردم از فرمان علی سر می‌تابند

می‌گوید: اشارۀ پیامبر به علی که تو به من چون‌هارونی به موسی، اشاره‌ای است لطیف به سرپیچی قوم محمد از فرمان علی. همانطور که قوم موسی از فرمان‌هارون سرپیچی کردند...([[128]](#footnote-128)).

جواب ما:

می‌گوییم: این استدلال و دلیل درستی نیست که وقتی یکی را به دیگری تشبیه کردیم پس این را شاهد بگیریم که قصۀ زندگی آن دو یکسان است؛ بلکه باید وجه تشبیه را دید!.

حضرت محمد در تبوک علی را جانشین خود کرد و موسی در رفتن به میقات، هارون را جانشین خود نمود.

در قوم موسی سامری پیدا شد و‌هارون دچار مشکل بود تا موسی بر گشت. در قوم محمد سامری پیدا نشد و حضرت محمد که برگشت، همه چیز عادی بود! شرم آور است این گونه حرف زدن‌ها.

بیایید فرق‌ها را ببینیم:

1- ‌هارون قبل از موسی مُرد و علی بعد از پیامبر زنده بود.

2- قوم موسی به خاطر نافرمانی از دستور‌هارون در دنیا قبل از آخرت گرفتار عذاب شدند اما قوم محمد در دنیا عزیز شدند.

سامری‌های ساخته و پرداختۀ این داعی کذاب بر نصف دنیا حکومت کردند و تا امروز هم دارند بر دل‌ها حکومت می‌کنند.

واقعاً آبرو ریزی است که آدم چنین سخنانی بگوید:

قرآن می‌گوید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ﴾ [آل عمران: 59]

«بدرستی که مثل عیسی چون مثل آدم است.»

حالا تو بیا نتیجه بگیر که شیطان عیسی را فریب داد؟ همانطور که شیطان آدم را فریب داد؟

حیا کن! حیا کن!.

بعد ای آدمی که دنبال شباهت می‌گردی، بگو ببینم: چرا در قرآن به صراحت آمده است: موسی،‌هارون را بر قوم خود خلیفه نمود.

چرا؟ چرا؟ در قرآن به صراحت نیامده است که حضرت محمد، علی را بر قوم خود خلیفه کرد؟ به صراحت که نیامده با اشاره هم نیامده است! یکبار هم اسم علی نیست و تو علی را تشبیه به‌هارون می‌کنی.

در حالی که ذکر داستان هارون مهمتر از داستان علی نیست. آن مربوط به گذشته و مربوط به دینی است که ملغی شده است و این مربوط به این دین رسمی در حال و آینده است.

می‌دانم با قرآن دشمنی. می‌دانم که آرزو می‌کنی ای کاش، می‌توانستی آیات موضوع و ساختگی را در قرآن وارد کنی؛ همانطور که در احادیث داخل کردی، اما قرآن، حریم ممنوع باقی ماند تا سامری‌های تاریخ را رسوا کند! و رسواتر کند!

جالب این است که از او پرسیده شد: چرا به صراحت دربارۀ خلافت علی نیست؟جواب داد:لطافت کنایه از صراحت بیشتر است! این را می‌گویند یک جواب دادن شکن! این را می‌گویند: جواب کافی و شافی!.

ادعای 114- اگر خوب عربی بدانید، می‌توانید از حدیث منزلة منظور اصلی رسول الله را دریابید

استثناء و مستثنی منه در کلمات اهل لسان در هر مورد دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف به خصوص کلمۀ منزله مضاف به سوی علم بالقطع و الیقین افاده عموم می‌کند به دلیل صحت استثناء و از آنکه الا انه لا نبی بعدی باشد که استثناء متصل است.

علاوه بر این، اصولیین تصریح کرده‌اند بر اینکه اسم جنس مضاف افاده عموم می‌کند به خصوص زمانی که محلی به الف و لام باشد.

پس لفظ منزله که در کلام آن حضرت مضاف به سوی علم است، مقید عموم می‌باشد...([[129]](#footnote-129)).

جواب ما:

ببین چطور خود را می‌کشد و زنده می‌کند تا از حرف رسول، مطلب دلخواه خود را بگیرد. آیا رسول به زبان چینی صحبت می‌کرد که تو مأمور فهماندن سخنانشان هستی؟.

آقای داعی نیازی به این همه صغرا و کبرا نیست. شما را به الله قسم، آیا پیامبر نمی‌توانست آشکارا بگوید: علی ولیعهد من است تا این طور پای‌هارون و موسی و مضاف و مضاف علیه را پیش نکشی و اصولیون را به جان هم نیندازی.

باز از سلیمان بلخی و مسلم نیشابوری نقل قول کرده است و حدیث را به الفاظ دیگری آورده تا معنی فاسد خود را استخراج کند. آخر سلیمان بلخی کیست که او را در نقل روایات و احادیث پیغمبر بر مسلم نیشابوری مقدم می‌کنی؟ طلا و خرمهره از یک جنس نیستند و تو خرمهره را پیش‌تر و بیشتر از طلا ذکر می‌کنی.

ادعای 115- حدیث منزلة در دفعات متعدد غیر از تبوک وارد شده ...([[130]](#footnote-130))

جواب ما:

دروغ است. فقط در جنگ تبوک آمده است و بس. باقی حدیث‌ها یا ساختگی است یا ضعیف.

و باز شاهد آورده است از سلیمان بلخی،مسعودی،سبط ابن جوزی،خوارزمی و بعضی هم از علمای سنی‌ها هستند اما از آن‌ها دروغ نقل قول کرده است. گاهی تا آن جا بی‌حیا می‌شود که می‌گوید: در فلان کتاب است در حالی که اصلا نیست.می توانید به ادعا‌هایش رجوع کنید.

ادعای 116- پیامبر گفت: علی برادر من است

می‌گوید: وقتی حضرت محمد در واقعۀ برادری بین مهاجرین وانصار، علی را برادر خویش اعلام فرمودند، در همان وقت این جمله را فرمود که علی به من به منزله ‌هارون است به موسی...([[131]](#footnote-131)).

جواب ما:

می‌گویم: اصلاً محمدصعلی را برادر خود نکرد تا آن جمله را بگوید؛ اصل داستان که دروغ باشد، دنباله‌اش هم دروغ می‌شود.

تو اول برادریت را ثابت کن بعد تقاضای ارث و میراث کن.

ادعای 117- در شباهت‌های علی با‌هارون درس‌هایی بر حقانیت شیعه هست

می‌گوید: بین‌هارون و علی شباهت هست. هردو جانشین پیامبر در میان قوم شدند. هردو با نافرمانی قوم روبرو شدند. هردو ضعیف بودند و قدرت مبارزه نداشتند...([[132]](#footnote-132)).

جواب ما:

این درست نیست. شباهتی هست اما نه در همه چیز. حضرت موسی که برگشت مردم گوساله می‌پرستیدند. حضرت محمد که برگشت همه گوش به فرمان علی بودند و علی شکایتی از زیر دستان خود نداشت.

اگر بگویی، منظور ما بعد از وفات حضرت محمد است؛ باید بگویم که در این جا شباهتی نیست. موسی به قوم برگشت و فساد سامری را اصلاح کرد. محمد باز نگشت. الله سامری را در دنیا عذاب کرد. سامری‌های قوم محمد (به ادعای شما) در دنیا نه فقط عذاب نشدند بلکه با عزت پادشاهی کردند و تا امروز بر دل‌ها حکومت می‌کنند و اقلیت کوچکی (شیعه‌ها) با آن‌ها مخالفند. تازه هر جایی هم جرأت ندارند دشمنی خود را علنی کنند. پس شباهت کجاست؟.

هارون قبل از موسی مُرد و علی بعد از پیامبر. یوشع بن نون جانشین موسی شد نه‌هارون. پس کجاست شباهت بعد از مرگ؟!.

از او پرسیده شد:چرا امر به این مهمی (امر جانشینی) به کنایه گفته شد. جواب داد که کنایه کاملتر از صراحت است!! خوب بود الله هم نمی‌گفت: محمد رسول الله. می‌فرمود: محمد هم پیش من به منزلۀ موسی است منتهی بعد از موسی پیامبری نمی‌آید!

حرف آخر ما دربارۀ این حدیث، این است که حضرت محمد هر وقت که به سفر می‌رفت، یکی را جانشین خود می‌کرد. از این نباید شما تاویل‌های سست کنید! اما شیعه چیزی که نمی‌شناسد، منطق است!.

ادعای 118- در حدیث «الدار يوم الانذار» پیغمبر، علی را به خلافت برگزید

باز به روش گذشته احادیث را کیلویی کشیده و گفته است: احمد بن حنبل و سلیمان بلخی! و صد البته ابن ابی الحدید و استادش حضرت اسکافی و ثعلبی و خوارزمی و گنجی و البته سبط ابن جوزی هم هست؛ نه این دفعه غایب است ؛ بله این‌ها با الفاظ کم و زیاد (یعنی کیلویی) نقل کرده‌اند که رسول الله روزی در آغاز دعوت، خویشان نزدیک خود را دعوت کرد و فرمود:

هرکدام از شما به من ایمان بیاورد، جایزه‌اش این است که وارث من می‌شود. کسی ایمان نیاورد الا علی. و رسول گفت:

«إن هذا أخي ووصيي وخليفتي من بعدي فاسمعوا له وأطيعوا»تو جانشین منی بعد از من...([[133]](#footnote-133)).

جواب ما:

این حدیث را احمد حتبل ذکر کرده است اما حدیث ضعیفی است و این شیاد مذهبش استناد به هر چیزی است که در مدح علی باشد. در حالی که متن حدیث دلیلی است بر دروغ بودن این حرف:

1. فرض کنید اگر همۀ فامیل رسول ایمان می‌آوردند، آیا همۀ آن‌ها جانشین ایشان می‌شدند؟.
2. علی که قبل از آن‌ها به پیامبر ایمان آورده بود. ابوبکر هم که ایمان داشت. آیا حضرت محمد هم می‌خواست مثل پادشاهان ساسانی سلسلۀ پادشاهی درست کند. الله به ایشان پسر نداد تا کار بر شاه پرستان آسان نباشد اما آن‌ها سلسلۀ پادشاهی را به خاندان پسر عمویش و نوۀ دختری‌اش بردند.
3. حضرت علی در خانۀ پیامبر بزرگ شد. ایمان آوردن ایشان عادی است و اگر ایمان نمی‌آورد، تعجب آور بود.

ادعای 119- شهادت کافران بر جانشینی علی دلیلی است برحقانیت شیعه

حیرت آور است که این دفعه علاوه بر سلیمان بلخی، فرنگی‌ها را هم شاهد آورده است و می‌گوید:

توماس کارلایل انگلیسی و مسیو پول لهوژور فرانسوی و آقای جرجیس سال انگلیسی و‌هاشم نصرانی شامی و مستر جان دیون پورت، همگی در کتاب‌های خود نوشتند که محمد علی را جانشین خود نمود...([[134]](#footnote-134)).

جواب ما:

به یک نفر گفتند: اسمت چیه؟ گفت: مسیو قاراپیط. گفتند: دیگر دینش را نپرسید!

حال از شاهِدانت تو را شناختیم. رسول الله راست فرمود: «اگر حیا نداری، پس هرچه می‌خواهی بگو.»

ادعای 120- سنی‌ها می‌گویند: علی خلیفۀ پیامبر است

موفق خوارزمی در کتاب «فضایل امیر المومنین» به اسناد خودش از رسول الله روایت می‌کند که «... رسول الله فرمود: در معراج که رسیدم ندا آمد: ای محمد، خلق را آزمودی. کدام کس را فرمانبردارتر دیدی؟.

عرض کرد: علی را. آیا انتخاب خلیفه برای خود نموده‌ای؟ عرض کرد: پروردگارا، تو برایم انتخاب کن که انتخاب تو بهتر است. گفت: من علی را انتخاب کردم که هیچ کس در قبل یا بعد به این مقام نمی‌رسد».

و این داعی حقه باز در ادامۀ این حدیث می‌نویسد:

و از این قبیل اخبار در کتب معتبر شما بسیار است. اما آنچه در حافظه داشتم به عرض رساندم...([[135]](#footnote-135)).

جواب ما:

سوالم این است که تو در این کتاب هرچه نوشتی بدون استثناء از اهل سنت شاهد آوردی، اگر اهل سنت در تمام عقاید با شیعه موافقند، دیگر مشکل چیست؟ آخر چگونه ممکن است که اهل سنت این همه احادیث داشته باشند که علی جانشین پیامبر است و در همان حال دشمن علی باشند! جالب است که بعضی از احادیث را از زبان عمر می‌گوید!.

این مرد حقه باز استراتژی خود را بر این قرار داده است که پرگویی را با بی‌حیایی بیامیزد تا طرف خود را خسته کند که بالاخره کدام حرفش را جواب دهم.

در جواب این حرفش می‌گویم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا رب، نظر تو برنگردد ج |  | آدم که دچار خر نگردد ج |

اگر این داعی حقه باز این ملت را … تصور نمی‌کرد که این کتاب را نمی‌نوشت. داعی می‌دانست که این ملت نمی‌داند که خوارزمی نویسنده است یا خوردنی یا نوشیدنی؟! اگر این ملت را داخل آدم حساب می‌کرد، کتاب خوارزمی را از کتب معتبر اهل سنت معرفی نمی‌کرد. ای کاش این مرد یک بار این حقه را به کار می‌برد. تمام کتابش از این اباطیل پی در پی پر است؛ نه شرمی و نه حیایی!!.

گمان می‌کند که ما با پرگویی از میدان در می‌رویم.

چگونه ممکن است این همه حدیث معتبر در کتب ما باشد و خودمان ذکر کنیم، باز منکر شویم و برویم به دنبال عمر و ابوبکر؟!.

چگونه ممکن است این همه احادیث معتبر در کتاب‌های ما باشد و آن همه احادیث معتبرتر در کتاب‌های شما باشد، اما در قرآن ذکر و یاد و نام و نشانی از علی نباشد؟!

چگونه ممکن است الله بگوید: علی مقامی دارد که نه در اول کسی داشت نه در آخر کسی خواهد داشت، اما چنین انسان والا مقامی را قابل نداند که در قرآن فقط یک بار نامش را ذکر کند؟!.

او می‌دانست که کسی در میان این ملت، چنین سوال‌هایی نخواهد کرد و هرکس هم که بپرسد به او می‌گوید: وهابی. یا اصلاً چماق و کلاشینکوف را برای چه آفریده‌اند؟

اگر در خارج از محدودۀ چماق هم کسی پرسید، چارۀ کار در بی‌حیایی و لجاجت است. آن‌ها فکر همه چیز را کرده‌اند.

ادعای 121- سنی‌ها دربارۀ جانشینی ابوبکر حدیث جعلی دارند

بدون دادن آدرس می‌گوید که سنی‌ها حدیث دارند که پیامبر فرمود:

«ای مردم، بدرستی که خدا ابوبکر را جانشین من کرد. خدا گفت: من از ابوبکر راضیم. آیا او هم از من راضی است...([[136]](#footnote-136))».

جواب ما:

البته از نظر ما این دو حدیث جعلی هستند و هردو دروغ. اما در صفحات آینده خواهید دید که چه حقه‌ای در کار است.

ادعای 122- ابوهریره دینش را به شکم فروخت

باز از ابن ابی الحدید و زمخشری روایت کرده است که ابوهریره در جنگ صفین گفت: حق با علی است اما سفرۀ معاویه چرب تر است...([[137]](#footnote-137)).

جواب ما:

این مرد می‌خواهد هزار صفحه را از دروغ پر کند! ابوهریره را همۀ علمای ما قبول دارند. اگر قبول نداشتند، چرا هزاران حدیث او را پایۀ کتاب‌های خود قرار دادند.

آخر ابی الحدید معتزلی و جار الله زمخشری کی باشند که بدگویی آن‌ها بر شخصیت ابوهریره تاثیر سوء بگذارد؟!.

آخر آن دو خودشان نزد اهل سنت قیمتی ندارند و چون معتزلی بودند از نظر اهل سنت گمراه هستند. حرف‌های آن دو فقط باب دل اهل شرک؛ یعنی، افرادی مثل تو است؛ ای داعی.

تو چگونه می‌توانی از کتب اهل سنت بد بودن ابو هریره را ثابت کنی در حالی که هیچ کتاب حدیثی از احادیث او خالی نیست؟!.

ادعای 123- علی از حق و قرآن جدا نمی‌باشد

می‌گوید: حدیث داریم که سلیمان بلخی در کتاب خود (که 70 سال پیش، از روی مناظره شب‌های پیشاور نوشته است) از رسول الله نقل کرده است که ایشان فرمود: حق با علی است.

و باز سلیمان بلخی و دیگران نقل کرده‌اند که علی با قرآن است و قرآن با علی است.

باز پرسیده است: چگونه ممکن است ابوهریره آدم خوبی باشد در حالی که در لشگر مخالف علی سنگر گرفته بود...([[138]](#footnote-138)).

جواب ما:

جالب است که نوشته راوی حدیث ابوهریره است! آیا همین حالا به ابوهریره خائن و دروغ گو نگفت؟ پس چرا از او حدیث نقل می‌کند!.

بدان که حدیث «حق با علی است» دروغ است و از این حدیث، علی اللهی‌ها نتیجه گرفتند که الله (حق) وعلی، هردو، یک چیزند.

اما حدیث قرآن با علی است و علی با قرآن، درست است.

و اهل سنت نیز، عقیده دارند که علی از ابوهریره و معاویه افضل است، اما خوب‌تر بودن یکی دلیل بر بد بودن دیگری نیست. اشتباه انسان در یک موضوع دلیل خطای او در تمام امور نیست. اینگونه نتیجه گیری اصلاً معنا ندارد، مگر غرض ورزی باشد.

ما اهل سنت، صحابه را معصوم نمی‌دانیم؛ یعنی، اشتباهات آن‌ها را می‌پذیریم. اما همیشه نظر نیک به اصحاب داریم. ابوهریره به علی اعتراض داشت که چرا قاتلان عثمان را مجازات نمی‌کند؟ شاید حدیث علی با قرآن است را نشنیده بود.

شاید شنیده بود اما آز آن نتیجه نگرفت که علی معصوم است و درست این است که این حدیث معنیش این نیست که علی معصوم است.

شما چرا فراموش می‌کنید که حضرت حسن از جنگ دست کشید و حکومت را به حضرت معاویه داد اگر معاویه این قدر بد بود که شما می‌گویید، پس رسمیت بخشیدن به حکومت او توسط حسن بسیار بدتر بود.

اینجا جواب ندارید!! پس معاویه بد نبود. حرف همان است که ما گفتیم، یکی خوب بود و یکی خوبتر.

بعد اگر علی با حق و حق با علی بود، پس معنی‌اش این است که وقتی دختر به عمر داد و وزیر او شد، هم حق با علی بود و هم علی با حق.

ادعای 124- با وجود این همه احادیث مشابه چرا بعضی از صحابه علی را رها کردند و با معاویه رفتند...([[139]](#footnote-139)).

جواب ما:

1- اصحاب معصوم نبودند.

2- چون معصوم نبودند، پس اشتباه هم می‌کردند.

3- چون معصوم نبودند، گاهی در دام مکر و فریبی که دشمنان اسلام کنده بودند هم می‌افتادند.

4- آن‌ها فاعل مایشاء نبودند که جلوی حوادث را بگیرند؛ مثلاً جنگ جمل نا خواسته و در اثر فتنۀ دشمنان اسلام شعله‌ور شد.

5- اما بهترین راه برای ما این است که ببینیم، خودشان پس از فتنه چگونه عمل کردند؛ اگر کاسۀ داغتر از آش شدیم، پس هدف نا مقدسی داریم.

6- علی مثل این داعی حقه باز عمل نکرد. عایشه را ناسزا نگفت؛ بلکه با احترام به خانه برگرداند.

7- معنی حدیث این نیست که علی معصوم است و اصلاً خطا نمی‌کند و خود علی هم این را نمی‌گفت و دعاهایش در شب و طلب استغفارش دلیل ادعای ماست.

8- و قرآن نیز، این را نمی‌گوید و این آیه، دلیل ادعای ماست.

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ [السجدة: 16]

«پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور مى‏شود (و بپا مى‏خیزند و رو به درگاه خدا مى‌آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید مى‏خوانند،.»

اگر علی مشمول این آیه است پس از الله خوف داشت و به حدیث «علی مع القرآن» اکتفا نکرد. و علی هم بنی آدم بود و معصوم نبود.

ادعای 125- مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفان

می‌گوید: از صدر اسلام شما دارید ما را لعنت می‌کنید و شیعیان را فحش و دشنام می‌دهید...([[140]](#footnote-140)).

جواب ما:

مثل این است که بگوید: از صدر اسلام شما دارید قبر سازی و قبر پرستی می‌کنید و ما شیعیان همواره شما وهابی‌ها را از این عمل زشت منع می‌کنیم. آیا این مرد نمی‌داند که اکثر اهل سنت آدم زنده را لعنت نمی‌کنند، زیرا ممکن است، هدایت شود. بسیاری از سنی‌ها مرده را نیز، لعنت نمی‌کنند؛ زیرا وقتی مُرد الله می‌داند و او.

ما احادیثی داریم که اگر در لعن خطا کنیم و غیر مستحق را لعنت کنیم، لعنت به خود ما برمی گردد. حتی کار به جایی رسیده است که بعضی‌ها شیطان را هم لعنت نمی‌کنند و فقط از شرّ او به الله پناه می‌برند.

برعکس، شیعه بی‌پروا سیاه و سفید را لعنت می‌کند و این قوم به ما تهمت می‌زند که شما پیروان و دوستداران حضرت علی را لعنت می‌کنید و در همان حال کتابش پر است از احادیثی که از اهل سنت نقل کرده است در فضایل حضرت علی!.

ادعای 126- تهمت علمای سنی به شیعیان

عالم شما «ابن عبد ربه» به ما تهمت زده است که ما مثل یهود دشمن اسلام هستیم. وتهمت زده است که شیعه‌ها دشمن جبرییل هستند، چون خیانت کرده و رسالت را به محمد رسانده است نه به علی. و تهمت زده که شیعه‌ها می‌گویند: «السام عليکم» و اینکه خون تمام مسلمانان را حلال می‌دانند...([[141]](#footnote-141)).

جواب ما:

این مرد حقه باز راست نگفته است؛ زیرا شیعه‌ها یک فرقه نیستند. در زمان نویسندۀ مذکور، فرقۀ قرامطه بودند که حاجیان را کشتند و به مکه حمله کردند و دروازۀ کعبه را خراب کردند، حتی سنگ حجر الاسود را با خود بردند و دو نیم کردند. باز می‌خواهی بگوییم: شیعه‌های پاک نهاد بودند؟!.

پس «ابن عبد ربه» و امثال او دروغ نگفته‌اند. لباس دروغ گویی را تو بر قامت خود دوختی. اما صفت مشترک بین شما و شیعه‌های قرامطه این است که هر دوی شما، هر وقت کفار به بلاد اسلامی حمله کردند همگی یک صدا در کنار کفار ایستادید. امروزه هم اگر می‌بینیم که در عراق و افغانستان، برخی از سنی‌ها با صلیبی‌ها ساختند در عوض گروهی دیگر با آنان می‌جنگند. در حالی که شیعه به کلی در ارتش و پلیس متجاوزان داخل شد و هنوز به قتل و غارت جان و مال سنی‌ها مشغول است.

و دیگر صفت مشترک شما با شیعه‌های قرامطه این است که هرگز با کفار جهاد نکردید و جهاد شما همیشه با مکه و کعبه و حجرالاسود بود. اگر دروغ می‌گویم؟ نشان دهید کجای حرفم راست نیست.

ادعای 127- ما گرفتن بیش از چهار زن را جایز نمی‌دانیم

می‌گوید: ابن حزم نیز، به ما تهمت زده است که ما بیش از چهار زن نکاح می‌کنیم و تا نه زن هم می‌گیریم. تهمت زده است که شیعه مسلمان نیست و از یهود بدتر است...([[142]](#footnote-142)).

جواب ما:

دروغ گفته است، نُه زن که نه، شما نکاح همزمان با هزار زن را جایز می‌دانید. منتهی نامش را ازدواج موقت گذاشته‌اید.

ای حقه باز‌ها! ازدواج موقت و دایم که فرق ندارد. همه موقت است و با مرگ یا طلاق پایان می‌پذیرد. و باز فراموش نکن که ابن حزم، معاصر با قرامطه و اسماعیلی‌های مصر بود و آن‌ها فِرَق دیگر شیعه هستند و هر کدام گمراهی‌های خاص خود را دارند. شما دوازده امامی‌ها آنوقت‌ها کمتر مطرح بودید.

فتحعلی شاه که اجدادت در زمان او به تهران آمدند، 900 زن داشت و تو او را شهنشاه نامیدی. همین ناصرالدین شاه که به پدربزرگت لقب «سلطان الواعظین» داد. 300 زن داشت و هر روز عصر از زنان خود سان می‌دید و برای شب چند تا را انتخاب می‌کرد.

پس چرا می‌گویی: بیش از چهار زن در مذهب ما روا نیست؟ باز می‌گویی: تهمت است.

ادعای 128- تهمت‌های ابن تیمیه به ما

به شیخ الاسلام زبان درازی کرده است و به دروغ او را دشمن علی معرفی کرده که البته از این مرد معتاد به دروغ نباید تعجب کرد.

می‌گوید: ابن تیمیه تهمت زده است که شیعه‌ها، اصول دین را چهار تا می‌دانند. در حالی که ما می‌گوییم: سه تا است...([[143]](#footnote-143)).

جواب ما:

در جواب می‌گویم: من که شیعه بودم و پدرم مرا به یک مدرسۀ اسلامی در شهر لنگرود فرستاد. یادم می‌آید که به ما یاد دادند، اصول دین، 3 تاست: توحید، نبوت و معاد. و اصول مذهب شیعه، 2 تاست: عدل و امامت. یک روز پدرم از من پرسید: چی یاد گرفتی؟ گفتم: اصول دین و مذهب. گفت: چند تاست؟ گفتم: پنج تا. گفت: بشمار. شمردم. از خوشحالی مرا بوسید.

حالا این مرد عقیدۀ خود را منکر است.

بزرگتر که شدیم، معلمان دینی می‌گفتند: به این دلیل، عدل جزء اصول دین است که سنی‌ها خدا را عادل نمی‌دانند. پس برای تاکید، جزو اصول دین کرده‌ایم. حالا این دجال می‌خواهد عقیدۀ خود را از ما پنهان کند. می‌گوید: ابن تیمیه تهمت زده که شیعه نماز جماعت نمی‌خوانند و نماز جمعه هم نمی‌خوانند و سه عکس را شاهد آورده است که نماز می‌خوانند.

می‌گویم: در همین کتاب، مرتب نوشتی: سنی‌ها مناظره را قطع کردند که می‌رویم نماز جماعت و خودت از نماز جماعت خودت چیزی نگفتی. آنچه عیان است چه حاجت به بیان است. این مثل روز روشن است که شما نماز جمعه نمی‌خواندید تا اینکه 20 سال پیش دوباره شروع کردید و از رادیو اعلام کردید: اولین نماز جمعۀ تهران... دومین نماز جمعۀ تهران به امامت طالقانی... .

و سنی‌ها می‌خندیدند که این‌ها را ببین بعد از هزار و چهارصد سال می‌گویند: اولین نماز جمعه!!.

در ضمن، در تهران 15 میلیونی فقط در یک جا نماز می‌خوانید. پس حساب کنید درصد نماز گزاران را و از این درصد کم هم، عدۀ زیادی برای الله نمی‌آیند از ادارات ارتشی می‌آیند و حقوق بگیرند.

و واضح است که شیعه‌ها تا امروز هرگز اهمیتی را که سنی‌ها به نماز جمعه می‌دهند، نداده‌اند. در همین تهران 15 میلیونی شمار مساجد شاید از یک دهم مساجد پیشاور دو میلیونی هم کمتر باشد. تازه با وجود اینکه 3 بار در شبانه روز نماز می‌خوانید نه 5 بار. باز این اندک مساجد شما از نماز گزاران تهی است!.

فرموده‌های ابن تیمیه هم مال زمان خودش بود او که در قرن 7 زندگی می‌کرد، نمی‌دانست شما در قرن 14 اولین نماز جمعۀ خود رابرگزار می‌کنید!.

ادعای 129- شهر ستانی بی‌سواد بود

می‌گوید: شهرستانی دروغ گفته است که قبر امام محمد تقی در قم است، چون در سامرا است و ناصرالدین شاه مرحوم آن را مُذَهَّب (طلا کاری) نموده است...([[144]](#footnote-144)).

جواب ما:

ناصرالدین شاه با این کارش نه در دنیا نه در آخرت بهره‌ای ندارد؛ چون به زور از مردم بیچاره در کار حرام استفاده کرده است. در دنیا، خمینی دستور داد قبرناصرالدین شاه را خراب کنند و در آخرت باید جواب دهد که به چه دلیل قبری را طلا کاری کرده است و با کدام پول؟!.

والله اگر آدمی علم قبر شناسی نداشته باشد، بی‌سواد نیست! بی‌سواد کسی است که علم به قرآن ندارد.

ادعای 130- سنی ابو هریره را مذمت می‌کند

از ابن ابی الحدید شیعه معتزلی اخباری در مذمت ابی هریره آورده است و می‌خواهد ثابت کند اهل سنت ابی هریره را قبول ندارند...([[145]](#footnote-145)).

جواب ما:

در حیرتم از بی‌حیایی این مرد و نا امید نشدنش! آیا ممکن است، سنی‌ها ابی هریره را قبول نداشته باشند در حالی که او را صحابی می‌دانند و تمام اصحاب را صادق می‌دانند و از او چند هزار حدیث نقل کرده‌اند. از ابن ابی الحدید شیعه و استاد ابن ابی الحدید نقل قول می‌کند که ابو هریره آدم خوبی نبود. خب آیا این دلیلی است بر سنی نبودن ابن ابی الحدید!.

مثل این است که بنویسد: فلان عالم مسلمان که شهرت جهانی دارد در کتابش نوشته است: حضرت محمد آدم خوبی نبود. واضح است که دروغ است یا مسلمان نیست یا این حرف را نزده است. سنی‌ها تمام صحابه را دوست دارند. پس کسی که ابی هریره را دوست ندارد، سنی نیست. حال حق دارم از اصرار این مرد حقه باز در فریب دادن مردم تعجب کنم؟!.

ادعای 131- ابوهریره با بسر بن ارطاة مسلمانان را کشتار کرد...([[146]](#footnote-146))

جواب ما:

حضرت ابوهریره در مدینه امام جماعت بود و شمشیر نمی‌زد. اگر هم شمشیر زده باشد، روز گار فتنه بوده است؛ و مثل بقیه. مگر عایشه و علی و زبیر و عمار شمشیر نزدند! به هر حال فتنه‌ای رخ داده بود و خلیفۀ بر حق شهید شده بود و اگر کسانی برای خون خواهی برخاستند، کارشان کفر نیست. لذا باید دید که نیت آن‌ها چه بود؟ نیت قصاص بود. حالا چرا بر خلیفه بر حق علی شوریدند؟! برای اینکه فکر کردند علی در این قصاص کوتاهی کرده است یا قدرت ندارد. آن‌ها که مثل شما علی را معصوم نمی‌دانستند! و حق هم این است که معصوم نبود و شما غلو کنندگانید.

این را چرا نمی‌گویی که علی برای دفع بسر بن ارطاه، فرماندهی فرستاد و فرماندۀ علی (جاریه) بَسر را از عین به مکه از مکه به مدینه و از مدینه به شام راند! فکر می‌کنید با گل این کار را کرد یا با شمشیر آبدیده؟.

فرماندۀ علی کشته شد. فرماندۀ معاویه هم کشته شد. در جنگ که حلوا تقسیم نمی‌شود، حال آن‌ها می‌دانند و خدای خود! تو بعد 1400 سال هدفت تنها زنده نگه داشتن فتنه‌ای است که عبدالله بن سبا روشن کرد. و شما نمی‌گذارید خاموش و فراموش شود.

به یزد رفته بودم. دوستان گفتند: به معبد زرتشتی‌ها برای تماشا آتش برویم.

آتش عظیم و شعله وری را دیدیم. متولی آتش گفت: این آتش را ما از آتشکدۀ شیراز آوردیم. آتشی است که زرتشت با دست خود روشن کرده بود و ما نمی‌گذاریم خاموش شود!.

ای داعی شیاد، شما هم نمی‌گذارید و نمی‌خواهید آتش فتنۀ جنگ بین صحابه خاموش شود.

ادعای 132- عمر، ابوهریره را تازیانه زد برای نقل حدیث دروغ

نوشته است: عمر احادیثی را که ابوهریره نقل کرده است، جعلی می‌دانست. بعد اشاره کرده به حدیثی در مسلم که... در زمان رسول الله عمر، ابوهریره را آنچنان زد تا از پشت به زمین خورد...([[147]](#footnote-147)).

**جواب ما:**

آن حدیث به این صورت بود که رسول الله در باغی نشسته بودند، ابوهریره ایشان را یافت و به نزدشان رفت و رسول الله به او گفت: کسی که «لا إله إلا الله» بگوید، داخل بهشت می‌شود. ابوهریره از پاداش این عمل آسان خوشحال شد و فرمود: یا رسول الله، به مردم خبر بدهم؟ فرمود: بگو.

او از باغ بیرون آمد. اولین کسی را که دید، عمر بود. به او گفت و عمر مشتی به سینه‌اش زد. نزد پیامبر برای شکایت برگشت و عمر از پی او... و گفت: یا رسول الله، این حدیث را به مردم نگو؛ زیرا عمل صالح نمی‌کنند و به این کلمه، بهشت را می‌خواهند و به آن اتکا می‌کنند....

در این جا، چطور دروغگویی ابو هریره ثابت می‌شود که نویسندۀ می‌گوید: عمر او را برای دروغ گویی زد.

عجیب این است که در این جا، عمل عمر را شاهد گرفته است تا ابو هریره را بکوبد. در جای دیگر، همین عمل عمر را ذکر می‌کند تا عمر را بکوبد که چرا عمر در کار نبی دخالت می‌کرد؟

یعنی، زدن ابوهریره خوب بود اما در همان حال بد هم بود. آدم حیرت می‌کند از روش استدلالی این قوم و پرده دری آن‌ها که آخر از چی می‌خواهند چی را ثابت کنند؟!

می‌گوید: ابو حنیفه گفته است: ما حدیث‌های ابوهریره و انس بن مالک را نمی‌پذیریم.

جواب ما:

این دروغ است؛ ابوحنیفه/ این را نگفته، زیرا حنفی‌ها، بخاری و مسلم را صحیح می‌دانند. بخاری و مسلم نیز، 700 حدیث از حضرت ابوهریره روایت کرده‌اند

گفته است: عمر، ابوهریره را از ولایت بحرین معزول کرد و زدش!.

جواب ما:

ما صحابه را معصوم نمی‌دانیم چون بشر بودند. اما این را هم می‌دانیم که در عصر فتنه، شیعه‌ها هزاران حدیث دروغین ساختند و نباید بدون دیدن اسناد، هر چیزی را نقل کرد و این داعی مرامش این است که احادیثی را که در مدح علی و مذهبش است، نقل کند به درستی و نادرستی آن کاری ندارد!.

می‌گوید:ابن عساکر نوشته است که عمر، ابوهریره را تازیانه زد که این قدر روایت از پیامبر نقل نکن؛زیرا تو خیلی دروغ از زبان آن حضرت می‌گویی!.

جواب ما:

ما در کتابخانۀ الکترونیکی خود بر نام ابوهریره جستجو کردیم تا صفحۀ 50 از کتاب ابن عساکر. چندین و چند حدیث از ابوهریره دیدیم و جستجو را متوقف کردیم و با خود گفتیم: اگر ابن عساکر ابوهریره را دروغ گو می‌داند، چرا این همه حدیث از ایشان نقل کرده است؟ پس نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور، دروغ گوست! که فقط دنبال حرف‌های دروغ می‌گردد و این همه شواهد، دالّ بر خوب بودن ابوهریره را نمی‌بیند و می‌خواهد از کتاب ما ثابت کند که سنی‌ها ابوهریره را قبول ندارند!!.

ادعای 133- حدیثی که خدا فرموده است: «من از ابی بکر راضیم. آیا او هم از من راضی است یا نه»، دروغ است

می‌گوید: این حدیث به دو دلیل دروغ است. اول، اینکه هیچ چیز بر الله پوشیده نیست تا او محتاج سوال باشد...([[148]](#footnote-148)).

جواب ما:

در این جا، چند حدیث ساختگی در فضیلت عمر و ابوبکر نقل کرده است که معلوم نیست از کدام کتاب‌ها جمع کرده است. در حالی که به بخاری و مسلم توجه نکرده است! که آنهمه حدیث صحیح در حق شیخین دارند.

کاملاً واضح است که این یک مناظره نبود؛ بلکه این داعی است که هم از زبان سنی حرف می‌زند و هم از زبان شیعه. هم مدعی است هم قاضی. مکر او که به ما ضرری نمی‌زند، اما الله به شیعه‌ها رحم کند!.

دیدید انصافش را؟ همین چند صفحه جلوتر این حدیث را در حق علی آورده است! آن جا یادش نبود که الله محتاج سوال نیست. در کتابش([[149]](#footnote-149)) می‌نویسد:

رسول الله فرمود: به معراج که رفتم، الله فرمود: ای محمد، خلق را آزمودی؟ چه کسی را فرمانبردارتر دیدی؟.

عرض کردم: علی را. آیا خلیفه‌ای برای خود انتخاب نموده‌ای؟.

خوب، چرا در این جا بر حدیث خرده نمی‌گیری و نمی‌گویی: این حدیث دروغ است وهیچ چیز بر الله پوشیده نیست تا او محتاج سوال باشد!.

چرا نمی‌گویی؟! چون در حق علی است!.

ادعای 134- می‌گوید: تا بنده به مقام رضا نرسد، الله از او راضی نمی‌شود. پس این روایت، دروغ است...([[150]](#footnote-150)).

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: دروغ است. اما گناه از توست که مناظره گری از بی‌سواد‌ترین بی‌سوادان انتخاب کردی که به یک حدیث دروغ چسبیده و این همه روایات درست را ذکر نکرده است. مثل این روایات:

رسول اللهص فرمود: «ابوبکر از همۀ مردم در مال امین‌تر و همراه با من است. اگر غیر از خدا دوستی را بر می‌گزیدم، بی‌شک ابوبکر را دوست خود قرار می‌دادم».

در مسجد هیچ دری باز نشود جز در ابوبکر.

در صحیحین از حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص آمده است: «پیامبرص او را بر لشکر ذات السلاسل گماشت و گفت: پیش پیامبر آمدم و پرسیدم که محبوب‌ترین فرد نزد شما کیست؟ گفت: عایشه. گفتم: از میان مردها چه کسی است؟ گفت: پدر او. گفتم: بعد از آن‌ها چه کسی؟ گفت: عمر بن خطاب. سپس افراد دیگری را ذکر نمود.»

در حدیث ابودرداء آمده است که می‌گوید: «من نزد پیامبر نشسته بودم که ابوبکر در حالی که دامن پیراهنش را گرفته بود و زانویش پیدا بود، سر رسید. پیامبر گفت: صاحب و یاور و همراه شما خبری دارد. آنگاه ابوبکر سلام کرد و گفت: ای رسول الله، میان من و عمر بن خطاب قضیه‌ای اتفاق افتاد و من عجله کردم و الان پشیمان شدم از او خواستم که مرا ببخشد، اما او امتناع کرد. برای همین پیش شما آمدم. آنگاه پیامبرص سه بار گفت: خداوند تو را ببخشاید‌ای ابوبکر. سپس عمر پشیمان شد و به نزد ابوبکر در خانه‌اش رفت و از او جویا شد. گفتند: اینجا نیست. پس نزد پیامبر آمد و پیامبر چهره‌اش را از او برگرداند تا اینکه ابوبکر به رحم آمد و بر روی زانویش خم شد و گفت ای رسول الله.

رسول اللهص فرمود: خداوند مرا به سوی شما فرستاد؛ مرا تکذیب نمودید اما ابوبکر مرا تصدیق نمود، و با مال و جان خود با من همدردی و همیاری نمود. آیا یار مرا رها نمی‌کنید(دوبار این جمله را تکرار کرد)؟ بعد از آن دیگر کسی او را آزار نداد».

ابن شاهین بعد از روایت این حدیث می‌گوید: «ابوبکر در این فضیلت تنهاست و کسی با او شریک نیست».

در صحیحین از انس بن مالک از ابوبکر آمده است که می‌گوید: «وقتی در غار بودم به رسول الله گفتم: اگر یکی از آن‌ها زیر پایش را نگاه کند ما را می‌بیند. فرمود: چه فکر می‌کنی ای ابوبکر، دربارۀ دو فردی که سومین آن‌ها خداست؟».

در صحیحین از حدیث عایشه آمده است که پیامبر فرموده است: «من قصد کردم که به سوی ابوبکر قاصدی بفرستم و فرستاده و عهد را به او واگذار کنم تا کسی آرزو و ادعای [حکومت] نکند. و بعد گفتم که خداوند (از غیر او) ابا می‌ورزد و مؤمنان دفاع می‌کنند یا خداوند دفاع می‌کند و مؤمنان ابا می‌ورزند (از غیر او)».

در حدیث ابو موسی اشعری آمده است که می‌گوید: بیماری رسول الله شدت گرفت. آنگاه فرمود: «به ابوبکر دستور بدهید که بر مردم نماز بخواند. عایشه گفت: ای رسول الله، ابوبکر مردی است نازک دل و هنگامی که در جای شما می‌ایستد، نمی‌تواند نماز بخواند. فرمود: به ابوبکر بگو که بر مردم نماز بخواند. شما (زن‌ها) همچون زنان پیرامون یوسف هستید».

راوی می‌گوید: «ابوبکر در زمان حیات رسول الله بر مردم نماز خواند».

پیامبر دربارۀ ابوبکر فرمود: «إنه أمن الناس عليه في صحبته وماله»

«او پیش از همۀ مردم در دوستی و اموالش بر گردن من حق دارد».

پیامبر دربارۀ ابوبکر فرمود: «لو کنت متخذاً غير ربي خليلاً لا تخذت أبا بکر».

«گر غیر از پروردگار دوستی بر می‌گزیدم، بی‌تردید ابوبکر را برای دوستی انتخاب می‌کردم».

پیامبر به خاطر او و دفاع از او خشمگین شد تا اینکه چهره‌اش بر افروخته شد و از او جانبداری می‌کرد و سه بار برای او طلب آمرزش کرد.

پیامبرص فرمود: «پس از آنکه قریش مرا تکذیب کردند، ابوبکر بدون تردید مرا تصدیق کرد».

پیامبرص فرمود: «آیا دوستم را برایم رها می‌کنید؟» و این سخن را خطاب به هیچ احدی نگفته است که نشان دهندۀ این است که او را از میان صحابه برای دوستی انتخاب کرده بود به طوری که هیچ کس به این مقام در دوستی پیامبر دست نیافته بود.

اشارۀ پیامبر به خلافت او و تلاش برای نوشتن این امر و سپس رها کردن این امر با ایمان و یقین به پروردگار و اینکه فرمود: خداوند و مؤمنان از خلیفه شدن غیر او ابا و امتناع می‌کنند و این از بزرگترین فضایل اوست که هیچ کس در برتری او بعد از پیامبر شکی ندارد.گواهی و شهادت اصحاب پیامبر از جمله علی بر این بود که او بعد از پیامبر بهترین مردم بود. همچنین عمر می‌گفت: از میان جمع، بزرگ صحابه و بهترین آن‌ها و سرورشان و دوست داشتنی‌ترین فرد آن‌ها در نظر پیامبر، ابوبکر بود. هیچ کس این امر را انکار یا تقبیح نکرد که این امر نشان دهندۀ اجماع آن‌ها بر این نکته است.

و داعی شیاد همۀ این حدیث‌ها را نادیده گرفته است و به دنبال حدیثی دروغین رفته تا بگوید من در بحث برنده شدم.

خوانندۀ محترم، آیا این است سطح علمی شیعه‌ها در مناظره؟! عجیب اینکه شیعه‌ها به این کتاب خیلی می‌نازند!.

می‌گوید:

# **-** **حدیث ابی بکر و عمر که دو سید از پیران اهل بهشت‌اند، ساختگی است.**

این حدیث ساختگی است به دلیل عقلی و نقلی. سند نقلی، این است که سند حدیث ضعیف است...([[151]](#footnote-151)).

جواب ما:

این چه حکایتی است که اگر حدیث در مدح ابوبکر باشد، دنبال سند می‌گردی اما اگر در مدح علی باشد، گفتۀ ما را کافی و درست می‌دانی؛ حتی اگر نجار سر کوچه گفته باشد. آیا تا به حال یک حرف سلیمان بلخی را در مدح علی رد کرده‌ای؟ این است انصاف تو!!.

اما این حدیث، صحیح است به گفتۀ آلبانی و ابن کثیر و ابن قتیبه و مناوی و دیگران.

گفتی:«در بهشت همه جوانند و پیری نیست تا ابوبکر وعمر سید و سرور آنان باشند».

دلیل عقلی تو بر رد این حدیث این است که:

مدار جنت، بر دنیا است و بهشت امتداد دنیاست. بهشتیان برای عمل دنیایی خود به بهشت می‌روند. منظور این است که ابوبکر و عمر، سید مردانی هستند که در دنیا به پیری رسیده‌اند. اگر اینطور نیست، چرا پیامبر فرمود: حسن و حسین، دو سید جوانان اهل بهشت‌اند. وقتی در بهشت همه جوانند، این تاکید بر جوانان برای چیست؟

در حدیث دیگری است که کودکان کفار در بهشت خادمند. پس اعتبار حرف بر حالت دنیا است. حالا فهمیدی؟.

ادعای 135- سنی خودش روایت دارد که حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت‌اند...([[152]](#footnote-152)).

جواب ما:

اول، لیست راویان حدیث را نگاه کنید تا حال شما بد شود! و بهم بخورد!

دوم، ما قبول داریم این حدیث درست است اما نه از زبان منافقان و مشرکان و ملحدانی چون سلیمان بلخی و ابن صباغ و سبط ابن جوزی و ابن ابی الحدید و دیگر رافضیان...

سوم، چرا در این جا برحدیث ایراد نمی‌گیری و نمی‌گویی: چه معنی دارد که کلمۀ جوانان را ذکر کرده است مگر در بهشت پیر هم هست؟ چرا در حدیث قبلی این قدر موشکاف ودقیق بودی و این جا نیستی؟! ای آدم بی‌تعصب!.

ادعای 136- حدیث سنی که می‌گوید: با بودن ابوبکر کس دیگری نباید پیش امام شود، درست نیست

باز حدیثی را از سنی‌ها نقل کرده است که «ما ينبقی لقوم فيهم ابوبکر ان يتقدم عليه» و گفته این حدیث درست نیست؛ زیرا با وجود حضور ابوبکر در تبوک پیامبر علی را جانشین کرد و در حج اکبر، علی را فرستاد تا نامۀ برائت از مشرکان را بخواند. خلاصه می‌گوید: چرا به علی کاری واگذار شد...([[153]](#footnote-153)).

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: این حدیث دروغ است و تو هم می‌دانی که دروغ است و به همین خاطر سند هم نشان ندادی؛ چون اصلاً در کتب ما نیست. در کتب شما هم نیست. پس این حدیث را از کجا آوردی و هدفت چیست؟.

می‌گوید:

ادعای 137- روایت ابی بکر و عایشه، محبوب پیغمبر بودند، دروغ است

این روایت با احادیث دیگر در تضاد است. ببینیم که چگونه آن را درست نمی‌داند.

فاطمه بهترین زنان عالم است. او احادیثی را آورده که پیامبر گفته است: فاطمه، سیده النساء است...([[154]](#footnote-154)).

جواب ما:

این، نهایت درجۀ فهم این مرد است! او نمی‌داند که هر حُبّی جای خود را دارد.

حالا من اعتقاد دارم که حضرت مریم، سیدة النساء است. آیا اشکال دارد که بگویم: محبوبترین زن نزد من مادرم است. آیا این دو متضاد است؟ دوستی دختر به جای خود؛ حب زن به جای خود.

این مرد، بدیهیات را منکر است!.

می‌گوید: آیه داریم که باید نزدیکان رسول را دوست داشته باشیم.

این آیه در حق اهل بیت است:

﴿لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ﴾ [الشورى: 23]

یعنی: «من از شما اجری نمی‌خواهم مگر آنکه به نزدیکانم مودت و محبت کنید».

جواب ما:

آیه را غلط معنی کرده است. منظور این نیست که محب نزدیکانم باشید. معنی درست این است که من از شما اجری نمی‌خواهم اما رعایت حق قرابت و خویشاوندی را بکنید و به این خاطر هم که شده مرا آزار ندهید.

ما حتی با معنی شما هم، پیرو حقیقی این آیه هستیم؛ زیرا هم دوستدار دختر پیامبریم و هم دوستار زنانش. اما شما از این آیه این را می‌فهمید که باید زنانش را فحش دهید. این است تفسیر شما از مودة فی القربی. اگر منظور، اهل بیت بود، نباید می‌گفت: المودة فی القربی. باید می‌گفت: مودة ذولقربی. مثل این آیه:

﴿۞وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ [الأنفال: 41]

«و بدانید که خمس، غنیمت مال الله و رسولش و نزدیکان رسول و یتیمان وفقیران و در راه مانده گان است.»

بخاری هم، حرف ما را از زبان ابن عباس می‌گوید. پس تو این گفته‌ها را از کجا آوردی؟.

وانگهی فاطمه بعد از رسول حق ندارد که اجری بخواهد. اجر او بر الله است!.

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا٥٧﴾ [الفرقان: 57]

«بگو: من از شما اجری نمی‌خواهم فقط می‌خواهم به سوی الله بروید.»

و این آیه است که می‌گوید: اگر از شما اجری خواستم، مال خودتان باشد.

﴿قُلۡ مَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٖ فَهُوَ لَكُمۡۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۖ﴾ [سبأ: 47]

«اگر از شما اجری خواستم، آن اجر، مال خودتان باشد. اجر خود را از الله می‌خواهم».

پس پیامبر اصلاً اجر نمی‌خواهد! و این دلیل دیگری است که تفسیر ما درست است.

بعد آیه می‌گوید: «في القربی». نمی‌گوید: «مودة لذوی القربی».

پس این آیه ثابت می‌کند که تفسیر شیعه از آیۀ ﴿لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ﴾ دروغ است.

ادعای 138- اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت، دلیلی است برحقانیت شیعه

شعری را از شافعی ذکر کرده که در آن آمده است: همین درجه برای اهلبیت بس است که اگر در نماز به آن‌ها سلام نکنیم، نماز پذیرفته نمی‌شود. این را دلیل گرفته که فاطمه محبوب‌تر است تا عایشه...([[155]](#footnote-155)).

جواب ما:

آیا گمان می‌کنی که امام شافعی، زن پیغمبر را از اهلبیت ایشان نمی‌دانست؟!.

این شما هستید که زن را از اهلبیت نمی‌دانید و در این اعتقاد، حماقت و لجاجت و غرض ورزی و بی‌حیایی را یک جا جمع کرده‌اید و به این هم بسنده نکرده‌اید؛ از شافعی شعری در مدح اهلبیت می‌آورید.

بدبخت‌ها شافعی دارد اهلبیت را مدح می‌کند؛ یعنی، عایشه و حفصه را. می‌بینی که امام شافعی چقدر اهلبیت را دوست دارد. او را که مثال می‌زنی، مرام او را نیز، قبول کن.

این چه روش خبیثی است که از هرچمنی گلی می‌چینی؟ حرفی را که مطابق میلت است از بزرگان ما نقل می‌کنی، اما حرف‌های دیگر آن‌ها را رد کنی.

اگر یک مسیحی کتابی بنویسد تا حقانیت عیسی و باطل بودن اسلام را ثابت کند و شعری از شافعی در مدح عیسی بیاورد و نتیجه بگیرد که اسلام بد است. آیا به این استدلال او نمی‌خندی؟ ما هم به کارت می‌خندیم و از حماقت و لجاجت تو انگشت بر دهانیم!.

حالا که نام امام شافعی را ذکر کردی، خوب است نظر ایشان را دربارۀ شیعه بدانی؛ همان گونه که نظر ایشان را دربارۀ اهل بیت دانستی. امام شافعی می‌گوید: «در میان فرقه‌ها، هیچ فرقه‌ای را در ادعاهایش دروغگوتر و در شهادت دروغ، گستاخ‌تر از رافضیان([[156]](#footnote-156)) ندیدم([[157]](#footnote-157))».

ادعای 139- علی، محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده است

باز یک حدیث ساختگی از زبان شیخ سلیمان بلخی و ابن حجر مکی صوفی و آدم‌هایی مثل محمد بن طلحه و خوارزمی پیدا کرده است که علی محبوترین فرد پیش رسول الله بو د...([[158]](#footnote-158)).

جواب ما:

این دروغ است. اصل این حدیث در ترمذی است که ضعیف است.

من نمی‌دانم این مرد که از کتب ما نقل قول می‌کند،چرا قواعد ما را در تصحیح حدیث نمی‌پذیرد؟! مثل این است که ما در بازار با ارز بیگانه معامله کنیم، اما ارزش آن را بیش از قیمت واقعی آن اعلام کنیم. کی از ما قبول می‌کند؟ هیچ کس!.

می‌گوید:حدیث «طیر مَشویّ» دلیلی است برمحبوب‌ترین بودن علی

حدیث، این است که: «روزی زنی برای پیامبر مرغ بریانی هدیه آورد و ایشان دعا کرد که یا الله، محبوبترین خلقت را بفرست تا با من بخورد و علی آمد و با او خورد...»([[159]](#footnote-159)).

جواب ما:

این حدیث، دروغ است نه در بخاری هست نه در مسلم.

اما نویسنده می‌گوید: هم در صحیح بخاری هست هم مسلم. او مثل همیشه به دروغ استناد می‌کند. اما برای آنکه به دروغش بهایی دهد، می‌گوید: در صحاح سته هست.

دروغ در خود جمله هست. برای رسول الله هدیه می‌آید و به اطرافیانش تعارف نمی‌کند که بیایند در خوردن با او شریک شوند و این راوی بیچاره دیده است که علی هم نشست و خورد، اما خودش نخورد.

وای بر مردمی که او و کتابش را با ارزش می‌دانند. این را ابن عساکر نقل کرده است. و علمای ما آن را ضعیف ویا جعلی می‌دانند.

ادعای 140- قرآن را کسی نمی‌فهمد جز امامان ما

اما معنی قران را کسی نمی‌فهمد غیر از اهلبیت...([[160]](#footnote-160)).

جواب ما:

اکنون که اهل بیت نیست، پس باید به کتبی که شما مدعی هستید اقوال اهل بیت است؛ مراجعه کنیم.

به زبان ساده‌تر قرآن را قبول نداری و کتب حدیث خودت را قبول داری. این، عقیدۀ توست. هرچند که مستقیم نمی‌گویی، اما حرف تو را که تجزیه کنیم، فقط همین معنی را می‌دهد.

پس قرآن نمی‌تواند اختلاف من و تو را حل کند. باید به کتب تو مراجعه کنیم تا حل شود؛ یعنی، کتاب خودت را از قرآن بالاتر می‌دانی عملا این باور توست هرچند که، به زبان نمی‌گویی.

ادعای 141- اهل ذکر، آل محمدند

می‌گوید: در تفسیر این آیه: ﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ٧﴾ [الأنبياء: 7]

«... پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید».

شیخ سلیمان بلخی می‌فرماید که منظور، حضرت علی است...([[161]](#footnote-161)).

جواب ما:

من نمی‌فهمم چرا داعی،عاشق سلیمان بلخی است. اگر این سلیمان بلخی نمی‌فرمود، آیا معنی این آیه معلوم نبود؟! ای مردک، شیخ سلیمان بلخی یک انسان بیهوده و بی‌ارزش بود که 150 سال پیش مرد. اگر من بنویسم: ترمذی یک انسان بی‌ارزش بود، شاید تکفیر شوم. اما بی‌دغدغه می‌گویم: سلیمان بلخی، صوفی مشرک،ملحد و شیعه بود. برو در تمام حوزه‌های علمی مطرح کن؛ ببین که کسی به من اعتراض می‌کند.

آخر چه بگویم به کسی که این همه عالِم را رها کرده است و مرتب می‌گوید: سلیمان بلخی، سلیمان بلخی. آیا علی آباد هم شهری است!؟.

اگر این آیۀ 7 و8 از سورۀ انبیاء را کامل بخوانیم و آیات پیش از آن را ببینیم، مشاهده می‌کنیم که بحث از مشرکانی است که قبول نمی‌کردند خدا انسانی را پیغمبر کند و گمان می‌کردند که پیغمبر باید از جنس فوق بشر باشد؛ مثلاً غذا نخورد. در این آیه که داعی شیاد، نصفش را آورده است، اول الله می‌فرماید که ای مشرکان، قبل از محمد هم هر پیغمبری که آمد، مذکر و از جنس بشر بود؛ اگر حرف محمد را قبول ندارید که پیغمبر می‌تواند از جنس بشر باشد از اهل کتاب بپرسید. اما داعی گفته است: الله فرموده است که «ای محمد، به مشرکان بگو: اگر باور ندارید که بشری مثل من می‌تواند پیغمبر باشد از علی که پیرو من است بپرسید.» آیا این حرف عاقلانه است؟! مشرکان که محمد را قبول نداشتند، حرف علی را چطور قبول می‌کردند که الله بگوید: «فاسئلوا اهل الذکر» (یعنی، بپرسید از علی)! پس اهل الذکر، همانا اهل کتاب بودند که با وجود دشمنی با محمد ناچار بودند، شهادت بدهند که پیامبران آن‌ها نیز، طعام می‌خوردند و در بازار می‌رفتند.

ما آیه را کامل می‌آوریم تا سند رسوایی او باشد:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ٧ وَمَا جَعَلۡنَٰهُمۡ جَسَدٗا لَّا يَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُواْ خَٰلِدِينَ٨﴾ [الأنبياء: 7-8]

ادعای 142- منظور آیه از اشداء علی الکفار علی است

در این جا دست پیش گرفته تا پس نیفتد. این داعی می‌داند که یکی از آیاتی که ما به آن استناد می‌کنیم تا مقام بلند اصحاب پیامبر را با آن ثابت کنیم، همانا آیۀ:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: 29]

«محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر و [با] همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را می‌خواهند. علامت آن‌ها بر اثر سجود در چهره‌هایشان است...».

پس می‌گوید: منظور از ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ علی است. منظور از ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾ علی است. منظور از ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ هم، علی است و مقصود از ﴿أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾ علی است.

او اول با سنی مناظره کرده است و معنی این آیه را عوض کرده تا بتواند از صراحت و معنی آیه فرار کند. سنی گفته است: منظور از این آیه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی است. ﴿ٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ ابوبکر است. ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾ عمر است. ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ عثمان است و ﴿أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾ علی است...([[162]](#footnote-162)).

جواب ما:

این دروغ است. سنی این را نمی‌گوید. این آیه دربارۀ تمامی یاران محمدص است. چگونه منظور از ﴿ٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾، ابوبکر است در حالی که ابوبکر، یک نفر و جمله، جمع است و همین ایراد در سه جملۀ دیگر هم هست. دروغ‌های خودش کافی نیست که از زبان سنی هم، دروغ می‌گوید.

به هر حال این آیه یکی از بهترین دلایل ما بر پاکی اصحاب محمد است و مکر داعی برای بی‌ارزش کردن آن با تغییر در تفسیر و منسوب کردن یک تفسیر غیر عقلانی به سنی‌ها برای فرار از معنی آیه، چه فایدهای برایش داشت؟!.

نان مفت در دنیا خورد حالا باید لباس آتش بپوشد. یا الله، پناه می‌برم به تو از حال اهل نار.

از این آیه که صحابه را به ساقه‌ای که رشد می‌کنند و به درخت تنومندی تشبیه کرده است و در آخر آیه گفته است: ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ﴾ [الفتح: 29] «کافران را به خشم دراندازد». امام مالک، نتیجه گرفته است:

«هر کس به صحابه غیض داشته باشد، کافر است و چون شیعه‌ها به صحابه غیض دارند، پس کافرند». بر اساس نص آیه.

حالا داعی مکار با شتاب می‌خواهد بگوید: آیه دربارۀ علی است که خنده دار و گریه آور است. این تفسیر او!.

ادعای 143- حضرت محمد، ابوبکر را برای این برد که مبادا جایش را به کفار بگوید

می‌گوید: حضرت محمد، ابوبکر را برای این برد که مبادا جایش را به کفار بگوید...([[163]](#footnote-163)).

جواب ما:

این هم یک آیۀ دیگر است که شیعه را به گریه در آورده است. بیچاره قرآن را چه کند که نمی‌تواند مثل حدیث آن را عوض کند. قرآن کتاب بخاری نیست که بگوید: قبول ندارم.

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٤٠﴾ [التوبة: 40]

پس چپ و راست می‌گرددتا شاید راهی برای فرار بیابد.

آیه آن قدر واضح است که داعی برای ماست مالی کردن آن، اگر تمام ماست‌های ملل دنیا را مصرف کند، باز ماست کم می‌آورد.

ما که تا به حال ندیده بودیم، آدم وقت فرا،ر دشمنش را با خود ببرد! ندیده بودیم که قومی از یک انسان بی‌منطق چنین حرف‌های... نمی‌گویم: کودکانه چون توهین به کودکان است و نمی‌گویم: احمقانه چون توهین به احمقان است. می‌گویم: شیعه گانه را قبول کنند!.

مگر وقتی کفار به در غار رسیدند، ابوبکر نمی‌توانست حضرت محمد را لو بدهد. نمی‌توانست داد بزند؟!

مردک، اگر اینطور است، پس باید حضرت محمد ابولهب و ابو جهل را نیز با خود می‌برد. شما که ابوبکر را از ابی جهل بدتر می‌دانید. این طور نیست؟

ادعای 144- ابوبکر بی‌اجازه با پیغمبر همراه شد...([[164]](#footnote-164))

جواب ما:

چرا؟! مگر در راه حلوا پخش می‌کردند که این قدر شوق داشت با محمد باشد؟! مگر می‌دانست که کار حضرت محمد بالا می‌گیرد؟.

اگر ایشان دشمن پیامبر بودند و اگر رسول الله از ترس لو رفتن، ایشان را همراه خود برد، پس چرا وقتی که کفار به در غار رسیدند، ابوبکر داد نزد تا محمد را لو دهد؟!.

شیعه به این سوال جواب می‌دهد؟ نه هرگز. او فقط به تکرار حرف‌های احمقانۀ خود می‌پردازد و از بحث علمی می‌گریزد.

ادعای 145- همراهی ابوبکر با پیامبر در غار بی‌اهمیت است

در این مقوله، آبروی خود را پاک برده است و برای آنکه دوستی و همراهی حضرت ابوبکر را با حضرت محمد بی‌اهمیت جلوه دهد، مثال‌هایی زده است که نشان دهندۀ هیچ چیزی نیست جز کینۀ شتری این قوم با اسلام و مسلمانان.

می‌گوید: حضرت یوسف هم در زندان دوستان زندانی خود را یا «صاحبی السجن» (دوستان زندانی من) گفته است. البته آن دو کافر بودند و این مطلب، فضیلتی را برایشان ثابت نمی‌کند.

پس در قرآن که آمده است: «وقال لصاحبه...» این، برای ابوبکر فضیلتی نمی‌آورد...([[165]](#footnote-165)).

جواب ما:

اول، پس برای علی هم نمی‌آورد. وقتی برای ابوبکر قیاس می‌کنی برای علی هم بکن.

دوم، یوسف،خودش، آن دو یار را در زندان انتخاب نکرد. او را در اتاقی زندانی کردند و این دو نیز، آن جا بودند. در حالی که محمد، ابوبکر را به دوستی انتخاب کرد. چرا رسول اکرم در آن ایام حساس و در قبل و بعدش یک آدم بد را به دوستی برگزید تا این همه بدبختی برای اسلام بیاورد؟!.

سوم، به گفتۀ یوسف به یارانش توجه کن تا حقیقت یارانش را دریابی. به آن‌ها می‌گوید: شرک نکنید. به سخن محمد که به یارش می‌گوید، توجه کن تا حقیقت درونی یارش را دریابی. به او می‌گوید: غمگین مباش؛ الله با ماست.

آیا یوسف به دو یار زندانی خود گفت: ای کافر، غمگین مباش؛ الله با شماست.

آیا قیاس کردن هم بلد نیستی؟! از قیاسش خنده آمد خلق را...

و می‌گوید:در سورۀ کهف، باغ دار مسلمان به باغ دار کافر می‌گوید: یا صاحبی.

جواب به توهمان است که گفتم. بعد از «لصاحبه» چه می‌گوید؟ می‌گوید: «الله معنا» و باغ تو خراب نمی‌شود. یا می‌گوید: (آیا کافر شدی به کسی که تو را از خاک آفرید؟).

و می‌گوید:الله با همه هست. طبق این آیه «وما يکون من نجوی ثلاثة وهو رابعهم...» پس برای ابوبکر فضیلتی نیست. اگر فضیلتی نیست،.

جواب ما:

دیگر چرا رسول می‌گوید: «لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا»

چرا می‌گوید: «غمگین مشو؛ الله با ماست.» الله با تعقیب کنندگان هم بود؛ چرا به آن‌ها نگفت: غمگین نباشید؛ الله با شماست. چرا آخر، کفار غمگین شدند و ابابکر خوشحال؟ چرا کفار، محمد را نیافتند. در حالی که الله با آن‌ها هم بود. چرا الله فقط ابوبکر را به مراد خود رساند و کفار را نرساند در حالی که با همه بود.

فرق در این است که با رحمت خود همراه ابوبکر بود و با زحمت و خشم خود همراه کفار بود!.

کور هم این فرق را می‌فهمد؛ اما کور دل نه! کور دل را علاجی نیست.

می‌گوید: شیطان همنشین فرشته گان بود؛ اما بی‌فایده...([[166]](#footnote-166)).

جواب ما:

پس جبرییل هم، همنشین فرشته گان بود؛ پس با قیاس تو بی‌فایده است؟!.

این چگونه قیاسی است! ما از شیطان بد می‌گوییم؛ چون الله از او بد گفته است و دیگر فرشتگان را می‌ستاییم؛ چون الله آن‌ها را ستوده است. همین جوری که نمی‌شود گفت: چون شیطان بد بود، ابوبکر هم بد است. قرآن از شیطان به طور مستقیم بد گفته است و ابوبکر را غیر مستقیم ستوده است.

و می‌گوید: بلعم بن باعورا آدم خوبی بود بعد بد شد...([[167]](#footnote-167)).

جواب ما:

بسیار خوب، شما که ابوبکر را در هیچ مرحله‌ای خوب نمی‌دانید، پس باید ابوبکر را با فرعون مقایسه کنید. آیا موسی، فرعون را همنشین خود کرد؟ آیا موسی بعد از خیانت بلعم بن باعورا او را همچنان وزیر و همنشین خود کرد؟.

آخر تا کی می‌خواهی به پیامبر به طور غیر مستقیم توهین کنی؟ بله، وقتی من بگویم: فلانی با آدم‌های نا بابی می‌گردد. این حرف توهینی به فلانی هم، هست!.

اگر بلعم بن باعور خیانت کرده است، چه ربطی به ابوبکر و عایشه و عمر دارد؟!

ما هم نمی‌گوییم: آدم خوب محال است که بد شود. بله، آدم خوب هم امکان دارد که بد شود.

اما تنها با امکان چیزی که وجود آن ثابت نمی‌شود! امکان دارد علی هم یک روز خوب باشد و یک روز بد. اما این امکان را باید ثابت کنی.

اما مثال برعکس است و می‌گوید:

شیطان مردود شد ؛ بلعم بن باعور مردود شد و برصیصای عابد مردود شد...([[168]](#footnote-168)).

جواب ما:

اما ابوبکر تا روز آخر دوست پیامبر بود. در زمان بیماری پیامبر به امر ایشان، امام جماعت شد.

آیا با چرندگویی حرف ناحق، حق می‌شود؟ قرآن در رد برصیصای عابد([[169]](#footnote-169)) آیه دارد و در مدح ابوبکر هم آیه دارد:

﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ «ناراحت نشو ای ابوبکر که الله با ماست».

ادعای 146- نزول سکینه در غار بر رسول الله بوده است نه بر ابوبکر

در این جا، از دجال هم جلو زد. برای خراب کردن دلیل سنی‌ها از زبان آن‌ها مدعی شده است. همان استدلال احمقانه را در این جا تکرار کرده است.

که سنی می‌گوید: منظور از آیۀ: ﴿فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ﴾ ابوبکر است...([[170]](#footnote-170)).

جواب ما:

در حالی که سنی می‌گوید: منظور، حضرت محمد است و اضافه می‌کند که منظور از «الله معنا» ابوبکر است. این مرد، دو قدم از دجال جلوتر است!.

این آیه را شاهد آورده است که پیغمبر به ابوبکر گفت: غمگین نشو(لا تحزن) در حالی که آیۀ دیگر می‌گوید:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ٦٢﴾ [يونس: 62]

«آگاه باشید که دوستان الله نه می‌ترسند و نه غمگین می‌شوند».

می‌گوید:

رسول اکرم با بیان «لا تحزن» ابوبکر را از حزن و اندوه منع نموده است. آیا این حزن ابی بکر خوب بود یا بد؟ اگر خوب بود، چرا منع کرده است؟ اگر بد و عصیان بود، پس برای صاحب آن شرافتی نیست...([[171]](#footnote-171)).

جواب ما:

آیا بازی با کلام را دیدید؟ آیا این مذهب باطل را دیدید؟.

او مگر در قرآن نخوانده است که الله به حضرت لوط می‌گوید:

﴿وَلَمَّآ أَن جَآءَتۡ رُسُلُنَا لُوطٗا سِيٓءَ بِهِمۡ وَضَاقَ بِهِمۡ ذَرۡعٗاۖ وَقَالُواْ لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ إِنَّا مُنَجُّوكَ﴾ [العنكبوت: 33]

آیا برای لوط شرافتی نیست؟ آیا لوط از اولیاء الله نبود؟.

به حضرت محمد هم، می‌گوید:

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ٨٨﴾ [الحجر: 88]

آیا برای حضرت محمد شرافتی نیست؟ آیا پیامبر، ولی الله نبود؟

به حضرت مریم هم، امر کرده است که «لا تحزني»

﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحۡتِهَآ أَلَّا تَحۡزَنِي قَدۡ جَعَلَ رَبُّكِ تَحۡتَكِ سَرِيّٗا٢٤﴾ [مريم: 24]

نمی‌دانم به این استدلال‌های داعی شیاد بگریم یا بخندم؟!!

کسانی که فریب این دجال را خورده‌اند، روز قیامت به الله چه جوابی خواهند داد؟وقتی که خداوند از آن‌ها بپرسد: آیا به شما چشم و گوش و دل نداده بودم؟

سیصد آیه قران در شأن علی است

ادعای 147- با کتب اهل سنت ثابت می‌کنم که 300 آیۀ قرآن دربارۀ علی است...([[172]](#footnote-172)).

جواب ما:

اگر اهل سنت 300 آیه را دربارۀ علی می‌دانند پس شما 3000 آیه را در حق ایشان می‌دانید. قرآن 6236 آیه دارد. بقیه هم حتماً در حق فاطمه، حسن و حسین و امام آخرتان است!!!!.

سنی که می‌گوید: 300 آیه در حق علی هست، پس الله از ترس کی یک بار هم در قرآن نام علی را ذکر نمی‌کند؛ اما نام ایوب و ذوالقرنین هست؟!!.

نام علی که به گفته شما از انبیاء و ملائکه هم بالاتر است، یک بار هم نیست! وقتی می‌گوییم: چرا نام علی در قرآن نیست؟ می‌گویند: هر چیزی که نباید در قرآن باشد! ای جاهلان، در این جا پس چرا می‌گویید: 300 دفعه در قرآن آمده است!.

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.

می‌گوید: منظور از ﴿ٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ ، در آیۀ ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾، علی است.

جواب ما:

ما هم می‌گوییم: علی هم است؛ اما این کلمه جمع است. این قدر که دیگر سواد داری تا فرق مونث و مذکر و جمع و مفرد را بدانی؟ علی هست؛ باقی یاران پیامبر نیز، مشمول آیه هستند.

ادعای 148- سبقت علی در اسلام دلیل است بر برتری او

وهمچنین تربیت نمودن پیغمبر، علی را از طفولیت...([[173]](#footnote-173)).

جواب ما:

این مرد، این آیه را نوشته است:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100]

بعد می‌گوید:منظور آیه، علی است و خدیجه.

دیگر داری چیزی بدتر از هذیان می‌گویی. کلمه جمع است و ذکر انصار هم هست. در حالیکه علی و خدیجه از انصار نبودند

صفحه‌ها را از حرف‌های سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و حسکانی پر کرده است و حتی به خود زحمت نداده که آیه را بخواند. علی را هم مهاجر می‌کند و هم انصار و خدیجه به کجا هجرت کرد که مشمول آیه باشد؟!!.

حدیث‌هایی که آورده است، همه دروغ است. همه را از دوستانش خوارزمی، سلیمان بلخی، سبط ابن جوزی و دیگران که مرتب نامشان را در کتاب تکرار می‌کند، نقل قول کرده یا از احادیث ضعیف ما نقل قول کرده است.

ادعای 149- علی اولین مومن بود...([[174]](#footnote-174)).

جواب ما:

به فرض که اولین مومنان بود، این برایش فضیلتی نیست؛ نسبت به فضیلت ابوبکر و عمر.

چون علی کودک بود. کودک به دین پدر است و پیامبر به منزلۀ پدر علی بود. اگر علی ایمان نمی‌آورد در خانه دچار مشکل می‌شد. در حالی که این وضع برای عمر و ابوبکر برعکس بود.

پس ایمان علی به پیامبر مثل ایمان آوردن ابوبکر نیست. ابوبکر با ایمان آوردن در خطر از دست دادن منافع و جان قرار گرفت و علی با ایمان نیاوردن در معرض خطر قرار می‌گرفت؛ زیرا سرپرستان او؛ یعنی، خدیجه و پیامبر، هر دو، مسلمان شده بودند. اگر علی ایمان نمی‌آورد این جای تعجب بود.

من که سنی شدم، همۀ بچه‌هایم نیز، سنی شدند. اگر یک پسرم مذهب مرا قبول نکند در فشار و زحمت می‌افتد و تعجبی ندارد و امتیازی هم نیست. اما من که مذهب شیعه را ترک کردم، مجبور به هجرت شدم و کارم را از دست دادم. این سخت‌تر و مهمتر است. و فضیلت است.

ادعای 150- ایمان علی در کوچکی، دلیل بر وفور عقل و فضل او می‌باشد

می‌گوید: پیامبر، علی را لایق دعوت دید که گفت: مسلمان شو...([[175]](#footnote-175)).

جواب ما:

بچۀ ما، زبان که باز کرد به او «لا إله إلا الله» را یاد می‌دهیم. بزرگتر که شد، ارکان اسلام را یاد می‌دهیم. این به هوش بچه ربطی ندارد. تعلیم بچه وظیفۀ هر سرپرستی است.

می‌گوید:

بازهم صباغ مالکی و محمد بن طلحه را در کنار سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و گنجی و همدانی و خوارزمی شاهد آورده است تا ثابت کند که ایمان علی بهتر از ایمان ابوبکر بود.

در ضمن می‌گوید: آن‌ها از بزرگان سنی‌ها هستند.

ایمان علی از فطرت بود اما صحابۀ دیگر مدتی از عمرشان را در کفر سپری کردند

و این دلیل است بر برتری علی و می‌گوید:چون علی در کودکی ایمان آورد، پس ایمان او افضل است...([[176]](#footnote-176)).

جواب ما:

می‌گوییم که گناه ابوبکر چه بود که الله وقتی ابوبکر پیر شد، پیامبر را مبعوث کرد. آخر به چه دلیل ایمان علی افضل است؟ مگر این آیه را نخواندی؟

﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا٧٠﴾ [الفرقان: 70]

الله بدی‌های اصحاب را در زمان جاهلیت به نیکی تبدیل می‌کند. چرا نکند؟ آن‌ها بر عادات بد بودند؛ اسلام که آمد، ترک عادات برایشان مشکل‌تر بود تا علی. پس به خاطر این فداکاری اجر بزرگی خواهند گرفت و این اصلاً عیب نیست.

ادعای 151- علی افضل از جمیع صحابه و امت بود...([[177]](#footnote-177))

جواب ما:

خجالت نکش. یادت رفته است؟ مگر از همۀ انبیاء و فرشته‌ها هم افضل‌تر نبود. اما نمی‌دانم چرا قرآن به او اشاره‌ای ندارد؟!.

همین طور از کارخانۀ دروغ سازی خویش، حدیث دروغ می‌سازد. کارگرانش هم، سلیمان بلخی، ابن ابی الحدید، خوارزمی، اسکافی، گنجی، ابن صباغ وحسکانی هستند.

ادعای 152- نزول آیه در شأن علی «لیلة الهجرة» که در بستر رسول اکرم خوابید

می‌گوید آیۀ:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ٢٠٧﴾ [البقرة: 207]

«و از مردم کسی است که می‌فروشد خودش را تا الله را راضی کند و الله مهربان است بر بندگان».

آیا این آیه در حق علی و دربارۀ خوابیدن او در شب هجرت در رختخواب رسول الله است...؟([[178]](#footnote-178)).

جواب ما:

این، دروغی بیش نیست. این آیه دربارۀ صهیب رومی نازل شد که در زمان هجرت، مردم از او خواستند که مالش را بگذارد و برود. و او قبول کرد.سپس در حق همۀ مومنان است.

او می‌گوید علمای سنی این را در حق علی می‌دانند! اما فقط از سلیمان بلخی شیعه نقل قول می‌کند که ما او را قبول نداریم.

ادعای 153- اعتراف علماء سنّی بر افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاجت ابی بکر در غار...([[179]](#footnote-179)).

جواب ما:

منظورش از علمای اهل سنت حتماً چهار امام چهار مذهب ما هستند؛ یا شاید هم بخاری، مسلم، ابن تیمیه یا ابن رجب.

حالا ببینیم او از چه کسی دلیل می‌آورد؟ از ترمذی نسایی ابن ماجه؟.

نه بابا از این‌ها هم مشهورتر هستند. از حضرت ابو جعفر اسکافی اعتراف گرفته است از حضرت علامه دهر! مشهور در شرق و غرب عالم اسلام! از ابن صباغ مغربی گواهی آورده است. او را می‌شناسید؟.

این دیگه کیه! نام کامل او، نورالدین علی بن محمد است.

کتابی دارد به نام «الفضول المهمه في معرفته الائمه» و در هر فصلش، فضایل یکی از امام‌های شیعه را نوشته است و منظورش از ائمه، امامهای دوازده گانۀ شیعه است.

در حیرتم که چرا دیگر نام مالکی را یدک می‌کشد؟!.

ادعای 154- علی از ابوبکر برتر است چون ابوبکر سفر را دوست می‌داشت

در این جا، یک دلیل دیگر هم آورده است تا برتری علی را ثابت کند. می‌گوید: علی دوست نداشت یک دقیقه از رسول جدا باشد. پس این عدم همراهی با پیامبر او را رنج می‌داد و این، اجر او را مضاعف کرد.

اما ابوبکر سفر را دوست داشت پس هجرت برایش مثل سفر بود و به آن عادت داشت پس در آن اجری نیست...([[180]](#footnote-180)).

جواب ما:

در عقل من که به این خزعبلات جواب می‌دهم، شک نکنید.

چه کار کنم که با هر کس مناظره می‌کنم، می‌گوید: برو شب‌های پیشاور را بخوان.

ادعای 155- در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده است

می‌گوید: من خبر ندارم که عمر علمی داشت یا مناظرۀ دینی داشت، اگر کسی خبر دارد به من بگوید...([[181]](#footnote-181)).

جواب ما:

تو از خیلی چیزها خبر نداری. تو هنوز خبر نداری که حسین 1368 سال پیش فوت کرد. همین دیروز بود که چهلمین روز مرگش را گرامی داشتید! تو هنوز خبر نداری که الله یکی است یا 1+ 14!.

اما بدان که عمر سخنان با ارزشی داشت که عین آن‌ها در قرآن است؛ مثل این جملۀ معروفش که در ماجرای تهمت به عایشه فرمود: هذا بهتان عظیم. آیه آمد که: ﴿سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ١٦﴾ [النور: 16]

یکبار عمر در مجلسی قرآن می‌خواند؛ سپس برای قضای حاجت بیرون رفت و برگشت تا قرآن خواندن را ادامه دهد. مردی گفت:

یا امیر المومنین، بدون وضو قرآن می‌خوانی؟ در جواب جمله‌ای کوتاه گفت که یک دنیا معنی داشت. گفت: چه کسی گفته است، وضو لازم است؟ مسیلمۀ کذاب!.

به یک نکته خواننده توجه کند؛ بین شیعه و اقوام پیشین، شباهت عجیبی وجود دارد!

اول این آیه را ببینید:

﴿فَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرٗا مِّثۡلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمۡ عَلَيۡنَا مِن فَضۡلِۢ بَلۡ نَظُنُّكُمۡ كَٰذِبِينَ٢٧﴾ [هود: 27]

همانطور که در آیه می‌بینید، قوم نوح به پیامبر خود ایراد می‌گرفتند که با تو اراذل و اوباش همراه هستند و شیعه‌ها هم به پیامبر خود با زبان بی‌زبانی ایراد می‌گیرند که ای محمد، با تو اراذل و اوباش همراهند!.

اگر نیک بنگریم، می‌بینیم که حرف شیعه، همان حرف منکران قوم نوح است.

ادعای 156- اقرار عمر بر برتری علی بر خودش ؛ در علم و در عمل

از قول عمر می‌گوید: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد...([[182]](#footnote-182)).

جواب ما:

اول، همین جمله دلیل است بر هوش عمر؛ چون فقط نادان خود را از همه عاقلتر می‌داند به خصوص اگر پادشاه هم باشد.

دوم، این حرف «اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد» در بین شیعه‌ها مشهور است؛ اما دروغ است. ما برای دروغ بودن آن چند دلیل عقلی می‌آوریم. عمر با خوردن حق علی هلاک شد با زدن فاطمه (بزعم شما) هلاک شد!.

کسی که در دریا غوطه می‌خورد، از باران نمی‌ترسد یا اگر شخصی به یک آدم کش نصیحت کند که مورچه را نکش، گناه دارد. احمقانه است که او تشکر کند که اگر نمی‌گفتی من در آخرت بدبخت می‌شدم!.

پس یا روایت دروغ است یا اینکه عمر قصد ریا داشت. می‌دانم گل از روی شیعه‌ها شگفته می‌شود که بالاخره راه حلی پیدا شد.

فرض کنید شخصی با حقه بازی ولیعهد را برکنار می‌کند و خودش به جایش می‌نشیند یا با زور و تهدید و آتش زدن خانه‌اش و زدن همسر و کشتن بچه‌اش پادشاه می‌شود. بعد برای ریاکاری از همین مرد تعریف کند! البته این مرد مظلوم هم یک جای کارش عیب دارد که وزارت این ظالم را قبول می‌کند و او را پر و بال می‌دهد تا برای خود حیثیتی دست و پا کند.

حال که این مرد این طور به عمر کمک کرده است، شما چه کاره‌اید که بعد از 1400 سال از عمر بد می‌گویید؟! نتیجه اینکه نه کار عمر عیب دارد، نه کار علی. شیعه دروغ می‌گوید.

ادعای 157- گفتار عمر(لو لا علی لهلک عمر)، سند معتبری از سنی‌ها دارد...([[183]](#footnote-183)).

این مرد چون نمی‌خواهد علمی بحث کند، باز سند از سلیمان بلخی و امثال او آورده است و یک صفحه را از روایت ابن ابی الحدید و سلیمان بلخی و گنجی شافعی و شبلنجی و عجیلی و ابن صباغ پر کرده است.

جواب ما:

مثل اینکه بگوید: روزنامۀ کیهان و رسالت و فردا و ایران امروز از رسول الله روایت کرده‌اند!.

این جمله را عمر به سعد بن معاذ گفت که او را از کشتن زن متهم به زنا منع کند تا بچه دنیا بیاید. و این روایت در مصنف ابن ابی شعبه آمده است:

«أن امرأة غاب عنها زوجها، ثم جاء وهي حامل فرفعها إلى عمر، فأمر برجمها فقال معاذ: إن يكن لك عليها سبيل فلا سبيل لك على ما في بطنها، فقال عمر: احبسوها حتى تضع، فوضعت غلاما له ثنيتان، فلما رآه أبوه قال: ابني، فبلغ ذلك عمر فقال: عجزت النساء أن يلدن مثل معاذ، لولا معاذ هلك عمر».

«مردی پس از مدت درازی از سفر برگشت؛ زنش را حامله دید؛ او را نزد عمر برد و عمر، امر به سنگسارش کرد. معاذ گفت: اما بر بچه‌اش حق نداری که ظلم کنی. عمر گفت: بگذارید زن وضع حمل کند و بچه‌اش را به دنیا آورد با دو دندان. و مرد که دیدش گفت: بچۀ من است! به عمر خبر رسید. گفت: اگر معاذ نبود، من هلاک شده بودم».

در مسند احمد روایتی است که حضرت علی، حضرت عمر را از رجم زنی دیوانه منع کرد. اما عمر نگفت: اگرعلی نبود، عمر هلاک می‌شد.

علمای ما هردو حدیث را قبول ندارند. ملاک قبولی حدیث در نزد آن‌ها معلوم است؛ اما ملاک قبولی حدیث در نزد شیعه این است که در آن مدحی برای علی باشد و ذمی برای اصحاب دیگر. حال اگر راوی، سلیمان بلخی یا سبط ابن جوزی باشد هم، مهم نیست.

در ضمن نام معاذ را برمی‌دارد و می‌نویسد: علی!.

این مردم از عمامه‌های خود هم خجالت نمی‌کشند. علم و جهل نزد آن‌ها یکی است؛ حتی جهل، علم است.

این شیعه‌ها آن قدر دروغ می‌گویند که دیگر برایشان راست شده است.

ادعای 158- علی معما را بهتر از عمر حل می‌کرد؛ پس افضل است

طبق عادتش از گنجی شافعی روایتی آورده است که عمر از کسی پرسید: چگونه صبح کردی؟ گفت: بیدار شدم در حالی که از حق بدم می‌آمد و فتنه را دوست دارم و من چیزی را در زمین دارم که الله در آسمان ندارد. عمر غضبناک شد؛ خواست آزارش دهد که علی گفت: نه؛ منظور بدی ندارد. منظورش این است که مرگ را دوست ندارد که حق است؛ و مال را دوست دارد که فتنه است؛ و زن دارد و الله، زن ندارد...([[184]](#footnote-184)).

جواب ما:

این را از گنجی شافعی نقل کرده است. ببینم این گنجی شافعی که از او نقل قول می‌کنی، کیست؟.

او همان پیرمرد دراز قدی است که نامش و کتابش «الطالب» را در کتب استدلالی شیعه زیاد می‌بینید. از او دلیل می‌آورند که آنچه ما می‌گوییم، عقیدۀ اهل سنت است! اما این مرد در سال 658 مرد؛ یعنی، همان سال‌هایی که الله بر مسلمانان غضب کرد و بلای مغول را بر آن‌ها مسلط نمود.

همان سال‌هایی که شیعه‌ها میدانی یافتند و همه جا به مغول‌ها کمک می‌کردند تا به کمک آن‌ها انتقام حسین را از کودکان سنی بگیرند.

به هر حال محمد بن احمد قمی که شیعه است، می‌گوید: او به مذهب شیعه تمایل یافت و به همین خاطر به دست مردم کشته شد.

ابن کثیر در ضمن داستان‌های طولانی که از ظلم مغول نوشته است، این را هم آورده که شیخی رافضی و خبیث با مغولان ساخته بود و غیض عجیبی به مسلمانان داشت و جای اموال مسلمانان را به مغولان نشان می‌داد و بلاخره مردم او را به همراه گروهی دیگر از منافقان کشتند([[185]](#footnote-185)).

او نمی‌توانست شافعی باشد؛ زیرا به اعتراف ابن طاووس شیعی، این آقای گنجی، محمد بن حسن عسکری را مهدی می‌دانست و باور داشت که او ظهور خواهد کرد. گویا ظلم مغول او را مایوس کرده بود که منتظر مهدی بود. شیعه‌ها بر این باورند: وقتی مهدی می‌آید که جهان از ظلم پر شود. شاید به همین دلیل، مغول را یاری می‌داد تا مهدی زودتر بیایید.

شیعه می‌گوید: او کتابی دارد به نام «البیان في اخبار صاحب الزمان». پس او شیعه بود؛ اما نام شافعی را از او دور نمی‌کنند تا سنی‌ها را بفریبند. در حالی که شافعی‌ها پشت شیعه نماز نمی‌خوانند.

و امام شافعی خودش دربارۀ شیعه می‌گوید: کسی را ندیدم که آشکارتر از شیعه دروغ بگوید!.

او در اواخر قرن هفتم می‌زیست و شیعه هم بود! پس با کدام سند از عمر و علی روایت می‌کند.

در عین حال این داستان نشان دهندۀ این است که عمر دوستدار دین بود و از اینکه کسی از حق بدش بیاید و فتنه را دوست داشته باشد و الله را کامل الصفات نداند، غضبناک می‌شد. برای دین غضبناک شد. پس اینکه معما را حل نکرد، عیب نیست؛ اما چون برای الله ناراحت شد، خوب است.

در پایان این داستان عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد. پس معلوم می‌شود که عمر خیلی متقی بود که خوشحال شد بی‌گناهی را آسیب نرسانده است. خب وقتی عمر این قدر از آزار مردم دور بود، پس غیرممکن است که علی را آزار دهد، بعد او را اینگونه بستاید.

در آخر می‌گوید: عمر گفت: پناه می‌برم به خدا از مشکلی که برای حل آن، علی نباشد.

پس نگویید: عمر، علی را کشان کشان آورد تا از او بیعت بگیرد؛ زیرا خودتان می‌گویید که عمر علی را می‌ستود.

بدانید که این روایت دروغ است. ما نه سلیمان بلخی را سنی می‌دانیم، نه گنجی شافعی را، نه تو را، نه ابن ابی الحدید را و نه ابن طلحه شافعی را. در کتب ما این جمله نیست که اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

این، دروغ شیعه‌های سرگردان و گریزان از حق است. آن‌ها ازیک طرف، این دوستی را بین آن دو راد مرد تاریخ ذکر می‌کنند و از طرف دیگر، می‌گویند: عمر جلوی چشم علی، زن حامله‌اش را آن هم دختر پیامبر را!! چنان زد که سقط جنین کرد! دروغگو حافظه ندارد!.

ادعای 159- عمر در جنگ‌ها شجاع نبود...([[186]](#footnote-186)).

جواب ما:

همین شجاعت برای عمر بس است که جلوی چشم اسدالله، زنش را زد. همین بس که علی را کشان کشان به مسجد آورد و به زور وادارش کرد که بیعت کند. همین بس که که بدون لشگر توانست مردی را که در حل مسایل مهم این همه خبره بود، شکست دهد و خود بر جای او بنشیند؛ حتی دخترش را به زنی بگیرد و او را وزیر خود کند و به خدمت بگیرد!.

ادعای 160- پیروزی‌های صدر اسلام، مرهون علی است

می‌گوید: درست است که اسلام در زمان عمر، فتوحات بزرگی داشت، اما به شهادت علمای شما (منظور ابن ابی الحدید) در تمام امور مملکت و به خصوص لشکرکشی‌ها عمر با امیر المومنین شور می‌کرد و مطابق دستور آن حضرت رفتار می‌نمود...([[187]](#footnote-187)).

جواب ما:

این نادان نمی‌داند که با اثبات یک چیز، چیز دیگری هم ثابت می‌شود. وقتی می‌گویی که حضرت عمر بدون اجازۀ علی آب هم نمی‌خورد تا علی را فاتح ایران و روم معرفی کنی، بدان با این گفته، عمر را خیر خواه اسلام معرفی می‌کنی که برای پیشرفت اسلام مردی چون علی را وزیر خود کرد و نترسید که مبادا علی قیام کند و حق خود را بگیرد. آن حق خوری اول کار و این وزیر کردن آخر کار، با هم مناسبت ندارد! آیا ممکن است که یک نمونه دیگر در تاریخ را ذکر کنید؟!.

می‌گوید:فتوحاتی که در زمان پیامبر انجام شد، رهین منت شخص شخیص امیر المومنین علی بود؛ بعد شعر می‌گوید که «یکی مرد جنگی به از صد هزار...»([[188]](#footnote-188)).

جواب ما:

این مردک نمی‌داند که متضاد حرف می‌زند. اگر علی به تنهایی کفار را شکست داد، چرا نتوانست کاری کند که دو آدم ترسوی بی‌تدبیر و جاهل دور پیامبر را نگیرند و بعد از مرگ بر جایش ننشینند؟!.

خنده دار است که می‌گوید: فتوحات اسلام در زمان عمر و ابوبکر رهین منت شجاعان نامی و سرداران زبردست اسلام و نقشه کشی و کاردانی آن‌ها بوده است که در میدان‌های جنگ مقابل دشمنان قوی، شجاعت و فداکاری و جان بازی می‌نمودند تا بر آن‌ها غالب آمدند.

او برای کم کردن ارزش کارنامۀ عمر از سردارانش تعریف می‌کند. اما نمی‌داند که باز در منطق خود به دام افتاد. اگر آنان چنین بودند، پس چنین مردان پاک بازی محال است که حق را از علی بگیرند و راضی شوند که جلوی چشم آن‌ها به شکم دختر پیامبر بزنند و حق علی خورده شود! دشمنی با عمر کورتان کرده است و نمی‌دانید که چه می‌گویید!.

به یاد شعری افتادم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشکست عمر پشت دلیران عجم را ج |  | بر باد فنا داد رگ و ریشه جم را |
| این عربده برغصب خلافت، زعلی نیست |  | با آل عمر کینه قدیم است عجم را |

ادعای 161- ابوبکر و عمر در خیبر شکست خوردند

در این جا، پنج صفحه را سیاه کرده است تا ثابت کند: روز، شب است! می‌گوید: در جنگ‌ها همه فرار می‌کردند غیر از علی. سند هم دارد از ابن ابی الحدید و گنجی شافعی و سلیمان بلخی...([[189]](#footnote-189)).

جواب ما:

این مردک نمی‌گوید که این فراری‌های ترسو چرا از علیِ شجاع نترسیدند و جلوی او زنش را زدند و خودش را به زور به مسجد بردند که یالله بیعت کن؟! نمی‌گویند که چرا از جلوی علی فرار نکردند؟!.

او برای آنکه ترس اصحاب را نشان دهد، مجبور است که قبول کند آن‌ها در جنگ شرکت کردند. خب، همین شرکت کردن در جنگ دلیل خلوص آن‌هاست. ای داعی، تو و پدرانت در چند جنگ شرکت کردید؟.

در ضمن، عده‌ای از صحابه بعد از آنکه شنیدند پیامبر شهید شده است از میدان فرار کردند که در بین آن‌ها عمر نبود، اما دربارۀ همان فراری‌ها، قرآن به صراحت می‌گوید:

﴿وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ١٥٥﴾ [آل عمران: 155]

«الله از آن‌ها در گذشت و عفوشان کرد».

الله عفو کرده است و داعی عفو نمی‌کند و دروغ پشت دروغ می‌گوید.

اگر کسی این را بگوید که خودش مقابل کفار جنگیده است، خوب بود. علمای شیعه تمام عمرشان در این خلاصه شده است که از یاران محمد بدگویی کنند. آیا تا به حال یک شهر توسط شیعه فتح شده است؟ جنگ آن‌ها همیشه با اهل قبله بود.

می‌گوید:جالب‌تر از همه شعر ابن ابی الحدید است که گفته است:

ای عمر و ابوبکر، عذر شما مقبول است که فرار کردید.

چون حفظ نمودن نفس، محبوب آدمی است.

آدمی مرگ را دشمن می‌دارد درحالی که موت می‌آید.

پس بهتر نیست که آدمی به اختیار خود و با شجاعت مرگ را انتخاب کند.

جواب ما:

باز می‌گوید: ابن ابی الحدید، سنی است و و این منافق (ابن ابی الحدید) می‌گوید: آن دو، رموز جنگ را نمی‌دانستند و بر اسلام لباس ذلت پوشاندند.

و در دنبالۀ شعرش علی را می‌ستاید و از این بدتر به عمر و ابوبکر بد می‌گوید. ابن ابی الحدید شعر سروده است تا از عمر و ابوبکر بد بگوید و داعی از اول تا آخر کتاب مرتب او را شاهد می‌آورد و می‌گوید: ابن ابی الحدید از علمای بزرگ سنی است...

این ابن ابی الحدید که به ابوبکر و عمر طعنه می‌زند. خودش در زمان حملۀ مغول زندگی می‌کرد اما عوض جنگ با آن‌ها با ایشان همکاری کرد و کتاب «شرح نهج البلاغه» را برای وزیر شیعه و خائن؛ یعنی، ابن علقمی نوشت. همان وزیری که به پابوس بت پرستان مغول رفت و بغداد را به آن‌ها تسلیم کرد و وزیر مغول شد.

این‌ها از عمر بد می‌گویند و خود را پشت علی پنهان کرده‌اند؛ در حالی که همگی دشمن اسلام هستند.

ادعای 162- علی محبوب خدا و پیغمبر بود

باز از گنجی روایتی نقل می‌کند و از دروغ خسته نمی‌شود. می‌گوید: علی محبوب الله بود. بله بود...([[190]](#footnote-190)).

جواب ما:

اما الله فقط یک نفر را دوست نداشت. تو یک کتاب 1000 صفحه‌ای نوشتی که یک حرف علمی در آن نیست و سوغاتش تنها عوام فریبی و یاوه گویی است.

ادعای 163- سنی هم قبول دارد که الله، رسولش و علی را دوست داشت...([[191]](#footnote-191)).

جواب ما:

باز در این جا، همان حقۀ همیشگی را به کار برد. سلیمان بلخی را کنار امام بخاری نشانده است. برای درک زشتی کارش فکر کنید که من بگویم: حضرت علی و جرج بوش از حضرت محمد روایت کرده‌اند. یا در بهترین حالت بگوییم: حضرت علی و بروجردی از حضرت محمد روایت کرده‌اند.

حال چرا این طور می‌گوید؟ برای اینکه حرف دلش را از زبان رفیقش سلیمان بلخی بگوید. اما نام بخاری را هم می‌آورد تا حرف خود را مستند جلوه دهد.

ما هم می‌گوییم: رسول الله در روز خیبر دربارۀ علی گفتند: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که الله و رسول او را دوست دارند و او نیز، الله و فرستادۀ الله را دوست دارد.

ما عقیده داریم که این، مهمترین حدیثی است که در مدح علی آمده است، اما مدح یکی دلیل بر ذم دیگری نیست. کما اینکه احادیث مهمی در مدح عمر هست و ما با آن‌ها علی را سرزنش و رد نمی‌کنیم.

ادعای 164- عمر و ابوبکر در خیبر شکست خوردند

باز خود داعی می‌گوید: زمانی که لشکر اسلام خیبر را محاصره نمود، سه مرتبه لشکر اسلام به علمداری ابوبکر و عمر شکست خوردند...([[192]](#footnote-192)).

جواب ما:

اگر آن‌ها لایق پرچمداری نبودند، چرا رسول الله چنین کردند؟! تو در حقیقت رسول الله را زیر سوال می‌بری.

پس معلوم می‌شود که ابوبکر و عمر مورد اعتماد کامل رسول خدا بوده‌اند که آن‌ها را از بزرگان و مقربان و رئیس لشکر خود نمود.

هرکس می‌داند که وقتی در جنگ شکست بخوری، بیشتر با جانت بازی کردی؛ زیرا ممکن است که کشته شوی. این مغرض، شرکت آن‌ها را در جنگ نمی‌بیند و تنها شکست را می‌بیند. در ضمن، جنگ همیشه به پیروزی منتهی نمی‌شود و شکست خوردن در جنگ دلیل ترسو بودن رهبر نیست. بهتر این است که بگوییم: آن دو کامیاب نشدند. همانطور که حضرت محمد در احد کامیاب نشد و علی در صفین ناکام شد.

فبهت الذي کفر.

ادعای 165- آیۀ ﴿**رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ**﴾ در حق عثمان نازل نشد

و می‌نویسد: اینکه فرمودید: ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبۀ سوم دارد که بسیار رقیق القلب و دل رحم بود. متأسفانه این عقیده هم، به شهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمی‌کند...([[193]](#footnote-193)).

جواب ما:

ما نفرمودیم. شما هستید که از زبان ما آیه را اینگونه تفسیر فرمودید.

ما می‌گوییم: آیه واضح می‌گوید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: 29]

یعنی: «محمد، رسول خداست و یاران او بر کافران سخت گیر و در بین خود با هم مهربان هستند».

ما نگفتیم: این تو هستی که از زبان یک سنی مجهول الهویه این حرف را زدی.

بالاخره نگفتی که این تفسیر در کدام کتاب ما است؟ ظاهر آیه آشکار است که دربارۀ همۀ اصحاب است و فقط دربارۀ یک نفر نیست تا سنی بگوید: دربارۀ عثمان است. نگفته است: مهربان با دیگران؛ فرموده: مهربان در بین خودشان.

می‌خواهی ثابت کنی که عثمان مهربان نبود. خب، ثابت کن. اما حقه بازی نکن.

ادعای 166- عثمان بذل و بخشش‌های بی‌حدی می‌کرد و مسرف بود

می نویسد: این مطلبی است که تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون و ابن خلکان و ابن اعثم کوفی نوشته‌اند و در صحاح ستّه و کتب معتبر شما ثبت شده است.

و مسعودی، محدث و مورخ معروف و مقبول الفریقین،در «مروج الذهب»([[194]](#footnote-194)) مختصری ذکر نموده است که عثمان به خلافت نشست و خلاف سنت رسول وسیرۀ شیخین عمل کرد.

خانه‌ای بنا کرد از سنگی مثل سنگ مرمر و درهای آن را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر بذل و بخشش‌های بیجایی که در زمان حیاتش به بنی امیه و دیگران نمود (مانند خمس بلاد ارمینه را که در زمان او فتح شد بدون هیچ مجوز شرعی به مروان ملعون واگذار کرد). صد هزار درهم نیز، از بیت المال ـ چهار هزار درهم به عبدالله بن خالد و صد هزار درهم به حکم ابن ابی العاص ملعون و طرد شدۀ رسول الله و دویست هزار درهم به ابی سفیان ـ واگذار نمود([[195]](#footnote-195))و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرور درهم وجه نقد یافتند غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آن‌ها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیابان‌ها بی‌حساب داشت؟!...([[196]](#footnote-196)).

جواب ما:

پیش از جواب دادن به او بهتر است مسعودی، مقبول طرفین؟!!، را بشناسیم:

هم شیعه و هم معتزلی بود. نمی‌دانم چرا شیعه او را جزو جماعت خود قبول ندارد؟ در حالی که کاملاً شرط شیعه بودن را داشت؛ یعنی، صحابه را فحش می‌داد. و باز نمی‌دانم چرا شیعه که او را سنی می‌داند، این قدر به او علاقه دارد و بخاری و مسلم و نسایی را رها می‌کند و مرتب از او نقل قول می‌کند. به هر حال از نظر ما او یک شیعۀ خبیث است.

و حالاجواب مابه او:

دروغ هم باید به اندازهای معقول بزرگ باشد. در کجای «صحاح سته» سند این حرف که گفتی، نوشته شده است؟ اصلاً ما صحاح ستّه نداریم؛ فقط دو صحیح داریم: بخاری و مسلم.

آیا می‌توانی یک حدیث صحیح بیاوری. اگر به دروغ باشد، من هم می‌نویسم: در کتب اربعه شیعه نوشته شده است: حضرت عثمان مثل ماه شب چهارده بود و در تقوی نظیر نداشت و از حضرت علی به مراتب بهتر بود.

آیا این طور نیست که رسول الله دو دخترش را به عثمان داد! آیا زن اول عثمان نزد پدرش شکایت برد که عثمان آدم خوبی نیست و به قول شما شیعه‌ها، دزد است؟ اگر من مُردم دختر دیگرت را به او ندهی.

خود بنده که نویسندۀ این سطور هستم، زنم که مُرد، در حالی که هفت بچه از او داشتم و همسر دیگرم هم دو بچه داشت، خواهر زن اولم را از پدر زنم خواستگاری کردم.

ایشان هم قبول کرد و به من داد. آیا پدر زنم از زندگی و رفتار من با دخترش آگاهی نداشت! از ریز درشت زندگی من با خبر بود! داعی بعد از 1400 سال از جزئیات زندگی عثمان خبر دارد آن وقت زنش که هر شب با او بود، خبر نداشت! پدر زنم که دخترش را به من داد، دشمنان و حاسدان می‌توانستند چند تفسیرکنند؛ مثلاً بگویند:

1- از سرضدیت با زن اول، دختر دومش را داد.

2- به خاطر پول داد.

3- دیوانه بود.

اما دربارۀ حضرت محمد ما نمی‌توانیم چنین بگوییم. اگر بگوییم، کافر می‌شویم. شیعه هم این را می‌داند؛ پس می‌گوید: از سر مصلحت داد. اگر دخترها را برای مصلحت نگه داشته بود، پس باید یکی را می‌داد. وانگهی عثمان که اهمیت قبیله‌ای نداشت چون دختر رییس قبیلۀ او (امویان)؛ یعنی، دختر ابوسفیان، زن پیامبر بود؛ پس مصلحتی در کار نبود.

پدر زنم به من گفت: به خاطر اینکه آدم خوبی بودی، دوباره به تو دختر دادم. دلیل رسول الله هم دربارۀ عثمان همین بود و بس.

ای داعی، قسم به خدا که تو با حمله به اطرافیان رسول الله، به ایشان توهین می‌کنی، اما به طور مستقیم به ایشان توهین نمی‌کنی چون ضربه زدن به اسلام از درون آسان‌تر است.

در این جا یک نکتۀ خنده دار می‌نویسد:

ادعای 167- درمقایسه با عثمان، عمر خوب‌تر بود

مسعودی در «مروج الذهب» ضمن بیان حالات عثمان می‌نویسد: خلیفه عمر با پسرش عبدالله به حج رفت و خرج ایاب و ذهاب او شانزده دینار شد. به پسرش عبدالله گفت: ما در خرج خود اسراف نمودیم.

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقۀ زندگی خلیفه عمر و گشاد دستی و زیاده روی‌های عثمان. تصدیق نمایید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است...([[197]](#footnote-197)).

جواب ما:

هان! از عمر تعریف می‌کند تا عثمان را بکوبد. اما وقتی می‌خواهد از عمر بد بگوید، این یادش می‌رود و با خود نمی‌گوید که چرا به این مرد متقی تهمت می‌زند و می‌گوید: او تشنۀ قدرت بود! پس قدرت را برای چه می‌خواست؟ برای اینکه شانزده دینار در حج خرج کند؟!.

آری! وقتی می‌خواهد یک صحابی را سرزنش کند، مثل کبک سرش را در برف فرو می‌کند و متوجه نشیمن‌گاه خود نیست! در حقیقت عمر نزد اینان از عثمان بدتر است. آیا قرآن برای کوبیدن قارون از فرعون تعریف کرده است؟.

ادعای 168- عثمان، فاسدهای بنی امیه را روی کار آورد...([[198]](#footnote-198)).

جواب ما:

حضرت عمر، حضرت معاویه را در شام فرماندار کرد نه عثمان را! و حضرت محمدص به معاویه شغلی بالاتر دادند و او را مدتی کاتب وحی نمودند.

ادعای 169- بنی امیّه و حکم بن ابی العاص و مروان ملعون خدا و پیغمبر بودند و عثمان آن‌ها را برسر کار آورد.

می‌گوید: علمای شما می‌گویند: این آیه در لعن بنی امیه نازل شده بود:

﴿وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِۚ وَنُخَوِّفُهُمۡ فَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا طُغۡيَٰنٗا كَبِيرٗا٦٠﴾ [الإسراء: 60]

«و رویای تو را قرار ندادیم مگر برای آزمایش کردن مردمان و شجرۀ ملعونۀ مذکور در قرآن نیز، برای آزمایش مردم است و بیم می‌دهیم مردم را. اما این بیم دهی بر سرکشی آن‌ها می‌افزاید».

می‌گوید: منظور ازشجرۀ ملعونه، بنی امیه است...([[199]](#footnote-199)).

جواب ما:

می‌گویم: دروغ گفتی. از نظر علمای ما، این شجرۀ ملعونه همان شجرۀ زقوم است که در قران ذکرش آمده است:

﴿أَذَٰلِكَ خَيۡرٞ نُّزُلًا أَمۡ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ٦٢﴾ [الصافات: 62]

«بگو: آیا بهشت بهتر است یا درحت زقوم؟».

﴿إِنَّا جَعَلۡنَٰهَا فِتۡنَةٗ لِّلظَّٰلِمِينَ٦٣ إِنَّهَا شَجَرَةٞ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ٦٤ طَلۡعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَٰطِينِ٦٥ فَإِنَّهُمۡ لَأٓكِلُونَ مِنۡهَا فَمَالِ‍ُٔونَ مِنۡهَا ٱلۡبُطُونَ٦٦﴾ [الصافات: 63-66]

«این همان درختی است که مردم راسخت به فتنه و عذاب می‌اندازد. در جهنم می‌روید و میوه‌اش مثل سر شیاطین بدشکل است. جهنمی‌ها از آن می‌خورند و شکم را از آن پر می‌کنند.»

این است تفسیر اهل سنت. اگر آن‌ها ملعون بودند، مثل عاد و ثمود و ابی لهب لعنتشان می‌کرد و مبهم نمی‌نوشت تا تو بیایی و تاویلش کنی! و حدیثی که در تفسیر این آیه از ابن عباس ذکر کرده است از نظر ما معتبر نیست و داعی شیاد بر حسب عادت به احادیث ضعیف و مردود استناد می‌کند.

ادعای 170- حکم بن أبی العاص را رسول الله تبعید کرد و عثمان بر سر کار آورد

حکم ابن ابی العاص، عموی خلیفه عثمان بود. بنابر آنچه طبری و ابن اثیر و بلاذری در انساب([[200]](#footnote-200)) نوشته‌اند در جاهلیت همسایۀ رسول الله بود و آن حضرت را بسیار اذیت می‌نمود. بعد از بعثت و بعد از فتح مکه به مدینه آمد و در ظاهر اسلام آورد؛ اما پیوسته آن حضرت را در میان مردم تحقیر می‌نمود. وقتی حضرت حرکت می‌کرد، پشت آن حضرت می‌آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکلک درمی آورد؛ حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضرت اشاره می‌نمود. لذا در اثر نفرین آن حضرت، در حالت تشنج باقی ماند و ابله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضرت رفت و حضرت از حجره بیرون آمد و فرمود: کسی از طرف او عذر خواهی نکند؛ بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند. لذا به امر آن حضرت آن‌ها را به طائف تبعید نمودند...([[201]](#footnote-201)).

جواب ما:

بیایید دروغش را آشکار کنیم. اگر ابن العاص منافق بود، نباید پشت سر حضرت محمد شکلک در می‌آورد؛ زیرا در سورۀ منافقین، الله اولین صفت آن‌ها را اینگونه بیان می‌کند:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ﴾ [المنافقون: 1]

«وقتی که منافقان پیش تو می‌آیند، می‌گویند: گواهی می‌دهیم که براستی تو رسول الله هستی...».

پس منافقان در ظاهر سازی استاد بودند. پس ای دروغگو، محال است که یک منافق پشت سر رسول الله شکلک درآورد! دلیل دیگر بر دروغ گویی تو این است که مگر رسول الله تنها بود؟ مگر اصحاب رسول الله نبودند؟ او چگونه جلوی عمرجرأت داشت که رسول الله را از پشت سر مورد تحقیر قرار دهد؟!.

می‌گوید:در زمان خلافت ابی بکر و عمر، عثمان شفاعت نمود که چون عموی من است، اجازه دهید که به مدینه برگردد آن‌ها قبول ننمودند و گفتند: طرد و تبعید شدۀ رسول الله را ما برنمی‌گردانیم. وقتی عثمان خود به خلافت رسید، آن‌ها را برگرداند و مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد. هر چقدر مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند، اعتنا ننمود.

جواب ما:

خوب خودت را رسوا می‌کنی! وقتی اصحاب رسول الله! بعد از مرگ ایشان از کار عثمان ناراضی شدند، پس چگونه ممکن بود در حضور چنین مردمی ابی العاص رسول الله را تمسخر کند؟! یا عمر دختر پیامبر را بزند.

ادعای 171- ولید فاسق د ر حال مستی نماز جماعت خواند و عثمان او را والی کرد

از جمله کارهای عثمان یکی این است که ولید بن عقبه بن ابی معیط را به ولایت و امارت کوفه فرستاد. ولید کسی است که بنابر روایتمسعودی([[202]](#footnote-202)) پیغمبر دربارۀ او به عثمان فرموده بود:

«انه من اهل النار»،یعنی، او اهل آتش است.

باز می‌نویسد:

در ایام امارت کوفه، شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی به محراب مسجد رفت و با مردم نماز صبح را در چهار رکعت بجا آورد. آنگاه به مردم گفت: اگر میل دارید، برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعضی از آن‌ها می‌نویسند: در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیدند و شکایت به عثمان بردند...([[203]](#footnote-203)).

جواب ما:

اول، مسعودی یک معتزلی است که کسی به حرف‌هایش اعتنا نمی‌کند.

دوم، اگر حاکم گناه کرد، این گناه خلیفه نیست.

رسول الله نیز، همین ولید را فرستاد تا زکات جمع کند. او بر گشت و گفت که آن‌ها زکات نمی‌دهند! در حالی که دروغ می‌گفت.

و آیه نازل شد و فرستادۀ رسول را فاسق خواند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ٦﴾ [الحجرات: 6]

پس پیامبر، مرد فاسقی را امیر بر کاری کرد. آیا می‌توانیم او را سرزنش کنیم!.

دشمنی با صحابه او را کور کرده است. نمی‌گوید که مردم شکایت کردند و حضرت عثمان، ولید را بر کنار کرد! و شلاق زد. در حالی که شاهدان فقط دو نفر بودند و این، از خوبی عثمان بود که فامیل خود را حد زد و برکنار کرد! دیگر چه می‌خواهید؟.

و اگر بگویید: چرا با وجود اینکه قرآن ولید را فاسق خواند، باز او را فرماندار کرد. می‌گوییم: فاسق توبه می‌کند و در ظاهر این مرد توانایی‌هایی داشت و توبه کرده بود و عثمان می‌خواست از آن توانایی‌ها برای اسلام بهره گیرد. اگر هم اشتباه باشد، ما نگفتیم که عثمان معصوم است و همۀ کارهایش درست است.

علاوه بر این، این داعی تنها از بدی ولید می‌گوید و از جهادش نمی‌گوید. در تاریخ آمده است که مردم در نزد بزرگی از جهاد حبیب بن سلمه و کشور گشایی‌هایش صحبت می‌کردند، او گفت: اگر جهاد ولید بن عقبه را می‌دیدید، چه می‌گفتید.

چرا حضرت علی را نمی‌گویی که زیاد بن ابیه را برجان و مال مردم ایران مسلط کرد و او را والی ایران نمود و آخر کار زیاد بن ابیه با معاویه همراه شد!.

چرا در این جا مانند شیطان گنگ می‌شوی و بر علی اعتراض نمی‌کنی؟! خوانندۀ عزیز بداند که خلفاء، غیب نمی‌دانستند، کسی که در ظاهر درست و صالح و توانا و مدیر بود را، فرماندارش می‌کردند! نه بر علی شماتتی است و نه بر عثمان.

دربارۀ معاویه می‌گوید: «و عثمان معاویه را والی شام نمود.» معاویه که کارنامۀ نیکی از خود بر جای گذاشت غیر از جنگ با حضرت علی که کار درستی نبود. او بعد از وفات علی سرزمین‌های اسلامی را گسترش داد و با اقتدار زحمات رسول الله و صحابه را حفظ نمود.

و باز فراموش نکن که در زمان خلافت عثمان هم متصرفات پیشین، بیش از دو برابر شد! و این نشانۀ لیاقت عثمان بود. اگر لایق نبود، پیامبر دو دخترش را به او می‌داد؟ یک دختر به علی داد؛ شما گوش فلک را کر کردید! دو دختر را به عثمان داد،هیچ نمی‌گویید!.

ادعای 172- غلط کاری‌های عثمان موجب قتل او شد...([[204]](#footnote-204)).

جواب ما:

باز هم می‌گویید: ابن ابی الحدید سنی است ؛ مثل این است که بگوییم: داعی شیعه نیست!

ادعای 173- ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد...([[205]](#footnote-205)).

جواب ما:

نه آقا این طور نیست. عثمان را به نامردی شهید کردند. وقتی فقط مردم یک استان مصمم به خون خواهی عثمان شدند، با آنکه قاتلان عثمان خود را پشت شخصیت عظیمی چون حضرت علی پنهان کرده بودند، باز راهی به جایی نبردند! این مردم ناراضی که توانستند خلیفۀ پر قدرتی مثل عثمان را بکشند، چرا از عهدۀ یک استاندار او که در شام بود، بر نیامدند. پس افراد ناراضی اندک بود، این یهودیان بودند که آن‌ها را فریفته بودند.

ادعای 174- عثمان به اصحاب پیغمبر صدمه زد...**([[206]](#footnote-206))**

جواب ما:

مگر عثمان، شیعه بود که به اصحاب رسول صدمه بزند؟! این، عجیب است؛ اما از این عجیب‌تر اینکه شیعه مدافع اصحاب پیامبر شده آست!!.

ادعای175- مضرب شدن ابن مسعود و مردن او ... **([[207]](#footnote-207))**

و علماء و مورخان شما نوشته‌اند که وقتی عثمان می‌خواست قرآن‌ها را جمع کند، تمام نسخ قرآن را طلب کرد و همه را جمع آوری نمود از جمله، قرآن عبدالله بن مسعود که از جمله کُتّاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود. عثمان قرآن عبدالله را به جبر گرفت. وقتی عبدالله شنید که قرآن او را هم، مانند قرآن‌های دیگر سوزاندند، خیلی دلتنگ شد. در مجالس و محافل احادیثی را در قدح و بدی عثمان نقل می‌کرد. این خبر به عثمان رسید؛ پس به غلامان خود امر کرد تا او را تنبیه کنند. آن‌ها آن قدر عبدالله را زدند تا از شدت ضربات، دنده‌هایش شکست و مرد!.

جواب ما:

این را ابن ابی الحدید نوشته است. گویا این‌ها قرآن موجود را هم قبول ندارند. بعد این داستان را برای ایجاد شبهه می‌آورند که عثمان قرآن ابن مسعود را سوزاند و او اعتراض کرد! مثل اینکه آن قرآنی دیگر بود...

در ضمن، بگو: ببینم این ابن مسعود چرا حدیث‌های رسول را پنهان کرده بود و حدیثهایی را که در مذمت عثمان بود، نگفت تا وقتی که عثمان به او آزار رساند، بعد گفت!!.

چرا این آدم را که حدیث‌های رسول را پنهان کرده است، دوست دارید؟ این سخنان برای شیعیانی خوب است که عقل خود را به کار نمی‌برند و مقلّدند و تضاد در حرف‌های شما را نمی‌بینید.

ادعای 176- مضرب شدن عمّار به امر عثمان

بیایید، بخوانیم:

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبر علمای خودتان ثبت است. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و مسعودی در مروج الذهب([[208]](#footnote-208)) ضمن مطاعنی که به عثمان وارد گردید، اشاره می‌کند که علت انصراف قبیلۀ هزیل و بنی مخزم از عثمان، عملیات او با عبدالله بن مسعود و عمار یاسر بود و صدماتی که بر آن‌ها وارد کردند. اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی به رقت قلب و دل رحمی او ببرند...([[209]](#footnote-209)).

جواب ما:

گفتم که راوی ابن ابی الحدید است. این‌ها همه دروغ است.

ادعای 177- اذیت و تبعید نمودن ابوذر و وفات او در صحرای ربذه

این هم حتماً از فرموده‌های ابن ابی الحدید است. بله هست؛ ابن ابی الحدید و مسعودی و یعقوبی...([[210]](#footnote-210)).

جواب ما:

البته بین ابوذر و عثمان اختلافی رخ داد که در آن ابوذر برحق نبود، سخن ابوذر این بود که هیچ کس حق ندارد بیش از نیاز خود طلا و نقره پس انداز کند؛ حتی اگر زکاتش را داده باشد. بدیهی است که این سخن درستی نبود و ابوذر خود به ربذه رفت و تبعید نشد.

ادعای 178- پیامبر چهار صحابی را بسیار دوست می‌داشت: علی، ابوذر، مقداد و سلمان

می‌گوید: رسول الله فرمود: الله به من امر کرده است که با 4 نفر دوست باش: علی، ابوذر، مقداد و سلمان.

این مرد از زبان سنی می‌نویسد:

مورخان نوشته‌اند: ابوذر، مرد ناراحتی بود و در شامات به نام علی (کرم الله وجهه)، تبلیغات شدیدی می‌نمود و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و می‌گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود: علی، خلیفۀ من است. او دیگران را غاصب و علی را خلیفۀ منصوص معرفی می‌نمود، لذا عثمانس برای حفظ جامعه و جلوگیری از فساد، ناگزیر او را از شامات فراخواند.

وقتی یک فردی بخواهد، مردم را بر خلاف صلاح جامعه تحریک کند بر خلیفۀ عصر لازم است که او را از محل انقلاب خارج نماید.

جواب ما:

این مرد از زبان سنی به ابوذر توهین می‌کند؛ در حالی که سنی به صحابه توهین نمی‌کند. او از زبان سنی می‌گوید که ابوذر می‌گفت: عثمان، غاصب خلافت است.

باز از زبان سنی می‌گوید:از کجا معلوم که ابوذر راست می‌گفت و حقی را ابراز می‌داشت و وضع حدیث از قول رسول الله نمی‌نمود؟...([[211]](#footnote-211)).

جواب ما:

تو که این همه حدیث از اهل سنت آوردی، آیا نمی‌دانی که اهل سنت صحابه را عادل می‌دانند و معتقدند که هرگز صحابی از رسول الله خلاف حقیقت نقل قول نمی‌کند. پس چگونه ممکن است که سنی بگوید: از کجا معلوم ابوذر به رسول الله دروغ نبسته باشد!.

اگر سنی این حرف را زده است، پس دعوایت با او بر سر چیست؟ چرا با او مناظره می‌کنی؟ پس او هم یک شیعه است که کارش توهین به اصحاب پیامبر است. حالا چه فرقی دارد که ابوذر را بد بگوید یا ابی هریره را؟.

اخراج ابوذر به اجبار به ربذه توسط عثمانآن سنی دست پروردۀ داعی شیاد گفته است که ابوذر به میل خود به ربذه رفت که البته درست است. و بعد داعی، حدیثی از ابن ابی الحدید نقل کرده است و از زبان ابوذر به رسول الله تهمت زده است که روزی در مسجد خوابم برده بود، آن حضرت تشریف آورد و با پا به من زد که چرا در مسجد خوابیده ام؟ عرض کردم: بی‌اختیار خوابم برد.

آنگاه فرمود: وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند، چه خواهی کرد؟ عرض کردم: به سرزمین مقدس شام می‌روم. فرمود: وقتی از آن جا هم اخراجت کنند، چه خواهی کرد؟ عرض کردم: برمی گردم به مسجد.

فرمود: وقتی از این جا هم اخراج شوی، چه خواهی کرد؟ عرض کردم: شمشیر می‌کشم و جنگ می‌کنم.

فرمود: آیا دلالت بکنم تو را به چیزی که خیر تو در آن باشد؟ عرض کردم: بلی. فرمود: «انسق معهم حيث ساقوك وتسمع وتطيع» یعنی، هرچه می‌کند، قبول کن و بشنو و اطاعت کن.

پس شنیدم و اطاعت نمودم. آنگاه گفت: «والله ليلقين الله عثمان وهو آثم في جنبی»، یعنی، به خدا قسم عثمان خدا را ملاقات می‌کند در حالی که گنه کار است در حق من...([[212]](#footnote-212)).

**جواب ما:**

اینها، حرف‌های مفتی است که از ابن ابی الحدید نقل قول کرده است و پشیزی ارزش ندارد.

ادعای 179- رحیم، علی بن ابیطالب بود...([[213]](#footnote-213)).

جواب ما:

ما قبول داریم که او با مومنان رحیم بود، اما این صفت، خاصّ او نبود. او در این صفت تنها نیست. الله می‌گوید: ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾. نمی‌گوید: «علی کان رحيما علی المؤمنين».

ادعای 180- عثمان به فامیل بخشش می‌کرد و علی فامیل را ادب می‌کرد

می‌گوید: عثمان به فامیل‌های خود بذل و بخشش می‌کرد و علی به برادر خود، عقیل، چیزی از بیت مال نداد...([[214]](#footnote-214)).

جواب ما:

می‌گویم: درست نیست. چون حضرت عثمان خودش از بیت المال برنمی‌داشت! چرا باید به فامیلش می‌داد؟! خود آدم که سوء استفاده نکند، مگر ممکن است که اجازه دهد دیگران دزدی کنند؟.

اگر بعضی از فامیل‌های خود را حاکم کرد، علی هم کرد؛ مثل عبدالله بن العباس و عبیدالله بن العباس و فامیل‌های دیگر خود را حاکم شهرهای مختلف کرد!.

بدان که ما نوشته‌های تاریخ طبری را وحی منزل نمی‌دانیم! حتی خود طبری هم نمی‌گفت: حرف‌هایم صد درصد درست است.

ویادتان باشد که درجایی از آن نوشته است: مالک اشتر از علی ناراضی شد و گفت که عبدالله در مکه، عبیدالله در مدینه، فلان در فلان جا... پس پیرمرده (منظور عثمان) را چرا کشتیم؟ و علی از پی او رفت و راضی‌اش کرد!؟.

ادعای 181- رقتار علی با عایشه بعد از جمل نشانۀ مهربانی اوست

بالاتر از همه، رفتار آن حضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو گردانید. در صورتی که فتنه انگیزی او در اول خلافت و قیام کردن در مقابل آن حضرت و بد گویی‌های بسیار که نسبت به آن حضرت نمود، آدمی را چنان عصبانی می‌کند که اگر به او دست پیدا کند دمار از روزگارش برآورد و به اشدّ مجازات برساند؛ اما وقتی آن حضرت بر او غالب آمد، کوچک‌ترین اهانتی هم به او ننمود...([[215]](#footnote-215)).

جواب ما:

خب شما چرا اهانت می‌کنید؟ اگر پیرو علی هستید، چرا اهانت می‌کنید؟!

قبول نداریم که عایشه فتنه انگیزی کرد، فتنه انگیزی را پیشینیان تو کردند که اصحاب را رو در روی یکدیگر قرار دادند. حالا هم شما تمامش نمی‌کنید و نسل در نسل ادامه داده و می‌دهید... تا امروز که خودت می‌گویی: علی کوچک‌ترین اهانتی نکرد. آیا شما هم اهانت نمی‌کنید؟ آیا شما پیرو علی هستید؟.

ادعای 182- معاویه در صفین لشکر علی را از آب منع کرد و علی برعکس عمل کرد

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسید و رود فرات را تصرف نمودند و دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند. وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید، مردان معاویه مانع برداشتن آب شدند.

حضرت برای معاویه پیغام دادند: ما به این جا نیامده‌ایم که بر سر آب جنگ کنیم، دستور دهید مانع آب نشوند و هردو لشکر آزادانه آب بردارند. معاویه گفت: هرگز آب نمی‌دهم تا علی با لشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید، مالک اشتر را امر فرمود تا با یک عده سوار به یک حمله، لشکر معاویه را پرا کنده و فرات را تصرف نمایند.

وقتی به آب رسیدند، اصحاب عرض کردند: یا امیر المؤمنین، اجازه بفرمایید ما تلافی نماییم و آب را از آن‌ها منع نماییم تا از تشنگی هلاک شوند و جنگ زودتر خاتمه پیدا کند. حضرت فرمودند: به خدا قسم با آن‌ها معاملۀ به مثل نمی‌کنم؛ از اطراف فرات دور شوید...([[216]](#footnote-216)).

جواب ما:

این مرد، دروغ گفتن بلد نیست! مگر رود فرات حوض بود که معاویه جلویش را بندد! فرات یک رود طویل است که با کمی عقب نشینی می‌توانست در سمت پایین یا بالای رود به ساحل رود و به آب برسد!.

لشکر معاویه تمام ساحل فرات از خلیج تا کوه‌های ترکیه را که در اختیار نداشت! در ضمن، جنگ صفین در منطقۀ جلگه بود! با کندن زمین به آب می‌رسیدند؛ در صحرای بی‌آب و علف که نبودند.

آیا دشمن را از آب محروم نکردن تا مومنان را بکشد، کاری عاقلانه است؟! هرگز نیست. آیا خون مومنان لشکر علی از تشنگی لشکریان معاویه کم اهمیت‌تر بود؟!

می‌گوید:

پس اگر دقیق و منصفانه بنگرید،تصدیق خواهید کرد که معنای آیۀ شریفه چنین می‌شود: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِ﴾ مبتداء ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ معطوف بر مبتدا و خبر آن و آنچه بعد از آن است خبر بعد از خبر و همه، صفات یک نفر است.

جواب ما:

یا ایها العرب، بدانید که «و الذين» معنایش «و کسی که» است. دیگر «والذين» را ضمیر جمع ندانید و (کسانی که) معنی نکنید! پس در قرآن هر جا «يا الذين امنوا» آمده است، آن را «ای کسی که ایمان آورده‌ای» معنی کنید! آیه‌ای که می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ [البقرة: 183] این طور معنی کنید: ای کسی که ایمان آورده‌ای بر تو روزه فرض شد. پس روزه نگیرید چون به یک نفر اشاره دارد و آن هم علی است!.

ادعای 183- آیۀ ﴿**وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ**﴾ در حق علی است، هرچند که ضمیر جمع باشد

می‌گوید: در زبان عرب و عجم از باب بزرگداشت بسیار متداول است که جمع به جای مفرد بیاید...([[217]](#footnote-217)).

جواب ما:

درست است الله خودش را گاهی با ضمیر جمع نیز، معرفی کرده است. لیکن در این جا، معنی بزرگداشت ندارد؛ این جا از انسان‌هایی صحبت می‌کند که خود را در مقابل الله ذلیل می‌کنند و آن قدر سجده می‌کنند تا در پیشانی آن‌ها آثار سجود نمایان می‌شود.

علی که از نظر شما این قدر فخیم است، چرا در قرآن نامش با احترام ذکر نشده است؟! در حالی که نام ذوالقرنین هست.

خنده دار است برای اثبات نظر خود این آیه را شاهد می‌آورد:

ادعای 184- آیۀ: ﴿**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥**﴾ در حق علی نازل شد

در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما می‌باشد،این آیه نظایر بسیار دارد؛ مانند آیه مبارکۀ ولایت که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥﴾ [المائدة: 55]

«جز این نیست که مولی و متصرف در شما خدا و پیغمبر است و آنانی که ایمان دارند و نماز به پا می‌کنند و زکات در حالت رکوع می‌دهند».

جواب ما:

این سخن مثل این می‌ماند که ما بگوییم: به چه دلیل تقی را امام معصوم می‌دانید و جواب بشنویم که به همان دلیل که نقی امام معصوم است.

یک دلیل ما که این آیه دربارۀ حضرت علی نیست، همین است که «و الذین امنوا» به صورت جمع است!.

معلوم است کسانی که این مذهب باطل را ساخته‌اند، فرق «الذی» را با «الذین» نمی‌دانستند!.

آیا در رکوع می‌توان بچۀ خود را نصیحت کرد یا اذان گفت؟ هر کاری جای خود را دارد. کسی که زکات می‌دهد نباید در حالت نماز باشد. پس معنی آیه را غلط فهمیده‌ای.

معنی آیه:

دوستان شما، خدا و رسولش و مومنان هستند که نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند و رکوع کنندگانند.

ادعای 185- سنی می‌گوید: آیۀ ولایت درحق علی است

مورد اتفاق جمهور مفسران و محدثان است؛ از قبیل امام فخررازی([[218]](#footnote-218))، امام ابو اسحق ثعلبی([[219]](#footnote-219))، جار الله زمخشری و سلیمان بلخی که آیۀ ولایت در حق علی است...([[220]](#footnote-220)).

جواب ما:

هرگز چنین نیست. این افرادی که نامشان ذکر شد، عالمان ما نیستند و حتی بعضی از ایشان دشمن ما هستند.

مشکل در الذين امنوا... والذين... يقيمون... يوتون... راکعون... است که به تمامی جمع هستند و علی یک نفر است. برای حل این مشکل داعی.

می نویسد:

جواب این اشکال را هم عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادباءِ و فضلاء بسیار دیده شده است که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده‌اند.

چنان‌که جار الله زمخشری در «کشاف» می‌گوید: این آیۀ شریفه حصر است و در شأن علی نازل گردیده است؛ اما مقصود از اینکه به طریق جمع آورده شده، آن است که دیگران هم از آن متابعت نمایند.

و دیگر اینکه می‌گوید: در حق کسی نازل شده است که 260 سال بعد پیدا شد؛ یعنی، در حق مهدی و می‌نویسد:

و افراد دیگری را از اهل عصمت مشمول این آیه می‌دانیم؛ یعنی، سایر امامان ما هم در این آیه داخل هستند...([[221]](#footnote-221)).

جواب ما:

نام و نشانی از مهدی نیست. نام و نشانی از تقی و نقی هم نیست. آیه را در حق کسانی می‌داند که هنوز به دنیا نیامده‌اند. چرا باید علی در حال نماز زکات بدهد؟ او می‌گوید:

ادعای 186- زکات دادن در حال رکوع جایز است

اول، این عمل لطمه‌ای به مقام آن حضرت نمی‌زند؛ بلکه توجه به سائل و خوش کردن دل او موجب کمال است. آن حضرت پیوسته در حال توجه به خدا و رضای پروردگار بودند و با این عمل، عبادت بدنی و روحی را با عبادت مالی که انفاق در راه خداست، جمع نموده است. آن التفاتی که لطمه به خشوع نماز می‌زند و سبب نقصان عبادت می‌گردد، التفات به امور دنیوی و اغراض نفسانی می‌باشد و اّلا توجه به عمل خیر که عبادتست و عبادت هم موجب کمال است.

جواب ما:

اصلاً منظور، دادن زکات در حال رکوع نیست! منظور وصف صفات مومنان است که نمازی می‌خوانند و زکات می‌دهند و از رکوع کنندگان هستند؛ مثل این آیه که دربارۀ حضرت مریم است:

﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ٤٣﴾ [آل عمران: 43]

«یا مریم پرستش کن ربّ خود را و سجده کن و رکوع نما با رکوع کنندگان.»

نمی‌گوید که همزمان همۀ کارها را انجام بده ؛ زیرا ممکن نیست که هم در حال رکوع باشیم و هم سجده.

در این جا با آنکه در آیۀ قبل، مریم را بزرگ و محترم داشت، می‌فرماید: ای مریم، تو را برگزیدم بر همۀ زنان عالم ؛ اما او را در «ارکعي» و «اسجدي» با ضمیر مفرد خطاب می‌کند و داعی برای اینکه قافیه تنگ است، می‌گوید: برای احترام، علی را به صورت جمع خطاب کرده است!.

دوم، اگر دربارۀ علی است، چرا نامش نیامده همانطور که نام مریم آمده است؟! نعوذبالله! الله از کسی می‌ترسید یا خجالت می‌کشید؟!.

آیا می‌شود دو عبادت را با هم درآمیخت؟ مثلاً وسط اذان، امر به معروف و نهی از منکر کرد؟ آیا ما می‌توانیم نماز عصر را به بهانه دفن کردن مرده نخوانیم؟! یا در همان حال که راه می‌رویم تا مرده را دفن کنیم، نماز بخوانیم؟! تداخل در عبادت زشت و از اختراعات شیعه است!.

ادعای 187- عمر به رسالت حضرت محمد شک کرد

در کتاب شب‌های پیشاور([[222]](#footnote-222)) بحث جالبی بین داعی و سنی درمی گیرد و مرتب داعی اصرار می‌کند که علیه خلفاء بد گوئی نکند. سنی‌ها هم می‌گویند: نه باید بگویی. آخر داعی می‌گوید:

از کتب اخبار و تواریخ معلوم می‌شود که یکمرتبه نبود، بلکه در دفعات متعدد اشخاصی شک می‌نمودند و بعد که کشف حقیقت می‌شد، بر می‌گشتند؛ اما بعضی بر آن شک باقی می‌ماندند و مغضوب غضب الهی می‌شدند.

حضرت عمر در صلح حدیبیه شک کرد که آیا رسول الله براستی پیامبر است...([[223]](#footnote-223)).

جواب ما:

حدیث دروغی آورده است از ابن مغازلی. در حالی که این مرد راوی حدیث نیست! این اسم را در کتاب شب‌های پیشاور زیاد می‌بینید. او کیست؟.

او کسی است که کتاب «مناقب» را در ذکر علی بن ابی طالب نوشت و معتقد بود که علی قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین به صورت نوری خلق شده بود و وجود داشت. او چون شیعه‌ها آیات را تاویل می‌کرد.

این روش نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور است که سر را رها می‌کند و تنه را می‌چسبد. صاحب مذهب؛ یعنی، شافعی را رها کرده و به ابن مغازلی شافعی چسبیده است!.

و امام مالک را رها کرده به ابن صباغ مالکی و سبط ابن جوزی چسبیده! امام ابوحنیفه را رها کرده به سلیمان حنفی بلخی و ابن ابی الحدید و استاد ابن ابی الحدید و ابو جعفر اسکافی و زمحشری و دیگر شیعه‌ها و معتزلی‌ها چسبیده است!.

قبول دارم حضرت عمر در آن روز زیاده از حد گفت و ابوبکر او را منع کرد. البته این را رسول الله به آن‌ها یاد داده بود که حق اظهار نظر دارند و با آن‌ها مهربان بود. خودش می‌فرماید که تا امروز (که خلیفه هستم) از آن روز خائفم و هرچه صدقه و عبادت و استغفار می‌کنم! باز امین نیستم! زیرا تندگویی کردم!.

غیر از ایشان در ابتدا همۀ مسلمان‌ها با رسول الله مخالفت کردند حتی وقتی که امر کرد از احرام خارج شوند، کسی اطاعت نکرد. حتی علی

پیامبر به علی گفت: اسم مرا پاک کن و در قرارداد ننویس: محمد رسول الله ؛ بلکه محمد بن عبدالله بنویس

چون مشرکان قبول نداشتند.

علی گفت: نه ؛ اسمی را که الله به تو داده است، پاک نمی‌کنم.

در تواریخ هم نیامده است که وقتی پیامبر به مسلمان‌ها گفت: از احرام خارج شوید. علی خارج شده باشد. همه انکار کردند! انکار هم نکردند ؛ دستور اجرا نشد!.

مخالفت مسلمان‌ها برای چه بود؟ اول، از عدم توجه به این آیه:

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ﴾ [البقرة: 216]

«چه بسا چیزی را دوست ندارید و آن برای شما بهتر است».

دوم، آن‌ها نمی‌خواستند مشرکان را پیروز و خوشحال ببینند و مایل بودند عبادت حج را به پایان ببرند.

پس نیت مهم است. پدر به پسر می‌گوید: فعلاً نماز نخوان و نماز را نیمه رها کن؛ چون کار مهمتری در پیش است. پسر انکار می‌کند و نماز را به پایان می‌رساند. در این جا پسر از پدر نافرمانی کرده است؛ اما این نافرمانی کجا و نافرمانی آن‌ها کجا!.

رسول الله، صحابه را از شراب منع کردند؛ آن‌ها فوراً قبول کردند. از حج در سال صلح حدیبیه منع کردند؛ آن‌ها تعلل کردند؛ یعنی جهاد را می‌خواستند.

شما عوض آنکه از صحابه بدگوئی کنید، بهتر بود که بگویی: آن‌ها انسان بودند و اشتباه کردند و فقط برای لحظاتی کوتاه این اشتباه را مرتکب شدند و ندانستند اطاعت پیامبر از عبادت حج و جهاد مهمتر است اما خیلی زود به خود آمدند.

بهتر بود از فرماندهی رسول الله تعریف می‌کردی که وقتی نافرمانی لشکر را دید! خودشان از خیمه خارج شدند و قربانی کردند و از لباس احرام بیرون آمدند. اصحاب که مصمم بودن رسول الله را دیدند در قربانی کردن و کندن لباس احرام از هم پیشی گرفتند! تازه امروز هم عمر می‌گوید:

من به خود ایمن نیستم از زبان درازی آن روز...

ای داعی، این همه فرمانبرداری را ندیدی! یک نافرمانی چند لحظه‌ای آن هم با نیت خوب را دیده‌ای! در ضمن، نافرمان تا آخر عمر با صدقه و عبادت و استغفار سعی می‌کند تا کارش را جبران کند. این‌ها را نمی‌بینی؟!

ادعای 188- حضرت محمد و علی یک روح در دو بدن بودند

برای اینکه ثابت کند حضرت محمد و علی یک روح در دو بدن بودند؛ این شعر لیلی و مجنون را مثال آورده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت مجنون: من نمی‌ترسم ز نیش |  | صبر من از کوهِ سنگین است بیش ج |
| لیک از لیلی وجود من پر است |  | این صدف پر از صفات آن دُر است ج |
| داند آن عقلی که آن دل روشنی است |  | درمیان لیلی و من فرق نیست |
| ترسم ای فصاد چون فصدم کنی ج |  | نیش را ناگاه برِ لیلی زنی |
| روحهُ روحي و روحي روحهُ ج |  | من یری الروحین عاشا في البدن...([[224]](#footnote-224)). |

جواب ما:

از این بهتر دلیلی ندارد!!.

در این جا، حرف‌های بی‌دلیل و برهان زده است. از یک طرف علی را پیغمبر نمی‌داند از طرف دیگر در دو صفحه عقب‌تر حضرت علی را از جمیع انبیاء و رسل برتر می‌داند! (غیر از حضرت محمد).

این مرد مکار می‌داند که اگر بگوید: علی پیغمبر است. مسلمان‌ها او را کافر می‌دانند. لذا منکر است که علی پیامبر است، اما می‌گوید: علی از پیامبران برتر و افضل است!

مثل کسی که در مدح پرستاری غلو کند و ما بگوییم: اینکه دکتر نیست! اینکه مدرک دکتری ندارد! و او بگوید: بله من قبول دارم که دکتر نیست اما از همۀ دکترها افضل و بهتر است!.

این قوم در مرز کفر متوقف می‌شوند و حرف دل خود را نمی‌گویند اما در دل به کفری بزرگتر معتقدند.

علی را پیامبر نمی‌دانند؛ چون این کفری صریح است. اما علی را از پیامبران برتر می‌دانند. این جمله مبهم است تا کسی به آن‌ها کافر نگوید.

ادعای 189- آیۀ مباهله دلیلی است بر اینکه پیامبر و علی یک روح بودند در دو بدن

به او گفته شد: سند بیار که محمد و علی یک روح در دو بدن بودند. جواب داد:

اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما می‌باشد و بزرگترین دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که به صراحت می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ٦١﴾ [آل عمران: 61]

«پس هر کس با تو در مقام مجادله بر آید دربارۀ عیسی بعد از آنکه با وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی. بگو: بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از غایت بزرگواری به منزلۀ نفس ما باشند با هم به مباهله برخیزیم (یعنی، درحق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار ورزیم) تا دروغ گو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم....([[225]](#footnote-225))».

جواب ما:

آیا این دلیل است؟ یک بار جواب دادم که این اختصاص به علی و فاطمه و حسن و حسین ندارد. اگر حضرت محمد یک بار خالد را امیر لشکر کرد، نباید نتیجه بگیریم که غیر از او، امیر دیگری نیست. اگر یک بار علی را با خود به مباهله برد، نباید نتیجه بگیریم که در دورۀ بعدی غیر از علی کس دیگری را نمی‌برد.

و دلیل ما این است که «نساءنا» جمع است، اما شما می‌گویید: فقط دربارۀ فاطمه است.

و بازگفتیکه مسلم و سلیمان بلخی و سبط ابن جوزی و گنجی شافعی با الفاظ کم و زیاد آورده‌اند. او یک لفظ از مسلم گرفته که راست است و یک لفظ از سلیمان بلخی گرفته که دروغ است و محصول خود را بیرون داده است.

می‌نویسد:

در روز مقرر، تمام جمیعت نصاری به اتفاق هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازۀ مدینه در دامنۀ کوه ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم با طمطراق و جمیعت فراوان برای مرعوب کردن آن‌ها تشریف فرما شود.

ناگاه درِ قلعۀ مدینه باز شد و خاتم الانبیاء با جوانی در طرف راست و زن محجوبه‌ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل خود آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آن‌ها بیرون نیامد)...([[226]](#footnote-226)).

جواب ما:

داری دروغ میگی آیا مدینه دروازه داشت؟ آیا مدینه قلعه داشت؟ پس چرا وقتی کفار به مدینه حمله کردند، رسول الله خندق کند؟ آیا این حدیث مباهله راست است؟!

چرا باید این مباهله را دلیل بگیری که آن دو یک روح بودند در دو بدن؟ چرا خروج محمد و ابوبکر و بودن در غار را دلیل نمی‌گیری که آن‌ها یک روح بودند در دو بدن؟ مگر الله در آیه نمی‌گوید:

﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: 40] یعنی، از بین این جماعت الله با من و توست.

مگر شما نمی‌گویید: «حق مع علي وعلي مع حق». خب نتیجه بگیرید که الله (حق) و علی هم یک روح هستند در دو بدن. علی اللهی‌ها با همین دیدِ داعی، به این حدیث نگاه کردند و علی را الله دانستند و تا قعر جهنم پیشروی کردند! و آن را فتح نمودند!.

ادعای 190- شواهدی از اخبار در اتحاد روحی پیغمبر و علی از اهل سنت

این جا بیش از ده حدیث جعلی روایت کرده است در حق علی که هیچ کدام سند درستی ندارد یا دروغ است!...([[227]](#footnote-227)).

جواب ما:

این شیوۀ ناپسند، عادت این مرد است که فرق حدیث صحیح و غیر صحیح را نمی‌فهمد، اما همین که حدیثی در فضیلت ابوبکر باشد، حدیث شناس می‌شود و اگر در بخاری و مسلم هم باشد، می‌گوید: ضعیف است!.

در همین عنوان سه بار از سلیمان بلخی روایت کرده است آخر این آدمی که 80 سال پیشتر از مناظرۀ نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور مرده است، مگر کی بود؟ آیا راوی حدیث بود؟! اگر داعی 100 سال زود‌تر به دنیا می‌آمد، با توجه به نبود سلیمان بلخی، این همه احادیث را از کجا پیدا می‌کرد تا کتاب خود را با آن‌ها پر کند.

ادعای 191- چون پیغمبر افضل بر انبیاء است، علی هم افضل از آن‌ها می‌باشد...([[228]](#footnote-228)).

جواب ما:

با وجود این، نمی‌دانیم چرا قرآن این حرف مستدل و منطقی را قبول ندارد و ذکری از علی در قرآن نیست!.

و حدیث‌هایی که آورده است، همه دروغ است. ما دیگر این همه احادیث دروغ را دربارۀ پیامبر ذکر نمی‌کنیم.

دلایل افضل بودن علی بر انبیاء

در این جا، یک داستان دروغین نقل کرده است که حتی در قوطی عطارانی چون سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید هم پیدا نمی‌شود. لذا بدون سند ارائه داده است. خلاصه‌اش این است که وقتی حضرت علی ترور شد و سرش را با شمشیر زهر آلود شکافتند. شیعیان را خواست که اگر سوالی دارید، بپرسید؛ اما سعی کنید سوالات مهم را بپرسید و این آقای «صعصعه» که اسمش هم به آدمیزاد نمی‌خورد، سوالهای مهمش این بود که تو برتری یا آدم؟ تو برتری یا نوح؟ تو برتری یا ابراهیم؟ تو برتری یا موسی و عیسی؟.

در همه جا علی گفت: من برترم.

از آدم برترم. چون گندم که حلال بود من از تقوا نخوردم؛ و او با آنکه بر او حرام بود، خورد. و از ابراهیم برترم؛ زیرا بدون آنکه از خدا بخواهم مرده را زنده کند، قلبم مطمئن است و ایمان به زنده شدن مرده دارم...([[229]](#footnote-229)).

جواب ما:

اگر این طور باشد، من هم از آدم برترم. زیرا الله به ایشان امر کرد که گندم حرام نخور و او سر پیچی کرد؛ اما من از امر الله تا امروز که فرمود: شراب حرام است. نخوردم و سرپیچی نکردم. من هم مثل علی از ابراهیم برترم؛ زیرا من هم به بعثت مردگان عقیده دارم بدون آنکه از الله خواسته باشم مرده را زنده کند!.

او نمی‌داند همین اجابت دعای ابراهیم که خدا پرنده مرده را برایش زنده کرد دلیل بر مقام والای اوست! علی اگر از ابراهیم برتر بود باید دعا می‌کرد یا الله، 10 مرده را زنده کن. اگر اجابت می‌شد ما قبول می‌کردیم که علی برتر است. اگر اجابت می‌شد که حتماً در قرآن ذکر می‌شد.

آیا آدم عاقل می‌گوید که من از موسی برترم چون الله به او عصا داد و به کمک عصا به جنگ طاغیان رفت اما من از الله عصا نخواستم و بی‌عصا جنگیدم.پس با این حساب تمام مجاهدان از موسی برترند یا کسی که به خود بمب می‌بندد و بین کفار می‌رود و خود را منفجر می‌کند از علی برتر است چون علی چنین نکرد.

و می‌گوید: علی فرمود: من از نوح هم برترم؛ چون قومش را دعای بد کرد و من نکردم!.

جواب ما:

می‌گویم: پس شماها شیعۀ علی نیستید. زیرا علی دعای بد و نفرین و لعنت نکرد اما شما همچنان به عمر و ابوبکر لعنت می‌فرستید! و این را عبادت می‌دانید. اگر بگویید: علی نکرد و ما از طرف علی مامور شده‌ایم که دعای بد کنیم پس فضیلت علی بر نوح در چیست؟! نوح به زبان خود قوم را نفرین کرد و علی به شما گفت که نفرین کنید!.

می‌گوید:

علی گفته است که من از موسی برترم چون موسی وقتی الله به او گفت: برو ؛ فرعون را دعوت کن. گفت: من می‌ترسم که مرا بکشند، اما رسول که به من گفت: برو آیۀ برائت را بخوان من نترسیدم!.

جواب ما:

می‌گویم: آیه برائت را وقتی خواند که مکه در دست مسلمان‌ها بود. اینکه هنر نیست. در ضمن، با این حساب من هم از موسی برترم زیرا الله امر به جهاد کرد و من نترسیدم! و به جهاد روس‌ها رفتم!.

می‌گوید:

علی گفته است: من از عیسی برترم؛ چون به مادرش که او را زایید، امر شد که از عبادتگاه بیرون برو ؛ اما مادرم که مرا در کعبه زایید، سه روز در آن ماند؛ حتی درد زایمان که شروع شد، دیوار کعبه باز شد که بیا به درون!.

جواب ما:

در جواب می‌گویم: پس الله فقط به علی ظلم نکرد که نام او را در قرآن ذکر نکرد به مادرش هم که از مریم عذرا مهمتر بود، ظلم کرد؛ زیرا ذکری از او در قرآن نیاورده است و حتی حق او را خورده و گفته است که مریم «سيده نساء» است.

در ضمن، قصۀ تولد علی در کعبه دروغ است؛ چون در آن زمان درون کعبه پر از بت‌های ریز و درشت بود! و آن مکان به نجاست بت‌ها آلوده بود. وقتی الله نجاست بت‌ها را تحمل می‌کند! دیگر چه هنری است برای یک زن حامله!!.

اگر علی از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی برتر است، به من بگویید که چرا در قرآن نوشته شده است:

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٖ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ٧٩﴾ [الصافات: 79]

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ١٠٩﴾ [الصافات: 109]

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ١٢٠﴾ [الصافات: 120]

﴿وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٨١﴾ [الصافات: 181]

و ذکری از علی در قرآن نیست؟

سلام که هیچ! حتی اسم خشک و خالی هم از او نیست؟ بعد می‌گویید که از ابراهیم برتر است!!.

ادعای 192- علی صاحب کمالات جمیع انبیاء بوده است

باز حدیثی از ابن ابی الحدید معتزلی و سلیمان بلخی و گنجی شافعی و محی الدین عربی و ابن طلحه شافعی نقل قول کرده است. البته برای خالی نبودن عرصه، نام احمد بن حنبل و بیهقی (رحمهما الله) را هم آورده اما باز نوشته است با الفاظ کم و زیاد...([[230]](#footnote-230)).

جواب ما:

یعنی، الفاظ زیادی را از سلیمان بلخی گرفته است و شاید همه را از سلیمان بلخی گرفته. برای اینکه قبح و زشتی کارش را بدانید، مثل این است که ما بگوییم:

در قرآن و تورات و انجیل با الفاظ کم و زیاد نوشته شده است: قل هو الله احد وهو ثالث ثلاثه والله هو عيسی بن مريم.

پس با الفاظ کم و زیاد؛ یعنی، همین قل هو الله احد را از قرآن گرفته است و 2 تای دیگر را از تورات و انجیل (از احمد بن حنبل گرفته و از ابن ابی الحدید و گنجی شافعی) متوجه شدید این حقه بازی ظریف را؟!.

می‌گوید:

گنجی شافعی حدیثی را که مدعی است از زبان رسول الله شنیده‌اند، روایت می‌کند. اصل حدیث این است:

اگر کسی بخواهد به آدم در عملش و نوح در حکمتش و ابراهیم در عملش و موسی در هیبتش و عیسی در عبادتش نگاه کند پس به علی بنگرد...([[231]](#footnote-231)).

جواب ما:

تو اول برادری خود را ثابت کن بعد تقاضای ارث کن. گفتم که این حدیث دروغ است! گنجی شافعی که شیعه بود و سنی‌ها او را کشتند؛ چون خائن بود و جای مسلمان‌ها و اموال آن‌ها را به مغول‌ها نشان می‌داد. اینکه سنی نیست که از او دلیل می‌آوری!.

حالا ببینید که داعی از ابن ابی الحدید چه‌ها نقل قول می‌کند:

قول به افضل بودن امیر المؤمنین، به امام احمد اختصاص ندارد؛ بلکه اکثر علمای منصف شما این معنی را تصدیق نموده‌اند. چنان‌که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه([[232]](#footnote-232)) می‌گوید:

«انه÷ کان اولی بالامر واحق لا علی وجه النص بل علی وجه الا فضيلة فانه افضل البشر بعد رسول الله واحق الخلاصة من جميع المسلمين».

یعنی: علی÷ اولی و احق به امر ولایت بود از جهت افضل بودن نه از جهت نص؛ زیرا او افضل بر تمام بشر بود بعد از رسول اللهص و احق به مقام خلافت از تمام مسلمانان.

جواب ما:

باز می‌گوید که ابن ابی الحدید سنی است! آیا بر پیشانی کسی نوشته شده است که او سنی است یا باید از حرف‌هایش فهمید که شیعه است یا سنی؟.

آیا آدمی زیر زبان خود پنهان نیست؟.

ادعای 193- امامت ابوبکر با اجماع امت نبود

او در این مناظرۀ خیالی حرفی را از زبان سنی می‌گوید تا بتواند جوابش را بدهد. از زبان سنی می‌گوید:

امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نمود و تسلیم شدند.حتی مولانا علی (کرم الله وجهه). بدیهی است اجماع امت حجت است و آن اجماع واجب؛ زیرا رسول الله فرمود: «لا تجتمع امتي علی الخطاء.» یعنی: «امت من اجتماع بر خطاء و ضلالت و گمراهی نمی‌نمایند».

علاوه بر اجماع که هر عاقل و دانایی را به زمین تسلیم فرود می‌آورد، کبرسن و شیخوخیت حق تقدم را به أبی بکر و عمر داد نه به علی (کرم الله وجهه) با تمام فضل و کمال و نزدیکی به رسول الله که مورد قبول تمام امت بود.

و نیز، حدیثی را خلیفه عمرس نقل نمود و فرمود: «لا يجتمع النبوة والملك في اهل بيت واحد»،

«یعنی، نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نخواهد شد».

علی (کرم الله وجهه) را از مقام خلافت ساقط نمود؛ چون علی اهل بیت رسول الله بود؛ لذا نمی‌شد واجد مقام خلافت گردد...([[233]](#footnote-233)).

جواب ما:

البته که امت بر ضلالت متفق نمی‌شوند. اما تو نمی‌توانی بگویی که چون حضرت سعد بن عباده در انتخاب متفق با بقیه نبود، پس خلافت ابوبکر درست نیست.

ما نمی‌گوییم که همه انتخاب کردند. می‌گوییم: اکثریت قریب به اتفاق انتخاب کردند و عدۀ کمی هم یا بعد بیعت کردند یا تحت امر حکومت زندگی کردند و این حرف‌های عجیب را که ما خلیفه‌ایم، عنوان نکردند!.

دوم، ما نمی‌گوییم که پیر بودن دلیل بر مشروعیت است. چرا این حرف را در دهان ما می‌گذارید.

سوم، حدیثی که از امیر المومنین عمر نقل کردی، دروغ محض است. تو از زبان سنی، هر حرفی را که دلت می‌خواهد را می‌گویی تا جواب دادن برایت آسان باشد. اگر می‌خواهی دلیل ما را دربارۀ برحق بودن خلافت ابوبکر بشنوی، یکی این است که می‌گوییم: در قرآن اشاره‌ای به این امر مهم نشده است که شما می‌گویید: علی را خدا انتخاب کرد! پس این گفتۀ شما حقیقت ندارد!.

ای کسی که عزیز دل ما نیستی، امر خلافت مهم بود یا نبود؟ اگر نبود، چرا این کتاب 1050 صفحه‌ای را نوشتی؟ چرا زندگیت را وقف این موضوع کردی؟ پس بود! اگر بود، چرا قرآن ذکری از این موضوع مهم ندارد؟.

باز آیات را تاویل نکنی!.

با مقامی که شما به علی می‌دهید قران، باید نام او را ذکر می‌کرد. باید صد بار ذکر می‌کرد. مگر نمی‌گویید: علی از همۀ پیامبران افضل است؟ پس باید ذکر می‌کرد. حالا که قرآن یادی از علی نکرده است، پس شما چکاره هستید؟.

می‌گوید:

وا عجب از تشکیل چنین دستۀ کوچکی در یک مکان سر پوشیدۀ کوچک که آن را اجماع نامگذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط با تعصب پافشاری و ایستادگی نمایند و بگویند: اجماع امت دلیل برحقانیت خلافت است؛ یعنی، چنین اجماعی که چند نفر در مکان سر پوشیدۀ سقیفه جمع شده‌اند و مقدّرات یک ملت و امت را به دست یک نفر دادند، حق بود و باید مورد تبعیت قرار گیرد؟!.

جواب ما:

مرتب تکرار می‌کنی: دستۀ کوچک و قلیل!! خب این سوال را جواب بده که این دستۀ کوچک و قلیل چگونه تصمیم خود را به یک دستۀ بزرگ و کثیر و شجاع تحمیل کردند؟!.

بگو: آیا همه بیعت کردند یا نه؟ حالا که اکثر حاضران بیعت کردند، دلیلی است که آن‌ها هم می‌دانستند که در حقیقت، این دستۀ کوچک و قلیل در کمیت، اصل و اساس اسلام بودند.

به قول خودت: یکی مرد جنگی به از صد هزار.

معلوم است که حق نصمیم گیری از آنِ مردم مدینه بود نه مکی‌ها نه قبایل عرب.

می‌گوید:

بر فرض تسلیم فرمودۀ شما (مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بود) باشیم، آیا عقلاء و کبار از صحابه، همان عده‌ای بودند که در زیر سقف سرپوشیده و کوچک سقیفه به پیشوایی ابی بکر و عمر و ابو عبیدۀ گور کن (جراح) رأی دادند و بیعت نمودند؟!

آیا در سایر بلاد مسلمانان، عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه، در حین وفات رسول الله در همان سقیفۀ مدینه جمع بودند؟.

جواب ما:

بقیه چه کسانی بودند؟ حاضران، بزرگان انصار و مهاجر بودند. آن‌هایی هم که نبودند، قبول کردند. چرا قبول کردند؟ می‌توانستند قبول نکنند. ابوبکر و عمر که ارتش یا قومی نداشتند.

ادعای 194- اسامه خودش امیر ابوبکر بود. چگونه یک شبه مامور او می‌شود

به فرمودۀ شما فرصت خبر دادن به تمام مسلمانان نبود و وقت می‌گذشت. ما هم با شما هم صدا می‌شویم و می‌گوییم: به مکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمانان دسترسی نداشتند؛ آیا به اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود، دسترسی نداشتند تا بزرگان صحابه را که در اردو بودند، خبر نمایند؟ و با آن‌ها شور نمایند. شاید یکی از آن‌ها مثلاً امیر لشکر اردو، اسامه بن زید، شایسته‌تر بود؛ زیرا رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو کرد که ابی بکر و عمر نیز، در تحت امارت اسامه بودند. وقتی اسامه شنید که... بدون شور و اطلاع آن‌ها با یک نفر بیعت نمودند، سوار شد و به مسجد رفت که تمام مورخان نوشته‌اند: فریاد زد این چه غوغایی است بر پا نموده‌اید شما با اجازۀ چه کسی خلیفه تراشی نمودید؟ شما چند نفر چه کاره بودید که بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آن‌ها تعیین خلیفه نمودید؟!.

عمر جهت استمالت پیش آمد و گفت: اسامه کار تمام شد و بیعت واقع گردید... تو هم بیعت بنما. اسامه متغیر شد و گفت: پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داد و از امارت هم عزل نگردیدم؛ چگونه امیری که رسول الله به امارت و ریاست بر شما برگزید، در تحت امر و بیعت مأموران خود قرار گیرد؟...([[234]](#footnote-234)).

جواب ما:

اسامه برای امر خاصی امیر بود؛ امیر همۀ امت که نبود. در ضمن، همین لشکر اسامه کافی بود که شورای سقیفه را با تصمیمش ببلعد البته به یک شرط! به شرطی که حرف تو درست باشد و آن‌ها به حقیقت، گروه کوچک و حقیر و قلیلی می‌بودند.

در این جا ملامت متوجۀ اسامه است که چرا مثل زن‌ها جیغ زد؟ و چرا مثل مردها تیغ نزد؟ چرا مثل یک فرمانده شمشیر نکشید تا عمر و ابوبکر و ابوعبیده را برجای خود بنشاند؟! پس داستان تو سر تا پا خیالی است.

می‌گوید:به عمد نخواستند علی و بنی‌هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند، خبر نمایند. خلیفه عمر تا درِ خانۀ پیغمبر آمد، اما داخل نشد تا علی و بنی‌هاشم و کبار صحابه که در خانه بودند، با خبر نشوند.

خوب است که مراجعه نمایید به تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری([[235]](#footnote-235)) که از اکابر علمای خودتان در قرن سوم بود و می‌نویسد:

عمر از درِ خانۀ پیغمبر داخل نشد و به ابی بکر پیغام داد که زود بیا که کار مهمی دارم. ابی بکر گفت: الحال وقت ندارم. باز پیغام داد: امر مهمی پیش آمده است؛ وجود تو لازم است.

ابی بکر بیرون آمد. محرمانه قضیۀ اجتماع انصار را در سقیفه به او خبر داد و گفت: لازم است به آن جا برویم.

دو نفری رفتند. در راه ابو عبیده (گور کن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند....

شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبود، عمر که تا در خانه پیغمبر رفت، چرا داخل نشد؟ تا حادثه را به سمع تمام بنی‌هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ابی بکر عقل کل و منحصر به فردی در امت پیغمبر بود؟! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!...([[236]](#footnote-236)).

جواب ما:

ای داعی، حالا که این را می‌گویی پس باید به ناچار قبول کنی که روح ابوبکر از توطئه خبر نداشت و بی‌خبر در خانۀ پیغمبر منتظر کفن و دفن بود و عمر هم، دستی در توطئه نداشت؛ زیرا در فکر خنثی کردن آن توسط و به همراهی ابوبکر بود.

از یک طرف اسامۀ مخالف، از یک طرف انصار مخالف، از یک طرف بنی‌هاشم مخالف، از یک طرف بزرگان صحابه و به گفته تو مخالف، پس این معما را حل کن که آخر این سه نفر که تو یکی از آن‌ها را گور کن لقب دادی، چرا گوی خلافت را از همه ربودند؟! بعد شما که می‌گویید: علی عالم غیب و شهاده بود؛ پس چطور عمر از شورا خبر دار شد اما علی نشد؟! این نقصی برای علم این امام معصوم که علم لدنی دارد، نیست؟!.

در زمان شورای سقیفه، دو امام دیگر زنده بودند؛ در کل سه امام با فاطمۀ معصوم، چهار معصوم!.

حسن و حسین هم که از نظر شما از بدو تولد علم لدنی دارند و داشتند؛ نوشتم: «دارند» برای اینکه شما در قبر هم همین علم را برای حسین ثابت می‌کنید و به آن ایمان دارید. در زمانی که سه امام زنده بودند، باید زور همین سه نفر امام به آن سه نفر دیگر که یکی از آن‌ها گورکن بود، می‌رسید! تازه معصوم چهارم را حساب نکردم!.

ادعای 195- سنی هم قبول دارد که اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نشد...([[237]](#footnote-237)).

جواب ما:

خوب است که گفتی: سنی هم قبول دارد که اجماع واقع نشد (در روز اول). پس چرا از زبان سنی در مناظره، دلیل آوردی و گفتی: «دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر، اجماع همه بود».

مگر نمی‌گویید: علی از همۀ پیامبران افضل است؟ پس باید نامش را ذکر می‌کرد.

باز نگویی: مگر هر چیزی در قرآن هست؟! نماز ظهر چند رکعت است؟.

در قرآن چند صد بار نوشته است که نماز بخوانید. البته از 4 رکعت ظهر ننوشته است. اما مقایسۀ تو مع الفارق است. هر وقت ما از تو تعداد فرزندان امام تقی را پرسیدیم که چرا در قرآن عدد فرزندانش ذکر نشده است؟ تو این جواب را به ما بده که در قرآن از جزئیات نماز اثری نیست. ما از تو می‌پرسیم: اصلی از اصول دین شما امامت است. چرا قرآن دربارۀ آن ساکت است؟.

شما بگویید: چرا قرآن دربارۀ علی که افضل از انبیاء است، ساکت است؟! در حالی که دربارۀ نماز بیش از 700 آیه دارد.

می‌گوید ما نمی‌گوییم علی از جملۀ پیامبران است! چون این کفر است؟!.

اما در حیقت شیعه حتی این را نمی‌گوید؛ خوب بنگرید او می‌گوید: از همه پیامبران بهتر است! می‌بینید چگونه می‌خواهد ما را فریب می‌دهد!؟.

از طرفی منکر است که علی پیامبر است

از طرفی او را از پیامبران برتر میداند

ادعای 196- دور نمودن کبار صحابه از بیعت با ابی بکر ...([[238]](#footnote-238)).

جواب ما:

خودت می‌بُری و خودت می‌دوزی؟ آیا ما گفتیم: همۀ مردم در روز اول با ابوبکر بیعت کردند؟ تقریباً همه در روزهای بعد بیعت کردند و زوری در کار نبود. آیا زوری در کار بود؟ اگر بود، کی و کجا بود؟ تو که می‌گویی: نه لشکر اسامه با او بود نه علی و بنی‌هاشم نه انصار نه مهاجر. تو خودت هم نمی‌دانی که چه می‌گویی؟

ادعای 197- سعد بن عباده را توطئه گران کشتند...([[239]](#footnote-239))

به نوشتۀ کتاب «روضه صفا»، سعد بن عباده را شبانه ترور کردند چون مخالف خلافت ابوبکر بود.

جواب ما:

دروغی است از سلسله دروغ‌های بی‌پایان او! و این کتاب «روضه صفا» را هم نمی‌شناسیم که چه کسی نوشته است و دربارۀ چیست؟.

کشتن رییس قبیله انصار ساده نبود.

ادعای 198- بالا بودن سن عمر دلیلی بر ارجحیت نیست...([[240]](#footnote-240))

جواب ما:

ما اصلاً نمی‌گوییم که در حضور بزرگتر، کوچکتر امیر نمی‌شود، مگر رسول الله اسامه را امیر نکرد. تو خودت از زبان ما می‌گویی و تهمت می‌زنی؛ خودت هم جواب می‌دهی.

ادعای 199- پیامبر، علی را جانشین خود کرد

در غزوۀ تبوک، وقتی رسول اکرم عازم حرکت شد، منافقان محرمانه توافق کردند که در غیاب آن حضرت در مدینه انقلابی بر پا کنند، لذا برای ادارۀ امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که به جای آن حضرت در مدینه بماند و با قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات منافقان را خنثی نماید.

تمنا می‌کنم از آقایان محترم که بفرمایید: پیغمبر چه کسی را در مدینه به خلافت و جانشینی خود قرار داد...([[241]](#footnote-241)).

جواب ما:

کودتا و انقلاب منافقان در مدینه از حرف‌های بچگانۀ این مرد است! منافقان چنین جراتی نداشتند؛ زیرا به فرض اگر شهر را دو روزه تصرف می‌کردند! بعد که لشکر بر می‌گشت، کجا می‌رفتند؟.

منافقان برای این منافق شدند که قدرت و جرأت نداشتند. حالا تو داری به آن‌ها دل و جرأت می‌دهی که کودتا می‌کردند.

حضرت علی،خودش، از شغل پست فرمانداری بر کودکان و زنان نالان بود؛ زیرا رسول الله دستور داده بود همۀ مردان خارج شوند و علی را بر زنان و کودکان شهر امیر کرد.

می‌گوید:

با وجود پیران سالخورده،نباید جوان نورس را به کار گماشت. پس چرا هنگام فرستادن آیات اول سورۀ برائت بر اهل مکه که وجود پیران سالخوردۀ با تدبیر و جهان دیده لازم بود تا با حسن سیاست اداء وظیفه نمایند و همچنین برای هدایت اهل یمن از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین را مأمور هدایت اهل یمن نمود...([[242]](#footnote-242)).

جواب ما

علی زیردست ابوبکر در حج بود و پشت سر او نماز خواند. حالا همین سوال را ما از تو می‌پرسیم که با وجود بودن علی چرا پیغمبر کارهای مهم مثل همین امیر حجاح بودن یا فرمانده لشکر بودن را به اصحاب دیگر می‌داد؟.

پیامبر برای این اعلان برائت را به علی داد که در بین اعراب رسم بود خبر مهم را اگر خود شخص نگفت، یکی از افراد فامیلش بگوید.

و دیگر اینکه پیامبر کارها را بین اصحاب تقسیم کرد. آیا نخوانده‌ای که ماموریت‌های مهم را به اصحاب دیگر هم می‌دادند.

ادعای 200- علی، فارق بین حق و باطل است

باز سلیمان بلخی، باز گنجی شافعی، باز حدیث دروغ!.

«سيكون من بعدي فتنة. فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب فإنه أول من آمن بي وأول من يصافحني يوم القيامة وهو الصديق الأكبر وهو فاروق هذه الأمة».

«بعد از مدتی فتنه خواهد بود. پس همراه علی باشید چون او اولین ایمان آورنده به من است و او اولین کسی است که در روز قیامت با من دست می‌دهد و صدیق اکبر است و جدا کنندۀ حق از باطل است».

و محمد بن یوسف گنجی در «کفایت الطالب»([[243]](#footnote-243)) همین حدیث را نقل نمود به اضافة این کلمات «وهو يعسوب المؤمنين وهو بابي الذي اؤتی منه وهو خليفتي من بعدي».

یعنی: و اوست پادشاه مومنان و اوست باب من که از آن باب بر من داخل می‌شوند و اوست بعد از من خلیفه‌ام!.

و نیز، محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و خطیب خوارزمی در «مناقب» و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و خطیب بغداد در «تاریخ بغداد»([[244]](#footnote-244)) و حافظ ابن مردویه در «مناقب» و سمعانی در «فضائل الصحابه» و دیلمی در «فردوس» و ابن قتیبه در «الامامة والسياسه»([[245]](#footnote-245)) و زمخشری در «ربیع الابرار» و حموینی در «فرائد»([[246]](#footnote-246)) و طبرانی در «اوسط» و فخررازی در «تفسیر کبیر»([[247]](#footnote-247)) و گنجی شافعی در «کفایت الطالب» و امام احمد در «مسند» و دیگران از علماء شما نقل نموده‌اند که رسول اکرم فرمود: علي مع الحق والحق مع علي حیث دار.

و نیز در همان کتاب‌ها و همین طور شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع الموده»([[248]](#footnote-248)) از حموینی نقل نموده‌اند که آن حضرت فرمود: «علي مع الحق والحق مع علي يميل مع الحق کيف مال».

وجود علی بنا به فرمودۀ رسول اکرم، فارق بین حق و باطل بود. چنان‌که علمای بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده‌اند؛ از جمله: شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع»([[249]](#footnote-249)) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و طبری در «کبیر» و بیهقی در «سنن» و نور الدین مالکی در «فصول المهمه» و حاکم در «مستدرک» و حافظ ابونعیم در «حلیه» و ابن عساکر در «تاریخ» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و طبرانی در «اوسط» و محب الدین در «ریاض» و حموینی در «فرائد» و سیوطی در «در المنثور» از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل می‌نمایند که رسول اکرم به دست مبارک اشاره نمود به علی بن ابی‌طالب و فرمود: «ان هذا اول من آمن بي واول من يصافحني يوم القيمة وهذا الصديق الاکبر وهذا فاروق هذه الامه يفرق بني الحق والباطل...([[250]](#footnote-250))».

**جواب ما:**

علمای حدیث ما، یک صدا می‌گویند: این حدیث دروغ است؛ زیرا در سلسله حدیث، اسحاق بن بسر ابن مقاتل هست که یک دروغگوی بزرگ و جاعل حدیث است و کسی از او حدیث قبول نمی‌کند.

تا حالا می‌گفتی: سلیمان بلخی حنفی!! حالا شد سلیمان قندوزی حنفی!! در حالی که هردو یک نفرند! چرا اسم را عوض کردی؟! شاید برای اینکه مردم از شیندن نام سلیمان بلخی که حالا تبدیلش کردی به سلیمان قندوزی ملول نشوند. مرتب می‌گویی: ابن طلحه شافعی و گنجی شافعی و سلیمان قندوزی یا سلیمان بلخی و گاهی هم می‌گویی: سید کلان و زمحشری و حموینی و گنجی شافعی و ابن ابی الحدید.

این‌ها همه از مردودین هستند؛ یا شیعه هستند یا معتزلی! یا ملحد یا مشرک.

ما یک نفر دیگر از گروه را به شما معرفی می‌کنیم: آقای عبید الله حسکانی.

در بد بودن این آدم همین بس که وزارت ارشاد ایران کتاب او را پیوسته چاپ می‌کند و باید بدانید این وزارتخانه در خدمت ترویج مذهب شیعه است درست مثل اینکه علمای سلفی(وهابی) عربستان کتاب آیت الله سیستانی را چاپ کنند آن وقت شما دربارۀ سیستانی چه گمان خواهید کرد؟!

این مرد در اصل حنفی بود؛ اما بعد شیعه شد. استناد به گفتۀ او درست نیست.

اسم من، محمد باقر است. شیعه به دنیا آمدم و شیعه بودم. معلم دینی نیز، بودم؛ اما بعد سنی شدم.

آیا این حقه بازی نیست که سنی‌ها به کتابی که در وقت سنی بودنم نوشتم، استناد کنند که شیعه‌ها حرف ما را می‌گویند. وقتی کتب اصلی شیعه وجود دارد، من کیستم که به گفته من استناد می‌کنید؟! وقتی بخاری، مسلم، نسایی و ترمذی و... هست، آخر حسکانی کیست که او را به رخ ما می‌کشید؟!.

(مکر + مکر) برای فریفتن عوام شیعه.

او اعتقاد داشت که خورشید برای حضرت علی برگشت و شب عقب گرد کرد و دوباره روز شد تا علی نمازش قضا نشود. امام ذهبی به استناد همین گفته، حسکانی را شیعه دانست.

هرکس که حدیث برگشت شمس برای علی را درست بداند، بدون شک از علم حدیث بی‌خبر است.

یک حقۀ دیگر او، این است که کتابی را که خودشان نوشته‌اند به اهل سنت نسبت داده‌اند؛ مثلاً کتاب «امامه و سیاسه» را یک ابو قتیبه دیگر نوشته است و با این تشابه اسمی خواسته‌اند ما را به اشتباه بیندازند! این‌ها یک طبری غیر از طبری ما هم دارند!.

اما اینکه امامان اهل سنت در کنار قندوزی و همصدا با هم حدیث «حق مع علي وعلي مع حق» را گفته‌اند، همه، کذب و دروغ است.

امکان دارد علمای ما حدیثی را نقل کنند و ما قبولش نداشته باشیم. همینطور که نمی‌شود تا نام حدیثی در طرفداری از علی آمد، آن را بین علمای حدیث علم کنی! آنان‌که می‌خواستند مذهب شیعه را بسازند، احادیث دروغ بسیار ساخته‌اند که از فیلتر بعضی از کتب حدیث جان سالم به در بردند، اما بعدها علمای علم حدیث آمدند و همه را غربال و راست را از دروغ معلوم کردند.

و تو ای داعی که کبک وار سرت را زیر برف فرو برده‌ای، همان قدر فرق بین حدیث صحیح و موضوع را نمی‌دانی که پسر کوچک من فرق بین جواهر و خرمهره را نمی‌داند.

ای داعی و ای علمای شیعه، بیماری قلبی شما یک درد بی‌درمان است! مگر شیطان به شما چه داده است که این طور کمر به خدمت او بسته‌اید؟! وای به حال شما در دنیا و در قبر و در قیامت و در جهنم و اعوذ بالله من حال اهل النار.

ادعای 201- در انتخاب خلیفه عجله کردند؛ چون از عکس العمل مخالفان می‌ترسیدند

به یقین بدانید که علت تعجیل در عمل، آن بود که می‌دانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمان‌ها حاضر شوند یا لااقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابۀ حاضر در مدینه و بنی‌هاشم و غیره حاضر شوند و در شور شرکت نمایند، حتماً در میان اشخاصی که اسم برده می‌شد، نام علی هم به میان می‌آمد و اگر نام علی یا عباس در آن مجمع برده می‌شد، طرفداران حق و حقیقت با دلایل واضحی که در دست داشتند، کلاه آن‌ها را پشت معرکۀ سیاست می‌انداختند. لذا عجله نمودند تا بنی‌هاشم و کبار صحابه به غسل و کفن و دفن پیغمبر مشغولند، آن‌ها نیز، کار خود را انجام دهند و أبی بکر را دو نفری به خلافت برسانند. چنان‌که کردند و تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین می‌گذارند.

جواب ما:

اول، تو خودت الآن گفتی که ابوبکر خبر نداشت و عمر با شتاب آمد که چرا نشسته‌ای بیا که انصار غوغا کرده‌اند!! پس نه عمر توطئه‌ای از پیش ساخته داشت نه ابوبکر (به اعتراف خودت).

دوم، مگر علی به گفتۀ شما بلافاصله بعد از وفات پیامبر عهده دار امر امت نشد؟ پس او سستی کرد و عوض آنکه مواظب حرکات دشمنان باشد و امور مهم را انجام دهد، به غسل و کفن پیامبر سرگرم است؟! حتی چند تا مامور هم بیرون نگذاشته است تا مبادا کسی کودتا کند. این هم از امام غیب دان شما! همان عمر غیب ندان (بگفته شما) بهتر بود چون حواسش به این طرف و آن طرف بود تا نظم به هم نخورد.

عقیدۀ تو مثل یک لحاف کوتاه است. سرت را می‌پوشانی پایت معلوم می‌شود؛ پایت را می‌پوشانی سرت معلوم می‌شود!.

ادعای 202- عمر به غلط گفت: نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد

چنان‌که اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشته‌اند که عمر می‌گفت: خلافت أبی بکر با عجله و فوری بود. خداوند امر او را به خیر کند و گفت که پیامبر فرمود: نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی‌شود...([[251]](#footnote-251)).

جواب ما:

عجیب است که این داعی هر دروغی از پیامبر نقل کرد، حواله داده است به روایت سلیمان بلخی (که تازگی به سلیمان قندوزی تغییر نام داده است) یا ابن ابی الحدید؛ اما ذکر نمی‌کند که در کدام کتابش نوشته است که عمر از زبان پیامبر فرمود: نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی‌شود. او هرچه دروغ می‌خواهد می‌نویسد و بعد نام کتابش را می‌گذارد: شب‌های پیشاور! معلوم است در تاریکی شب نوشته است!.

ادعای 203- هر صحابی قابل احترام نیست

جواب ما:

شما خاک کربلا را قابل احترام می‌دانید! شما فلان عمامه را که معلوم نیست مال پیامبر بوده یا نه را قابل احترام می‌دانید!! شما سنگ مرمر ایتالیایی را فقط به این خاطر که بر سر قبر امام رضا نوه هشتم رسول الله است را قابل احترام می‌دانید!!!، اما مردان و زنانی که رسول الله را یاری کرده‌اند را قابل احترام نمی‌دانید!.

آیا شما نمی‌دانید صحابی یعنی یاران، و یار کسی است که مددکار باشد آن‌ها مدد کار پشتیبان و پناه دهنده رسول الله در مدینه بودند و تو می‌گویی قابل احترام نیستند اگر شما دشمن رسول الله نیستید پس کستید؟!!.

ادعای 204- تعداد کمی از مردم با ابوبکر بیعت کردند...([[252]](#footnote-252))

اول، ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آن‌ها مورد احترام نمی‌باشد، فرقی که ما با شما داریم در این است که شما به نام صحابی که رسیدید حتی اگر منافق باشد یا ابوهریره باشد که خلیفه عمر او را تازیانه می‌زند و کذابش می‌خواند، زانوی تسلیم بر زمین می‌گذارید.

دوم، ما با دلایل کافی برای شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابی بکر اجماعی واقع نشد تا با رأی اجماع امت، ابی بکر به خلافت تعیین گردد.

سوم، آقایان حاضر در مجلس، قضاوت به حق کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرود آورم؛ اگر شما در کتب اخبار خود نشان دهید که در سقیفه، تمام امت یا دست کم به عقیدۀ شما تمام عقلای قوم جمع شدند و به اجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود، ما تسلیم می‌شویم.

و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده‌ای از قبیلۀ اوس با توجه به سابقۀ عداوت با قبیلۀ خزرج، کسی بیعت نکرد، تصدیق نمایید که ما بیراهه نمی‌رویم.

جواب ما:

این دروغ آشکاری است اگر عمر ابوهریره را کذاب بداند. پس چرا بخاری و مسلم از او حدیث نقل می‌کنند؟ آیا راویان حدیث ما و امامان ما، عمر را قبول نداشتند؟ نمی‌توانی بگویی: نه. پس تو دروغ می‌گویی نه ابوهریره کذاب بود و نه عمر او را کذاب می‌دانست!.

می‌گوید:

در ضمن، انتقاد ما به این جمله این است که آیا سه نفر صحابی می‌توانند زمام امور یک ملت را به دست بگیرند و میان خودشان با تعارف یا به قول عوام ایرانی، با جنگ زرگری بیعت نمایند و بعد مردم را با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت، مرعوب و تسلیم نقشۀ خود کنند؟ قطعاً جواب منفی است.

پاسخ ما:

خواننده توجه کند: سنی‌هایی که شیعه‌ها برای مناظره منصوب کرده‌اند و نقش سنی را بازی می‌کردند، چه جواب داده‌اند:

شیخ سنی: ما می‌گوییم: در آن روز حاضر نبودیم تا ببینیم آن‌ها در چه محظوری گیر کرده بودند. اما امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم حتی اگر این اجماع به مرور واقع شده باشد، نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نماییم؛ بلکه باید سر تعظیم در مقابل آن‌ها خم نماییم و راهی که آن‌ها رفتند، برویم.

جواب ما:

آیا این، جواب یک سنی است؟! حالا جواب مرا بشنو: شما که می‌گویید: سه نفر بودند؛ پس این لشکر اسامه کجا بود؟ آیا به جای شمشیر، گل در دست داشتند که نتوانستند سه تا یاغی را بر جای خود بنشانند! بعد از این، باز طبق عادتش یک حدیث دروغ از رسول الله نقل کرده است.

ابوعبیده قبر کن بود

و بعد سنی از او می‌پرسد که چرا به ابوعبیده قبر کن می‌گویی؟ جواب داده است:

در «البدايه والنهايه»([[253]](#footnote-253)) نوشته است که چون ابوعبیدۀ جرّاح، قبر را مانند قبرهای اهل مکه حفر می‌کرد؛ لذا جناب عباس یکی را به دنبال ابی طلحة، قبر کن مدینه، فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا قبر رسول الله را آماده نمایند.

جواب ما:

در جواب می‌گوییم: حضرت علی هم پیامبر را شتشو دادند؛ اما ما نمی‌گوییم: مرده شوی؛ بلکه افتخاری بوده برای ایشان.

دوم، آن زمان برای قبر کنی پول نمی‌گرفتند؛ لذا قبر کندن برای ثواب که عیب نیست.

سوم، قبر کنی حتی اگر برای پول باشد، باز هم یک شغل است. از مفت خوری که بهتر است.

چهارم، طعنۀ تو به پیامبر برمی گردد که رفقایش را قبرکن معرفی می‌کنی. البته اگر شغل بدی باشد.

پنجم، افسوس به حال تو که حضرت علی را توسط یک قبر کن شکست دادی و خلافت را مثل آب خوردن از او گرفت و به دیگری داد. خب اینکه توهین به علی است که اسدالله بود و از عهدۀ یک قبر کن بر نیامد!.

ادعای 205- بیعت علی و بنی‌هاشم با تهدید و زور و بعد از شش ماه بود...([[254]](#footnote-254)).

جواب ما:

اول، در یک حدیث می‌گوید که فوری بود و در یکی دیگر می‌گوید: بعد از شش ماه!.

پس معلوم می‌شود آن داستان‌ها که می‌گویید: پهلوی حضرت فاطمه را شکستند و علی را به زور بردند و بچه‌اش را کشتند تا بیعت کند؛ دروغ بود!.

عجب از این مرد! بدون آنکه متوجه باشد، این حرف،حرف دیگرش را باطل می‌کند! او تنها جلوی پای خود را می‌بیند!.

ادعای 206- علی را به زور برای بیعت بردند

در کتابش([[255]](#footnote-255))، سنی سوالی می‌کند و او جوابی می‌دهد. بخوانید:

سنی: علمای ما در کجا گفته‌اند که علی را به جبر کشیدند و آتش در خانه‌اش زدند که در ألسنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می‌نمایند و اعصاب را تحریک می‌نمایند که فاطمهل را آزردند و بچه‌اش را سقط نمود.

داعی: آقایان محترم، یا واقعاً کم مطالعه می‌کنید یا به عمد روی عادت تبعاً للأسلاف می‌خواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و با این جملات خودتان و بزرگان اسلاف، خود را تبرئه نمایید...([[256]](#footnote-256)).

جواب ما:

آقا چه می‌گویی؟! اگر 6 ماه درست باشد، بعد از مرگ فاطمه بیعت کرده است!؟

تو می‌گویی: فردای وفات پیامبر، علی را به زور بردند و تا بیعت نکرد، ولش نکردند. اگر این درست است، پس حرف اول تو غلط است! موضع خود را روشن کن!.

ادعای 207- دوازده دلیل برای اینکه علی را با جبر و زور و شمشیر به مسجد بردند

این روضه خوان می‌نویسد:

ابو جعفر بلادزی احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی به سال 279 قمری از موثقین و محدثان و مورخان معروف شما می‌باشد و در تاریخ خود همین مطلب را روایت نموده است.

عز الدین ابن أبی الحدید معتزلی و محمد بن جریر طبری که معتمد‌ترین مورخان شما هستند، روایت کرده‌اند که عمر با سید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی به درِ خانۀ علی رفتند. عمر گفت: بیرون آیید والا خانه را بر شما می‌سوزانم...([[257]](#footnote-257)).

جواب ما:

والله اگر ابن ابی الحدید، مورخ باشد! چه برسد به اینکه مورخ ما باشد. و آن طبری هم حتماً طبری شماست. گفتم که دو تا طبری داریم!.

در ضمن، تو که گفتی سه نفر بودند. زور علی به سه نفر نرسید؛ یعنی، زور گور کن از علی بیشتر بود؟! تو که گفتی: 6 ماه بعد او را بردند. حالا می‌گویی: همان روز اول بردند؟.

می‌نویسد:

ابن خزابه در کتاب «غرر» از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت: من با آن‌ها بودم که همراه عمر هیزم برداشتیم و به در خانۀ فاطمه بردیم و در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا کردند و....

جواب ما:

ابن خزابه کیه؟ کتاب غرر را کی معتبر می‌داند؟ کی می‌شناسد؟!.

خلاصه، کتاب را از 12 دلیل پر کرده است و در یک صفحه جلوتر با این قول که علی 6 ماه بعد بیعت کرد، این 12 دلیل را رد نموده است!.

ادعای 208- از علی به زور بیعت گرفتند

شما را به خدا انصاف دهید. معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با ضرب و اهانت و زور و خوف و تهدید به قتل و آتش زدن خانه برای بیعت ببرند و نامش را اجماع بگذارند؟!...([[258]](#footnote-258)).

جواب ما:

نمی‌دانم دروغ‌های تو را باور کنیم یا حرف‌های اصول کافی شما را که می‌گوید: علی دخترش را به عمر داد. شما از علی چه شخصیتی ساخته‌اید! او که اسدالله بود من که موش الله هم نیستم، اگر کسی زنم را در ملاء عام بزند و شکمش را پاره کند و بچه‌اش را سقط کند؛ آنهم جلوی چشم من! محال است که دست روی دست بگذارم! علی که هم مشاور عمر می‌شود و هم دختر دسته گل 17 ساله از بطن فاطمه را به عمر می‌دهد! این یعنی چه؟! یعنی دروغگو گفتم شما، که مثل روز آشکار است.

حالا بیایید یک حقه بازی جدید داعی را به شما نشان بدهم:

ادعای 209- خانۀ علی را آتش زدند

احمد بن عبدالعزیز جوهری که از ثقات علمای شماست، بنابر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نمود به این عبارت «هو عالم محدث کثير الادب ثقة ورع، اثنی عليه المحدثون ورووا عنه مصنفاته» یعنی او عالم محدث و ضاحب ادب ثقه و با تقوا.مورد مدح مردم بود و از او محدثین در نوشته‌های خود روایت کرده‌اند در کتاب «سقیفه» آورده و چنان‌که ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه»([[259]](#footnote-259)) (چاپ مصر) از او نقل نموده است مسندآ از ابی الاسود که گفت: جمعی از اصحاب و رجال مهاجران غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آن‌ها مشورت نشد و نیز، علی و زبیر هم غضب نمودند از بیعت و برکنار شدند (گوشه گیری کردند) و وارد خانۀ فاطمه شدند. آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمة بن سلامة بن قریش (که هردو از بنی عبدالاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند به منزل فاطمه و هر چقدر فاطمه ناله زد و آن‌ها را قسم داد، فایده‌ای نداشت. شمشیر علی و زبیر را گرفتند و به دیوار زدند و شکستند و آن‌ها را به جبر و عنف کشیدند و به مسجد بردند برای بیعت؟!...([[260]](#footnote-260)).

جواب ما:

از زبان جوهری نقل می‌کند که من نمی‌دانم، کیست؟! از کتاب ابن ابی الحدید سند می‌آورد که ابن ابی الحدید گفته است او(جوهری) موثق است. اما نمی‌گوید خود ابن ابی الحدید که معتزلی است، چگونه ورقۀ تزکیه می‌دهد؟!.

بعد می‌گوید: شمشیر علی را به دیوار زدند و شکست! آیا شمشیر چوبی بود که بشکند؟! آیا شمشیر را به دیوار خاکی بزنی، می‌شکند؟! به دیوار خاکی!.

تو در چند صفحه قبل گفتی: کودتاچیان 3 نفر بودند. آن‌ها در یک روز این همه پیرو از کجا پیدا کردند؟ و می‌گویی: علی تا 6 ماه بعد مرگ فاطمه بیعت نکرد.

و تازه یادت باشد علی خانه نداشت اتاق داشت این همه آدم به گفته تو(از اصحاب و رجال مهاجرین) در اتاقی که زنش بود داخل شدند بگمانم این گفته درست نیست و تو خیال کردی که که علی خانه‌ای مثل خانه بزرگ تو داشته؟!! نه نداشته یک اتاق فقط داشته تازه بگمان من خانه علی در نداشته و پرده داشته البته صد درصد نمی‌توانم بگوییم اما خیلی از فقرا خانه‌هایشان پرده داشته نه در بعضی از خانه‌ها و حجره‌های زنان پیامبر نیز پرده داشته نه در البته بعضی زنان برای اتاق خود دری داشتند.

ادعای 210 - سنی قبول دارد که درِ خانۀ علی را سوزاندند

از زبان حافظ سنی می‌گوید: این اخبار نشان می‌دهد که جهت ارعاب و ترساندن و به هم زدن اجتماع مخالفان خلافت، آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که درِ خانه را آتش زدند و در میان دو دیوار بچۀ شش ماهه را سقط نمودند...([[261]](#footnote-261)).

جواب ما:

این حرف را از زبان سنی می‌گوید؛ یعنی، سنی قبول دارد که عمر درِ خانۀ علی را آتش زد! یک سنی هم در دنیا نیست که این مناظره را قبول داشته باشد.

زدن عمر سبب سقط جنین فاطمه شد

در این جا، دو سه روایت آورده است از کتب اهل سنت!! که عمر فاطمه را درب و داغان کرده است. روایت اول از مسعودی، دوم از ابن ابی الحدید و سوم را از صلاح الدین خلیل بن ابن القدسی نقل کرده...([[262]](#footnote-262)).

جواب ما:

دو تای اول، شیعه هستند و ما معرفی کردیم و سومی را هیچ کس نمی‌شناسد! چنان نامش را با احترام ذکر کرده است که تو گویی امام ابو حنیفه است!!.

ادعای 211- حدیث حبّ علی، حسنه‌ای است که گناه با آن ضرر نمی‌رساند؛ درست است

و می‌گوید سنی‌ها هم همین حدیث را دارند که امام احمد حنبل در مسند نوشته: «حب علي حسنه لا يضر معها سيئه وبغض علي سيئه لا تنفع معها حسنه»

یعنی: دوستی با علی، حسنه‌ای است که گناه با آن ضرر نمی‌رساند؛ و دشمنی با علی، گناهی است که گناه با آن هیج عمل نیکی نمی‌رساند؛.

جواب ما:

این یک دروغ عطیم و عجیب است این در مسند احمد نیست بلکه این حدیث در هیچ کتابی از کتب اهل سنت نیست.

می‌گوید:

این حدیث هم در کتب اهل سنت است

«حب عليٍّ يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب»

یعنی «دوست داشتن علی گناه را محو می‌کند مثل اینکه آتش هیزم را می‌خورد»

جواب ما:

این حدسث در کتاب ما است اما همه ما می‌گوییم باطل و دروغ است و ما به آن باور نداریم شیعه است که با این عقیده دل خود را خوش کرده و هر گناهی دلش خواست می‌کند به این گمان که با حب علی بنده خاص الله است و چیزی به او ضرر نمی‌رساند.

اداعای 212- حدیث هرکس بر حسین گریه کند، بهشت بر او واجب می‌شود؛ درست است.

سنی مناظره گر بطرف شیعه خود گفته: شما شیعه‌ها می‌گویید که یک قطره اشک در عاشورا جنت را واجب می‌کند و باعث شده‌اید تا شیعه‌ها سراسر سال گناه کنند و تنها در عاشوار اشک بریزند! داعی در حواب می‌گوید این دو حدیث بالا درست است و این دلایل اوست:

دلیلش این است که آیه به صراحت می‌فرماید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا٣١﴾ [النساء: 31]

«اگر شما دوری کنید از گناهان بزرگی که نهی شده‌اید، ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) در گذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند برسانیم.»

پس به حکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آن‌ها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی می‌شود و او را می‌آمرزد.

در این حدیث هم می‌فرماید: دوستی علی حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی به آن ضرر نمی‌رساند...([[263]](#footnote-263)).

جواب ما:

ببینید چگونه یک قسمت از آیه را گرفته است که اصلاً ربطی به علی ندارد و آن را به حب علی مرتبط کرده است! چه ربطی دارد؟ الله فرموده: از کبیره اجتناب کنید؛ صغیره را می‌آمرزم! علی نه در اول آیه جای دارد نه وسط آیه نه آخر! و نه حتی خود علی مخاطب این آیه است.

تفسیر آیه روشن است. انسان وقتی از کبایر اجتناب می‌کند، مثلاً برای اینکه ربا حرام است، از بانک ربا نمی‌گیرد و خانه نمی‌سازد. در ظاهر به زحمت می‌افتد! این زحمت در برنیاوردن هوای نفس، حسنه و نیک است! و در مقابل گناهان کوچک در ترازوی میزان، این حسنات وزین‌تر است. علی نه اول کار است نه آخر کار حتی او به این آیه محتاج است!.

ببینید باز چه نوشته است:

ادعای 213- اگر مسلمان بی‌توبه از دنیا برود و محبّ علی باشد، خداوند او را عفو می‌نماید

اما در سیئات و صغائر اعمال، اگر بی‌توبه از دنیا برود و محب علی باشد، خداوند او را عفو نماید و به مجازات عقبات بعدالموت نمی‌رساند و جحیم و جهنم نمی‌بیند و او را داخل بهشت می‌نمایند چنان‌که فرمود:

﴿وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا٣١﴾ [النساء: 31]([[264]](#footnote-264)).

جواب ما:

حتی صغایر ذنوب با حب علی پاک نمی‌شود! الله شرط پاک کردن آن‌ها را در دوری از گناهان کبیره قرار داده است. اگر حرف شما درست باشد، پس این آیه را برای چه آورده است؟ چرا حرف مهمتری را نگفته؟ چرا آیه نیامده است که اگر حب علی را داشته باشید، گناهان کوچکتان را می‌بخشم؟ آیا این قرآن برای اعلام خبر‌های مهم نازل شده است یا خبر‌های غیر مهم؟.

و می‌گوید:

شیعه در اول تکلیف و سن بلوغ، بعد از معرفت خدا و پیغمبر باید معنای تشیع را بفهمد. بفهمد که علی مرتکب کبائر و صغائر نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نشده است. پس سعی و کوشش می‌کند مانند مولای خود متصف به صفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید و چون قوۀ عصمت را که مخصوص مقام نبوت و امامت است، ندارد و به تمام معنی، علی شدن کار مشکلی است؛ حتی محال! پس سعی می‌نماید دست کم مرتکب کبائر نشود و اصرار بر صغائر هم ننماید تا محبوب علی گردد و نامش در زمرۀ شیعیان ثبت گردد.

جواب ما:

چرا حدیثی نیامده است که حُبّ محمد، حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی‌رساند. حتی حب الله هم به تنهایی برای ما فایده‌ای ندارد! این هم دلیل:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٣١﴾ [آل عمران: 31]

«ای محمد، به آن‌ها بگو: اگر الله را دوست دارید پس... پس چی؟ پس گناه به شما ضرر نمی‌زند؟! نه! می‌فرماید: اگر الله را دوست دارید، پس از من پیروی کنید تا الله نیز، شما را دوست داشته باشد…».

جایی که حب الله فایده نمی‌رساند، مگر به شرطش. حب علی دیگر چیست؟! که شما حدیث می‌آورید:

((حب علی عمل نیکی است که با آن هیچ گناهی به آدم ضرر نمی‌رساند و بغض علی گناهی است که با آن هیچ عمل نیکی نفع نمی‌رساند!!!!)).

ادعای 214- شهر‌های سنی پر از فساد است

این مردک در جواب اینکه بلاد شیعه فاسد است، می‌گوید: این ربطی به عقیدۀ شیعه ندارد؛ زیرا بلاد اهل سنت هم فاسد است...([[265]](#footnote-265)).

جواب ما:

اما این قیاس درست نیست؛ در بلاد اهل سنت هر وقت حکومت در دست علما بود، وضع مناسب بود؛ مثلاً حکومت ابن عبدالوهاب در سعودی که اول عالیترین بود و تا امروز هم به اندازه قدرت علما، تاثیری دارد بر اوضاع و خود داعی در اول کتاب از نبود دزدان در سعودی بخاطر قطع دست تعریف کرده است.

وقتی حکومت طالبان در افغانستان بر سر کار آمد، ریشۀ فساد را کند؛ نه زنا بود و نه ربا.

اما شیعه‌ها، هر وقت ملاهایشان حکومت را در دست گرفتند، وضع بدتر شد. نمونه‌اش ایران امروز که هم ربا آزاد است و هم زنا بیداد می‌کند یا مثلاً زمان صفویه که وزیر با قدرت شان محمد باقر مجلسی بود، باز فساد در اوج بود!.

این است تفاوت بین حکومت‌ها!.

ادعای 215- سنی‌ها زنا و لواط، حتی با مادر را حلال می‌دانند

ببین چه تهمت‌هایی به اهل سنت زده‌اند! اکنون ببینیم که دلیلش چیست؟.

زنا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تَجرَّی([[266]](#footnote-266)) و لا ابالی گری آن‌ها به احکام دین و فتاوی بی‌جای امامان و فقهای آن‌ها از قبیل حکم طهارت سگ و حلال دانستن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح امارِد([[267]](#footnote-267)) در سفر و مقاربت با محارم با حریر و لفافه‌ای که به قضیب خود ببندند و امثال آن‌ها که عوام را جری و لا ابالی به منهیات نموده‌اند؟.

دلیلش هم این است: شعری از زمخشری آورده است که او می‌گوید: سنی‌ها به آلت تناسلی خود پارچه‌ای می‌بندند و در فرج دختر یا مادر خود می‌کنند!ببخشید از این صراحت بیان...([[268]](#footnote-268)).

جواب ما:

و باز این زمخشری را سنی می‌داند. اگر زمخشری چنین کاری را می‌کند به سنی‌ها ربطی ندارد. ما او را سنی نمی‌دانیم! این زمخشری که عیب به این بزرگی را در اهل سنت دیده است، چرا به مذهب اهل سنت باقی مانده تا کس دیگری مثل تو از کتاب او استفاده کند و اهل سنت را بکوبد.

این زمحشری که چهار مذهب اهل سنت و همین طور اهل حدیث را رد کرده است، باز شما می‌گویید: این عالم بزرگ شما در تفسیر خود نوشته است: علی اله است که علی فوق بشر است. پس سنی همان حرف شیعه را می‌زند!.

زمخشری معتزلی و شیعه بود. او عالم ما نیست. اصلاً ما این عالم را نخواستیم شما برای خودتان بردارید؛ چون شما مرتب از او دلیل می‌آورید نه ما.

چگونه ممکن است که من بدانم خوردن مدفوع گاو بد است و کارهای دیگر هندوها را تقبیح کنم و در همان حال بر دین هندو باشم و کتاب هندو‌ها را تفسیر کنم! یا هندو هستم یا نیستم؛ اگر هستم که دیگر خوردن مدفوع گاو ایراد ندارد. اگر نیستم، چرا به من هندو می‌گویید و بر ضد هندو حرف مرا دلیل می‌آورید؟

ادعای 216- حدیث حب علی حسنه‌ای... در کتب اهل تسنّن است

همین خبری را که شما از «بحار الانور» علامۀ جلیل القدر مجلسی نقل نمودید، امام احمد بن حنبل در «مسند» و خطیب خوارزمی در «مناقب»([[269]](#footnote-269)) و سلیمان قندوزی حنفی در «ينابیع الموده»([[270]](#footnote-270)) و از «کنوز الدقايق»([[271]](#footnote-271)) شیخ عبدالرؤف المناوی المصر در «مناقب السبعين»([[272]](#footnote-272)) از معاذ بن جبل و می‌رسید علی فقیه همدانی شافعی در «مودة القربی»([[273]](#footnote-273)) و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری در «ذخاير العقبی»([[274]](#footnote-274)) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب» و دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن حبل از رسول الله روایت نموده‌اند که فرمود: حب علي حسنة لا يضّر سيئة و بغض علي سيئة لا تنفع معها حسنة.

یعنی: «حب علی عمل نیکی است که با آن هیچ گناهی به آدم ضرر نمی‌رساند و بغض علی گناهی است که با آن هیچ نیکی نفع نمی‌رساند...([[275]](#footnote-275))».

جواب ما:

همه چیز شما که در کتاب ماست! دیگر چرا راوی‌های ما را قبول ندارید؟! او از مجلسی نقل می‌کند! مجلسی را کی قبول دارد؟ او دروغ گویی بزرگ است. او گفته است: الله هر شب جمعه به زیارت قبر حسین می‌رود!!.

بیایید به غیر از بلخی و قندوزی و گنجی و... چند تای دیگر را بشناسیم: اول، متقی هندی، او کتابی دارد به نام «کنز الاعمال» که در آن بدون توجه به راست یا دروغ بودن احادیث هرچه دستش آمده از کتب حدیث نقل کرده است!.

شیعه عوض آنکه به مصدر اصلی حواله دهد به کنز الاعمال حواله می‌دهد. نمی‌دانم چرا؟ گاهی هم که از مصدر اصلی آدرس می‌دهد، کنارش از کنز الاعمال شاهد می‌آورد تا شیعه فکر کند که کتب اهل سنت همه یک حرف می‌زنند. در حالی که اگر امروز کتاب کنز الاعمال از صفحۀ هستی محو شود، یک حدیث هم کم نمی‌شود؛ زیرا او از کتب دیگر نقل کرده است و بس.

دوم، محمد بن طلحه الشافعی، او فکر می‌کرد به علم رموز اعداد دست یافته است. گمان می‌کرد علی بخوابش آمده و یادش داده است و گمان می‌کرد با علم خود فهمیده که در سال 999 هجری عمر دنیا به پایان می‌رسد و از این قبیل هذیان‌ها... پس تعجبی ندارد که شیعه شیفته او باشد.

سوم، میرعلى بن شهاب الدین محمد همدانی شافعی، این مرد در قرن نهم زندگی می‌کرد. آغا بزرگ تهرانی او را شیعه می‌داند. اما این داعی شیعه برای قوی کردن دلایل خود او را سنی می‌داند. به فرض محال اگر سنی هم باشد، آیا حرف او اهمیت دارد؟

داعی چرا از بخاری و مسلم و ابو حنیفه دلیل نمی‌آورد؟! جایی که شافعی، خودش هست چه نیازی است که شما از مقلدش دلیل بیاورید.

قاضی شوشتری نیز، او را شیعه می‌داند. به هر حال، منظورش از کتب اهل تسنن، همین کتب زمخشری و سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و...!.

و نوشته این حدیث در مسند احمد است!.

این دارد دروغ می‌گوید نه در مسند احمد نه در هیچ کتاب دیگر اصلا این حدیث نیست نمی‌گوییم هست و ضعیف است اصلآ نیست ای مسلمون‌ها اصلا نیست من دردم را به کی بگوییم؟

ادعای 217- محبت به علی این فایده را دارد که گناهان را می‌بلعد؛ مثل بلعیدن آتش هیزم خشک را

و نیز امام الحرم احمد بن عبدالله طبری شافعی در «ذخائر العقبی» و ابن حجر در کتابش([[276]](#footnote-276)) و سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»([[277]](#footnote-277)) و در «مناقب السبعین»([[278]](#footnote-278)) از فردوس دیلمی و ابن عساکر در تاریخ خود([[279]](#footnote-279)) از نسائی از ابن عباس آورده‌اند که رسول الله فرمود:

«حب علي بن ابيطالب يأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب».

یعنی: «محبت به علی این فایده را دارد که گناهان را می‌بلعد؛ مثل بلعیدن آتش هیزم خشک را».

جواب ما:

این غلوی است که شما را از دین خارج کرد! شما با حب بی‌حد علی از دین خارج شدید. اسماعیلیه و علی اللهی‌ها هم علی را دوست دارند؛ حتی اهل سنت هم علی را دوست دارند.

من در سنن نسایی و معجم ابن عساکر گشتم و این حدیث را دیدم:

«عن أنس بن مالك قال قال رسول اللهص الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار...([[280]](#footnote-280))».

یعنی: «انس از پیامبر روایت می‌کند که حسد، حسنات را می‌خورد؛ مثل خوردن آتش، هیزم را و صدقه،شعلۀ گناه را خاموش می‌کند؛ مثل آب که آتش را خاموش می‌کند».

پس این حدیث را از کجا آورده‌ای؟!.

و حدیثی که تو آوردی در ادعای 211 ثابت کردم که در نزد ما باطل و جعلی است.

ادعای 218- کس، شیعه و ناکس، سنی است

و اما معنای حدیث «من بکی علی الحسين وجبت له الجنة».

معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است: هر کس بر حسین گریه کند، بهشت بر او واجب می‌شود. مفهوم مخالفش این است که اگر ناکس گریه کند، نه تنها بهشت بر او واجب نمی‌شود بلکه هیچ نتیجه‌ای هم از گریه خود نمی‌گیرد.

کس، مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد و اصول عقاید را به نحو یقین دارد و معتقد به نبوت انبیای عظام از آدم تا خاتم باشد و خود را ملزم به دستورات خاتم الانبیاء بداند و به معاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد و عترت طاهرۀ آن حضرت عقیده داشته باشد. علی و یازده فرزند بزرگوارش (سلام الله عليهم اجمعين) را عباد الصالحین و امام بر حق و نایب مَناب رسول الله بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است را زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد به کتب مساویه، حق و از جانب خدا بداند و به مندرجات آن معتقد و بر دستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد...([[281]](#footnote-281)).

جواب ما:

این، چگونه ممکن است که هم به قرآن عقیده داشته باشیم هم به امام زمان؟! قرآن فرموده است: از چیزی که الله نازل نکرده است، پیروی نکنید. امام زمان به این مهمی چرا در یک آیۀ قرآن هم به صراحت نیامده است؟.

با تعریف تو از کس! پس ناکس کیست؟! یعنی، سنی‌ها ناکسند؛ چون آن‌ها به امام زمان شما عقیده ندارند.

خب آقای فقیه عصر، این تقسیم بندی کس و ناکس را از کجا آورده‌ای؟ براساس عقاید تو، سلیمان حنفی و ابن ابی الحدید هم ناکس هستند!!.

ادعای 219 - گریه و مجالس عزاداری باعث خودسازی است

تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس، مدارس اکابر آل محمد† است به این معنی که به نام آل محمد† مجالسی تشکیل می‌گردد و به جاذبۀ آن، خاندان جلیل افراد مسلمان از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر می‌شوند؛ آنگاه خطباء و وعاظ و متکلمان و محدثان ساعت‌ها حقایق دین از جمله: توحید و نبوت معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آن‌ها بازگو می‌کنند. سالی نیست که توسط همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانگان، اسلام را قبول ننمایند. چه بسا از منحرفان که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار می‌گیرند و از اعمال گذشتۀ خودتوبه می‌کنند و به راه راست وارد می‌گردند...([[282]](#footnote-282)).

جواب ما:

یک جواب کافی و شافی به تو می‌دهیم؛ می‌گوییم: اگر گریه چنین ابزار نیرومندی است، پس چرا تا وقتی که گریه بر حسین رسم نشده بود؛ یعنی، در زمان خلفای اربعه و معاویه، اسلام به سرعت پیش رفت و نیم کرۀ زمین را فتح کرد؟ اگر گریه ابزار نیرومندی است، چرا پیامبر از آن بی‌خبر بود؟!.

می‌پرسیم: اگر گریه ابزار نیرومندی است، چرا شیعه‌ها نتوانستند با آن حتی یک شهر را از کفار بگیرند....

ادعای 220- سنی می‌گوید: باید برای زیارت به کربلا رفت

و در اخبار معتبر فریقین از ام المؤمنین عایشه و جابر و أنس و دیگران رسیده است که پیغمبر فرمود:

«من زار الحسين بکربلا عارفا بحقه وجبت له الجنة»

«هر کس زیارت نماید حسین÷ را در کربلا در حالتی که عارف به حقِّ آن بزرگوار باشد، بهشت بر او واجب می‌گردد.»

و نیز، می‌فرماید:«من بکی علی الحسين عارفاً بحقه وجبت له الجنة»

«هر کس گریه کند بر حسین÷ در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد، بهشت بر او واجب می‌گردد...([[283]](#footnote-283))».

جواب ما:

این حدیث آن قدر دروغ است که حتی سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید هم آن را نقل نکرده‌اند. آیا این بحث علمی است؟!.

این جغد شب است که در دل تاریکی شب‌های پیشاور، آوای مرگ حقیقت را سر داده است.

ادعای 221- پنج تن معصوم بودند

الله در سورۀ «احزاب» شهادت به طهارت آن حضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش مبرا از هر رجس و پلیدی معرفی نموده است. آن جا که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣﴾ [الأحزاب: 33]

به اتفاق جمهور اکابر علمای خودتان از قبیل مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، ابی نعیم اصفهانی، ابوبکر شیرازی، سیوطی، حموینی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، بیهقی، طبرانی، ابن حجر، فخررازی، نیشابوری، عسقلانی، ابن عساکر و غیرهم که معتقدند و به طور مبسوط آورده‌اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین† نازل گردیده است...([[284]](#footnote-284)).

جواب ما:

این آیۀ شریفه در حق پنج تن است؛ اما در حق زنان رسول هم هست. این آیه نمی‌گوید که الله، اهل البیت (که زنان و دیگر خویشان رسول نیز، در آن هستند) را از رجس پاک کرده است، می‌گوید: الله می‌خواهد که چنین کند؛ لذا الله به آن‌ها دستوراتی داده است که با پیروی از آن از رجس پاک می‌شوند. اما این آیه دلالتی بر معصوم بودن زنان پیامبر یا دختران یا نوه‌هایشان ندارد.

این‌ها همه استنباط‌های فاسد این قوم گمراه است که گویا قصد ندارند از کج روی دست برداند؛ حتی نمی‌خواهند در جایی از جادۀ گمراهی متوقف شوند! و پیش نروند!.

ادعای 222- قیام امام حسین برای ریاست و خلافت، ظاهری نبود...([[285]](#footnote-285))

جواب ما:

گفتیم: این گفته را قبول داریم؛ اما احادیث دروغی را که در هر صفحه از سلیمان بلخی حنفی نقل می‌کنی، قبول نداریم! این‌ها احادیث اهل سنت نیست.

احادیث صحیح اهل سنت که امروزه یک میلیارد مسلمان به آن معتقدند از کتاب فاسد سلیمان بلخی نیست. کسی او را نمی‌شناسد چه برسد کتابش را! قسم به الله که مورچه از سلیمان بلخی تو بهتر است. مورچه می‌داند که یاران پیامبران کسی را بیهوده آزار نمی‌دهند. برای همین است که در سورۀ نمل بزرگ مورچه‌ها فریاد می‌زند که ای مورچگان، به لانه‌های خود داخل شوید که لشکر سلیمان دارد می‌آید. این طور نشود که شما را نادانسته لگد مال کنند.

﴿حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ١٨﴾ [النمل: 18]

آری مورچه می‌گوید: ﴿وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ﴾.

مورچه هم می‌داند که محال است کسی شرف همراهی پیامبری را بیاید؛ مصاحب پیامبری باشد؛ جزو لشکر پیامبری باشد و مورچه‌ای را دانسته لگد مال کند. اما داعی این را نمی‌داند و به نزدیکترین دوستان پیامبر اتهاماتی می‌زند که انسان حیران و متعجب می‌ماند.

کما آنکه پسر خمینی، پسر رهبر خود، را به احتمال قوی کشتند و جانشین او منتظری را خانه نشین کردند. راست گفته‌اند که کافر همه را به کیش خود پندارد!.

ادعای 223- ابو سفیان پس از اسلام کافر شد

از زمان خلافت خلیفۀ سوم، عثمان بن عفان، که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و أبوسفیان لعین که در آن موقع کور شده بود، دستش را گرفتند و به مجلس آوردند و با صدای بلند گفت: یا بنی امیه، «تداو لو الخلافة فانه لا جنة ولا نار».

ابو سفیان فامیل خود را تشجیع می‌کند به اینکه دولت بی‌پایان خلافت را دست به دست دهید؛ زیرا بهشت و دوزخی در کار نیست (یعنی، دروغ است).

و نیز، گفت: یا بنی امیه، «تلقفوها تلقف الکرة فوالذي يحلف به ابو سفيان مازلت ارجوها لکم ولتصيرن الی صيبانکم وراثة».

یعنی: «ای بنی امیه، بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید. سوگند به آن چیزی که [همیشه] قسم می‌خورم (مراد بت‌ها است که همیشه به آن قسم می‌خوردند) پیوسته طالب و شایق یک همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده‌ام. شما هم آن را نگهبان باشید تا به اولاد خود برسانید...([[286]](#footnote-286))».

جواب ما:

این از آن دروغ‌هایی است که حتی در قوطی عطار‌هایی مثل سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و گنجی و ابن طلحه و ابن صباغ و سبط ابن جوزی هم پیدا نمی‌شود! گویا این، از اختراعات اسلاف داعی است!.

این دروغی بیش نیست. مردم مکه به همراه ابو سفیان از سال هشتم که مسلمان شدند به اسلام و عهد خود وفا کردند. در روز وفات رسول، قبایل عرب شورش کردند اما اهل مکه نه تنها همراه قبایل عرب شورش نکردند و با آن‌ها همراه نشدند؛ بلکه به طرفداری از مهاجران و انصار شمشیر زدند و پسر ابو سفیان(یزید بن ابو سفیان) در جنگ با کفار شام شهید شد. داعی از اسلاف خود یک نفر را نشان بدهد که در جنگ با کفار روس مرده باشد. وقتی روس‌ها شمال ایران را فتح می‌کردند، اسلاف داعی داشتند برای فتحعلی شاه ـ که او را در صفحۀ 100 کتابش او را شاهنشاه نامید ـ فتوای جایز بودن صیغه تا 900 زن جوان را صادر می‌کردند و به برکت فتوای اسلافش، فتحعلی شاه این زنان نگون بخت را یک بار یا دوبار مصرف می‌کرد و تا آخر عمر در حرمسرا زیر سایۀ قانون شوم صیغه حبس می‌نمود.

بعد این مرد از خاندان بنی امیه بدگویی می‌کند! البته بی‌شک قاتلان حسین بد بودند؛ اما این ربطی به ابن سفیان و ابو سفیان ندارد. اگر ابوسفیان با پیامبر جنگید، بعد مسلمان شد و پیش رسول محترم بود. حتی پیامبر (در فتح مکه) فرمود:

هر کس در کعبه باشد در امان است. هر کس در خانۀ ابوسفیان باشد، در امان است.

امیر معاویه نیز، اگر با امیر المومنین علی جنگید، نباید عملکرد 27 سالۀ او را در خدمت به اسلام و گسترش اسلام فراموش کنیم.

ادعای 224- امام سجاد در مقابل یزید سخنرانی کرد و یزید ترسید

در دنباله، داعی 6 صفحه روضه خوانی کرد و دیگر حواله به ابن ابی الحدید و سلیمان بلخی نکرد؛ بلکه کاملاً به سبک روضه خوان‌های شیعه، روضه خوانی کرد و یادش رفت که مجلس مناظره است. چون که ترک عادت موجب مرض است.

او می‌گوید: حضرت زینب و امام سجاد در مسجد سخنرانی کردند نه ببخشید بحرالطویل گفته‌اند آن هم به کلامی مسجع و وزن دار!.

جواب ما:

که کاملاً آشکار است سخنرانی یک اسیر آشفته حال نیست؛

در اخبار صحیح آمده است که حضرت حسین، پسرش علی (سجاد) را با خود به کربلا نبرد؛ زیرا ایشان مریض بود و نمی‌تواست حرکت کند! اگر یزید بد بود و حسین را کشت و از ملت نترسید، کشتن ابن حسین آسانتر بود؛ اما او در دسترس نبود؛ در مدینه بود! این معقول نیست که تو می‌نویسی: ابن حسین را به شام آوردند و در مسجد به او اجازۀ سخنرانی دادند! تا آن جا که یزید ترسید و از مجلس خارج شد. تو می‌گویی: یزید از مجلس خارج شد! نه اینکه امام سجاد را بیرون کرده باشد!! بر عکس می‌گویی!.

این شیعه‌ها وقتی روضه می‌خوانند آمپرشان بالا می‌رود و دیگر نمی‌دانند چه می‌گویند!.

کوچک که بودیم مادر ما، قصۀ حسین را می‌گفت که در مجالس روضه خوانی شنیده بود که سر حسین بر سر نیزه جلوی یزید شروع به صحبت کرد و لباس حسین حرکت کرد و یزید گفت: شلاق بزنید.

بزرگ که شدم در جایی خواندم که در روز قیامت حضرت محمدص شمر را به گوشه‌ای می‌کشد که بگو: چگونه حسین را کشتی؟ و شمر شرح می‌دهد و حضرت محمد از روضه خوانی شمر آن قدر گریه می‌کند که نگو و نپرس!در قیامت گریه میکند

مجلسی هم در کتاب بحارالا نوارش گویا آمپرش خیلی بالا رفته بود و خواندم که الله شب‌های جمعه با فرشته‌ها از آسمان نازل می‌شود تا قبر حسین را زیارت کند! و تازگی در اینترنت یک خبیث که کارش لعن صحابه است! گویا آمپرش از حد انفجار هم گذشته بود که این شعر را نوشت:

خدا یک شب زجای خود سفر کرد!

شبی را با علی تا صبح سر کرد!

اگر بینی خدایی می‌کند او!

کمال همنشین در او اثر کرد!

باز در یک جای دیگر نوشته بود که علی سرش را در چاه‌های مدینه می‌کرد و گریه می‌نمود و غصه می‌خورد.

ادعای 225 - مادام انگلیسی شاهد است بر مظلومیت امام حسین...([[287]](#footnote-287))

جواب ما:

شهادت ابن ابی الحدید، سلیمان بلخی، ابن سبط جوزی و دیگران قدیمی شده است و تاریخ مصرفش گذشته که حالا مادام انگلیسی بر حقانیت مذهب شیعه گواهی می‌دهد! روی حرف مادام، مادامی که ما زنده‌ایم، نمی‌توانیم حرفی بزنیم!.

ادعای 226- عزاداری سبب صالح شدن است

پس نتیجه این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء (ارواحنا فداه) که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است، یک قیام و جنگ دینی بوده است. لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان به آن حضرت وقتی می‌شنوند که آن حضرت با یزید جنگید برای آنکه عمل به منکرات می‌نمود، متوجه می‌شوند که عمل به منکرات، مرضی(مورد رضایت) آن حضرت نخواهد بود، لذا هرگز گرد محرمات و منکرات که مَکرَه طبع آن بزرگوار است، نمی‌گردند و عمل به واجبات را برخود فریضۀ حتمی قرار می‌دهند...([[288]](#footnote-288)).

جواب ما:

یعنی، این کافی نیست که منکرات، مرضی الله نباشد، اگر الله راضی نباشد این انگیزه‌ای کافی نیست برای ترک منکرات! اما اگر حسین ناراضی باشد واویلا ست!.

ای قوم، بدانید که این شرک است. حسین نه اولین شهید تاریخ ماست نه آخرین آن‌ها. شما پیراهن حسین را علم کرده‌اید تا اسلام را بکوبید؛ دلتان برای حسین نسوخته است. اصلاً شما حسین را از مدینه بیرون آوردید و در صحرای کوفه تنهایش گذاشتید! این شعر هر چند آبکی است اما معنی نغزی دارد. خودم سروده‌ام قبولش کنید!!.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کوفیان گفتند: حسین را زود بیا |  | چون بیامد در بیستند بی‌حیا |
| نور چشم ما به کوفه چون رسید |  | شیعه یعنی، دست بیعت با یزید |
| نور چشم ما چو سر کردند جدا! |  | شیعه یعنی، گریه از روی ریا |
| شیعه؛ یعنی، هر که اعمالش تباه ج |  | شیعه؛ یعنی، شرک؛ یا الله، پناه |

ادعای 227- زیارت، ثوابی عظیم دارد

جواب ما:

می‌خواهد از کتب ما ثابت کند که باید برای حسین عزاداری کنیم. هنوز نخوانده‌ام که منظور کدام کتاب است؟ اما حتماً قصدش کتاب‌های گنجی شافعی، ابن طلحه شافعی، حموینی، خوارزمی اسکافی، سلیمان بلخی، ابن ابی الحدید، ابن صباغ،سبط ابن جوزی و... که او اصرار دارد آن‌ها را سنی بنامد! بیایید ببینم منظورش کیست؟.

عجب! حتی از آن کتاب‌ها هم دلیل نیاورده است؛ پس از خودش هر چی خواسته، نوشته است که پیامبر قبل از مردنِ حسین گریه و عزاداری می‌کرد! اما ارجاع نداده که کجا این حرف عجیب نوشته شده است. یادتان نرود که این مردم معتقدند پیامبر در قیامت هم برای حسین گریه می‌کند!.

به نظرم این‌ها ایمان درستی به آخرت ندارند والا در قیامت که یزید حالش زار است و حسین خندان. پس چرا برای حسین گریه می‌کنند.

در این جا، یک حقۀ جدید را آغاز کرده است!.

ادعای 228- قبر امامان ما پر از زوّار است و آرامگاه امامان سنی خالی است

در عراق، قبر امام موسی کاظم و امام عسکری و امام عبدالقادر و امام ابو حنیفه هست.

بعد مقایسه کرده است که این دو جا همیشه شلوغ است، اما اماکن سنی‌ها فقط وقت نماز باز می‌شود و در آن جا زیاد عبادت نمی‌شود...([[289]](#footnote-289)).

جواب ما:

بنازم به این استدلال را! اول، قبر پرستی نزد سنی‌ها مردود است! دوم، تو که داری قبر امام موسی را با مسجدی از مساجد مقایسه می‌کنی، باید بدانی که به این دلیل قبر امام موسی کاظم ازدحامش بیشتر است که سنی‌ها قبر پرست نیستند! مسجد کنار قبر موسی کاظم مزیتی بر مسجد‌های دیگر بغداد ندارد که مردم همه یک جا جمع شوند! هر کس در مسجد نزدیک به خانۀ خود نماز می‌خواند و تو یک مرکز شیعه‌ای را که از همه جهان می‌آیند با مسجدی عادی مقایسه کرده‌ای! نه آقا آن را باید با مسجد الحرام در مکه مقایسه کنی!.

این مرد می‌گوید: آیا زیارت قبر عبدالقادر مهمتر است یا قبر موسی کاظم که در سلسله نسب به حضرت محمد ما نزدیکتر است.

باید بگویم: اصلاً زیارت قبر برای طلب حاجات از صاحبان قبر جایز نیست؛ حالا می‌خواهد هر کس باشد. حتی از رسول الله بعد از وفاتشان حاجت خواهی، جایز نیست.

ادعای 229 - سنی می‌گوید: اسلام با ایمان فرق ندارد

از زبان سنی حرفی را می‌گوید که یک سنی حقیقی هرگز نمی‌گوید. سنی ساختۀ دست داعی می‌گوید:

لذا جمهور امت اتفاق نموده‌اند بر اینکه اسلام عین ایمان اسلام است و از هم جدایی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید...([[290]](#footnote-290)).

جواب ما:

آخر من در چند جبهه بجنگم. تا حالا جواب ابن ابی الحدید سنی!! را می‌دادم. حالا مناظره گر سنی هم می‌گوید که اسلام و ایمان فرقی ندارند تا داعی هم میدانی برای حقانیت شیعه بیابد. در حالی که فرق دارد. هر کسی می‌داند که اسلام و ایمان فرق دارند و محال در محال است که سنی چنین بگوید.

خب چه جوابی به تو بدهم؟! این یک جنگ ساختگی است که از زبان ما دروغی به ما نسبت دادی حالا داری ردّش می‌کنی!!.

ما مثل آن سنی که دست پروردۀ، بی‌سواد نیستیم که این آیه را در قرآن ندیده باشیم:

﴿۞قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡۖ وَإِن تُطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتۡكُم مِّنۡ أَعۡمَٰلِكُمۡ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ١٤﴾ [الحجرات: 14]

«اعراب بیابان گرد گفتند که ما ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاوردید بلکه بگویید: اسلام آوردیم...».

ما هر چند احادیث دروغین و بی‌سند داعی را قبول نداریم اما بر اساس احادیث خود به خوبی می‌دانیم که ایمان درجات دارد! اما اصلاً مقصد داعی از مطرح کردن این موضوع در وسط مناظره چیست؟!.

ادعای 230- اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن، شیعیان را طرد می‌کنند و شیعه مشرک نیست

منظورش، این است؛ بخوانید:

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است و از گفتار خودتان اتخاذ سند نموده‌ام و عرض می‌کنم که اگر این گفتۀ شما صحیح است و بر این عقیدۀ ثابت هستید که باید مأمور به ظاهر و گویندۀ لا إله إلا الله، محمد رسول الله را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید، پس چرا شما، شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار به وحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء می‌نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می‌باشند، عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحبات هستند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج بیت الله می‌روند، ترک محرمات می‌نمایند، اداء خمس و زکوة می‌کنند و معتقد به معاد جسمانی می‌باشند، کافر و مشرک و رافضی می‌خوانید و از خود دور می‌نمایید. عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و اموی‌ها در شما ظاهر است؟!...([[291]](#footnote-291)).

جواب ما:

آقای محترم! چرا این همه صغری و کبری چیدی و از زبان سنی دروغ بافتی؟ از اول می‌توانستی به صراحت سوال خود را بپرسی.

جواب تو این است که ما عموماً، عوام شیعه 12 امامی را کافر نمی‌دانیم و حساب آن‌ها را از ملاحده جدا می‌دانیم. با سَبّ صحابه، کسی کافر نمی‌شود. البته این نظر ما سلفی‌هاست والا خیلی از سنی‌ها، کسی که ابوبکر را امام نداند، کافر می‌شمارند.

البته اگر از یک شیعه یا حتی از یک سنی حرکتی دیدیم که نشانۀ شرک بود، مثلا مشاهده کردیم از امام رضا حاجت می‌خواهد؛ می‌گوییم: مرتکب شرک شده‌ای؛ توبه کن.

اگر ادامه داد، فقط او را مشرک می‌دانیم نه همۀ شیعه‌ها را!.

باید بدانیم که فقط گفتن شهادتین، انسان را مسلمان نمی‌کند، بهایی‌ها و قادیانی‌ها و منکران احادیث نیز می‌گویند: لا إله إلا الله محمد رسول الله، اما شما نیز، آن‌ها را مسلمان نمی‌دانید. چرا؟ چون زوایدی به دین آویخته است که آن‌ها را از آیین اسلام خارج می‌کند!.

حالا شیعه‌های 12 امامی اگر همه یک صدا بگویند: قرآن تحریف شده و ناقص است. همگی را کافر و مرتد می‌شماریم. این جا لا إله إلا الله برایشان بی‌سود است! اما چون همه نمی‌گویند، پس ما معتقدان به تحریف قرآن را کافر می‌دانیم و بس.

ادعای 231- و تقلید کردن از امامان اربعۀ اهل سنت اشتباه است

در این جا می‌خواهد وسط دعوا (بین سنی و سنی) نرخ تعیین کند و می‌گوید:

شما یک حدیث بیاورید ولو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد: امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند...([[292]](#footnote-292)).

جواب ما:

ما نیز، می‌گوییم که درست نیست از امامان چهارگانۀ اهل سنت یا هر کس دیگری (غیر از پیامبر) کور کورانه و دربست تقلید کنیم، این را ما سلفی‌ها می‌گوییم.

مذهبی‌های عاقل نیز، صد در صد پایبند گفتۀ امام مذهب خود نیستند. اهل مذهب چهارگانه بر سه دست‌هاند:

دستۀ بزرگی می‌گویند: اگر حدیث صحیحی دیدیم که خلاف مذهب ما بود، قول مذهب را رها می‌کنیم و تعصب نشان نمی‌دهیم.

دسته دوم که باز گروه بزرگی را تشکیل می‌دهند، سعی می‌کنند هرچه در مذهبشان است را موافق حدیث نشان دهند؛ حتی اگر در مقابل حدیث آن‌ها حدیث قویتری در بخاری یا مسلم باشد، باز بر پیروی از همان حدیث ضعیف پافشاری می‌کنند. به هرحال آن‌ها نیز، قابل قبولند؛ چون معتقدند حرف، حرف امامشان نیست؛ فرموده پیامبر است!.

دستۀ سوم سنی‌ها، آن‌هایی هستند که از خود حرف‌های درست کرده‌اند و به ائمه منصوب نموده‌اند. حتی اگر خلاف قول پیامبر باشد، باز قول امام شان را ترجیح می‌دهند. این‌ها از نظر ما مردودند.

اما عجب و صد عجب که شیعه‌ها هر وقت که خواستند با سنی‌ها پیمان وحدت ببندند، گروه سلفی‌ها و دو گروه اول و دوم اهل مذهب را تحت نام وهابی رد می‌کنند و همیشه عاشق همان گروه سوم؛ یعنی، صوفی‌ها هستند.

ادعای 232- به امر رسول الله بایستی امت از علی متابعت نماید

باز از کتب معتبر ما! حدیث آورده‌اند. خبری یادم آمد که برایتان بازگو می‌کنم تا بدانید که شیعیان چاره‌ای جز راهی که رفتند، نداشتند:

شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ينابيع الموده»([[293]](#footnote-293)) از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده است که رسول الله به امیر المؤمنین÷ فرمود:

«يا علي انا مدينه العلم وأنت بابها ولن تؤتی المدينة الا من قبل الباب وکذب من زعم انه يحبني ويغبضك لانك مني وانا منك لحمك لحمي».

در این حدیث شریف به صراحت می‌فرماید: یا علی، تو باب علم منی و هرگز کسی به شهر علم من راه پیدا نمی‌کند مگر از باب علم که علی÷ باشد. می‌فرماید: گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است. اطاعت علی را سعادت و مخالفتش را شقاوت دانسته است...([[294]](#footnote-294)).

جواب ما:

ما که با تو بحث کنیم از کتب درجه یک شما دلیل می‌آوریم و تو از کتب درجۀ چهار ما که باز عیبی ندارد از کتبی دلیل می‌آوردی که هیچ اهل سنتی آن را قبول ندارد! نه کتاب را! نه شیخ سلیمان بلخی را! نه ابن ابی الحدید معتزلی را... .

و بدانید که این حدیث نزد سنی‌ها اعتبار ندارد. همۀ علمای ما گفتند: دروغ است. از آلبانی تا هیثمی تا ذهبی تا قرطبی تا ابن عدی و تا و تا...

ادعای 233- حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می‌باشد...

جواب ما:

ما قبلاً جواب حدیث ثقلین را داده‌ایم. تکرار آن بی‌معنی است.

از ابن حجر مکی حدیث‌های نقل کرده است؛ تو گویی نوشته‌های ابن حجر مکی وحی منزل است. او پیش ما، یک صوفی است. اینکه او شیعه را کافر می‌داند که دلیل برائت او نمی‌شود! او که فرق حدیث صحیح و ضعیف را نمی‌فهمد، شاید نمی‌داند که حدیث‌هایش نزد ما بی‌ارزش است!.

از ابن حجر عسقلانی حدیث بیار. او امیر المومنین در علم حدیث است. امیر المومنین را گذاشتی؛ سراغ صوفی رفته‌ای؟.

ادعای 234- چرا ما باید از ابوبکر و عمر پیروی کنیم در حالی که احادیث دربارۀ اهل البیت است

حقیقت همین است. پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و به جای آن کتاب دیگری به صلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم، در عدل و تالی قرآن هم همین حکم جاری است.

پس روی چه قاعده‌ای کسانی را که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند. جواب این سؤال ساده را بدهید و بفرمایید ببینم آیا خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین و سقینه و باب حطه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم به حکم رسول الله از آن‌ها اطاعت بنماییم.

جواب ما:

باز رسیدیم به حرف اول تو از کجا می‌گویی: پیامبر فرموده است! حدیث‌هایی که آوردی همه دروغ است جز حدیث ثقلین که شرح دادیم.

حالا یک سوال مرا جواب بده ؛ می‌پرسیم: در زمان ما که امام زمان وجود ندارد در عوضش ملک حسین‌هاشمی هر روز صبح از رادیو ندا می‌دهد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣﴾ [الأحزاب: 33]

و می‌گوید: این آیه در حق من است!.

شما می‌گویید: در حق امام دوازدهم شماست. او که نیست.

پس شما از کی پیروی می‌کنید؟ از فقیه جامع الشرایط درست می‌گویم یا نه؟! حالا سید باشد یا نباشد؛ مهم نیست! از اهل بیت باشد یا نباشد؛ مهم نیست!.

به چیزی که خودتان نمی‌توانید به آن عمل کنید (پیروی از امام معصوم) چرا به ما تحمیل می‌کنید؟!.

تو با احادیث دروغ ثابت کردی که پیغمبر فرموده است: از اهل بیت من پیروی کنید. این حدیث، دروغ است. ما اگر راست باشد هم عملی نیست.

در تفسیر آیه فوق می‌گوید: فاطمه، معصوم است. در حالی که چند آیه بعد، الله به همین فاطمه می‌گوید: حجاب خودت را خوب به سر کن. این چگونه معصومی است؟

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا٥٩﴾ [الأحزاب: 59]

«ای پیامبر به همسرانت و دخترانت (از جمله فاطمه) و زنان مومنان بگو: حجاب خود را درست بپوشند...».

ما هم احترام اهل البیت را واجب می‌دانیم هم احترام خلفا را.حالا تو بگو: چرا پیامبر دو دختر از اهل البیت را به عثمان داد و عثمان را هم اهل البیت کرد؟! چرا یک دختر از عمر و یکی از ابوبکر گرفت تا رفت و آمد آن‌ها در بیتش بی‌زحمت و راحت باشد و هکذا از ابو سفیان! چرا دخترش را به زنی گرفت؟.

علی به عمر دختر داد تا داماد اهل البیت باشد! چرا به سلمان نداد؟ چرا به عمار نداد؟.

ادعای 235- سوالی که جواب ندارد

پس در این صورت، همانطور که رسول اللهص فرموده است: پیروی از قرآن و عترت نمایید و دیگران را مقدم بر آن‌ها نکنید. آیا ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری اهل بیت پیعمبرند یا علی و یازده امام دیگر؟.

جواب ما:

پیامبر نفرمود است؛ اگر می‌گفتند که کار تمام بود. تو یک امر را ثابت کن؛ بعد نتیجه بگیر. حدیث را از سلیمان بلخی نقل می‌کنی که آن را رد کردیم.

ادعای 236- مذهب امام صادق حق است

چرا شیعیان مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننمودند و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق÷ از عترت طاهره گردیدند. ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم؛ اما عقل و خرد و دانش به ما حکم می‌کنند که کور کورانه به راهی نرویم و قرآن مجید،کتاب آسمانی، هم ما را راهنمایی نموده است؛ در آیۀ 18 سورۀ زمر که فرموده:

﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: 17-18]([[295]](#footnote-295)).

جواب ما:

آخر ما چگونه از امام صادق و ائمۀ دیگر شما پیروی کنیم و در همان حال هم عاقل باشیم؟ شما از قول امام صادق می‌گویید که او و همۀ ائمه، غیب می‌دانند و در همان حال می‌گویید که با خوردن جام زهر یا میوۀ زهر آلود مرده‌اند!.

اگر می‌دانستند و خورده‌اند، پس خودکشی کرده‌اند که گناه کبیره است. اگر نمی‌دانستند و خورده‌اند، پس علم غیب نداشتند! پس چطور ائمه از همۀ علوم آگاهند!.

ای مرد ناآگاه! آمریکا کمی علم دارد و دنیا را فتح کرده است! آنان‌که به همۀ علوم آگاه بودند چرا ولیعهد مامون شدند؟ چرا دختر مامون را برای پسرش گرفت تا آن امام هم زهر بخورد و بمیرد!.

ای کسی که می‌گویی: آدمی باید پیرو عقل و خرد باشد. خرد وعقل در نزد تو چه معنی دارد؟ بگو!.

ادعای 237- امام صادق بزرگترین محدث بود

اکابر علمای خودتان ثبت نموده‌اند. مراجعه فرمایید به کتاب «فصول المهمه» تالیف عالم جلیل القدر نور الدین بن صباغ مالکی([[296]](#footnote-296)) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول([[297]](#footnote-297)) تمام این معانی را نقل نموده است و گوید:

به قدری از امام صادق، علم نقل شده است که شیفتگان علم و دانش برای درک فیض به جانب آن حضرت حرکت می‌نمودند و علما از احدی از امامان اهلبیت به اندازه‌ای که از امام صادق حدیث نقل کرده‌اند از امام دیگری نکردند. اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را دربارۀ آن حضرت بیان نمایم، رشته سخن بسیار طولانی می‌شود. خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند به اینکه در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است...([[298]](#footnote-298)).

جواب ما:

این را هم ذکر کن که در مهمترین کتاب ما بعد از قرآن؛یعنی، بخاری، نام حضرت صادق نیست و ایشان؛ یعنی، امام بخاری از حضرت صادق روایتی نقل نکرده‌اند حتی یک روایت!.

اما ابن صباغ و محمد بن طلحه شافعی را قبلاً در همین کتاب به همه شناشانده‌ایم که این‌ها سنی نیستند. او می‌خواهد بگوید که هرچه نوشتم از کتب شماست در حالی که مهمترین کتاب ما، بخاری است که روایات امام صادق را قبول نکرده است و چشم خود را بر این حقیقت عظیم می‌بندد! از ابن صباغ نقل می‌کند که او امام امام‌های شما بود!.

میگویم اگر اینطور است پس راه ما حق است! زیرا استاد را باید از شاگردانش شناخت!.

این چه مذهبی است که شما دارید؟

پس امام صادق نیز از نظر شما مثل حضرت محمد شاگردانش به طور کلی ناکام بودند! اگر براستی حضرت صادق استاد امامان سنی بود، پس چرا شاگردانش مخالف او هستند و چرا مذهبی درست کردند بر خلاف مذهب او؟!.

پس یا این گفته‌ها معقول نیست! یا شما بر خلاف مذهب صادق، مذهب ساخته‌اید!.

البته امام صادق نزد ما محترم است و او یک سنی است؛ اما غلو این شیعیان را قبول نداریم.

ادعای 238- عدد خلفاء را پیغمبر دوازده نفر معرفی نمود که منظور 12 امام ما هستند

اشاره به حدیثی می‌کند که در آن پیامبر فرموده است که امر دین، قایم است تا وقتی که 12 خلیفه بر مسلمانان حکومت کنند که همگی از قریش هستند!.

شیعه از خوشحالی پر می‌کشد که امامان ما 12 نفرند و حدیث هم 12 نفر را گفته است! پس با برحقیم...

جواب ما:

جواب این جاهلان این است که هر کس که سبیل داره بابای تو نیست!.

درست است که عدد 12 با تعداد امامان شما مطابقت دارد، اما حضرت فرمودند: 12 خلیفه. حضرت ابوبکر یک خلیفه بود. عمر یک خلیفه بود. حضرت علی هم یک خلیفه بود. حضرت حسن هم بفهمی نفهمی برای 6 ماه یک خلیفه بود. اما حسین خلیفه نبود. سجاد که اصلاً نبود.امام باقرو صادق هم همین طور.امام هفتم شما هم که در زندان بود،خلیفه دارای زندان است نه اینکه خود در زندان باشد. امام هشتم شما ولیعهد خلیفه بود و خلیفه نشد.پسرش وضعش خراب‌تر بود؛یعنی، ولیعهد هم نشد!.

امام دهم شما هم همین طور.

امام یازدهم شما فقط امام یک محله در سامرا به نام محلۀ عسکری بود و امام دوازدهم شما هم که فراری است یا مخفی است! مودبانه تر! خلیفه که مخفی نمی‌شود معمولاً کسی که از خلیفه می‌ترسد، مخفی می‌شود!.

حالا پیامبر فرموده است که رایت سیاه برای تایید مهدی مثلاً از خراسان بیرون می‌آید؛ ابو مسلم خراسانی از این حدیث استفاده کرد و با پرچم سیاه از خراسان قیام کرد و به نام مهدی، اموی را سر نگون کرد اما با یک پرچم سیاه کار درست نمی‌شود باید همۀ شرایط آماده باشد!.

اهل سنت به حقیقت نمی‌تواند درک کند که وقتی یک نفر ادعا کرد بزرگترین متخصص در درمان همۀ بیماری‌ها هست، چرا باید خودش برای درمان سرما خوردگی پیش یک دکتر عادی برود؟!.

شیعه‌ها گاهی این آیه زیر را شاهد می‌آورند:

ادعای 239- عدد دوازده در قرآن اشاره به 12 امام است

﴿۞وَلَقَدۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَبَعَثۡنَا مِنۡهُمُ ٱثۡنَيۡ عَشَرَ نَقِيبٗاۖ﴾ [المائدة: 12]

یعنی: «بدرستی که الله از بنی اسرائیل عهد گرفت و در بین آن‌ها 12 نقیب بر انگیخت».

مثل امامان ما در اسلام...

جواب ما:

این آیه مربوط به 12 امام شما نیست! بنی اسرائیل چه ربطی به شما دارد؟.

این مصداق من آنم که رستم یلی بود در سیستان ... است من ثابت کردم که هر دوازده‌ای، دوازده امام شما نیست. 12 نقیب، به 12 خلیفه چه ربطی دارد؟ در قوم نوح 5 تن مذمت شدند؛ اما این تشابه عددی دلیل نمی‌شود که 5 تن شما را رد کنیم.

البته اگر از روش شما پیروی کنیم، می‌توانیم چنین استدلال کنیم! در یاران عیسی÷ یک خائن بود؛ اما عدد خائن‌هایی که شما در یاران محمدص یافتید، هزاران است!.

در قوم صالح 9 نفر مفسد بودند؛ اما دلیل ندارد که در تاریخ این عدد تکرار شود و در هر قومی 9 باشد. این حرف خیلی عجیب است!.

واضح است که شما می‌خواهید عدد 12 خود را مقدس کنید.

خب حالا اگر خواننده بپرسد این حدیث دربارۀ چیست؟ می‌گویم:

باید توجه داشت که قرآن و سنت از آینده خبرهایی به ما داده‌اند؛ مثلاً از آیندۀ دولت یهود و جنگ مسلمان‌ها با یهود در دو طرف دیوار و نابودی یهود را به ما گفته‌اند. حالا ما می‌بینیم که دولت یهود تشکیل شده است و دیوار هم دارد ساخته می‌شود، پس یک پیشگویی درست است و دومی در حال وقوع است و ایمان داریم که سومی؛ یعنی، نابودی (دولت یهود) نیز، اتفاق خواهد افتاد.

و اما مسأله 12 خلیفه:

فرمودند ابتداء در سی سال اول نبوت و خلافت بر منهج نبوت است (خودشان و ابوبکر و عمر و عثمان وعلی و شاید هم حسن چون با 6 ماه حکومت او، 30 سال وعدۀ داده شده کامل می‌شود.

بعد پادشاهی است با کمی خرابی (از زمان معاویه شروع شد) و وقت معلوم ندادند و فرمودند: ادامه دارد تا آن وقت که الله بخواهد. بعد دیکتاتوری که باز وقت معین مقرر نکردند. بعد هرج و مرج و بعدش باز خلافت برمنهج نبوت است که یکی از آن‌ها با توجه به احادیث دیگر خلیفه صالح، مهدی است (مهدی ما نه مهدی شما....فرق بین این دو مهدی از زمین تا آسمان است).

پس بخشی از پیشگویی رسول تحقق یافت و بعضی منتظر گذر زمان است.  
در هر حال شما حق ندارید با تاویل‌های لایتچسبک، امامان خود را همان خلفاء بدانید...

معنی خلیفه معلوم است؛ باید واجد شرایطی معین باشد. همانطور که دکتر واجد شرایط معلوم است یا پادشاه یا نانوا یا هر کس دیگر.

تقی و نقی و عسکری هرگز خلیفه نبودند. وقتی ما به یکی می‌گویم دکتر، او باید صفاتی داشته باشد که هر طبیبی دارد! اینکه پیغمبری بگوید: در این شهر 12 طبیب هست و ما کسی را که معالجه نمی‌کند، طبیب بدانیم.

یا رانندگی بلد نیست، راننده بدانیم. نشانه کودنی و حماقت ماست.

وقتی می‌گوییم امام موسی، غلیفه بود، دست کم باید در یک برهه از عمرش خلافت کرده باشد نه اینکه خلیفه، او را زندانی کند!.

ادعای 240- علی مشاور اول خلفاء بود

رسول اکرم، خاتم الانبیاء، مثل هر پیغمبری قبل از وفات، وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین نمودند. امیر المؤمنین علی را باب علم و وصی و خلیفۀ جانشین خود معرفی و امت را امر به اطاعت آن حضرت نمودند.

اما بعد از وفات رسول اکرم به جهاتی که عند العقلاء واضح است سیاسة امر خلافت به ابی بکر و عمر و عثمان قرار گرفت؛ اما در تمام دورۀ خلافت (به استثنای روزهای اول) أبی بکر و عمر کاملاً با آن حضرت در جمیع امور شور می‌نمودند و مطابق فرموده‌های آن حضرت عمل می‌کردند...([[299]](#footnote-299)).

جواب ما:

شما بگویید: در تاریخ یک مورد فقط یک مورد دیگر سراغ دارید که کسانی شخصی را از حکومت بر کنار کنند، بعد بدون مشورت با او آب نخورند؟!

ادعای 241- امامان سنی، شاگرد امام صادق بودند

اکابر فقهاء و ائمۀ عظام اهل تسنن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند؛ مانند ابو حنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحق و یحیی بن سعید قحطان و سفیان بن عبینه و سفیان ثوری و دیگران (که قبلا اشاره شد) که هر یک به قدر استعداد خود از محضر انور آن حضرت بهره‌مند می‌شدند...([[300]](#footnote-300)).

جواب ما:

این هم یک حرف عجیب دیگر! اگر واقعاً ما شاگردان امام صادق بودیم پس امام‌های ما بهتر می‌دانند که نظر او چه بود؟!.

پس شما مذهب خود را از کی گرفتند؟ ما که به گفتۀ شما از استادمان، امام صادق، گرفتیم! شما ازکی گرفتید؟! آیا این معقول و باور کردنی است که علمای ما پشت سر امام صادق،استادشان، با دست باز نماز بخوانند بعد که از محضرشان رفتند، به مردم بگویند: با دست بسته نماز بخوانید!.

ما هم همین را می‌گوییم که ایشان سنی بودند و الله می‌داند که اصول کافی شما کی پیدا شد! و دروغ‌ها به امام صادق بست....

ادعای 242- سنی‌ها به امام صادق اهمیت ندادند

درد بزرگ شما این است که بزرگانتان حاضر نشدند نام شریفش را در اعداد امامان اربعه قرار دهند...([[301]](#footnote-301)).

جواب ما:

در حرف تو تضاد عجیبی است از یک طرف می‌گویی: استاد سنی‌ها بود، از یک طرف می‌گویی: سنی‌ها از استاد خود حدیثی روایت نکردند! و به او اهمیت ندادند. پس استاد شان به آن‌ها چه می‌گفت؟!.

ادعای 243- اهل البیت را سنی‌ها رها کردند و رفتند دنبال دیگران

بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدان امام اعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ یک از عترت و اهل بیت رسول الله نبودند، مسلمان پاک، بدانند و هر یک از آن فِرَق در طریقۀ خود آزاد باشند با آنکه در اصول و فروع با هم اختلافات بسیار دارند.

اما پیروان امام صادق را رافضی و مشرک بدانید...([[302]](#footnote-302)).

جواب ما:

نه، ما امام صادق را از اهل سنت می‌دانیم و بس ؛ اما شما خدا می‌دانید از کجا آمده‌اید؟!.

اگر مرجع تقلیدی اعلم باشد و از اهل بیت نباشد، شما هم دنبال او می‌روید؛ مثلا شما هم به مرجعیت منتظری اعتراضی ندارید؛ پس اعتراض شما به ما برای چیست؟.

ادعای 244- طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی‌شود

در جواب سنی که پرسید شما چرا زنان و دوستان پیامبر را فحش می‌دهید. داعی وعده داده بود که جواب بدهد!.

داعی: میل نداشتم که شما در این مجلس آشکارا از این قبیل موضوعات بحث یا سؤال یا به قول خودتان گله و شکایت کنید که مجبور شوم، پاسخ بدهم.

خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب رد و بدل می‌شد تا جوابی مطابق صواب عرض می‌کردم. حالا هم تمنا می‌کنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی دربارۀ این موضوع صرف نظر نمایید. یک روز صبح خودم به خدمتتان می‌آیم و دو نفری قضیه را حل می‌کنیم.

خلاصۀ حرف او در پنج صفحه بعد این است که آدم با سَبّ صحابه کافر نمی‌شود! ولو اینکه از روی غرض و کینه توزی فحش بدهد...([[303]](#footnote-303)).

جواب ما:

اجمالاً این حرف را قبول داریم که سب کنندۀ صحابه، فاسق است و کافر نیست!.

هر چند که امام مالک کسی را که به صحابه بغض داشته باشد، کافر می‌داند و آیۀ ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ﴾ را شاهد می‌آورد.

اما قبول داریم که 12 امامی را به خاطر سبّ صحابه نمی‌توان کافر گفت. کسانی که این مذهب جعلی را درست کرده‌اند، دقیقاً می‌دانستند کجا باید متوقف شوند تا کافر به شمار نیایند! زیرا از درون به پیکر اسلام ضربه زدن آسانتر است! عوام شیعه، جاهل هستند اما علمای آن‌ها بی‌شک منافقند.

یاد خاطره‌ای افتادم: عموی زنم؛ یعنی، شیخ عبدالحی بن عبدالطیف که روزگاری شاگرد ابو علی مودودی، مفکّر مشهور، بود، می‌گوید:

روزی برای علامه مودودی شرح دادم که شیعه‌ها در محلۀ ما اعمال حیرت آوری انجام می‌دهند و در آخر گفتم: آیا آن‌ها کافرند؟ گفت: نه کافر نیستند. این حرف بر من گران آمد. باز شرح دادم که چنین می‌کنند و چنان می‌کنند. آیا کافرند؟ گفت: نه، منافقند. دید که مسأله برایم قابل هضم نیست، خطاب به من گفت: چه خیال می‌کنی؟ آیا منافق از کافر بدتر نیست؟.

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا١٤٥﴾ [النساء: 145]

«بدرستی که منافقان در پایین‌ترین طبقه جهنم هستند و یاوری ندارند.»

می‌گوید:

دونمونه ذکر کرد: یکی اینکه از زبان ابوبکر نوشت که ایشان فرمود: علی روباه است؛ روباهی که می‌گوید شاهدم دمم است.

و از زبان عایشه، حضرت عثمان را فحش داد.

جواب ما:

و همۀ این عجایب و غرایب را در کتاب بی‌ارزش شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید یافت که نویسندۀ آن یک شیعۀ غالی و معتزلی است و کارش به سنی‌ها ربطی ندارد! البته این را بگوییم که شیعۀ عادی منافق نیست. او گمراه است. او با ابوبکری بد است که برایش ترسیم کرده‌اند. با اون ابوبکر ما هم بدیم. او با عمر حقیقی دشمن نیست او از عمری تنفر دارد که برایش ترسیم کرده‌اند. از این عمر ساختۀ ذهن بیمار عالمان شیعه، ما هم متنفریم.

ادعای 245- علی قاتل خود را می‌شناخت

دروغی آورده است دربارۀ علی که قاتل خود را می‌شناخت و به او می‌گفت: تو مرا خواهی کشت! اما به او چیزی نگفت!.

پیامبر هم به همین دلیل، چیزی به صحابه نمی‌گفت؛ زیرا قبل از جرم نمی‌توان قصاص کرد...([[304]](#footnote-304)).

جواب ما:

حرفی که در قوطی هیچ عطاری نیست حتی ابن ابی الحدید!.

علی اگر می‌دانست که ابن ملجم قصد ترور او را دارد، می‌توانست برای احتیاط اقداماتی انجام دهد. رییس جمهور پاکستان دوبار مورد سوء قصد القاعده قرار گرفت و او تدابیر احتیاطی را به صد در صد رساند.

اما رسول الله، کودتا چیان آینده را محرم اسرار خود و حتی مطلع از امور خانۀ خود کرد! آیا باور می‌کنید اکنون رییس جمهور پاکستان با دختر بن لادن یا خامنه‌ای یا دختر رجوی منافق عروسی کند؟ اگر هم بکند؛ یعنی اینکه دست کم دختر خوب است.

اما شما نه دختر را خوب می‌دانید نه پدر را! نه عایشه را نه عمر را!.

این قوم به امامان خود مقام فوق بشری داده‌اند و در همان حال، آن‌ها را از پیرزن‌ها هم عاجزتر کرده‌اند.

ادعای 246- بعضی از بیعت کنندگان در صلح حدیبیه منافق بودند...([[305]](#footnote-305)).

جواب ما:

در این جا، یک حرف بی‌نهایت بی‌معنی گفته است با آنکه قرآن به صراحت می‌گوید:

﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18]

«بدرستی که الله خشنود شد از مومنان که زیر درخت با تو بیعت کردند».

با این وجود داعی شیاد می‌گوید که بعضی از این بیعت کنندگان منافق بودند! پس الله چرا از آن‌ها راضی شد؟.

ادعای 247- حدیث به اصحاب من اقتداء کنید...([[306]](#footnote-306)).

حدیثی را از سنی پیش کشیده است به این الفاظ:«ان اصحابي کالنجوم بايهم اقتديم اهتديتم».

بدرستی که یاران من چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌یابید...([[307]](#footnote-307)).

جواب ما:

داعی سعی کرده است این حدیث را عقلانی جواب بدهد. لازم نیست چون این حدیث پیش ما قوی نیست. یک حدیث صحیح نیست و ما به آن آستدلال نمی‌کنیم.

این را می‌گویند پیروی از هوای نفس! هرجا به نفعشان باشد حدیث ما درست است و اگر به ضررشان باشد، همان حدیث نادرست می‌شود!.

ادعای 248- اصحاب منافق بودند می‌خواستند پیامبر را بکشند

در این جا، سعی می‌کند با استفاده از وجود منافقان در مدینه، نیت شوم خود را بیان کند و نتیجه بگیرد که اصحاب منافق بوده‌اند...([[308]](#footnote-308)).

جواب ما:

در جواب این جاهل می‌گویم: اگر این طور باشد که تو می‌گویی؛ یعنی، اگر قرار باشد به حجت خالی نبودن مدینه از منافقان، ما انگشت اتهام به هر کسی که خواستیم بگذاریم و هیچ قواعد علمی درکار نباشد، آن وقت به همان آسانی که تو عمر را به نفاق متهم می‌کنی، می‌توان علی را نیز، به نفاق متهم کرد!.

آیا پیغمبر از منافق زن می‌گیرد؟! به منافق زن بدهد؟! منافق را وزیر خود کند؟! آیا این ممکن است؟!.

ادعای 249- ابوهریره دروغگو بود...([[309]](#footnote-309)).

جواب ما:

باز حضرت ابوهریره را متهم کرده است! اگر تو در کتابت سعی کرده‌ای از اهل سنت حدیث بیاوری تا حقانیت مذهب خود را آشکار کنی، پس گوش‌هایت را خوب باز کن: اگر سنی، ما هستیم، اگر حدیث از ماست، پس بدان که بزرگترین راوی احادیث ما «ابوهریره» است!.

این دروغ بزرگی است که گمان می‌کنی عمر احادیث ابوهریره را قبول نداشت.

و جالب اینکه خودش در همین کتاب شب‌های پیشاور چندین حدیث از ابوهریره آورده است و او را شاهد گرفته برای اثبات حقانیت مذهب خود!.

قربان برم خدا را... یک بام و دو هوا!.

ادعای 250- اصحاب با یکدیگر در امر جانشینی پیامبر اختلاف کردند...([[310]](#footnote-310)).

جواب ما:

می‌گوید: اصحاب با هم اختلاف پیدا کردند. درست است. خب از این می‌خواهی چی را ثابت کنی؟ آیا دو مومن نمی‌توانند با هم جنگ کنند؟.

برو قرآن را بخوان آیۀ:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ﴾ [الحجرات: 9]

«و اگر دو طایفه از مومنان با هم بجنگند، میان آنان را اصلاح دهید...»

پس می‌بینی، مخالفت که سهل است، مومنان ممکن است با یکدیگر جنگ کنند و همچنان مومن باقی بمانند.

ادعای 251- سعد بن عباده با ابی بکر و عمر در موضوع انتخاب خلیفه مخالف بود...([[311]](#footnote-311)).

جواب ما:

درسته! مخالفت کرد. از این می‌خواهی چه چیز را ثابت کنی؟ من که برایت آیه آوردم که مخالفت گناه نیست.

ادعای 252- قیام طلحه و زبیر در مقابل علی در بصره باعث قتل مسلمانان شد

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان زیر شجره نبودند؟ آیا قیام آن‌ها در مقابل خلیفۀ بر حق پیغمبر نبود (و به عقیدۀ شما خلیفۀ چهارم)؟

و سبب ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند؟ این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند، پیروی و اقتداء به کدام یک از آنان سبب هدایت بود؟ اگر بگویید: هردو دسته، چون تابع اصحاب بودند پس حق بودند. راه غلط پیموده‌اید؛ زیرا جمع بین ضدین محال است که دو فرقۀ محارب، هردو اهل هدایت باشندو روضۀ رضوان منزلگاه آن‌ها باشد...([[312]](#footnote-312)).

جواب ما:

یکبار گفتم که این حدیث (اصحاب مثل ستارگانند به هر کدام اقتداء کنید، راه را می‌یابید). ضعیف است ما به آن استناد نمی‌کنیم. اما جنگ بین طلحه و زبیر با علی توسط آن‌ها شعله‌ور نشد افرادی مثل تو در آن زمان هم بودند که جنگ را شبانه شروع کردند.

ادعای 253- معاویه و عمرو بن عاص، علی را سب می‌نمودند...([[313]](#footnote-313)).

جواب ما:

این دروغ است! هرگز معاویه بر منبر علی را فحش نداد؛ حتی وقتی خبر مرگش را شنید، گریه کرد تا آن جا که زنش حیرت کرد که چگونه تا دیروز با علی می‌جنگیدی و حالا و بر مرگش گریه می‌کنی؟.

اگر حرف تو درست باشد، آن وقت حیرت آور است کار حضرت حسن که چگونه حکومت را به معاویه داد؟ و چرا داد؟ و چرا شرط نگذاشت که پدرش را فحش ندهند یا دست کم فحش به علی را بر سر منابر قدغن کند؟.

ادعای 254- اسناد حدیث «اصحابي کالنجوم» ضعیف است

چنان‌که قاضی عیاض در «شرح الشفاء»([[314]](#footnote-314)) این حدیث را نقل نموده است و می‌گوید: دار قطنی در «فضائل» و ابن عبدالبر از طریق او آورده‌اند که به استناد این حدیث حجتی نمی‌باشد.

و نیز، عبد ابن حمید در «مسند» خود از عبدالله ابن عمر نقل نموده است که بزار منکر صحت این حدیث بود.

و نیز، گوید: ابن عدی در کامل به استناد خود از نافع از عبدالله ابن عمر نقل نموده است که اسناد این حدیث ضعیف است.

و همچنین گوید بیهقی روایت نموده است که متن ابن حدیث مشهور است، اما اسانید او ضعیف است...([[315]](#footnote-315)).

جواب ما:

خب من که گفتم ضعیف است.

برای اینکه بدانید چگونه شیطان بر دوش این مرد نشسته است و او را به هر طرف که می‌خواهد،می کشد؛ به صفحه 161 از کتابش مراجعه کنید (ادعای 48)در آن جا می‌بینید که چه سودی دارد که حدیث ضعیف ما را نقل می‌کند و به آن استدلال می‌کند! در حالی که خودش نوشته است که ما می‌گوییم: این حدیث دروغ است. اما وقتی بخواهد به آن استدلال می‌کند و فرق بین ماست و آهک را نمی‌شناسد! فرق بین حدیث کذب و صحیح را ذکر نمی‌کند!.

ادعای 255- صحابه معصوم نبودند...([[316]](#footnote-316)).

جواب ما:

مگر ما می‌گویم معصوم بودند؟!

صبر کن ببینم این سنی چه می‌گوید:

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند، اما مسلماً همگی آن‌ها عدول بودند و معصیتی از آن‌ها صادر نمی‌شد.

شما دوباره حرف این سنی را بخوانید! ما می‌گوییم که صحابه معصوم نبودند؛ اما معصیتی از آن‌ها صادر نمی‌شد!.

جواب ما:

آیا شما می‌فهمید که منظورش چیست؟ این یعنی چه؟ بهر حال منظور سنی دست پروردۀ داعی هرچه می‌خواهد باشد. اما ما سنی‌ها معتقدیم که صحابه معصوم نبودند! در همان حال، علمای ما متفق شده‌اند که تمامی اصحابی که از رسول حدیث نقل کرده‌اند در کار نقل حدیث از پیامبر، راستگو بوده‌اند؛ یعنی، به سند احادیثی که در دست داریم، نگاه می‌کنیم که از صحابه است، پس حرفی نمی‌زنیم و او را راستگو می‌دانیم؛ اما دربارۀ نفرات بعدی در سلسلۀ سند حدیث، علما نظر داده‌اند که معتبر هستند یا نه؟.

بله صحابی ممکن است که گناه کند، اما ممکن نیست بر پیامبر دروغ ببندد؛ زیرا در این کار خطر از بین رفتن ایمان هست! البته اگر تو خلاف این را ثابت کنی؛ یعنی، مثلاً حدیثی بیاروی و به طریقی بتوانی دروغ گویی صحابی را ثابت کنی؛ ما باور خود را عوض می‌کنیم!.

ادعای 256- شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سرّی

در این جا، دروغ خیلی بزرگی گفته است:

ابن حجر در «فتح الباری»([[317]](#footnote-317)) می‌نویسد: ابو طلحه زید بن سهل، مجلس سرّی شراب ترتیب داد که در آن ابوبکر، عمر، ابو عبیده، ابو ایوب انصاری، ابودجانه! و انس هم بود که در آن مجلس با ابوبکر اشعاری در مرثیۀ بزرگان بدر سرود!...([[318]](#footnote-318)).

جواب ما:

آخر ابوبکر که این قدر به بزرگان کافر بدر علاقه داشت چه کسی او را مجبور کرده بود که در طرف مقابل آن‌ها سنگر بگیرد و آن‌ها را بکشد بعد برایشان مرثیه بخواند؟!.

کسی نیست که بگوید: چرا ابوبکر، عمر، ابو عبیده، ابودجانه، انس، ابو ایوب و دیگران، عوض آنکه لشکر محمد را در بدر به 313 نفر برسانند، چرا نرفتند به لشکر 1000 نفری کفار تا عدد لشکریان محمد را 302 نفر برسانند؟! تازه از این 313 نفر، دست کم 250 نفر را منافق می‌دانند؛ چرا آن‌ها نرفتند تا لشکر محمد 50 نفر شود و لشکر کفار 1250 نفر؟! چرا نرفتند؟ حالا که نرفتند، چرا کفار را کشتند؟ حالا که کشتند، چرا برایشان مرثیه می‌خوانند و در عزای آن‌ها شعر می‌سرایند؟!.

شیعه اعتقاد دارد که اگر عزم راسخ را با بی‌حیایی و با اصرار آمیخته کند، بالاخره سنی را از میدان بدر می‌برد!.

و در ادامه می‌نویسد:

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیۀ خمر در سورۀ مائده در صحیح خود و مسلم ابن حجاج در کتاب «اشربه»([[319]](#footnote-319)) و امام احمد حنبل در «مسند»([[320]](#footnote-320)) و ابن کثیر در تفسیر خود([[321]](#footnote-321)) و جلاالدین سیوطی در «الدر المنثور»([[322]](#footnote-322)) و طبری در تفسیر خود([[323]](#footnote-323)) و ابن حجر عسقلانی در «اصابه» ([[324]](#footnote-324)) و در «فتح الباری»([[325]](#footnote-325)) و بدر الدین حنفی در «عمدة القاری»([[326]](#footnote-326)) و بیهقی در «سنن»([[327]](#footnote-327)) و دیگران شرح قضایا را مفصل و مبسوط نقل نموده‌اند.

جواب ما:

و این دروغی بزرگتر است در کتاب‌های ذکر شده. اصلاً چنین واقعه‌ای به این صورت ذکر نشده است!.

ادعای 257- صحابه پیمان شکنی کردند

اینک برای تأیید عرایضم به یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آن‌ها صادر گردید و در تمام کتب فریقین ثبت است، اشاره می‌نمایم: آن عمل، نقض عهد و بیعت بود که خداوند متعال در قرآن مجید نقض کنندگان عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده است. در سورۀ «نحل» وفای به عهد را واجب نموده است که می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ٩١﴾ [النحل: 91]

و در آیۀ 25 از سورۀ رعد، نقض کنندگان عهد را ملعون خوانده است که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ٢٥﴾ [الرعد: 25]

پس به حکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما موجود است، نقض عهد نمودن، گناه بزرگی است به خصوص نقض عهد با خدا و رسول الله که قطعاً برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقبح قبایح بوده است...([[328]](#footnote-328)).

جواب ما:

این است سهم این آدم از علوم قرآنی!! صحابه در جنگ جمل قصد جنگ با امیر خود را نداشتند. امیر در کشتن قاتلان حضرت عثمان درنگ کرد و آن‌ها این را نپسندیدند.

فراموش نکنید قاتلان مکار عثمان به دروغ با نام صحابه بر ضد عثمان نامه جعل کرده بودند. صحابه می‌خواستند که دروغ آن‌ها را علنی کنند. اگر آن‌ها می‌خواستند با علی بجنگند به مدینه می‌رفتند نه به بصره! بعد علی به تعقیبشان رفت؛ زیرا از طرف توطئه گران به او گزارش نادرستی رسیده بود. وقتی دو لشکر با هم روبرو شدند، امیر قبول کرد که قاتلان عثمان را مجازات کند. اما توطئه گران منتظر صبح نشدند و آتش جنگ شبانه را شعله‌ور کردند.

آن توطئه گران درجنگ صفین نیز، در لحظۀ پیروزی از علی خواستند تا صلح کند تا فتنه ادامه یابد و بعد همان‌ها بر علی شمشیر کشیدند و بر علی ثابت شد که حرف عایشه و طلحه و زبیر درست بود و قبل از پرداختن به معاویه باید قاتلان عثمان را می‌کشت.

علی فکر کرد که زور وقدرت ندارد، اما دید که زبیر و طلحه با او همراهند، پس تصمیم به مجازات قاتلان عثمان گرفت؛ اما قاتلان چنان‌که گفتیم، منتظر صبح نشدند.

این کجا و آیات قران کجا؟! مگر آدم حق ندارد به امیرش بگوید: بالای چشم تو ابروست؟.

با وجود این اهل سنت بر این رأی هستند که علی خلیفه برحق است و اما شما فتنه گرانی هستید که تا امروز در شیپور فتنه می‌دمید!.

و فراموش نکنیم که صحابه در امور دینی اختلاف نداشتند، حتی یزید و حسین در امور دینی اختلاف نداشتند.

قاتلان حسین یک روز جلوتر نماز را به امامت حسین خواندند!.

ادعای 258- محّمد**ص** و علی÷ صادقان در قرآنند

بنابر آنچه علمای بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی در تفسیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «ما نزل من القرآن في علي» و خطیب خوارزمی در «مناقب» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ينابيع المودة»([[329]](#footnote-329)) از خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموینی، و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب مسندا» و نیز از تاریخ محدث شام همگی نقل نموده‌اند که مراد از صادقین در سورۀ توبه که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ١١٩﴾ [التوبة: 119]

محمد و علیإ هستند.

جواب ما:

صادقین، راکعین، متقین، مومنین، مسلمین......، همه علی شدند. پس قرآن فقط نازل شد تا به طور رمزی و به اشاره دربارۀ علی صحبت کند و اصحاب را امر کند که از علی پیروی کنند، اما از ترس همان اصحاب نام او را به صراحت ذکر نمی‌کند! این (ترس) و آن (امر) چطور با هم جور درمی‌آید؟!.

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ١٥﴾ [الحجرات: 15]

«به درستی مومنانی که ایمان به الله و رسولش آوردند و سستی نکردند و با مال و جان خود در راه الله جهاد کردند، ایشان ازجمله صادقین هستند».

الله در چندین آیه، کلمۀ صادقین را تفسیر می‌کند. خداوند در سورۀ حشر، آیۀ 8 می‌فرماید:

صادقین آن‌هایی هستند که از دیار و مال خود اخراج شدند و در جستجوی کسب فضل و رضایت خدا هستند و الله و رسولش را یاری کردند؛ یعنی، تمام صحابه مصداق این آیه هستند و صادق می‌باشند و دلیلی نداریم که آن را فقط مختص به حضرت محمد و علی بدانیم.

ادعای 259- در حدیث غدیر و چگونگی آن

نام 60 عالم و 61 کتاب ما را آورده است که در کتاب آن‌ها حدیث غدیر آمده است و نام مسلم و بخاری هم در این لیست هست! و بعد متن حدیث را نقل کرده است که رسول الله علی را جانشین خود کرد و اول از همه عمر به او تبریک گفت...([[330]](#footnote-330)).

جواب ما:

خواننده برای آنکه به حقه بازی این مرد مکار پی ببرد، خوب است در این جا کمی در نگ کند. فرض کنید قومی عقیده دارد که روزه در رمضان از ساعت 8 صبح شروع می‌شود و ساعت 3 بعد از ظهر پایان می‌یابد و بعد برای اثبات این ادعای خود 60 کتاب سنی را شاهد بیاورد که در آن آمده است که مسلمان باید یک ماه را در سال روزه بگیرد!.

این برای حرف تو سند نمی‌شود. تو باید این سند را بیاوری که روزه از 8 صبح است تا 3 بعد از ظهر تا ادعای تو اثبات باشد.

ما قبول داریم که رسول الله در غدیرخم به مردم گفت که هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست! و اگر از کتاب ما نقل می‌کنی که این، داستانی طولانی دارد! جزئیات، چیزی دیگر است.

از کتاب ما قانون روزه را نقل می‌کنی؛ پس از کتاب ما زمانش را هم نقل کن!

از کتاب ما داستان غدیر را می‌آوری؛ پس ماجرایش را هم از کتاب ما نقل کن نه از کتاب خودت!.

ادعای260- عالمان سنی درباره غدیر خم روایات معتبر دارند که علی جانشین پیامبر است...([[331]](#footnote-331)).

جواب ما:

این آقای می‌رسید علی همدانی شافعی کی باشند که در قرن هشتم احادیث جدید کشف می‌کنند!؟.

هشت قرن کسی خبر نداشت؛ حالا این می‌رسید علی همدانی از کجا با خبر شده است.

جواب تو را در عنوان قبلی دادم.

ادعای 261- جبرائیل عمر را نصیحت کرد که حق علی را نخوری

به خصوص، می‌رسید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلاء و موثّقان فقهاء و علمای خودتان در قرن هشتم هجری بود در کتاب «مودة القربی»([[332]](#footnote-332)) نوشته است که جمیعت بسیاری از صحابه در مکان‌های مختلفی از خلیفه عمر بن الخطابس» نقل نموده‌اند که گفت: «نصب رسول اللهص علياً علماً»، یعنی، نصب نمود رسول الله علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را به مولایی به جامعه معرفی نمود و بعد از دعا دربارۀ دوستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد:

«اللهم انت شهيدي عليهم» «خدایا، تو گواه منی بر ایشان (یعنی، ابلاغ رسالت نمودم).»

در آن حال، جوان زیبایی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود؛ به من گفت:

«لقد عقد رسول الله عقداً لا يحله الا المنافق فاحذر أن تحله»

من به رسول الله عرض کردم: وقتی شما دربارۀ علی سخن می‌گفتید، پهلوی من جوان خوش رو و خوشبویی نشسته بود و با من چنین گفت. حضرت فرمود:

او از اولاد آدم نبود؛ بلکه جبرئیل امین بود که به این صورت جلوه گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه را دربارۀ علی÷...([[333]](#footnote-333)).

جواب ما:

هیچ عاقلی این داستان را باور نمی‌کند؛ اینکه اعتراف به جرم است. عمر چرا باید این را بگوید؟ فرعون حتی قدرت جادویی عصای موسی را دید باز به او تهمت زد. شکست جادوگران خود را دید باز قبول نکرد و به ساحران خود تهمت زد. علی که وزیر عمر بود اگر علی ادعایی می‌کرد باید به او تهمت می‌زد.

و دیگر اینکه شما می‌گویید: عمر از فرعون بدتر است. پس چرا اخلاق عمر در این جا مثل اولیاء الله است.

می‌گوید:

از شخص شما، سید جلیل القدر مؤدب انتظار نداریم که نسبت هوا پرستی به اصحاب رسول الله بدهید و حال آنکه اصحاب را آن حضرت اسباب هدایت قوم قرار داد که می‌فرماید: «اصحابي کالنجوم بابهم اقتديتهم اهتديتم».

جواب ما:

اگر می‌خواهی حرفی بزنی، چرا از زبان سنی مقدمه چینی می‌کنی ما که گفتیم: این حدیث را قبول نداریم.

ادعای 262- حدیث اقتداء با صحاب مخدوش است

اول، تمنا می‌کنم تکرار مطلب نفرمایید. ممکن است اصحاب هم مانند سایر خلق جائز الخطاء بودند. پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند، تعجبی ندارد که با برهان، نسبت هوی پرستی به بعضی از آن‌ها داده شود.

دوم، بدانید که این حدیث قابل استناد نیست؛ زیرا در اسناد این حدیث حارث ابن قضین، مجهول الحال و حمزة ابن ابی حمزه نصیبی متهم به کذب و دروغ گویی می‌باشند؛ لذا ضعف حدیث ثابت است و نیز، ابن حزم گفته است: این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیف قابل اعتماد و اتکاء به استناد نمی‌باشد...([[334]](#footnote-334)).

جواب ما:

ما از اول گفتیم: مخدوش است؛ اما تو در ادعای... خودت به آن استناد کردی. اگر حدیث را قبول نداری، چرا به آن استناد کردی! قربان برم خدا را، یک بام دو هوا!.

بعد اینجا چرا سند حدیث را با این دقت می‌بینی اما اگر بنفع تو باشد سندش را نگاه نمی‌کنی؟.

ادعای 263- بعضی از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

آقایان یا باید با انصاف بگویید: بسیاری از اخباری که در کتب معتبر خودتان راجع به حرب با امیر المؤمنین علی نقل گردیده است که رسول اکرم فرمود: «جنگ با علی، جنگ با من است.» اساسی ندارد یا تصدیق نمایید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد؛ زیرا سلسلۀ اسناد صحیحه به کتب معتبر اکابر علمای خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبر علماء شیعه) که در این صورت تصدیق کرده‌اید عده‌ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند؛ مانند معاویه، عمرو بن عاص، ابوهریره، سمرة بن جندب، طلحه و زبیر و غیره که به جنگ با علی بر خاستند، زیرا جنگ با رسول الله بوده است. پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که به جنگ رسول الله قیام نمودند.

ما چگونه ناچاریم تصدیق کنیم که عده‌ای از اصحاب فاسد بودند، مثل طلحه و زبیر...([[335]](#footnote-335)).

جواب ما:

و این حدیثِ جنگ با علی، جنگ با من است؛ نیز دروغ است.

تو که این همه از کتاب‌های ما خبر داری! چگونه نمی‌دانی که طلحه و زبیر جزو عشره مبشره هستند؛ یعنی، شامل 10 نفری هستند که بهشتی هستند. پس اگر به کتاب‌های ما استناد می‌کنی، ناچاری تصدیق کنی طلحه و زبیر فاسد نبودند؛ بلکه بهشتی هستند. بلکه از بهترین مردم هستندز

بدان که ما نمی‌گوییم: همۀ صحابه به بهشت می‌روند (هر چند که به این امید داریم)؛ چون ندیدم آن‌ها بر پیامبر دروغ ببندند، پس می‌گوییم که همه عدول هستند و در نقل حدیث دروغ نگفته‌اند. این یک حرف است و معصوم دانستن آن‌ها حرف دیگر و هدایت تک تک آن‌ها حرفی دیگر و به بهشت رفتن همۀ آن‌ها حرف دیگر. از این چهار حرف فقط حرف اول را اهل سنت با تاکید می‌گویند و بس.

ادعای 264- غزالی می‌گوید: صحابه نقض عهد کردند.

کتاب «سر عالمین» را نوشتۀ غزالی می‌داند. در این کتاب نوشته شده است که علی جانشین بلا فصل محمد است!...([[336]](#footnote-336)).

جواب ما:

این مهم نیست که کتاب سر عالمین از غزالی است یا نه؟ این هم مهم نیست که غزالی بگوید که علی خلیفۀ بلافصل رسول است. غزالی کیست؟ آیا او پیامبر است؟ هر کس که چنین بگوید، دیگر سنی نیست. همانطور که هر کس بگوید: بهاء الله پیغمبر است، دیگر مسلمان نیست. حتی اگر نامش محمد علی باشد، باز مسلمان نیست!.

حالا یا عزالی سنی نیست یا کتاب از او نیست! تا آن جا که ما می‌دانیم شیعه‌ها بعضی از کتب را به عالمان ما نسبت داده‌اند. مکر آن‌ها را انتهایی نیست!.

حالا اگر من بگویم که محمد باقر سجودی شیعی گفته است: علی در حق معاویه ظلم کرده و به او حمله کرده است. شما چه می‌گویید؟! گفتن این جمله شیعه بودن سجودی را نفی می‌کند! این حرف یک خارجی است! نه یک شیعه. غزالی که بگوید علی، خلیفۀ بلا فصل است. پس سنی نیست؛ زیرا فرق اصلی شیعه و سنی در این است که سنی، علی را بر گزیدۀ الله نمی‌داند! اگر بداند، شیعه است.

ادعای 265- «سر العالمین» کتاب غزالی است...([[337]](#footnote-337)).

جواب ما:

کی گفته است؟ سبط ابن جوزی! این، همان آدم است که مسلمان‌ها گفتند: خداوند او را نیامرزد. یکی گفت: چرا؟ گفت که بر مذهب شیعه مرد.

نام اصلی‌اش را نمی‌نویسد! می‌نویسد: سبط ابن جوزی (نوه این جوزی) تا مردم او را با ابن جوزی اشتباه کنند! آیا کتاب عربی است یا فارسی؟ که می‌نویسد سبط ابن جوزی!.

ادعای 266- ابن عقدۀ سنی را به خاطر حق گویی کشتند

چنان‌که تاریخ نشان می‌دهد بسیاری از اکابر علمای خودتان به خاطر حق نویسی در زمان حیاتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و علمای متعصب و عوام بی‌خرد خواندن کتاب‌های آنان را تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آن‌ها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی 333 قمری توثیق نموده است و در ترجمۀ حالات او می‌نویسند: سیصد هزار حدیث با سند‌های آن حفظ داشت و بسیار ثقه و راستگو بود.

به علت اینکه در مجامع عمومی در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را می‌گفت، او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خود داری نمودند.

ابن کثیر و ذهبی و شافعی دربارۀ او نوشته‌اند: «ان هذا الشيخ کان يجلس في جامع براثا ويحدث الناس بمثالب الشيخين ولذا ترکت رواياته والا فلا کلام لاحد في صدقه وثقته؟».

شیخ ابن عقده می‌نشست در جامع براثا (که امروزه مسجد براثا بین بغداد و کاظمین معروف است) و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را برای مردم نقل می‌کرد؛ برای همین عمل، او و روایاتش را ترک نمودیم والا احدی در صداقت و راست گوئی و موثق بودن او حرفی نزده است؟!...([[338]](#footnote-338)).

جواب ما:

حرفت را نفهمیدم! از یک طرف می‌گویی: ذهبی گفته است که ابن عقده بسیار ثقه و راستگو بود و از طرف دیگر می‌گویی: ذهبی گفته است: این شیح می‌نشست و از ابوبکر بدگویی می‌کرد.

برای آنکه شیعه‌ها از خواب بیدار شوند، حرفش را ترجمه می‌کنم: ابن عقده به گفتۀ علامه مجلسی بسیار ثقه و راستگو بود و شکی در امر راستگویی او نیست! اما ابن عقده در مسجد کوفه می‌نشست و عیب‌های علی را برای مردم می‌گفت؛ به همین خاطر، با وجود مورد اطمینان و راستگو بودن از او حدیثی نقل نمی‌کنیم.

آیا ممکن است کسی از علی بدگویی کند و نزد شیعه راستگو باشد؟! آیا ممکن است کسی از محمد بدگویی کند و مورد اطمینان باشد؟! ابوبکر و عمر نیز، همین مقام را نزد ما دارند. چگونه ممکن است ما ببینیم کسی از آن‌ها بدگویی می‌کند! و او را مورد اطمینان و راستگو بدانیم؟! اگر راستگو می‌دانیم، چرا حدیث او را نقل نمی‌کنیم.

ادعای 267- طبری را به خاطر حق گویی و طرفداری از شیعه، شبانه دفن کردند

و خطیب بغداد در تاریخ خود از او تعریف می‌کند؛ اما در آخر بیانات خود می‌گوید:

طبری به خاطر حق گویی در 86 سالگی در خطر مرد و او را در روز دفن نکردند و شب دفن کردند...([[339]](#footnote-339)).

جواب ما:

سوال ما این است که 86 سال عمر کافی نیست؟ نوشتن این همه کتاب کافی نیست؟! کجا در خطر بود؟ مگر آدم بعد از مرگ هم در خطر می‌باشد؟! بعد این فقط امام زمان شماست که به مرده حمله می‌کند! طبق روایت شیعه‌ها امام زمان آن‌ها، عایشه را شلاق می‌زند و ابوبکر و عمر را هم می‌زند!.

در ضمن، اینکه حرف مهمی نیست؛ علما در زندگی با مشکلات زیادی روبرو می‌شدند. ابن تیمیه را شما ابداً دوست ندارید و او را دشمن اهلبیت می‌دانید. آیا او اکثر عمر مفید خود را در زندان نگذراند؟ امام احمد حنبل را مگر مامون زندانی نکرد و شلاق نزد؟ امام بخاری آیا دچار بلا‌ها نشد؟.

این حرف‌ها که ربطی به بحث ما ندارد.

ادعای 268- امام نسائی را کشتند

از همۀ وقایع عجیب تر، واقعۀ قتل امام أبو عبدالرحمن احمد بن علی نسائی است که یکی از اعلام و ائمۀ صحاح سته می‌باشد و از مفاخر اکابر علمای شما در اواخر قرن سوم هجری بوده است.

مختصری از آن واقعه چنانست که در سال 303 قمری وارد دمشق شد و دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء اموی‌ها علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (مظلوم) را سبّ و لعن می‌نمایند. خیلی متأثر شد؛ تصمیم گرفت احادیثی را که با سلسلۀ اسناد خود از رسول الله در فضایل امیر المؤمنین در حافظه دارد، به زیر قلم آورد.

پس کتاب «خصائص العلوی» را در اثبات مقامات عالیه و فضائل متعالیۀ آن حضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب و احادیث مضبوطۀ در آن را می‌خواند و به این طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر می‌داد.

یکی از روزها که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود، ملت جاهل و متعصب هجوم آوردند و او را از منبر به زیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خُصیـَتـَین او را کوفتند و آلت تناسلی او را گرفتند و به همان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند. در اثر همان ضربات سخت و لگدمال نمودن او بعد از چند روز وفات کرد و بر اساس وصیت، جنازه‌اش را بردند در مکه دفن نمودند!...([[340]](#footnote-340)).

جواب ما:

این مرد هم از جغرافیا بی‌خبر است هم از تاریخ! اموی‌ها در سال 303 حکومت نمی‌کردند در این سال عباسیان حکومت می‌کردند! بنی عباس، خود را اهل بیت می‌دانستند و علی پسر عموی آن‌ها بود و مردم شام جرات نداشتند که غلام بنی عباس را فحش بدهند چه برسد به علی که پسر عموی آن‌ها بود!.

بعد یادت نرود که آن وقت‌ها ماشین و هواپیما نبود که جسد را از شام ببرند در مکه دفن کنند...

تازه کتاب حدیث نسایی یکی از مهم‌ترین کتب اهل سنت است.

این بابا گمان می‌کند که دروغ گویی هنر است!!!!.

ادعای 269- سنی‌ها کلمۀ مولی را درست معنی نمی‌کنند

داعی می‌گوید: مولی؛ یعنی، اولی به تصرف بودن است و سنی‌ها می‌گویند: محب و دوست و یاور است...([[341]](#footnote-341)).

جواب ما:

ما درست معنی می‌کنیم. «من كنت مولاه فعلي مولاه...» در این جا معنی دوست دارد نه والی.

رسول نگفته هرکس که من والی او هستم، علی هم والی اوست! شما در هر حال نمی‌توانید انکار کنید که یک معنی مولی، دوست است.

مثل این آیه:

﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ٤﴾ [التحريم: 4]

در این آیه الله با استفاده از مولا می‌فرماید که مومنین صالح، یاور و محب و مددکار رسول الله هستند.

پس قبول کنید که یک معنی مولا، یاور و مددکار و محب و دوستدار. حالا اگر منظور پیامبر این بود که علی خلیفۀ من است، باید از جملۀ دو پهلو اجتناب می‌کرد! خصوصآ در امری به این مهمی..... .

چگونه ممکن است که حدیث را ما نقل کنیم و امامان ما در کتب حدیث بنویسند، اما معنی آن را درست نفهمند و مذهبشان برخلاف نوشته‌هایشان باشد؟!.

ادعای 270- و نزول آیۀ: ﴿**۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ**﴾ در حق علی است.

می‌گوید: این آیه در حق علی است:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ [المائدة: 67]

«ای پیغمبر، آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی، تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت...([[342]](#footnote-342))».

جواب ما:

گفته است: «بلغ»؛ یعنی، بگو. چه چیز را بگو. تو می‌گویی الله ترسیده است که واضح بگوید و به حضرت محمد گفته است: بگو. آیا این تفسیر تو از آیه است؟!.

خواننده اگر آیات قبل و بعد از این آیه را مطالعه کند، می‌بیند که دربارۀ جدال با یهود و نصاری است. در این آیه می‌گوید: بلغ. و در آیۀ بعدی می‌گوید: ای اهل کتاب، شما یک ذره هم بر حق نیستید. ربط علی به این آیات از کجاست؟.

حالا آیه قبل و بعد را ببینید:

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَكَفَّرۡنَا عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ٦٥ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ أَقَامُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِم مِّن رَّبِّهِمۡ لَأَكَلُواْ مِن فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۚ مِّنۡهُمۡ أُمَّةٞ مُّقۡتَصِدَةٞۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ سَآءَ مَا يَعۡمَلُونَ٦٦﴾ [المائدة: 65-66]

«و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگار بودند، قطعاً گناهانشان را می‌زدودیم و آنان را به بوستان‌های پر نعمت درمی آوردیم. و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می‌کردند، قطعاً از بالای سرشان و از زیر پاهایشان برخوردار می‌شدند. از میان آنان گروهی میانه رو هستند و بسیاری از ایشان بدرفتاری می‌کنند».

و حالا آیه مورد بحث را ببینید

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ [المائدة: 67]

و حالا آیه بعدی را بخوانید:

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ٦٨﴾ [المائدة: 68]

«بگو: «ای اهل کتاب، تا به تورات و انجیل و آنچه ازپروردگارتان به سوی شما نازل شده است، عمل نکرده‌اید بر هیچ [آئینی] نیستید.» و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به جانب تو نازل شده است بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مخور».

آخر علی را با کدام منطق نشانده‌اید در وسط این آیات؟ خودش می‌گوید: اکابر شما گفته‌اند؛ اما لیست اکابر را که نگاه می‌کنیم کسانی مثل سبط ابن جوزی، سیوطی، حسکانی، حموینی، خوارزمی، ابن مغازلی را می‌بینیم. از بخاری، مسلم، امام شافعی، مالک، احمد یا ابوحنیفه ذکری نکرده است!.

نام ابن کثیر را آورده است؛ پس به کتابخانۀ الکترونیکی می‌رویم و زیر تفسیر: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ را می‌بینیم تا نظر ابن کثیر را بدانیم:

وقوله: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3] هذه أكبر نعم الله، عز وجل، على هذه الأمة حيث أكمل تعالى لهم دينهم، فلا يحتاجون إلى دين غيره، ولا إلى نبي غير نبيهم، صلوات الله وسلامه عليه؛ ولهذا جعله الله خاتم الأنبياء، وبعثه إلى الإنس والجن، فلا حلال إلا ما أحله، ولا حرام إلا ما حرمه، ولا دين إلا ما شرعه، وكل شيء أخبر به فهو حق وصدق لا كذب فيه ولا خُلْف، كما قال تعالى: ﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ﴾ [الأنعام: 115] أي: صدقا في الأخبار، وعدلا في الأوامر والنواهي، فلما أكمل الدين لهم تمت النعمة عليهم؛ ولهذا قال [تعالى] ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ أي: فارضوه أنتم لأنفسكم، فإنه الدين الذي رضيه الله وأحبه وبعث به أفضل رسله الكرام، وأنزل به أشرف كتبه.

قال علي بن أبي طلحة، عن ابن عباس قوله: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ وهو الإسلام، أخبر الله نبيهص والمؤمنين أنه أكمل لهم الإيمان، فلا يحتاجون إلى زيادة أبدا، وقد أتمه الله فلا ينقصه أبدا، وقد رضيه الله فلا يَسْخَطُه أبدا.

وقال أسباط عن السدي: نزلت هذه الآية يوم عَرَفَة، فلم ينزل بعدها حلال ولا حرام، ورجع رسول اللهص فمات. قالت أسماء بنت عُمَيس: حَجَجْتُ مع رسول اللهص تلك الحجة، فبينما نحن نسير إذ تَجلَّى له جبريل، فمال رسول اللهص على الراحلة، فلم تطق الراحلة من ثقل ما عليها من القرآن، فبركت فأتيته فَسَجَّيْتُ عليه بُرْدا كان علي.

قال ابن جُرَيْج وغير واحد: مات رسول اللهص بعد يوم عرفة بأحد وثمانين يوما.

رواهما ابن جرير، ثم قال: حدثنا سفيان بن وَكِيع، حدثنا ابن فُضَيْل، عن هارون بن عنترة، عن أبيه قال: لما نزلت ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ وذلك يوم الحج الأكبر، بكى عمر، فقال له النبيص: «ما يبكيك؟» قال: أبكاني أنّا كنا في زيادة من ديننا، فأما إذْ أكمل فإنه لم يكمل شيء إلا نقص. فقال: «صدقت».

ويشهد لهذا المعنى الحديث الثابت: «إن الإسلام بدأ غَرِيبًا، وسيعود غريبا، فَطُوبَى للغُرَبَاء».

وقال الإمام أحمد: حدثنا جعفر بن عَوْن، حدثنا أبو العُمَيْس، عن قيس بن مسلم، عن طارق بن شهاب قال: جاء رجل من اليهود إلى عمر بن الخطابس فقال: يا أمير المؤمنين، إنكم تقرءون آية في كتابكم، لو علينا معشر اليهود نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيدا. قال: وأي آية؟ قال قوله: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾ فقال عمر: والله إني لأعلم اليوم الذي نزلت على رسول اللهص، والساعة التي نزلت فيها على رسول اللهص، نزلت عَشية عَرَفَة في يوم جمعة.

ورواه البخاري عن الحسن بن الصباح عن جعفر بن عون، به. ورواه أيضا مسلم والترمذي والنسائي، من طرق عن قيس بن مسلم، به ولفظ البخاري عند تفسير هذه الآية من طريق سفيان الثوري، عن قيس، عن طارق قال: قالت اليهود لعمر: إنكم تقرؤون آية، لو نزلت فينا لاتخذناها عيدا. فقال عمر: إني لأعلم حين أنزلت، وأين أنزلت وأين رسول اللهص حيث أنزلت: يوم عرفة، وأنا والله بعرفة-قال سفيان: وأشك كان يوم الجمعة أم لا ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ الآية.

وشك سفيان/، إن كان في الرواية فهو تَوَرُّعٌ، حيث شك هل أخبره شيخه بذلك أم لا؟ وإن كان شكا في كون الوقوف في حجة الوداع كان يوم جمعة، فهذا ما أخاله يصدر عن الثوري/، فإن هذا أمر معلوم مقطوع به، لم يختلف فيه أحد من أصحاب المغازي والسير ولا من الفقهاء، وقد وردت في ذلك أحاديث متواترة لا يشك في صحتها، والله أعلم، وقد روي هذا الحديث من غير وجه عن عمر.

وقال ابن جرير: حدثني يعقوب بن إبراهيم، حدثنا ابن عُلَيَّةَ، أخبرنا رَجاء بن أبي سلمة، أخبرنا عبادة بن نُسَيّ، أخبرنا أميرنا إسحاق-قال أبو جعفر بن جرير: هو إسحاق بن خَرَشة-عن قَبِيصة-يعني ابن ذُؤيب-قال: قال كعب: لو أن غير هذه الأمة نزلت عليهم هذه الآية، لنظروا اليوم الذي أنزلت فيه عليهم، فاتخذوه عيدا يجتمعون فيه. فقال عمر: أي آية يا كعب؟ فقال: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ فقال عمر: قد علمت اليوم الذي أنزلت فيه، والمكان الذي أنزلت فيه، نزلت في يوم جمعة ويوم عرفة، وكلاهما بحمد الله لنا عيد.

وقال ابن جرير: حدثنا أبو كُرَيْب، حدثنا قَبيصة، حدثنا حماد بن سلمة، عن عمار-هو مولى بني‌هاشم-أن ابن عباس قرأ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3] فقال يهودي: لو نزلت هذه الآية علينا لاتخذنا يومها عيدًا. فقال ابن عباس: فإنها نزلت في يوم عيدين اثنين: يوم عيد ويوم جمعة.

وقال ابن مَرْدُويه: حدثنا أحمد بن كامل، حدثنا موسى بن‌هارون، حدثنا يحيى بن الحُمَّاني، حدثنا قيس بن الربيع، عن إسماعيل بن سَلْمان، عن أبي عمر البَزّار، عن ابن الحنفية، عن عليس قال: نزلت هذه الآية على رسول اللهص، وهو قائم عَشِيَّةَ عرفة: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾.

قال ابن جرير: حدثنا أبو عامر إسماعيل بن عمرو السَّكُوني، حدثنا هشام بن عمار، حدثنا بن عياش، حدثنا عمرو بن قيس السكوني: أنه سمع معاوية بن أبي سفيان على المنبر ينتزع بهذه الآية: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ حتى ختمها، فقال: نزلت في يوم عرفة، في يوم جمعة.

وروى ابن مَرْدُويه، من طريق محمد بن إسحاق، عن عمر بن موسى بن وجيه، عن قتادة، عن الحسن، عن سَمُرَة قال: نزلت هذه الآية: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ يوم عرفة ورسول اللهص واقف على الموقف.

فأما ما رواه ابن جرير وابن مردويه، والطبراني من طريق ابن لَهيعَة، عن خالد بن أبي عمران، عن حَنَش بن عبد الله الصنعاني، عن ابن عباس قال: ولد نبيكمص يوم الاثنين، [ونبئ يوم الاثنين] وخرج من مكة يوم الاثنين، ودخل المدينة يوم الاثنين، وأنزلت سورة المائدة يوم الاثنين: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ ورفع الذكر يوم الاثنين، فإنه أثر غريب وإسناده ضعيف.

وقد رواه الإمام أحمد: حدثنا موسى بن داود، حدثنا ابن لَهيعة، عن خالد بن أبي عمران، عن حَنَش الصنعاني، عن ابن عباس قال: ولد النبيص يوم الاثنين، واستنبئ يوم الاثنين، وخرج مهاجرا من مكة إلى المدينة يوم الاثنين، وقدم المدينة يوم الاثنين، وتوفي يوم الاثنين، ووضع الحجر الأسود يوم الاثنين.

هذا لفظ أحمد، ولم يذكر نزول المائدة يوم الاثنين فالله أعلم. ولعل ابن عباس أراد أنها نزلت يوم عيدين اثنين كما تقدم، فاشتبه على الراوي، والله أعلم.

[و] قال ابن جرير: وقد قيل: ليس ذلك بيوم معلوم عند الناس، ثم روي من طريق العَوْفِيِّ عن ابن عباس في قوله: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ يقول: ليس ذلك بيوم معلوم عند الناس قال: وقد قيل: إنها نزلت على رسول اللهص في مسِيره إلى حجة الوداع. ثم رواه من طريق أبى جعفر الرازي، عن الربيع بن أنس.

قلت: وقد روى ابن مَرْدُويه من طريق أبي‌هارون العَيْدي، عن أبي سعيد الخدري؛ أنها أنزلت على رسول اللهص يوم غَدِير خُم حين قال لعلي: «من كنتُ مولاه فَعَليٌّ مولاه». ثم رواه عن أبي هريرة وفيه: أنه اليوم الثامن عشر من ذي الحجة، يعني مرجعه÷ من حجة الوداع.

ولا يصح هذا ولا هذا، بل الصواب الذي لا شك فيه ولا مرية: أنها أنزلت يوم عرفة، وكان يوم جمعة، كما روى ذلك أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، وعلي بن أبي طالب، وأول ملوك الإسلام معاوية بن أبي سفيان، وترجمان القرآن عبد الله بن عباس، وسَمُرَة بن جندبش وأرسله [عامر] الشعبي، وقتادة بن دعامة، وشَهْر بن حَوْشَب، وغير واحد من الأئمة والعلماء، واختاره ابن جرير الطبري/.

تفرد به أحمد من هذا الوجه، وهو إسناد صحيح على شرط الصحيحين. وكذا رواه ابن جرير، عن عبد الأعلى بن واصل، عن محمد بن القاسم الأسدي، عن الأوزاعي به لكن رواه بعضهم».

ای خوانندۀ شیعه!

من تمام تفسیر ابن کثیر را دربارۀ آیۀ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ برایتان نوشتم تا علمای خود را بشناسید.

بگو اگر مردند ترجمه کنند.

ادعای 271- نزول آیۀ ﴿**ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ**﴾ در غدیرخم دربارۀ علی است.

و اگر «مولی» و «ولی» به معنای اولی به تصرف بودن نبود، جملۀ بعدی بی‌معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول الله صادر گردیده است، ثابت می‌کند که مولی و ولی به معنای اولی به تصرف می‌باشد که می‌فرماید: بعد از من این مقام مخصوص علی است.

در ضمن، قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم در محل بی‌آب و آبادانی که سابقاً مکانی برای توقف در آن جا نبود، تمامی امت را در آن جا جمع کند و سبقت گیرندگان قافله را امر کند که برگردند مقابل آفتاب سوزان در حالی که پاها را به دامنها پیچیده و در پناه شترها نشسته بودند و بالای منبر برود و آن خطبۀ طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در «مناقب» خود و طبری در کتاب «الولایه» و دیگران نیز، نقل نموده‌اند در اثبات فضایل و مقامات امیر المومنین ادا نماید...([[343]](#footnote-343)).

جواب ما:

اول، شما می‌گویید: واقعۀ غدیرخم مصادف با اولین روز بهار و نوروز است! در اولین روز بهار، هوا که گرم وسوزان نمی‌شود.

دوم، ما از سایت ادارۀ هواشناسی عربستان، هوای ده سال گذشتۀ غدیرخم را داریم که هیچگاه از 28 بالاتر نرفته است.

سوم، گوش دادن به فرمان رسول، ارزش این را دارد که آدم در آفتاب سوزان بنشیند. ما وقتی نماز جمعه می‌خوانیم، جا نباشد در آفتاب می‌ایستیم. این کجایش مهم است؟! تازه ثابت کردم که آفتابی درکار نبود!.

دروغ که می‌گویید، همه جوانب را بسنجید.

در غدیرخم آب کافی هم وجود داشت. برای همین در آن جا توقف کردند. کاروان هم خواهی نخواهی در راه توقف می‌کند.

حالا دلیل دیگر ما در رد او:

داعی آیاتی می‌آورد که ولایت علی را ثابت کند؛ این آیه، یک آیۀ کوچک نیست؛ آیه بزرگی است و در آخر آن، این جمله آمده است: اگر به شیعه بگویی در اثبات نماز که از فروع دین است، آیه بیاور؛ صدها آیه می‌آورد. بگو: دربارۀ وضو آیه بیاور که یک فرع از فروع نماز است، باز هم می‌تواند آیه بیاورد. بگو: دربارۀ شستن صورت در وضو آیه بیاور که یک فرع در فرع در فرع از فروع دین است؛ باز می‌تواند آیه بیاورد اما این شیعه، عاجز است دربارۀ مهمترین اصول مذهبش؛ یعنی، «امامت» یک آیۀ واضح از قرآن بیاورد!.

و مجبور است سر و ته آیات را ببرد و آن را به علی وصل کند!.

با این روش هر کس می‌تواند بگوید: قرآن در حق من نازل شده است! کما آنکه بهایی‌ها کتابی دارند به نام «اثبات پیامبری بهاء الله» از قرآن و جالب اینکه بعضی از این آیاتی که شیعه می‌گوید: در حق علی است؛ بهایی‌ها می‌گویند در حق بهاء الله است!.

این طور که نمی‌شود، اگر علی امام بود یا ولیعهد بود یا جانشین بود، الله چرا نباید واضح بگوید؟!

برای اینکه اثبات کنی که سنی‌ها می‌گویند: این آیه در حق علی است. حسکانی را امام می‌کنی؛ مثل اینکه رفتگری را امام حدیث کنی!.

شما اول جایگاه جملۀ ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ را در آیه ببینید:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٣﴾ [المائدة: 3]

«بر شما حرام شده است: مردار، خون، گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، [حیوان حلال گوشت] خفه شده، به چوب مرده، از بلندی افتاده، به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد؛ مگر آنچه را سر ببرید و آنچه برای بتان سربریده شده و قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیلۀ تیرهای قرعه، این نافرمانی خداست. امروز کسانی که کافر شده‌اند از دین شما نومید گردیده‌اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما آیینی برگزیدم. و هر کس دچار گرسنگی شود بی‌آنکه به گناه متمایل باشد [از آنچه منع شده است] بی‌تردید خدا آمرزندۀ مهربان است».

آیا آدم عاقل می‌گوید: این جمله، دربارۀ امامت علی است؟! اینکه دربارۀ خوراکی‌های حلال و حرام است! یک جمله را از وسط آیه برداشتند و علم کرده‌اید که دربارۀ علی است.

ادعای 272- سِبط ابن جوزی سنی می‌گوید: کلمۀ مولی ده معنی دارد

و ابن صباغ، سبط نا خلف ابن جوزی را شاهد می‌آورد و می‌نویسد که او گفته است: کلمۀ «مولا» ده معنی دارد...([[344]](#footnote-344)).

**جواب ما:**

چند بار بگوییم: سبط نا خلف ابن جوزی شیعه شده بود!.

در ضمن، چرا باید پیامبر صاف و پوست کنده نگوید و یک جملۀ ده پهلو بگوید؟! آن هم موضوعی به این مهمی را؟!.

ادعای 273- نظر ابن طلحه شافعی در معنی مولی...([[345]](#footnote-345)).

جواب ما:

عجب کارشناس مهمی! اگر راست می‌گویی: نظر بخاری و مسلم و نسائی و ابی داود و ابو حنیفه و مالک و حنبل و شافعی را بیاور!.

ابن طلحه آخر کیست؟ کی او را می‌شناسد؟ کجا اهمیت دارد؟ او یک شیعه است. اگر بر مذهب امام شافعی است، پس نظر رییس مذهبش را دربارۀ این کلمه بیاور. دربارۀ مهمترین مسائل باید نظر رییس مذهب را بیاوری البته اگر ریگی در کفش و شیطانی در ریش نداری.

ادعای 274- احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه...([[346]](#footnote-346)).

و بالاترین دلیل، قرائن داخله و خارجه است که مختص این معنی می‌باشد؛ چنان‌که به بعضی از آن قرائن اشاره نمودیم و احادیث بسیاری است از ما و شما که آیۀ شریفه را این قسم نقل نموده‌اند: ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ آیه‌ای است در ولایت و امامت علی چنان‌که جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شماست در «در المنثور» آن احادیث را جمع نموده است...([[347]](#footnote-347)).

جواب ما:

دلیلی بی‌نهایت سست آورده و گفته است: اگر حق با علی نبود، حضرت علی به کلمۀ مولا استناد نمی‌کرد تا حق خود را ثابت کند. اما سوال این جاست که چه کسی گفته است که علی به این حرف استناد می‌کرد تا خلافت خود را ثابت کند؟!.

بفرما! این‌ها شاهدند: ابن ابی الحدید، خوارزمی، حموینی، سلیمان بلخی، گنجی شافعی، ابن قتیبه دست دوم! و باز ابن ابی الحدید!.

اما اینکه نوشته است، احمد حنبل و ابن حجر عسقلانی گفته‌اند؛ دروغ محض است. دلیلت کجاست که آن‌ها گفته‌اند؟ اگر گفته باشند: علی خلیفۀ بلا فصل پیامبر است؛ پس شیعه بودند! شیعه چطور امام اهل سنت شده است!.

ادعای 275- فرمودۀ رسول که من حق تقدم دارم

دلیلی است بر منظور ایشان که علی جانشین من است. قرینۀ کلام در خود حدیث اثبات مرام می‌نماید که مراد از مولی، اولی به تصرف می‌باشد؛ زیرا در خطبۀ غدیریه حدیثی است که رسول الله قبل از بیان مطلب فرمود:

«ألست اولی بکم من انفسکم»یعنی، آیا من اولی به تصرف نیستم به شما از نفس‌های شما؟ اشاره به آیۀ 6 در سوره احزاب است که فرموده است:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ﴾ [الأحزاب: 6]

«پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر است...».

در حدیث صحیح و هم در کتب فریقین ثبت است که رسول اکرم فرمود:

«ما مؤمن الا انا اولی به في الدنيا والاخرة...([[348]](#footnote-348))».

جواب ما:

بدان که ما منکر فضایل علی نیستیم، منتهی اختلاف ما با شما در دو چیز است: اول اینکه این حرفی‌های تو دروغ محض است دروغ شاخدار است در کتب ما این حرف‌ها نیست از کتاب‌های خودت نقل قول کرده و بدان کتاب‌های تو به اندازه دستمال کاغذی هم ازرش ندارد همه دروغ است ولی حیا در وجود تو نیست اما با تکرار ادعاهای دروغ نمی‌توان حقیت را پنهان نمود! و دوم اینکه شما تنها فضایل علی را می‌گویید و ما خوبی‌های همه اصحاب را قبول داریم و تفاوت سوم و مهم ما و شما این است که شما علی را اله می‌دانید (اگرچه که بزبان نگویید و ما او را بنده‌ای خوب می‌دانیم و در باره کلمه مولی قبلآ هم گفتم که اگر منظور پیامبر جانشینی میبود باید از جمله دو پهلو استفاده نمی‌کردند و بهانه بدست عمر نمی‌دادند مگر عربی یک زبان ناقص است یا مگر رسول الله عربی نمی‌دانستند؟.

یا مگر ایشان از دشمنی اصحاب (بزعم شما) با علی بیخبر بودند که کلمه چانشینم و ولیعهدم را بکار نبردند؟ جواب بده اگر جواب داری!.

ادعای 276- اشعار حسّان در حضور رسول اکرم

قرینۀ پنجم، اشعار حسان بن ثابت انصاری است که در حضور رسول اکرم در همان مجلس که علی را به ولایت نصب و معرفی نمود با اجازۀ خود آن حضرت انشاء نمود که سبط ابن جوزی و دیگران می‌نویسند. حضرت وقتی اشعار را شنید، فرمود:

«يا حسان لا تزال مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانك».

«ای حسان، مادامی که به ما اهل بیت یاری نمودی به مدحی یا کلمۀ خوبی، مؤید به روح القدس می‌باشی (یعنی، این اشعار تو امروز از نفحة روح القدس بود)....([[349]](#footnote-349))».

جواب ما:

می‌گوییم: چون روایت از سبط ناخلف ابن جوزی است، پس مردود است و باز در جواب می‌گوییم: تو به عوض آوردن قرینۀ 1 و 2 و 3 4 و 5 نمی‌شد یک آیۀ صریح بیاوری که نام علی در آن باشد؟!.

الله که این همه آیات را به اشاره آورده است، پس به گفتۀ تو صفات علی قرآن را پر کرده است! به جای این همه اشاره، نمی‌توانست یک اشارۀ صریح به نام علی می‌فرمود.

می‌گویید: از مردم می‌ترسید؟ اگر ترس در کار بود، دیگر این شعر و شاعری در مدح علی و تحسین آخرین رسول چیست؟! به جای یک خروار شعر یک آیۀ کوچک بهتر نبود؟.

و می‌نویسد:پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در هنگام شنیدن این اشعار علاوه بر بیانات خود آن حضرت دلیل قاطعی است که مقصود آن حضرت محب و ناصر نبود، بلکه همان بود که حسان ضمن اشعار بیان نمود؛ یعنی، امام و‌هادی اولی به تصرف در امور مسلمانان. همچنین فرمود: ای حسان، به تأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.

جواب ما:

آیا جانشینی علی را با سکوت و با شعر باید ثابت کنی؟! به کمک جمله و کلمۀ دو معنی و دو پهلو باید اثبات شود؟! یا با آیۀ قرآن؟ آیا این اتفاق آن قدر مهم نبود که در قرآن ذکر شود؟!.

ادعای 277- صحابه عهد شکنی کردند در حالی که اول عهد کرده بودند

بنابر استدلات واهی گذشته، نتیجه گرفته است که صحابه، عهد شکنی کرده‌اند! و ادعای دروغ خود را تکرار کرده که صحابه خانۀ علی را بعد از وفات پیامبر آتش زدند و زنش را زخمی کردند...([[350]](#footnote-350)).

جواب ما:

ارزش جواب دادن ندارد؛ چون علی بخشنده و زاهد و فقیر بود و به احتمال زیاد خانه ایشان در نداشت چون خانۀ فقرا در آن زمان نداشت؛ بلکه پرده داشت. و این ادعایش را در جای دیگر نیز جواب داده‌ایم.

ادعای 278- صحابه در احد و حنین و حدیبیه نیز، نقض عهد نمودند

در غزوۀ احد و حنین که رسول اکرم از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمایید، آیا فرار ننمودند؟ آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگر مورخان خودتان نوشته‌اند، نقض عهد نبود؟...([[351]](#footnote-351)).

جواب ما:

چرا به جنگ بدر اشاره نمی‌کنی که 313 نفر در مقابل 1000 نفر قرار گرفتند؟ چرا به مکه اشاره نمی‌کنی که 12 سال در بدترین شرایط فرار نکردند؟ چرا به خندق به خبیر به فتح مکه اشاره نمی‌کنی؟.

دوم، کسی آن‌ها را به زور به احد نبرد که فرار کنند! آیا مثل شما نظام سربازی اجباری بود یا داوطلبانه رفتند؟.

سوم، تو خدایی؟‌هان! پرسیدم تو خدای؟ آن‌هایی که فرار کردند را، الله بخشید ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ١٥٥﴾ [آل عمران: 155]

«کسانى که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آن‌ها را بر اثر بعضى از گناهانى که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آن‌ها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است».

چهارم، هر کس می‌داند که جنگ پیشروی و عقب نشینی دارد؛ مگر کسی که جنگ نکرده باشد. البته او این حقیقت را نمی‌داند!.

پنجم اینکه فرار کنندگان در احد گمان کردند که شکست خوردند و رسول کشته شد و در این حالت فرار آن قدر گناه نیست.

ابن ابی الحدید در وقت حمله مغول‌ها در خدمت آن‌ها بود و تو هم که پدرانت وقتی روس‌ها حمله کردند و یک چهارم خاک ایران را با خود بردند!! در حال رو بوسی با زنان بودید! شما که نمی‌دانید جنگ یعنی چه؟.

پسرت هم که وقتی صدام به ایران حمله کرد، به جنگ نرفت! این همه ملاهای بزرگ در ایران هستند؛ چرا بچۀ یکی از آن‌ها در جنگ کشته نشد؟!.

ادعای 279- با فحش دادن به صحابه، آدم کافر نمی‌شود...([[352]](#footnote-352)).

جواب ما:

من هم می‌دانم که نمی‌شود، اما آدم اگر با مادر خودش هم نزدیکی کند، کافر نمی‌شود. آخر هر چیزی را که آدم نباید انجام دهد و خیالش راحت باشد که با این عمل من کافر نمی‌شوم!.

ادعای 280- صحابه در حدیبیّه فرار کردند

مثلاً در قضیۀ حدیبیه، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان می‌نویسند: بعد از قرارداد صلح اکثر صحابه و عمر بن الخطاب عصبانی بودند و با رسول اکرم معاتباتی نمودند که ما راضی به صلح نبودیم و می‌خواستیم جنگ کنیم؛ چرا صلح نمودید؟ حضرت فرمود: اگر میل به جنگ دارید مختارید. پس حمله کردند و چون قریش آماده بود به حمله آن‌ها جواب متقابل دادند و چنان از کفار شکست خوردند که در موقع فرار نتوانستند مقابل پیغمبر هم بایستند؛ از آن جا هم فرار نمودند و به صحرا رفتند.

حضرت، به علی فرمود: شمشیر بردار و جلوی قریش را بگیر. همین که قریش علی را در مقابل خود دید، بر گشتند. آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نمودند و چنان از عمل خود خجل و شرمنده بودند که عذر خواهی کردند...([[353]](#footnote-353)).

جواب ما:

آیا دارد فکاهی می‌نویسد؟!!.

این داستان خیالی را شیعۀ غالی، ابن ابی الحدید نقل کرده است! حال معلوم شد که 20 جلد کتابش محتوی چه معلومات دست اولی است! اما این حرفم نیست. من در این جا می‌خواهم یک معادله ریاضی به کار ببرم.

طبق داستان تو ما سه فرمول داریم:

1- قریش قویتر از عمر و باقی صحابه است.

2- قریش ضعیف‌تر از علی است.

بنابراین، وقتی قریش قویتر از عمریان بودند و علی در همان زمان از قریش قویتر بود. کاملاً واضح است که

3- علی از عمریان قویتر بود.

خب ای...، عمریان با آن ضعف چگونه حق علی را خوردند و او را بستند و زنش را زدند و بچه‌اش را کشتند؟!.

ادعای 281- خدا می‌دانید که شیعه اهل جدل نیست...([[354]](#footnote-354)).

جواب ما:

والله که اهل دروغ و جدل هستی!.

ادعای 282- نزول آیه ﴿**وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ**﴾ برای این بود که پیامبر فدک را به فاطمه بدهد.

ادعای 283- پیامبر داد اما ابوبکر به زور پس گرفت

اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را به فرزند خود هِبَه([[355]](#footnote-355)) کند و ببخشد و کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند بیرون آورد، ظلم است یا نه؟.

بعد از این مقدمه چینی ببینم چه می‌خواهد بگوید.

بعد از برگشتن به مدینۀ طیبه، جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شد و آیۀ 26 از سورۀ بنی اسرائیل را بر آن حضرت خواند:

﴿وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا٢٦﴾ [الإسراء: 26]

تا رسول الله حیات داشتند فدک در تصرف فاطمه(علیها السلام) بود. خودش اجاره می‌داد و مال الاجاره را با اقساط ثلاثه می‌آوردند و بی‌بی فاطمه به قدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر می‌داشت و بقیه را در میان فقرای بنی‌هاشم و زائد آن را به فقراء و ضعفای دیگر به میل خود تقسیم می‌نمود.

بعد از رحلت رسول خدا، ماموران خلیفۀ وقت رفتند و آن را ضبط نمودند؟ شما را به خدا انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد.

حافظ سنی می‌گوید: این اول مرتبه است که از شما می‌شنوم رسول الله فدک را به امر پروردگار به فاطمه واگذار کرد.

داعی: ممکن است شما ندیده باشید اما ما زیاد دیدیم. عرض کردم بسیاری از اکابر علمای شما در کتب معتبر خود ضبط نموده‌اند...([[356]](#footnote-356)).

جواب ما:

پی در پی آیه در حق فاطمه و علی نازل می‌شود! اما تمامش به اشاره است. آیا اشاره از طرف الله است؟ یا شما به زور تأویل آن را به هر طرف که خواستید، ربط می‌دهید؟.

آیا ممکن است به یک سوال من پاسخ دهید؟ وقتی ابراهیم گفت:

خدایا، دل مرا مطمئن کن که مرده را چگونه زنده می‌کنی؟ الله برایش مرغ را زنده کرد. ما که این را نخواستیم. ما می‌گوییم: چرا الله به صراحت صحبت نکرد؟ اگر جواب این سوال را بدهید، من دوباره شیعه می‌شوم.

شما شیعه‌ها یک حرف نمی‌زنید؛ یک جا می‌گویید: هبه و هدیه بود و یک جا می‌گویید: ارث بود.

آیا رسول الله مثل امروز برای فامیل پارتی بازی می‌کرد و مالی را از حکومت به فرزندان و نوه‌های خود می‌داد.

ادعای 284- سنی‌ها حدیثی دارند مبنی بر اینکه پیامبران ارث نمی‌گذارند، دروغ است

با آنکه قبول ندارد فدک ارث بود، اما باز تصمیم گرفت حدیث «نحن معشر الانبياء لا نورث» «از ما گروه پیامبران کسی ارثی باقی نمی‌گذارد.» را ثابت کند که دروغ است.

می‌گوید: اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نمی‌گذارند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست؟.

یک جا می‌فرماید:

﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ﴾ [النمل: 16]

«و سلیمان وارث داوود شد.»

و در قصۀ حضرت زکریا فرمود:

﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ﴾ [مريم: 6]

«از لطف خاص خود، فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همۀ آل یعقوب باشد».

راجع به دعای زکریا می‌فرماید:

﴿وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ٨٩﴾ [الأنبياء: 89]

«یاد آر حال زکریا را هنگامی که خدا را ندا کرد که بارالها، مرا تنها نگذار (و به من فرزندی که وارث من باشد، عطا فرما). که تو بهترین وارث اهل عالم هستی.»

ما هم دعای ﴿فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ﴾ [الأنبياء: 90]

«او را مستجاب کردیم و یحیی را به او عطا فرمودیم...([[357]](#footnote-357))».

جواب ما:

آیا فرقی بین شیر خوراکی و شیر جنگلی و شیر آب قایل نمی‌شوی؟ یا چون که هر 3 کلمه مشابه هستند، می‌گویی: آن 3 چیز یک چیز است! تو هم قبول داری که علما وارث انبیاء هستند؟ این یعنی چه؟ یعنی اینکه زمین و گاو و گوسفند و لباس انبیاء باید بین علما تقسیم شود یا می‌گویی: وارث علم هستند؟ چرا این جا، این طور تفسیر می‌کنی و بعد گمان می‌کنی که حضرت زکریا 30 سال دعا می‌کرد که خدایا، فرش زیر پای مرا بی‌وارث نگذار. مگر حضرت زکریا تنها وارث آل یعقوب بود که دنبال وارث برای همۀ آل یعقوب می‌گشت و حضرت داود یک فرزند داشت که تو گمان می‌کنی همۀ میز و صندلی و اثاث آشپزخانه‌اش را حضرت سلیمان به ارث برد. خودت هم می‌دانی که منظور از ارث در این آیات، علم و نبوت و حکمت است.

آیا چون خمینی که دو روز حاکم ایران شد، همین دلیل می‌شود که ما جزیرۀ کیش را به پسرش بدهیم که انتظار داری ابوبکر باید فدک را به فاطمه می‌داد. آیا فدک ارث پدری حضرت محمدص بود که بعد از ایشان در اختیار دخترش قرار گیرد؟ و در ضمن، مگر زنان پیغمبر به خصوص عایشه و حفصه (دختران ابوبکر وعمر) با این حدیث به گفتۀ شما جعلی از ارث پیغمبر محروم نشدند؟ و علی هم که خلیفه شد، فدک را به فرزندان فاطمه نداد! آیا تو دلت بیشتر از علی برای اولادش می‌سوزد یا بهتر از او اسلام را می‌شناسی؟.

تو که می‌گفتی: این فدک هبه و بخشش بود! پس چرا فاطمه دلایلی آورده است که ارث پدرم را بدهید؟ این دوگانه گویی! بهترین دلیل بر دروغ گویی شماست!.

ادعای 285- اعتراض علی به ابوبکر دربارۀ فدک، به اعتراف علمای شما

چنان‌که ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه»([[358]](#footnote-358)) (چاپ مصر) از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، شرح منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه و اهانت‌هایی که به آن دو ودیعۀ رسول الله نمود، ضبط نموده است.

چنان‌که دیگران هم نوشته‌اند: بعد از اینکه بی بی مظلومۀ فاطمه (سلام الله علیها) خطبه را تمام کرد، علی در مقام احتجاج بر آمد و در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو به ابی بکر نمود و فرمود: چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی؟ حال آنکه در حیات پدر نیز، متصرفه و مالکه بوده است...([[359]](#footnote-359)).

جواب ما:

جواب ادعا را داده‌ایم. اما دربارۀ ابن ابی الحدید نمی‌دانم. با وجود اینکه این حرف‌ها را نوشته است، چرا شیعه باز می‌گوید: ابن ابی الحدید سنی است؟!.

ادعای 286- ابی بکر بالای منبر به علی و فاطمه**إ** دشنام داد

این جا است که ابن ابی الحدید نقل می‌کند: چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر افتاد و به صدا در آمدند... دنباله‌اش دروغ می‌گوید که ابوبکر، علی را فحش داد. حالا بر اساس دروغ‌هایی که گفته است از ما می‌خواهد قضاوت کنیم که ابوبکر آدم بدی بود...([[360]](#footnote-360)).

جواب ما:

این حدیث دروغ است! آیا دلیل آوردن از یک شیعۀ غالی، سند است که از ما می‌خواهد حق را به او بدهیم.

می‌گوید:ابن ابی الحدید از فحش دادن به ابوبکر تعجب کرد!.

جواب ما:

اگر ابن ابی الحدید از ابوبکر تعریف کند، آن وقت باید حیران و انگشت بر دهان بمانیم!.

ادعای 287- با آزار دادن علی در حقیقت ابوبکر رسول الله را آزار داده است

رسول اکرم فرمود:«من آذا هما فقد اذاني ومن آذاني فقد اذی الله».

«هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار دهد و کسی که مرا آزار دهد، خدا را آزرده است».

و نیز، فرمود: «من آذی عليّا فقد آذاني».

«کسی که علی را بیازارد، مرا آزرده است».

آن هم به علی که تمام علمای شما در کتب معتبر خود نوشته‌اند: رسول اکرم دربارۀ او فرمود:

«علي مع الحق والحق مع علي حيث دار».

و ابوبکر بعد از دشنام به علی، به ایشان فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه‌ها را از او بداند!؟...([[361]](#footnote-361)).

جواب ما:

و بدان، حدیث اول در کتب ما در حق اصحاب آمده است نه در حق علی. اما سندش قوی نیست و حدیث دوم، درست و حدیث سوم، دروغ است.

ابوبکر علی را دشنام نداد. فلسفه‌های خود را در جریان باد مساز که خسر الدنیا و الآخره می‌شوی.

در ضمن، حدیث‌های دروغ در مدح علی در کتاب‌های ما زیاد است؛ شیعه‌هایی مثل تو در آن زمان هم بودند که حدیث دروغ می‌ساختند و ظاهرشان سنی بود.

از کتاب‌های ما در مدح علی حدیث می‌آوری. می‌خواهی از همین کتاب‌ها در مدح ابوبکر برایت حدیث بیاورم. اگر کتاب ما را قبول داری، همه را قبول کن؛ اگر قبول نداری، به آن استناد نکن.

ادعای 288- دشنام دادن به علی، دشنام به پیغمبر است

بالاتر از این‌ها در تمام کتب معتبر شما ثبت است که آن حضرت فرمود:

«من سب عليا فقد سبني ومن سبني فقد سب الله».

«هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هرکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است...([[362]](#footnote-362))».

جواب ما:

اولآ، ابوبکر دشنام نداد. به گفتۀ ابن ابی الحدید شیعی ما دین خود را عوض نمی‌کنیم.

دومآ، این حدیث هم دروغه!! بله دروغه!! گنجی شافعی نزد ما راوی حدیث نیست. او همان پیرمرد دراز قدی است که در آخر عمر در حملۀ خونین مغول، اموال مسلمانان را به مغولان نشان می‌داد و همین باعث مرگش شد و مسلمانان با چاقو او را کشتند.

ادعای 289- علی، باب علم و حکمت پیغمبر است

دلیل دوم بر مردود بودن حدیث لا نورث آنست که نظر به حدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی) که رسول اکرم فرمود:

«انا مدينة العلم وعلي بابها- انا دار الحکمة علي بابها»

«من شهر علمم و علی درِ آن می‌باشد- من خانۀ حکمتم و علی در آن می‌باشد» هر کسی اراده دارد که از علم من بهره‌ای بردارد، پس باید برود به درِ خانۀ علی. پس علی عالم بود و می‌دانست فدک مال کیه؟.

این حدیث دروغ نیست؛ به این دلایل:

زیرا عرض کردم که اتفاق فریقین است و تقریباً به حد تواتر آمده است و در کتب معتبر اکابر علمای شما از قبیل ثعلبی، فیروز آبادی، حاکم نیشابوری، محمد جزری، محمد بن جریر طبری، سیوطی، سخاوی، متقی هندی، محمد بن یوسف گنجی شافعی، محمد بن طلحه شافعی، قاضی فضل بن روز بهان، مناوی ابن حجر مکی، خطیب خوارزمی، سلیمان قندوزی حنفی، ابن مغازلی فقیه شافعی، ابن طلحه شافعی، می‌رسید علی همدانی، حافظ ابو نعیم اصفهانی، شیخ الاسلام حموینی، ابن ابی الحدید معتزلی، طبرانی، سبط ابن جوزی، امام ابو عبدالرحمن نسائی و غیره هم نقل شده است.

پیامبر فرمود: «انا مدينه العلم وعلي بابها».

«من شهر علمم وعلی دروازۀ آن است».

و مدعی شده است که به اتفاق فریقین این حدیث، درست است؛ و از فریق ما سنی‌ها این‌ها را نام برده است:

سلیمان بلخی، ثعلبی، فیروز آّبادی، حاکم نیشابوری، محمد جزری، طبری، سیوطی، سخاوی، متقی هندی، گنجی شافعی، ابن طلحه شافعی، فضل بن روزبهان، ابن حجر مکی، خوارزمی، ابن مغازلی، دیلمی، می‌رسید علی همدانی و ابن طلحه شافعی (دوباره نوشته است)، حموینی، ابن ابی الحدید معتزلی، طبرانی، سبط ابن جوزی و ابو‌عبدالرحمن نسای...([[363]](#footnote-363)).

جواب ما:

دوستان سنی! علمای فریق خود را شناختید؟ پس بدانید که امام بخاری از بزرگان ما نیست، چون ایشان دربارۀ این حدیث می‌گوید: هیچ راه صحیحی در آن نیست.

ترمذی از بزرگان ما نیست؛ چون فرموده است: این حدیث، منکر است.

احمد حنبل گفته است: خدا راوی‌اش (ابو صلت) را رسوا کند. اما احمد حنبل چه حیثیتی دارد در مقابل متقی هندی؟!!!!.

ابن حبان چه گفته است؟ آقای داعی می‌دانی یا نه؟ او مهمتر است یا سلیمان بلخی؟ این جا چرا نام سلیمان بلخی را سلیمان قندوزی گذاشته‌ای؟ می‌خواهی مردم فکر کنند که او هم کس دیگری است و شاهد خود را زیاد کنی؟.

یحیی بن معین چه گفته است؟ نظر او و نظر ابن عدی را چرا نیاوردی؟ دارقطنی چه گفت؟ نظر سبط ابن جوزی را گفتی؛ خب نظر خود ابن جوزی یعنی چدر بزرگ را هم می‌نوشتی. می‌گفتی که ابن جوزی گفته است: این روایت هیچ اصلی ندارد.

ای خواننده، دقت کن که سبط در عربی یعنی نوه!! و خود ابن جوزی آن قدر مشهور بود که حتی نام نوه‌اش تحت تاثیر او قرار گرفته است و مردم می‌گفتند: نوۀ ابن جوزی و به این نام مشهور شد. حالا این مکار از ابن جوزی نقل قول نمی‌کند؛ از نوۀ شیعه‌اش نقل قول می‌کند.

نظر ابن تیمیه را چرا نگفتی؟ ذهبی چه گفته است؟

ذهبی گفته است: حاکم می‌گوید: «ابو صلت (راوی حدیث) مامون و ثقه است.»

اما به نظر من که ذهبی باشم، نه مأمون است نه ثقه. عجلونی گفته است: این روایت، مضطرب است. آلبانی درباره‌اش می‌گوید که ساختگی است.

حالا معنی حرفش را دانستید وقتی که گفت: اتفاق فریقین است که این حدیث، درست است. دانستید منظورش از فریقین کی هست و کی نیست؟

خودمانیم عقل هم خوب چیزی است؛ اگر پیغمبر یک شاگرد داشت و یک باب! این در تصور نمی‌گنجد؛ یعنی چه که من شهرم و علی دروازه؟ در ظاهر؛ یعنی، اگر سوالی از من دارید از دروازه داخل شوید؛ یعنی، به علی رجوع کنید که یک حرف غیر عملی است و کاربردی حتی در زمان حیات پیامبر نداشت! پیامبر کسی را به علی ارجاع ندادند! بعد از مرگ علی هم این حدیث اگر درست میبود نیز بی‌فایده بود برای ما....

در ضمن، تمام احادیثی که در نسایی یا طبرانی یا غیره آمده است، درست نیست اما این شیاد، کتاب نسایی را باز نمی‌کند مگر به این نیت که حدیث ضعیفی بیابد و مردم را بفریبد.

و آلبانی گفته است: این حدیث باطل است و آلبانی/ کسی است که با رای ابن تیمیه دربارۀ ضعیف بودن چند حدیث در حق علی، مخالفت کرد و آن‌ها را صحیح دانست. و نوشته ابن تیمیه/ را رد کرد

ادعای 290- حضرت محمد، علی را ولی و وصی خود فرمود

ناچارم برای اثبات این معنی به چند حدیث کوتاه اشاره کنم تا جناب نفرمایند: در نزد علمای ما مردود است:

1- اما ثعلبی در مناقب و تفسیر خود...

2- شیخ سلیمان بلخی حنفی باب 15 ینابیع الموده را اختصاص باین موضوع.......

3- و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل می‌کند که رسول....

4- و از شیخ الاسلام حموینی نقل می‌کند از ابی ذر غفاری که گفت قال...

6- و از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل می‌کند از اصبغ بن نباته (که از اصحاب...

649

7- و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که رسول...

8- می‌رسید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از مودة القربی از عتبة بن عامر...

9- و نیز در همان کتاب مودة القربی است که رسول اکرم فرمود...

10- صاحب «ینابیع» از «مناقب» موفق بن احمد خوارزمی نقل می‌کند از ابو ایوب...

گمان می‌کنم و به همین مقدار، نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ، کافی است والا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آن‌ها به مناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده است بسیار و بی‌شمار است...([[364]](#footnote-364)).

جواب ما:

یعنی دارداز علمای ما شاهد میاورد که حدیث (علی مدینه علم است) درست است

دوباره نام‌ها را بخوانید تا این مرد را بشناسید:

1- ابن ابی الحدید معتزلی 2- سلیمان حنفی 3- سبط ابن جوزی 4- حموینی 5- گنجی شافعی 6- مقتی هندی 7- ثعلبی 8- ابن طلحه فهمی 9- روز جهان 10- خطیب خوارزمی 11- ابن مغازلی 12- دیلمی 13- ابن طلحه شافعی، آیا این‌ها راویان حدیث هستند؟! آیا این مرد شرم ندارد؟!.

گمان نمی‌کنم که کافی باشد؛ آیت الله خویی، آیت الله خمینی و آیت الله خامنه‌ای را هم شاهد بیاور و بگو: از بزرگان سنی بودند یا هستند.

او معتزله را سنی گفته است؛ شیعه را سنی گفته ؛صوفی را سنی گرفته و مرتد را سنی گفته و حدیث مردود از نظر ما سنی‌ها را حدیث صحیح گرفته و این طور کتاب خود را نوشته است!.

مثل جن که از بسم الله فرار می‌کند از کتب اصلی ما فرار می‌کند!.

ادعای 291- در وقت وفات، سر مبارک رسول الله بر سینۀ علی بود ...([[365]](#footnote-365))

جواب ما:

دیوار حاشا بلند است؛ برو جلو.

هرکس می‌داند که سر پیامبر بر سینۀ عایشه بود.

اما اگر بر سینه علی بود این یعنی اینکه وقتی گفت قلم و ودوات بیارید تا وصیت بنویسم، علی هم نیاورد و یعنی اینکه علی هم سرپیچی کرد از حکم رسول (البته به ادعای شما).

ادعای 292- ثابت می‌کنم حدیث وصی بودن علی، درست است...

چنان‌که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»([[366]](#footnote-366)) می‌گوید: «فلا ريب عندنا ان عليا÷ کان وصی رسول الله وان خالف في ذلك من هو منسوب عندنا الی العناد».

شک و شبهه‌ای نیست در نزد ما که علی÷ وصی رسول اللهص است و اگر کسی مخالف این معنی است در نزد ما از اهل عناد می‌باشد...([[367]](#footnote-367)).

جواب ما:

ثابت کرده است که علی، وصی و خلیفۀ رسول الله است! با چی؟! با حرف ابن ابی الحدید!!.

اشعاری هم در تبریک به علی از کتاب ابن ابی الحدید شاهد آورده است که از سروده‌ها یاکشفیات ابن ابی الحدید در قرن هفتم، زمان حمله مغول به بغداد است!.

ادعای 293- پیامبر وصیتی از خود بر جای گذاشته است؛ چون خودش فرمود: کسی که بی‌وصیت بمیرد، برجاهلیت مرده است

آن مصیبت بزرگ، این است که جد امجد بزرگوارم رسول الله با آن همه تأکیدات بلیغ که در تعقّب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود و فرمود:

«من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية».

«هرکس بدون وصیت مُرد به روش جاهلیت مرده است».

تا فردی از امت او بی‌وصیت نمیرد یا مبادا بعد از مردن در بازماند گان آن‌ها نزاعی ایجاد گردد.

نوبت به خود آن بزرگوار که رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظام نامه‌ای مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نمود، گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود... با آنکه پیامبر فرموده بود: هرکس بی‌وصیت بمیرد برجاهلیت مرده اما خودش که می‌خواست در وقت مرگ وصیت کند، مانع شدند که چنین کند... .

جواب ما:

در جواب می‌گوییم که پیامبر بی‌وصیت از جهان ما نرفتند؛ تمام قرآن و سنت، وصیت است .از ایشان بیش از هر انسان دیگری وصایا باقی مانده است.

در این جا، شیعه‌ها از یک سفسطۀ بزرگ بهره می‌گیرند و می‌گویند «پیامبر گفت: هر کسی بی‌وصیت بمیرد بر مرگ جاهلیت مرده است و سنی می‌گوید: پیامبر دربارۀ جانشین وصیتی ندارد! پس اگر عقیدۀ سنی را قبول کنیم؛ یعنی اینکه پیامبر بر جاهلیت مرده!».

این حرف شما سفسطه است! پیامبر نفرمود: هر کس در وصیت نامۀ خود دربارۀ جانشین ننویسد بر جاهلیت مرده است. فرمود: هر کس وصیت نداشته باشد بر جاهلیت مرده است. شما قید «جانشین تعیین کردن در وصیت» را از کجا آورید؟!.

حالا چرا پیامبر جانشین تعیین نکرد؟ چون ایشان خاتم النبیین و آخرین پیامبران بود. اگر جانشین تعیین می‌کرد، چون این جانشین معصوم نبود، پس خطا می‌کرد و این خطای جانشین قابل نقد نبود؛ زیرا آن به رسول الله برمی گشت.

پس چاره نداریم که یا بگوییم: جانشین ندارد یا بگوییم: جانشین دارد اما جانشینی که پیغمبر است و معصوم؛ اما قرآن نوشته است: محمد، آخرین پیامبر است!.

شیعه برای حل این مشکل، نام پیامبر بعدی را گذشته است: امام! اما عملاً امام، همان پیامبر است و این ممکن نیست؛ زیرا قرآن گفته است: بعد از محمد، پیامبری نمی‌آید.

پس به همین دلیل ساده، پیامبر جانشین تعیین نکرد؛ چون بعد از او کسی با وحی تماس ندارد و ما حق داریم که در کارش چون و چرا کنیم!.

اما پیامبر وصیت دارد. همۀ حدیث‌هایش و قرآن کریم وصیت پیامبرند! حتی دم مرگ هم وصیت کرد برای بیرون کردن یهود و نصاری و لشکر اسامه. روزهای آخر هم دربارۀ اخراج مشرکان از شبه جزیرۀ عرب و لشکر اسامه وصیت فرمود.

ادعای 294- پیامبر می‌خواست که وصیت بنویسد، اما نگذاشتند

اشاره دارد به حدیثی که در آن آمده است: رسول الله در وقت مرگ وقتی درد شدت گرفت؛ فرمودند: قلم و دواتی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.

و اهل مجلس اختلاف کردند که آیا این حرف را رسول الله از غلبۀ تب زده است؟ و با این حالی که دارد، مناسب است، وعظ کند یا نه.

سر و صدا که بلند شد رسول فرمود: بلند شوید از پیش من بروید و از نوشتن منصرف شدند...([[368]](#footnote-368)).

از این صفحه تا صفحه 667 از کتابش، اشاره کرده است به داستانی دروغ از ساخته‌های خودش و منصوب کرده است به حضرت محمدص که ایشان گفتند: می‌خواهم چیزی بنویسم و صحابه مانع شدند.

در این جا، مناظره گر شیعه به مناظره گر سنی حدیث طلب قلم و کاغذ رسول در بستر مرگ را گفته است و نشانی داده که این حدیث هم در بخاری است و هم در مسلم!.

اما مناظره گر سنی می‌گوید: باور کردنی نیست که چنین حدیثی وجود داشته باشد.

جواب ما:

باز او بخاری را نشانده است کنار سبط ابن جوزی! بخاری نزد ما، مقام بسیار بالایی دارد و ما کلمه به کلمۀ کتابش را قبول داریم.

کتاب ابن جوزی بزرگ هم نزد ما محترم است اما هرگز مثل بخاری نیست.

و لکن قسمت اعظم کتاب سبط ابن جوزی را رد می‌کنیم و او را اصلاً مسلمان نمی‌دانیم.

چرا این مرد سلسله مراتب را رعایت نمی‌کند؟ چون او قصد شومی دارد. او می‌خواهد با مخلوط کردن احادیث، نتیجۀ غلط بگیرد.

و من در حیرتم که این عالم! که نقش سنی را در مناظره بازی می‌کند، چطور نه از بخاری نه از مسلم هیچ اطلاعی حتی اندک نداشت؟! پس چی می‌دانست! چطور نمی‌دانست این حدیث در بخاری و مسلم هست؟!! یا نیست!!.

آیا این دلیل بر این نیست که این مناظره، خیالی و دروغ است؟ و با وقاحت تمام آنچه را که می‌خواهد بگوید از زبان مناظره گر سنی می‌گوید.

خلاصۀ حرفش این است که عمر با ممانعت رسول الله از نوشتن وصیت، فتنه‌ای ایجاد کرد و جرمی غیر قابل بخشش را مرتکب شد و به شیوۀ سابق باز حواله به علمای اهل سنت کرده است که آن‌ها این را می‌گویند.

جواب این است که این سنی که عمر را متهم می‌کند که فتنه گری نموده است و جرمش غیر قابل بخشش است، چرا می‌گوید: من سنی هستم! مگر می‌شود در ماست آب ریخت و آن را همچون ماست بدانیم؟! دروغ است که دوغ را ماست بنامیم.

آقا سنی باید بگوید: عمر سید ماست عمر یار رسول است. سنی که بگوید: عمر فتنه گر و مجرم بود که دیگر سنی نیست. اگر یک شیعه بگوید: علی فتنه گر و مجرم بود، محال است که شما بپذیرید، او شیعه است. اگر یک میلیون صفحه را از خزعبلات سیاه کنی، محال است قبول کنیم کسی که عمر را فتنه گر می‌داند، سنی باشد! آخر تضاد درون حرف آشکار است. اما گوینده، عاری از لباس حیا می‌باشد.

دوم، عمر ممانعت کرده است؟! این گفته دروغ است. عمر هرگز جرات عرض اندام در مقابل رسول را نداشت.

خوب است در این جا، حدیثی دربارۀ دروغ بنویسیم. رسول الله فرمود:

«من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار».

«هر کسی برمن به عمد دروغ ببندد، پس نشیمنگاهش را در آتش ببیند».

ادعای 295- ابن عباس با به یاد آوردن ماجرای منع پیغمبر از نوشتن وصیت، می‌گریست

هنوز مقدمه چینی می‌کند تا موضوع مهمی را بگوید؛ می‌گوید: ابن عباس هر وقت یاد آن روز می‌افتاد آن قدر گریه می‌کرد که زمین از اشکش‌تر می‌شد...([[369]](#footnote-369)).

جواب ما:

می‌گویم: اگر دمر می‌خوابید و گریه می‌کرد، این حرف درست است؛ اما در حالت عادی به نظر می‌آید که ممکن نیست اشک چشم، زمین را خیس کند و تو اغراق می‌کنی تا موضوع را بزرگ جلوه دهی!.

اگر این وصیت این قدر مهم بود، پس پیامبر هرگز نگفته آن را رها نمی‌کردند و ما می‌دانیم ایشان وظیفۀ رسالت را کامل انجام دادند. پس آنچه می‌خواستند بگویند و نگفتند، حتماً مهم نبود.

ما می‌دانیم صحابه با یکدیگر جلوی پیامبر بحث کردند تا رسول الله با این درد راحت باشد؟ و رسول الله خودشان بدون هیچ فشاری از نوشتن نامه منصرف شدند. اما این حرف کجا و این حرف که بگوییم: به زور نگذاشتند بنویسد کجا؟! این افسوس ابن عباس هم استنباط خودش است که گمان می‌کرد اختلاف صحابه، آن‌ها را از نعمتی (سخن گهر باری از رسول) محروم کرده است.

این مسأله مانند دعوای آن دو صحابی در شب قدر بود که داستانش معروف است:

رسول الله فرمود: بیرون آمدم تا دقیقاً بگویم: شب قدر، کدام شب است. دیدم فلان و فلان دعوا می‌کنند و از یاد بردم! و شما در یکی از ده شب آخر ماه رمضان آن را جستجو کنید.

این دعوا برای امت گران تمام شد؛ اما آن دو صحابی ملامت نشدند و مسؤول مستقیم نامعلوم شدن شب قدر نیستند؛ زیرا اگر می‌دانستند که این دعوا چنین بهای سنگینی دارد، شاید دعوا نمی‌کردند.

افسوسِ حضرت ابن عباس هم از همین نوع بود.

اما در کتب ما ثبت است و حدیث صحیح در مسند احمد داریم که وقتی حضرت محمد فرمودند قلم و کاغذ بیاورید حضرت علی گفت ترسیدم تا امدن قلم و کاغذ وقت از دست برود و ایشان بمیرد پس گفتم یا رسول الله بگویید من حفپ می‌کنم و بخاطر می‌سپارم و ایشان فرمودند شما را سفارش می‌کنم به نماز و و کنیز‌هایتان.

در تفسیر این حدیث می‌گویم که اهمیت نماز برای گمراه نشدن واضح است اما اهمیت طلم نکرردن نیز نشان داده شده جامعه با کفر میماند با ظلم نه و اشاره پیامبر به ظلم نکردن ضعیف‌ترین افراد جامعه یعنی کنیزان، در لحظات آخر عمر نشان از اهمیت عظیم دادگری و رعایت عدالت دارد پس بدون نماز و عدالت ما گمراه میشویم و با نماز و عدالت هرگز گمراه نمیشویم این آخرین کلام رسول الله بود اما در روایات دیگر آمده که رسول الله در رورهای آخر عمر (نه در لحظات آخر) سفارش‌هایی کردند: یکی اینکه جیش اسامه روانه شود. دوم، مشرکان از عربستان اخراج شوند و یکی را ابن عباس فراموش کرد یا رسول الله ساکت شد بر اساس اختلاف روایات. حالا شیعه باز شادی می‌کند و همین را می‌گیرد که بله می‌خواست جانشینی علی را بگوید که صحابه به عمد فراموش کردند. آقاجان چرا این موضوع مهم در قرآن نیامده است تا صحابه نتوانند در آن دست ببرند.

از کجا معلوم که می‌خواست دربارۀ علی بگوید، شاید می‌خواست چیز دیگری بگوید؛ شاید می‌خواست دربارۀ ابوبکر بگوید.

چرا دین شما بر شکیات استوار است؟ چرا حرف به این مهمی را گذاشته تا در بستر مرگ بگوید؟! چرا علی را امیر لشکر نکرد تا وقتی که از جهان رفتند، علی لشکری داشته باشد برای دفاع از حق خود؟!

ادعای 296- عمر گفت: پیامبر هذیان می‌گوید

در این جا می‌گوید: چرا عمر گفت: پیامبر هذیان می‌گوید؟! آیا این از ادبش بود؟! آیا رسول الله ممکن است که هذیان بگوید...([[370]](#footnote-370)).

**جواب ما:**

در جواب می‌گوییم: ادعای تو بر اساس یک فرض نادرست است. عمر این را نگفته است؛ بلکه تو گفتی که این مرد هذیان می‌گوید. بله تو گفتی و امثال تو خواهند گفت! این حرف را بخاری با این لفظ نگفته است.

سبط ابن جوزی گفته است که نام نشان سبط ابن جوزی در کتاب‌های ما نیست. اگر هم هست، این طور نوشته است که الله او را نیامرزد چون رافضی بود. شما می‌گویید: او سنی بود؛ و من نمی‌فهمم اگر سنی بود، سبب علاقۀ شما به او چیست؟! چرا سخنانش را باز گو می‌کنید؟ خلاصه بخاری ننوشته است که عمر گفت: این مرد هذیان می‌گوید. شما نوشتید و شما چاپ می‌کنید.

برخی از علمای ما گفته‌اند: کسی گفته است: «اهجر رسول الله؟» (آیا رسول الله هذیان می‌گوید؟). شاید نو مسلمانی بود که بر این مطلب معرفت نداشت که رسول الله در حالت تب و درد هم هذیان نمی‌گوید.

پس جمله این است:

آیا فرستادۀ الله (از تب) هذیان می‌گوید؟ و تو نمک و فلفلش را زیاد کردی و به جای کلمۀ « فرستادۀ الله » نوشتی « این مرد ». در ضمن، در جایی هم نوشته نشده است که گوینده، حضرت عمر بود و تو از قول چغال و بقال و سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی نقل می‌کنی که عمر این حرف را گفته است!.

می‌گوید:

در این جا، مناطره گر سنی (بازیگر نقش سنی در مناظرۀ خیالی) می‌گوید: شاید عمر دید که اگر این نامه نوشته شود، ضرر امت در آن است.

شیعه جواب داد: آیا پیغمبر بیشتر به فکر امت بود یا عمر؟!.

جواب ما:

در اینجا جواب شیعه، درست است؛ اما آن سنی هم شیعه است.

ما می‌گوییم: بعضی از اصحاب نظر خود را گفتند تا پیامبر در حالت درد به زحمت نیفتد و بعضی گفتند: حالا که خودشان خواستند، قلم و دوات بیاورید؛ اما چیزی نفرمودند و از نوشتن منصرف شدند. پس در نیت هردو گروه خیر بود.

ادعای 297- عمر گفته است: کتاب الله ما را کافیست

می‌گوید: قطب الدین شیرازی که از اکابر علمای شماست می‌گوید: عمر بد کرده که گفت: کتاب خدا ما را کافیست. این، مثل این است که بگوییم: کتاب طب ما را کافیست؛ نیازی به دکتر نداریم...([[371]](#footnote-371)).

جواب ما:

در جواب می‌گویم: ای دروغگو، اول، چه کسی این قطب الدین را از اکابر علمای ما کرد. دوم، اگر قرآن ما را کافی نیست، حالا که علی و امام زمان نیستند (یکی مرده است و یکی غایب است) و تو می‌گویی: بدون وصی دین کامل نیست. باز که همان شد!! خب حالا چه کنیم؟ پس فرض تو از اساس نادرست است.

البته ما از جملۀ عمر نمی‌فهمیم که منظور عمر این بود که حرف رسول به درد نمی‌خورد! زندگی عمر نیز، ثابت می‌کند که ایشان مطابق احادیث رسول حکمرانی می‌کردند. فراموش نکنید که علی وزیر عمر بود. آیا علی را هم متهم می‌کنید؟.

پیامبر در حالت درد شدید بود و عمر خواست تا ایشان به زحمت نیفتند و پیشنهادی کرد که مخالفت کردند و همین اختلاف صحابه نشان می‌دهد که عمر در مقامی نبود که امر و نهی کند یا هیبتی نداشت که مردم با او مخالفت نکنند و رسول الله خودشان ننوشتند. به هر حال این مسأله از دو حال خارج نیست:

1- یا آن را آن قدر مهم ندید.

2- یا رسالت را کاملاً درست ابلاغ نکردند. جایی که صحابه از عمر نترسند و سرش داد بزنند که رسول الله باید بنویسد. جای تعجب است که خود رسول از عمر بترسد!! حرف شما این معنی را دارد که رسول ترسید و ساکت شد!.

3- ای جاهلان، فراموش نکنید که کتاب خدا هم به املای رسول بود. عمر نگفت: کتاب تورات ما را کافی است!.

ادعای 298- مانع وصیت نویسی رسول الله شدند؛ اما مانع ابوبکر نشدند در وقت مردن

می‌گوید: مانع حضرت محمدص شدند تا وصیت خود را بنویسند؛ اما مانع ابوبکر نشدند و او توانست با خیال راحت عمر را جانشین خود کند...([[372]](#footnote-372)).

جواب ما:

در جواب می‌گویم: تو اول یک فرض غلط ساختی بعد رویش ادعا نامه درست کردی. کی گفته است که مانع نوشتن وصیت نامه توسط رسول الله شدند؟ کی مانع شد؟ رسول الله خودشان منصرف شدند و گفتند از پیش من بروید. خوب است که نگفتی رسول الله را زهر دادند و کشتند! حرف تو این معنی را دارد که رسول الله تسلط خود را بر اصحابش از دست داده بود. تو اول این را ثابت کن، بعد مقایسه کن.

تو می‌خواهی بگویی: مهاجرین از هر قبیله‌ای که بودند و انصار و مردم مکه و قبایل مختلف عرب، علیه رسول الله متحد شده بودند! بهتر بود که اصلاً منکر مردی به نام محمد در تاریخ می‌شدی. والله این انکار وجود محمد، علمی‌تر است تا ادعای از دست رفتن تسلط پیامبر بر امور کشورش تا آخرین لحظه حیات.

ادعای 299- چیزی که رسول می‌خواست بنویسد، خیلی مهم بود...([[373]](#footnote-373)).

شیعه هم می‌گوید: بالاخره رسول این موضوع مهم را ننوشت.

جواب ما:

اگر مهم بود، چرا ننوشت؟ آیا با یک حرف ساده باید مسألۀ به این مهمی را مسکوت بگذارند؟! عمر که از میدان به در رفت. پس چرا ننوشتند؟! مگر این، همان رسول نیست که تک و تنها در مکه با همه جنگیدند. حتماً می‌گویید: مریض بود؛ نمی‌توانست بنویسد. آیا علی هم مریض بود؟ آیا شما نمی‌گویید: علی، مثل پیغمبر است؟ ایشان نمی‌توانستند بنویسند؛ صحبت که می‌توانستند بکنند.

ادعای 300- پیامبر ننوشت تا نصف دین حفظ شود

وقتی دیگر جواب ندارند، می‌گویند: رسول الله چیزی نگفت تا نصف دین حفظ شود!.

جواب ما:

1- آیا رسول الله این قدر عاجز بودند که برای حفظ یک دین ناقص به عمر رشوه بدهد. آخر پشت عمر کی بود؟ انصار در مدینه به عمر ایمان آورده بودند یا به محمد؟

2- چه مصلحتی در حفظ نصف دین است؟ آیا نصف روز، روزه گرفتن سودی دارد؟

چرا در مکه برای حفظ نصف دین اقدامی نکرد. در وقت ضعف بر کافران این آیه‌ها را خواند و به آن عمل کرد:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ٢ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٞ مَّا عَبَدتُّمۡ٤ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ٥ لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ٦﴾ [الكافرون: 1-6]

در وقت قوت، چگونه از شما بپذیرم که با وجود بودن علی به این آیه عمل نکرد و گفت:

«يا ايها المنافقون انا اعبد ما تعبدون»

بله، گفتۀ شما همین معنی را دارد!

3- پیامبر چرا برای نوشتن وصیت دربارۀ علی، منتظر آخرین لحظات عمر خود شدند. (می‌گویید: می‌خواستند تکرار کنند؛ قبلا هم گفته بودند).

4- حال اگر مانع از نوشتن شدند، چرا این موضوع مهم را زبانی وشفاهی نفرمودند.

5- در حقیقت، این طعن به رسول الله است که ایشان فقط به خاطر یک بانگ و صدای بلند عمر ساکت شدند و از گفتن حرف حق باز ایستادند.

6- صحابه پیش از این هم گاهی نظر خود را در محضر رسول می‌گفتند. ایشان اگر موافق نبودند با اقتدار تمام حرف خود را پیش می‌بردند؛ مثل آنچه در صلح حدیبیه رخ داد.

داعی شیاد می‌نویسد:

ادعای 301- علی وکیل و وصی مال پیامبر بود

قبلا عرض کردم که آن حضرت فرمود: «لکل نبي وصی ووارث وان عليا وصيی ووارثي وصی»

وارث که بدون ارث مالی، معنی ندارد. اگر می‌گویید: مراد ارث مالی نیست؛ علمی می‌باشد (و حال آنکه با دلائل علمی و براهین عقلی و نقلی ثابت است که مراد ارث مالی بوده است). مطلب بهتر ثابت می‌شود.

جواب ما:

اصلاً نفرمود! تو داری به احادیث دروغی استناد می‌کنی! و بر دروغ و خیال، فرضیه خود را بنا می‌کنی! حرف‌های تو ریشه در هوا داد! حقایق بر احادیث دروغ استوار نمی‌ماند.

احادیثی که در کتاب ماست:

«إن لكل نبي خاصة من أصحابه وإن خاصتي من أصحابي أبو بكر وعمر»

«هر پیامبر، دوستان خاصی در بین دوستان خود دارد و دوست خاص من، عمر و ابوبکرند.»

«لكل نبي خليل في أمته وإن خليلي عثمان بن عفان»

«هر پیامبر در امتش، رفیق صمیمی دارد و رفیق من، عثمان است.»

می ببینی؛ ما این دو حدیث را هم درست نمی‌دانیم. اما تو مرامی در انتخاب حدیث نداری؛ جز پیروی از هوای نفس!.

این آیه وصف حال توست:

﴿أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيۡهِ وَكِيلًا٤٣﴾ [الفرقان: 43]

آیا دیدی آن کس را که هوای نفس و امیال خود را اله خود کرد.

آیا تو بر او تسلطی داری و وکیلش هستی؟.

ادعای 302- عمر می‌خواست بچه را در شکم مادر بکشد

امام أحمد حنبل در «مسند» و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در «ذخایر العقبی» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و شیخ سلیمان حنفی در «ینابیع الموده»([[374]](#footnote-374)) از احمد بن عبدالله و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سلمان روایت می‌کنند:

عمر خواست زنی را که بچۀ شش ماهه آورده بود، سنگسار کند. علی÷ فرمود: خدا در قرآن می‌فرماید: مدت حمل و رضاع و از شیر گرفتن او، سی ماه است؛ چون مدت فضال و از شیر گرفتن او دو سال است، پس مدت حمل او شش ماه می‌شود (خلاصۀ معنی آنکه ممکن است زن بچۀ شش ماهه بیاورد؛ زیرا حداقل مدت حمل شش ماه است) پس عمر ترک کرد سنگسار کردن زن را . او گفت اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود...([[375]](#footnote-375)).

جواب ما:

بله این واقعه رخ داد؛ اما نه به این صورت! و هرگز عمر نگفت: اگر علی نبود، من هلاک می‌شدم؛ بلکه به معاذ گفت و موضوع هم رجم زن حامله بود.

و این حدیث را هرچه در مسند احمد گشتم، ندیدم! به احتمال 99 درصد دروغ می‌گوید یا الفاظ دیگری دارد و او عوض کرده است. در هرحال، این تواضع عمر را نشان می‌دهد که ایشان با وجود اینکه هم طراز بزرگترین امپراطوران تاریخ بودند، اشتباه خود را قبول کردند.

این، دلیل اعلم بودن علی نیست. در جنگ بدر، یک صحابه به رسول الله که این طرف چاهای بدر سنگر گرفته بودند، فرمود: آن طرف چاه سنگر بگیرند تا چاه در دست ما باشد! آیا این دلیل بر این است که آن صحابی از پیامبر بیشتر می‌دانست؟!

آیا ندیدید همه به حسین نصیحت کردند که به کوفه نرود یا اگر می‌رود، زن و بچه را نبرد و ایشان نپذیرفتند و در آخر دیدیم که نظر آن‌ها درست بود. با وجود این، از مقام حسین نزد ما نمی‌کاهد.

ادعای 303- ابوبکر می‌خواست فدک را به فاطمه بدهد؛ عمر مانع شد

گمان می‌کنم به اخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند عرض نمی‌نمایم و نیز، گمان می‌کنم که شما کمتر وقت مطالعه دارید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در «تاريخ سميرة الحلبيه»([[376]](#footnote-376)) می‌نویسد: ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد (البته این قضیه بعد از چند روز در منزل ابی بکر واقع شد)....([[377]](#footnote-377)).

جواب ما:

بله، اما همۀ اسناد تو تقلبی است. چه جوابی به تو بگویم که خود گویی و خود خندی! می‌گویی: همۀ این حرف‌ها در شرح نهج البلاغه است! خود نهج البلاغه را ما قبول نداریم، چه برسد به شرحش! مورچه چیست که کله پاچه‌اش باشد!.

ادعای 304- عمر اجازه نداد ابوبکر فدک را به فاطمه بدهد! اما خودش در زمان خلافتش آن را به علی و عباس داد...([[378]](#footnote-378)).

جواب ما:

بله داد تا در اهل بیت خرج کنند؛ اما وقتی که اهل بیت بین خود دعوا گرفتند از آن‌ها، پس گرفت. این به عنوان اعتراف به حق ارث علی نیست! این ادامۀ روش پیامبر بود. عمر با زیاد شدن کار حکومتی آن را به علی و عباس داد که آن دو نساختند! و ابوبکر هم تا آخر به فاطمه و علی مستمری و حقوق می‌داد.

ادعای 305- عمر بن عبدالعزیز آن را به اولاد فاطمه برگرداند. پس حق آن‌ها بود که برگرداند...([[379]](#footnote-379)).

جواب ما:

اگر هم برگردانده باشد، کار او برای ما حجت نیست. البته کار علی هست و او در دورۀ 5 سالۀ حکمرانی‌اش آن را به حسن و حسین نداد. اگر عمر بن عبدالعزیز برگردانده باشد، اعتراف به صحت ادعای فاطمه و حق ارث نبود؛ حکم حکومتی بود.

چرا خود علی وقتی خلیفه شد، آن را به اولاد فاطمه بر نگرداند! برای آنکه آن را حق خودش ندانست!.

ادعای 306- مأمون عباسی فدک را به وارثان فاطمه پس داد

مامون آن را به اولاد فاطمه برگرداند ؛ پس حق آن‌ها بود...([[380]](#footnote-380)).

جواب ما:

کار مامون حجت نیست. او به گفتۀ شما،امام رضا را ولیعید کرد و بعد کشت؛ پس کارهای او سیاسی بود نه از روی ایمان و اعتقاد. دست کم شما باید چنین برداشتی داشته باشید.

ادعای 307- چون ابوبکر نپذیرفت، بخشش است. پس فاطمه فرمود: ارث است...([[381]](#footnote-381)).

چون قبول نکردند که فدک هبه فاطمه است. فاطمه از راه ارث وارد شد!.

فدک بر طبق کتاب‌های شما هبه بود، اما شما قبول نمی‌کنید؛ مثلاًدر صفحه 39 سیره الحلیه تالیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی متوی سال 1044، و خوارزمی، یاقوت حمدی، ابن ابی الحدید مقنرلی و ابن حجر مکی هم گفته‌اند که هبه بود.

جواب ما:

پس منظور این 5 نفر سنی‌های محترم! این بود که ابوبکر، غاصب حق فاطمه بود. پس این‌ها سنی نیستند؛ زیرا سنی نمی‌تواند ابوبکر را غاصب بداند. همان طور که شیعه ممکن نیست علی را دروغگو بداند و همچنان شیعه باشد. این یک جواب کافی و شافی.

دوم اینکه فاطمه نباید دروغ می‌گفت؛ اگر هبه بود، باید تا آخر می‌گفت: هبه است! زیرا اگر ارث باشد، کسان دیگر هم با او شریک بودند؛ مثل زنان پیامبر!.

عالمان شیعه هرجا که فکرمی کنند کفۀ ترازو به نفع ایشان است، مسأله را به آن سمت می‌برند. در صورتی که این مسأله را حل نکنند، غرض ورزی و پیش داوری آنان در نزد هر آزاد اندیشی کاملاً مشخص است. پس به خودشان زحمت ندهند و خودشان را خسته نکنند.

ادعای 308- شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع است

فاطمه، متصرف در فدک بود. از متصرف که کسی شاهد نمی‌خواهد. چرا ابوبکر از او شاهد خواست...([[382]](#footnote-382)).

جواب ما:

کی گفته است: فاطمه متصرف در فدک بود؟ هرگز نبود. آدم که متصرف باشد، 10 شاهد دارد. آن هم اگر متصرف ملکی بزرگ مثل فدک باشد، شاهدها زیاد خواهند بود. کسی که درو کرد و کسی که محصول را آورد و همسایه‌ها همه شاهد خواهند بود. و انگهی کارگرانش چه کسانی بودند؟!.

دوم، چرا پیامبر برای فاطمه درد سر درست کرد؟ نه نوشته‌ای به او داد و نه 10 نفر شاهد گرفت که این فدک را به فاطمه بخشیدم!.

ادعای 309- چرا ابوبکر دربارۀ شاهد با فاطمه و علی مثل زن‌های دیگر رفتار کرد

مگر او مثل زن‌های دیگر است که در شمارش نصف شهادت مرد باشد؟ آیا علی شهادتش به تنهایی کافی نبود؟ در حالی که رسول الله شهادت خزیمۀ ذو شهادتین([[383]](#footnote-383)) را قبول کرد...([[384]](#footnote-384)).

جواب ما:

اول، اگر داستان خزیمه را بخوانیم، می‌بینیم که در آن جا نیز گواهی، بدون قسم قبول نشد.

دوم، به فرض که درست باشد، باز نمی‌توان قیاس کرد که چون فلانی بهتر است پس در شمارش هم قبول می‌شود. این طوری باشد باید شهادت خیلی‌های دیگر را قبول کنیم و قانون به هم می‌خورد.

سوم، شما می‌گویید: خود علی در دعوا با یهودی سر پسر چون شاهد نداشت قاضی به نفع عدویش رای داد و علی خوشحال و یهودی مسلمان شد!.

چهارم، اصلاً قصه از اول دروغ است و فاطمه نگفت که این هبه است. مثلاً اگر پدرم ماشینی به من هدیه بدهد و غیر از من هم کسی شاهد نباشد، آیا استفاده از ماشین، خودش این را ثابت می‌کند که آن، مال من است؟ دوستانم،برادرا نم،خواهرانم،همه شاهدند. همان سائلانی که از فاطمه محصول فدک را می‌گرفتند، همه فهمیدند که فدک مال فاطمه است. آیا فاطمه به زن عثمان (خواهرش) نگفت که بابا فدک را به من داد؟ اگر فاطمه پنهان کرد، علی هم پنهان کرد؟ این دیگر عجیب است! آیا ممکن است که پیامبر بین دخترانش به عدالت رفتار نکند و به فاطمه هدیه بدهد و به دختر دیگرش ندهد.

بعد شما می‌خواهید ابوبکر بدون شاهد باور کند؟

ادعای 310- ابوبکر با رد شهادت فاطمه، قران را رد کرد

چرا شهادت و گواهی فاطمه رد شد؟ در حالی که در آیۀ 33 از سورۀ احزاب، الله به پاکی و معصومیت فاطمه گواهی داد. آیا معصوم دروغ می‌گوید؟!...([[385]](#footnote-385)).

جواب ما:

1- کجا گواهی داد؟! در این آیه نام فاطمه نیست؛ اشاره به زنان پیامبران است. ببینید آیه را:

﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣﴾ [الأحزاب: 33]

یعنی: «بنشینید ای زنان نبی در خانه‌های خود و مثل زمان جاهلیت با زینت از خانه خارج نشوید و نماز بر پای دارید و زکات بدهید و الله و رسولش را اطاعت کنید. بدرستی که الله می‌خواهد از شما اهل بیت، پلیدی را دور کند.»

عجیب است! شیعه وقتی می‌خواهد به عایشه طعن بزند که چرا در جنگ جمل شرکت کرد؟ به همین آیه استناد می‌کند و آن را دربارۀ عایشه می‌داند! اما وقتی حرف پاک کردن از پلیدی و بدی باشد، آن را در حق فاطمه می‌داند.

قربان برم خدا را................... یک آیه با دو معنی متفاوت!.

2- البته در معنی آیه فاطمه هم، شامل می‌شود، اما آیه که به معصوم بودن اشاره نمی‌کند! می‌گوید: الله از آن‌ها می‌خواهد که با پیروی از قوانین از پلیدی پاک شوند.

3- اگر این تفسیر تو باشد، پس اصحاب بدر هم معصوم بودند. پس یاران پیامبر را هم باید معصوم بدانیم.

چون این آیه دربارۀ آن‌هاست و دربارۀ اصحاب بدر می‌گوید:

﴿إِذۡ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةٗ مِّنۡهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذۡهِبَ عَنكُمۡ رِجۡزَ ٱلشَّيۡطَٰنِ وَلِيَرۡبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمۡ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلۡأَقۡدَامَ١١﴾ [الأنفال: 11]

«[به یاد آورید] هنگامی را که خوابی سبک بر شما چیره شد از طرف رب، تا که آرامش بیابید و از آسمان آبی نازل کرد تا توسط آن شما را پاک کند و بدی شیطان را از شما دور کند و دل‌های شما را به هم ربط دهد و گام‌هایتان را استوار کند».

ادعای 311- مراد از صادقین در آیه، محمد و علی**إ** هستند

چرا شهادت علی رد شد در حالی که این آیه در حق او نازل شده بود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ١١٩﴾ [التوبة: 119]

«ای ایمان آورندگان، از الله بترسید و با راستگویان باشید».

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ وَنُورُهُمۡۖ﴾ [الحديد: 19]

امام احمد بن حنبل در «مسند» و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «ما نزل من القرآن في علي» از ابن عباس روایت نموده‌اند که این آیۀ شریفه در شأن علی نازل شد که آن حضرت از جملۀ صدیقان است...([[386]](#footnote-386)).

جواب ما:

ما قبول داریم که از جملۀ صدیقان است؛ اما دیگران هم مهم هستند. تنها او نیست که صادق است و قوانین قضایی ربطی به این ندارد. در آن جا، بیّنه لازم است هرکس که کم‌ترین آشنایی با دین داشته باشد، باید این را بداند.

ادعای 312- گنجی شافعی و دیگران گفته‌اند که آیۀ: ﴿**وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ٣٣**﴾ در حق علی است.

جواب ما:

اول، گنجی شافعی و دیگران در نزد ما مردودند. خصوصآ، گنجی که فاسق و جاسوس مغول بود. چگونه از این پلید، حدیثی را قبول کنیم؟ در ضمن، از الله بپرسید که چرا عوض یک آیۀ صریح دربارۀ علی، این همه آیات مبهم در جاهای نامربوط برای او آورده است!.

دوم، پیش ابوبکر قضیه ارث مطرح شد نه هبه.

سوم، آیه داریم:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا٦٩﴾ [النساء: 69]

«آنانکه خدا و رسول را اطاعت کنند، البته با کسانی که خدا به آن‌ها لطف و عنایت کامل فرمود؛ یعنی، با پیغمبران و صدیقان و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چه نیکو رفیقانی هستند.»

پس نتیجه می‌گیریم: 1- بی‌سند حرفی را قبول نمی‌کنیم. 2- صدیقین، در این جا جمع است؛ پس در حق یک نفر نیست. 3- علی یکی از آن‌هاست.

ادعای 313- فدک مال فاطمه بود و غصب شد...([[387]](#footnote-387)).

جواب ما:

اول، اگر پیامبر فدک را چند سال قبل به فاطمه بخشیده بود، باید فدک در قبضۀ فاطمهل می‌بود. دیگر چه معنی دارد برود نزد حضرت ابوبکر که فدک را به من بده؟

دوم، اگر فدک در دست فاطمه بود، حتماً کارگرانی در آن کار می‌کردند. در این صورت، باید راویان شما صحنه‌های دلخراش بیرون کردن کارگران با وفای فاطمه را از باغ فدک ترسیم می‌نمودند. اما هیچ ذکری در کتب شما حتی در بحارالانوار 110 جلدی نیست! یعنی، در کتاب‌های شما ننوشته است که حضرت ابوبکر کارگران حضرت فاطمه را از باغ‌های فدک بیرون کرد یا آن را از حضرت زهرا باز پس گرفت. اگر حرفم نادرست است، سند بیاورید.

سوم، محال است که ایشان امر به بدی کنند و بگویند: بعد از وفاتم جزیرۀ کیش را به دخترم بدهید. این مال شما نیست. پیغمبر یک خدمتکار به فاطمه نداد چه برسد به فدک!  
چهارم، گفتی لشکر اسلامی، فدک را فتح نکرد و به صورت هبه به پیامبر داده شد... البته سربازان اسلام به طور مستقیم آن را فتح نکردند؛ اما از ترس هیبت آن‌ها بود که یهودیان تسلیم شدند (سند ما: رفتار اهل مکه با پیامبر وقتی که لشکر نداشت). پس مال حکومت بود؛ اما مصرف آن در دست پیامبر... و ابوبکر هم در همان جایی خرج می‌کرد که رسول می‌کرد و همچنین عمر و عثمان و علی) و کسی مخالف این گفته نیست.

پنجم، از نظر ما حضرت فاطمه، بشر است و معصوم نیست و ممکن است گاهی در دعوایی حق با ایشان نباشد. سعی نکن از ما بخواهی مثل شما خدا گونه به ایشان نگاه کنیم.

ادعا شیعه- هرکس فاطمه را آزار دهد، رسول را آزار داده است

می‌گوید: این سخن را پیامبر فرموده‌اند.

جواب ما:

منظور حضرت محمدص این بود که هر کس فاطمه را به ناحق یا در امری مباح بیازارد، مرا آزرده است و ابوبکر با فاطمه دعوای شخصی نداشت. و حضرت ابوبکر قصد آزار فاطمه را نداشت. به عنوان امیر، امر پیامبر را اجرا کرد و اجازه نداد اموال حکومتی به عنوان ارث بین دختر و زنان پیامبر تقسیم شود. او حتی دختر خود و دختر عمر (عایشه و حفصه) را نیز محروم کرد.

رد کردن در خواست فاطمه گناه نیست. خود رسول الله درخواست حضرت فاطمه را برای گرفتن خدمتکار از بیت المال نپذیرفتند. پس همیشه حق با حضرت فاطمهل نبود.

مشکل بزرگ شما این است که از حضرت فاطمه الهه ساخته‌اید! هر چند که به زبان نمی‌گویید: حضرت ابوبکر، عایدات فدک را در همان جایی خرج کرد که رسول الله مصرف می‌کردند و حق فاطمه را همانقدر به او و فرزندانش دادند که پیامبر می‌دادند.  
درستی حرف حضرت ابوبکر آن زمان ثابت شد که حضرت علی در 5 سال و اندی از دوران خلافت خود، قانون حضرت ابوبکر را برای فدک تغییر ندادند و به این ترتیب، در عمل مهر درست بودن را بر فرموده ابوبکرس زدند.

در ضمن، این سخن را رسول الله وقتی فرمودند که فاطمه از علی ناراضی بود. این هم سند از بخاری. آیا بخاری را قبول دارید؟.

پس بیایید سری به صحیح بخاری و مسلم بزنیم:

صحیح بخاری([[388]](#footnote-388)): امام بخاری آن را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است:

از رسول اکرمص شنیدم که فرمود: بنی‌هاشم اجازت خواستند تا دخترشان را به عقد علی بی ابی طالب در آورند. من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم، مگر اینکه علی بن ابی طالب دخترم را طلاق بدهد بعد با دختر بنی‌هاشم ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است. هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب اذیت و ناراحتی من‌خواهد شد.

امام مسلم نیز، این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت کرده است. پس دلیل این گفتۀ رسول اکرمص که فرمودند: فاطمه پاره تن من است... این بود که حضرت علیس اراده کرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج کند.

واقعاً این کار شما ؛یعنی، جعل احادیث و سانسور آن‌ها و خیانت به نقل و قول برای اثبات ادعای باطل خودتان، شرم آور است!.

ای مدعیان دروغین، اگر شما مدعی هستید که خدا و رسول خداص بر ابوبکر خشم گرفتند به خاطر اینکه ابوبکر، فاطمه را رنجانده بود. این دعوی شما مستلزم این است که ابتدا خشم خدا و رسولص را متوجه حضرت علی بن ابی طالب کنید. آنگاه ابوبکر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی طالب.

اگر شما می‌گویید که علی از آن خواستگاری توبه کرد و منصرف شد. این قول شما مستلزم این است که او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و آزار رساندن به فاطمهل با توبه از بین می‌رود، آنگاه گناه کسی که قول و دعوی فاطمه را به خاطر عمل کردن به خواست رسول الله رد کرده است، با توبه و انجام حسنات به طریق اولی باید از بین برود. اگر شما در اثر جهالت و نادانی می‌گویید که این حرکت ابوبکرس در برابر فاطمهل کفر است، آنگاه باید علی را نیز، تکفیر کنید.

اما شما به این جا که می‌رسید، منکر داستان می‌شوید و می‌گویید: علی هرگز از دختر ابوجهل خواستگاری نکرد. اگر این را قبول ندارید، جمله بعدی را که می‌گوید: هرکس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است را نیز، نپذیرید. اما شما جملات اول روایت را قبول ندارید، آخرش را قبول دارید!!.

اینکه رسول الله فرمودند: هرکس فاطمه را آزار بدهد، مرا آزار داده است؛ درست است. اما منظورشان این بود که اگر به ناحق آزار دهد.

پیامبر دربارۀ ابوبکر هم فرمودند که اعمال او از اعمال همه امت در ترازوی عدالت سنگین‌تر است. این روش نادرستی است که چون مرغانِ نوک کج به حدیث‌های ما منقار بزنید! با روش شما حتی نصارا هم می‌تواند با چشم بستن بر آیاتی که در مدح رسول اکرم است و تنها با اتکا و اعتنا به آیاتی که در ستایش عیسی است، براحتی ثابت کند که عیسی برترین پیامبر است.

با روش شما حتی شیطان پرستان می‌توانند از قرآن ثابت کنند که شیطان موجود خوبی بود....

به جای اینکه آیه را سانسور و به نفع ادعای خود مصادره کنید، آیۀ شریفه:

﴿وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ﴾ [الإسراء: 26]

را معنی کنید که آن قدر به آن تکیه می‌کنید.

این آیه را مدرکی قرار می‌دهید و به غلط می‌گویید که آن را به حضرت فاطمه بخشید. در این آیه که می‌گوید: از آن به نزدیکان خود و مسکینان و همچنین مسافران در راه مانده بدهید.

از این آیه مشخص است که این اموال، ملک شخصی پیامبر نمی‌باشد که آن را فقط به یک نفر بدهد! آیا همسران آن حضرت و دیگر خویشاوندان محتاج ایشان، نزدیکان ایشان نیستند؟ یا چشمتان را بر آن‌ها می‌بندید؟ پس مسکین و ابن سبیل چه می‌شود؟ چطور چیزی را که خداوند برگردن پیامبر می‌گذارد، شما برمی‌دارید.

پیامبر در طول حیات خویش از محصول آن به نزدیکان از جمله: حضرت زهرا و همسران و خویشان و همچنین فقرا و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌دادند و فرمان خدا را اجرا می‌کردند.

آیا آن حدیثی که از ابوبکر صدیق روایت می‌کنید که «انبیا از خود ارث نمی‌گذارند» جواب حرف خودتان نیست یا شاید گوش حضرت ابوبکر سنگین بود که وقتی حضرت فاطمه می‌گفت: هبه مرا بده، ایشان جواب می‌دادند: ارثی نداری!.

ادعای 314- می‌گویید: فدک را رسول الله با دوشاهد(یکی زن، یکی مرد) به فاطمه بخشید...

جواب ما:

اول، دروغ است این حرف تو.

دوم، رسول الله می‌دانست که طبق قانون دینش، در این جا دو زن باید شاهد باشند. چرا یک شاهد دیگر نخواست و حجت ابوبکر را قوی کرد؟ شما می‌گویید: آن یهودی که سپر علی را دزدیده بود، نزد قاضی توانست دلیل بیاورد که دو شاهد علی یکی پسرش است و یکی غلامش، پس شهادت آن‌ها باطل است. شما می‌گویید: علی این را بر قاضی خود پسندید. حالا چرا بر ابوبکر نمی‌پسندید؟ چرا پیامبر را متهم می‌کنید که کاری ناتمام کرد؟.

چرا اصلا ده نفر را شاهد نکرد تا فردای وفاتش، عایشه حق خود را مطالبه نکند و فاطمه و علی به تبانی متهم نشوند؟ دست کم باید 9 همسر خود را در جریان می‌گذاشتند تا دخترش را نیازارند.

می‌گویید: 5 سال فدک در تصرف فاطمه بود. در این 5 سال محصول فدک به دست دختر پیامبر می‌رسید یا نه؟ پس شاهدان زیادی داشتند.

بعد نگفتید که ابوبکر چگونه فدک را از دست فاطمه خارج کرد؟ از ابن ابی الحدید نقل کردید؟ این مرد که راوی حدیث نیست او در قرن هفتم شرحی بر نهج البلاغه نوشت؛ از کجا کشف کرد که فدک هبه بود؟.

شما‌ها دو حدیث را کنار هم می‌گذارید تا ابوبکر را محکوم کنید:

حدیث اول: رسول فرمود: هرکس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است.

حدیث دوم: فاطمه فرمود: من از ابوبکر ناراضیم. اما تفسیر شما اشتباه و روش نگرش شما به احادیث ما سراسر نادرست است. حرف آخر در این باب، این است: به گفتۀ شما علی از خیر فدک گذشت تا دوستان عمر تحریک نشوند. حالا که فدکی وجود ندارد، شما چرا هی داد می‌زنید: ای فدک، آی فدک وای فدک؟!.

ادعای 315- علی، افضل صدیقین است

ازسلیمان بلخی حدیثی نقل کرده است که صدیقین سه تا بودند که افضل آن‌ها، علی است! ادعای 10 نفر از علمای شما که می‌گویند: منظور از صادقین در آیۀ 120 از سورۀ توبه، علی است. عبارت است از: ثعلبی، سیوطی، ابو سعد خرگوشی!! و ابو نعیم، سلیمان بلخی!!، خوارزمی، حموینی و گنجی شافعی.

چنان‌که اکابر علمای شما از قبیل امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» و امام ثعلبی در «کشف البيان» و جلال الدین سیوطی در «در المنثور» و امام احمد بن حنبل در «مسند» و ابن شیرویه در «فردوس» و ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغه»([[389]](#footnote-389)) و ابن مغازلی شافعی در «مناقب» و ابن حجر متعصب در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در «صواعق» در فضایل علی نقل نموده است از بخاری از ابن عباس به استثنای جمله آخر روایت نموده‌اند که رسول الله فرمود:

«الصديقون ثلاثه حزقيل مؤمن آل فرعون وحبيب النجار صاحب يس وعلي ابن ابي طالب وهو افضلهم».

«راستگویان سه نفرند: حزقیل مؤمن(آل فرعون)، حبیب نجار (صاحب یس) علی بن ابیطالب و او افضل از آن‌ها می‌باشد.» شما را به خدا انصاف دهید که آیا سزاوار بود کسی را که خدای متعال در قرآن مجید او را صدیق خوانده است و هرگز دروغ نمی‌گفت و در قرآن امر فرماید: پیرو او باشید (به اقرار علمای خودتان) شهادتش را ردّ نمایند؛ بلکه اهانت هم بنمایند...([[390]](#footnote-390)).

جواب ما:

به الله ایراد بگیر که چرا شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار نداده است؟ چرا علی و فاطمه را استثناء نکرده است؟ پس این ادعا و این حدیث مردود است!.

خداوند علی را با نام و نشان صدیق نام نبرده است که شما مجبور شدید برای اثبات این ادعا، 1300 سال بعد از نزول قرآن صبر کنید تا سلیمان بلخی متولد شود و برایتان ثابت کند!.

قوانین قرآن بر همه مومنان جاری بود؛ مثلاً نماز برای تزکیه است. نمی‌توانی بگویی: علی، نفس زکیه داشت؛ پس نماز نخواند. عیبی ندارد.

روزه برای تقوی است و نمی‌توانی بگویی: علی متقی بود. پس نیازی به روزه ندارد! پس قانون 2 شاهد مرد آوردن بر هر ادعایی، برای علی هم هست! در ضمن، غلوی که شما در حق علی می‌کنید، مردود است! اما به فرض قبول غلو شما، باز او را نباید از قوانین استثناء کنیم.

حرفی را از بخاری نقل نموده‌اند جز جملۀ آخر. پس این جمله آخر از کجا آمده است؟ با این جملۀ آخر من هم می‌توانم خود را جزو صدیقین جا بزنم که در بخاری آمده است: سه نفر در گهواره صحبت کردند و سومی من بودم؛ این جمله آخر را بخاری ننوشته است! این چطور دلیل آوردنی است؟!.

ادعای 316- پیامبر فرمود: علی باحق و قرآن است...([[391]](#footnote-391)).

جواب ما:

حدیث «حق با علی و علی با حق است» را علی اللهی‌ها دلیل آورده‌اند که علی، الله است! وقتی به احادیث از دیدگاه میل نفس نگاه کنیم، کار به این جا هم می‌رسد.

و این حدیث، ضعیف است. اما این مرد، وقتی غذا را مطابق هوای نفسش ببیند، به حلال و حرامش نگاه نمی‌کند و مثل علی اللهی‌ها هر طور دلش خواست تفسیر می‌کند.

البته حدیث «علي مه القران والقران مع علي» صحیح است. آن را حاکم در «مستدرک» نقل کرده است و ذهبی هم گفته که صحیح است.

می‌گوید:مراد از صدیقین در آیۀ شریفه، علی می‌باشد. چنان‌که روایات متکاثره از طریق ما و شما وارد است که علی، صدیق و راستگوی این امت است؛ بلکه افضل است.

جواب ما:

جواب دیگر این است که همچنان که رسول الله، علی را مدح نمودند، اصحاب دیگر خود را نیز مدح فرمودند و بعضی وقت‌ها حتی بیشتر اما شما چون مغرض هستید، فقط علی را می‌بینید تا از دیگران بد بگویید.

ادعای 317- علی حق است و حق با علی. پس باید علی و شهادتش در حق فاطمه قبول می‌شد...([[392]](#footnote-392)).

جواب ما:

این حدیث،. اما اگر این حدیث، صحیح باشد و شما آن را مطلق و در همه جا بکار ببرید،کار به آن جا می‌رسد که از بطن این حدیث، علی اللهی ظهور می‌کند و نتیجه می‌گیرد: علی، حق است و حق، علی است و حق، اسم رب است؛ پس علی، رب است!!.

ادعای 318- پیامبر فرمود: قرآن مع علی و علی مع قرآن...([[393]](#footnote-393)).

جواب ما:

این حدیث از نظر ذهبی درست و از نظر آلبانی درست نیست . آلبانی می‌گوید: ضعیف است. اما اگر درست بود، مطابق عقیدۀ شیعه‌ها نبود؛ بلکه ضد عقیده آن‌هاست.

بله، قرآن با علی بود؛ وقتی که ایشان خلفای پیش از خود را یاری می‌کرد، وقتی که ایشان دختر خود را به عمر داد، وقتی که ایشان دوست خلفاء بود، وقتی هم که بین ایشان و اصحاب در وقت خلافتشان اختلاف بروز کرد، اهل سنت حق را به علی داد. بله، قرآن با علی بود؛ وقتی که ایشان حضرت عایشه را بعد از واقعۀ جمل با احترام به خانه پیامبر بازگرداند. اما با شما که عایشه را فحش می‌دهید، نه قران همراه شما است نه علی! همنشین شما، شیطان است.

علی عملش مطابق قرآن بود وقتی که وزیر خلفای ثلاثه بود و دختر به عمر داد! چنین احادیثی را دربارۀ علی قبول دارید دربارۀ ابوبکر و عمر هم قبول داشته باشید. دباره آن دو شخص بزرگ مگر احادیث نداریم؟!.

این طوری که شما نصف قرآن را چسبیده‌اید در بحث با شما شکست می‌خوریم حتی از شیطان پرستان هم شکست می‌خوریم. آن‌ها با استناد به قرآن می‌توانند خوبی‌های شیطان را ثابت کنند؛ اگر چشم به روی آیاتی که در مذمت شیطان است، ببندند!.

ادعای 319- حدیث اطاعت علی، اطاعت خدا و پیغمبر است...([[394]](#footnote-394))

جواب ما:

سه حدیث دروغ از ابن ابی الحدید آورده و آن را مدار بحث قرار داده است. این حرف ‌ها، شیعه‌های ساده لوح را گول می‌زند؛ نه ما را.

بهتر بود که اسم کتابت را می‌گذاشتی: «فرموده‌های ابن ابی الحدید».

ادعای 320- چرا گفته جابر را بی‌شاهد قبول کردید و از فاطمه نکردید؟

اشاره دارد به داستان جابر که به خلیفه گفت: پیامبر قبل از وفات به من وعده داده بود از مال بحرین چیزی بدهد و خلیفه ادعای او را بدون شاهد قبول کرد...([[395]](#footnote-395)).

جواب ما:

فاطمه ارث می‌خواست. اما جابر می‌گفت: پیامبر به من وعده داده بود که از مال بحرین به من بدهد. پس ثابت شد نادرستی تقاضای سرور بانوان بهشت.

چون این غیرممکن است که پیامبران ارث به جا بگذارند. جابر هم اگر تقاضای ارث می‌کرد، کسی نمی‌پذیرفت.

خلیفه از بیت المال حق بخشش داشت. پس هم به جابر داد و هم به فاظمه، بنت پیامبر.

ادعای 321- سنی،خودش، می‌گوید: ابوبکر، حق فاطمه را خورد

چنان‌که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»([[396]](#footnote-396)) نقل می‌نماید که از علی بن الفارقی،مدرس مدرسه غربی بغداد، سؤال نمودم: آیا فاطمه، صادق و راست گو بود؟ گفت: بلی. گفتم: اگر صادق و راستگو بود، پس چرا خلیفه، فدک را به او واگذار نکرد؟ تبسمی نمود (با اینکه اهل شوخی نبود) و با کلام لطیف و مستحسن، چیزی گفت که خلاصه‌اش این بود:

«اگر آن روز، فدک را به فاطمه واگذار می‌کرد، فردا می‌آمد و ادعای خلافت برای شوهرش می‌کرد. آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید. چون قبلاً صداقت او را تصدیق نموده بود. انتهی کلامه».

پس مطلب نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بود و حقیقت را تصدیق نموده‌اند که روز اول حق با فاطمۀ مظلومه بود، منتها سیاست برای حفظ مقام، بی بی مظلومه را از حقش محروم کرد...([[397]](#footnote-397)).

جواب ما:

آیا ممکن است که ابن ابی الحدید، سنی باشد و وقتی کسی با کلامی لطیف و مستحسن می‌گوید: ابوبکر، خلافت را غصب کرد؛ آیا او سنی است؟ هرگز!!.

مسأله این است که تو در ابتدا دربارۀ یک موضوع خیالی بحث کردی و گفتی: هبه بود. بعد گفتی که علی شاهد بود که بخشش بود؛ در حالی که نبود. بعد گفتی که فاطمه تقاضای ارث کرد نه تقاضای هبه! بعد دلیلی نبود که ابوبکر آن را گرفته و کارگرانش را بیرون کرده باشد! این در کتب شما هم نیست! بعد می‌گویی: ابن ابی الحدید، سنی است که نیست.

ادعای 322- آیه تطهیر: ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣**﴾، در حق 5 تن است.

آیۀ تطهیر، درحق 5 تن است. اگر در حق زنان بود چرا «کم» آورده و «کن» نیاورده و گفته: «عليکم اهل البيت» نگفته است: «علیکن اهل البیت»...([[398]](#footnote-398)).

جواب ما:

وقتی یک زن عرب بیابانگرد بخواهد به بچه‌های خود بگوید: بیایید نهار بخورید! اگر بچه‌هایش 5 دختر و یک پسرهم باشند، باز ضمیر مذکر را به کار می‌برد نه مونث!.

اهل هر بیتی، متشکل است از: مرد خانه و چند زن و بچه. حالا اگر یک مرد هم باشد، ضمیر (کم) می‌آید! و در این جا رسول الله هم از اعضای خانه است!.

این هم دلایل قرآنی:

﴿قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ٧٣﴾ [هود: 73]

«گفتند: آیا تعجب می‌کنی از کار‌های خدا. رحمه و برکت الله بر شما اهل بیت است؟ الله حمید و مجید است».

این آیه، خطاب به همسر ابراهیم است. مخاطب، زن ابراهیم است. در خانه ابراهیم کسی نیست غیر از سارا و ابراهیم و با این وجود کلمۀ «عليکم» آمده است نه «عليکن».

﴿۞وَحَرَّمۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَرَاضِعَ مِن قَبۡلُ فَقَالَتۡ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰٓ أَهۡلِ بَيۡتٖ يَكۡفُلُونَهُۥ لَكُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ نَٰصِحُونَ١٢﴾ [القصص: 12]

«و بر موسی حرام کردیم پستان‌های شیرده را و خواهرش (به فرعونیان) گفت: آیا نشان بدهم شما را به اهل بیتی که سرپرست موسی شوند و خیر خواه اویند؟».

در این جا، آیه دربارۀ شیر دادن موسی است! و کاملاً واضح است که فرعون دنبال زن شیرده می‌گشت نه مرد شیرده!.

بعد بگو ببینم چرا الله امر به این مهمی، معصوم بودن اهل بیت، را لایق ندیده است که در یک آیۀ مستقل بنویسد؟ چرا شروع آیه با «یا نساء النبی» ای زنان پیامبر است؟ چرا باز در آیه بعد هم جمله را با واو شروع کرده است؟ که از قضا آیه بعد هم درباره زنان پیامبر است.

الله کتابش، کتاب هدایت است نه گمراهی. پس شما دروغگویید.

ادعای 323- زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند...([[399]](#footnote-399))

می‌گوید: در مسلم حدیثی است که می‌گوید:

«فَقُلْنَا مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ قَالَ لاَ وَايْمُ اللَّهِ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَعَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ:

«پرسیدیم: اهل بیتش چه کسانی هستند؟ مگر نه اینکه زن‌هایش هستند. گفت: نه والله ؛زیرا زن طلاق می‌گیرد و می‌رود خانه پدر یا شوهر می‌کند. بعد از مرگ شوهر اول هم می‌شود اهل بیت شخص دیگری. اهل بیت پیامبر کسانی هستند که صدقه بر آن‌ها حرام است!».

جواب ما:

خب اگر مسلم را قبول داری، حدیث اول را هم ببین:

«فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِىٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلاَءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ قَالَ نَعَمْ».

حصین پرسید: «ای زید، مگر اهل بیتش کیستند؟ مگر نه اینکه زن‌هایش هستند؟! جواب داد: زن‌هایش هم از اهل بیتش هستند اما اهل بیتش، آن‌هایی هستند که صدقه بر آن‌ها حرام است؛ یعنی، آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس».

معنی این است که هیچ کس شک ندارد که زن از اهل بیت است! اما چون پیامبر، پسر نداشت و دخترش هم در خانۀ مرد دیگری بود، مردم فکر کردند که اهل بیتش منحصر است به زنانش لذا برای مردم توضیح داد!.

و ببینید سوال کننده‌ها در هردو حدیث چطور با تعجب می‌پرسند که مگر پیامبر غیر از زن‌هایش، اهل بیتی هم دارد؟.

اما اینکه می‌گوید: اگر زن طلاق بگیرد، اهل بیت نیست؛ درست است. اما طلاق که نگیرد، هست! و زنان پیامبر طلاق نگرفته بودند.

بیاد داشته باشید زن اگر شوهرش بمیرد تا در عده است اهل بیت شوهر است و حق عروسی ندارد، اما مدت عده زنان پیامبرتمام عمر بود و برای همین، خانه‌ای که از پیامبر برایشان مانده بود مال آن‌ها شد تا دم مرگ!.

پس اگر زن طلاق دهد، دیگر جزو اهل بیت نیست. پسر هم اگر نافرمان باشد، از اهل بیت نیست!.

این هم آیه که قران، اهل بیت که خویشاوند باشد و (بچه باشد را حتی) را از اهل بیت نمی‌داند:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ٤٥﴾ [هود: 45]

«و نوح فریاد زد: ای رب، پسرمن از اهل من است و وعدۀ تو حق است. و تو بهترین داورانی.» جواب آمد که:

﴿قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ﴾ [هود: 46]

الله فرمود: «اى نوح! پسرت از اهل تو نیست!چون او فرد ناشایسته‏اى است‏!».

هر جا قرآن اهل بیت را ذکر کرده است، منظور زن است؛ مثل این آیه:

﴿قَالُواْ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيۡكَۖ فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ مِّنَ ٱلَّيۡلِ وَلَا يَلۡتَفِتۡ مِنكُمۡ أَحَدٌ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَۖ إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا مَآ أَصَابَهُمۡۚ﴾ [هود: 81]

«گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس پاسی از شب گذشته،خانواده ات را حرکت ده و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد؛ مگر زنت که آنچه به آن‌ها رسد به او خواهد رسید...».

اگر زن لوط از اهل بیت نبود، چرا قرآن استثناء کرده است؟!.

ادعای 324- اخبار عامه دربارۀ آیۀ تطهیر که در شأن اهل بیت است...([[400]](#footnote-400)).

می‌گوید: در کتاب‌های اهل سنت نوشته است که آیۀ تطهیر در حق حسن و حسین و علی و فاطمه است!.

جواب ما:

اگر کتاب‌های ماست که ما بهتر می‌دانیم چی نوشته است! بله، این آیه در حق علی و فاطمه و حسن و حسین هم هست! اما به این معنی نیست که در حق زنانش نیست! قرآن می‌گوید که در حق زنان است! و حدیث به ما می‌گوید که در حق دختر و نوه‌های پیامبر هم هست. همین حدیث‌های ما، بهترین دلیل بر صداقت سنی‌هاست؛ زیرا قرآن ذکری از دختر و نوه‌های پیامبر ندارد. حرف قرآن در آیۀ 33 از سوره احزاب با زنان پیامبر است! آیه 32 و 34 هم مربوط به زنان پیامبر است:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا٣٤﴾ [الأحزاب: 32-34]

اما حدیث می‌گوید: فراموش نکنید که دختر و نوه‌های پیامبر نیز، اهل بیت هستند!.

حالا فکر کنید اگر بر عکس بود؛ یعنی، اگر آیه در حق دختر و نوه‌ها بود و حدیث دربارۀ زنان بود، ما آسمان را هم به زمین می‌آوردیم، شیعه قبول نمی‌کرد که زنان هم مشمو ل آیه هستند!.

اما سنی از الله می‌ترسد و دین الله را عوض نمی‌کند! ما چیزی نمی‌گوییم و شیعه ول کن نیست و می‌گوید: این آیه در حق زنان نیست! شما را به الله قسم، یک بار آیه را بخوانید و همین طور آیۀ قبل و بعدش را! همه دربارۀ زنان پیامبر است!.

دو سوم از اول آیۀ مورد نظر را شیعه قبول دارد که دربارۀ زنان پیامبر است، اما می‌گوید: یک سوم آخر دربارۀ دختر و نوه‌ها و داماد است نه درباره زنان. اما عجیب این است که همین قسمت کوچک هم با واو به آیه بعدی متصل شده است که باز به اتفاق شیعه و سنی درباره زنان است!.

پس محال است که این قسمت از آیه دربارۀ زنان نباشد! و اگر اینطور باشد؛ یعنی، اگر تفسیر شیعه درست باشد، پس قرآن برای این نازل شد تا ما را گمراه کند نعوذ بالله!

ادعای 325- حدیث ام سلمه راجع بحریرۀ فاطمه(علیهاالسلام) و نزول آیه تطهیر

می‌نویسد: در کتاب مسلم آمده است که ام سلمه می‌گوید: «رسول اللهص در منزل من بود که دخترش با غذایی داخل شد! پیامبر فرمود: برو شوهر و دو پسرت را بیاور! فاطمه رفت آن‌ها را آورد و پنج نفری مشغول خوردن غذا شدند که جبریل آمد و این آیه نازل شد! آنگاه حضرت محمد عبا را بر سر فاطمه و علی و حسن و حسین کشید و گفت:

ای الله، این‌ها اهل بیت و عترت من هستند. رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و پاک نما آن‌ها را پاک کردنی. ام سلمه گفت: یا رسول الله، من هم با شما هستم. گفت: تو بر خیر هستی (منظور رسول این بود که باوجود اینکه زن خوبی هستی، اما رتبۀ اهل بیت مرا نداری و از زمره آن‌ها نیستی)...([[401]](#footnote-401))».

جواب ما:

در حدیث دست برده‌ای و الفاظ را به قول خودت کم و زیاد کرده‌ای! معنی حدیث این است که ام سلمه چون که محرم حضرت علی نبود، نباید داخل عبا می‌شد! لذا رسول فرمود: تو بر جایت باش و بعد از رفتن علی داخل عبا شد. مگر تو ای داعی، نمی‌خواهی از کتاب‌های ما شاهد بیاوری.خب این هم کتاب!.

حالا ای خواننده این شما و این حدیث‌ها از ترمذی و کتاب احمد بن حنبل.

در سنن ترمذی به این الفاظ آمده است:

«عن عمر بن أبي سلمة ربيب النبيص قال لما نزلت هذه الآية على النبيص ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣﴾ في بيت أم سلمة فدعا فاطمة وحسنا وحسينا فجللهم بكساء وعلي خلف ظهره فجلله بكساء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قالت أم سلمة وأنا معهم يا نبي الله قال أنت على مكانك وأنت على خير.»

«عمر بن ابی سلمه می‌گوید: وقتی آیه انما... نازل شد، ایشان در خانه مادرم، ام مومنین ام مسلمه، بودند. پس فاطمه و نوه‌ها و دامادش را خواست و آن‌ها آمدند. فاطمه و حسن و حسین را با عبا پوشاند و علی در پشت سرش بود! او را هم با عبا پوشاند و گفت: این‌ها اهل بیت من هستند. یا الله آن‌ها را از پلیدی پاک کن. ام مسلمه گفت: یا رسول اللهص، من با آن‌ها هستم. فرمود: در جای خود باش. تو به خیر هستی! (چون علی نامحرم بود، فرمود که بر جای خود باش)».

در مسند احمد شماره 26596، شهر بن حوشب از ام سلمه نقل می‌کند:

«شهر بن حوشب قال سمعت أم سلمة زوج النبيص: حين جاء نعى الحسين بن على لعنت أهل العراق فقالت قتلوه قتلهم الله غروه وذلوه لعنهم الله فإني رأيت رسول اللهص جاءته فاطمة غدية ببرمة قد صنعت له فيها عصيدة تحمله في طبق لها حتى وضعتها بين يديه فقال لها أين بن عمك قالت هو في البيت قال فاذهبي فادعيه وائتني بابنيه قالت فجاءت تقود ابنيها كل واحد منهما بيد وعلى يمشى في أثرهما حتى دخلوا على رسول اللهص فأجلسهما في حجره وجلس على عن يمينه وجلست فاطمة عن يساره قالت أم سلمة فاجتبذ من تحتى كساء خيبر يا كان بساطا لنا على المنامة في المدينة فلفه النبيص عليهم جميعا فأخذ بشماله طرفي الكساء وألوى بيده اليمنى إلى ربه عز وجل قال اللهم أهلي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا اللهم أهل بيتي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا اللهم أهل بيتي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قلت يا رسول الله ألست من أهلك قال بلى فادخلي في الكساء قالت فدخلت في الكساء بعد ما قضى دعاءه لابن عمه على وابنيه وابنته فاطمةش».

«شهر بن خوشب از ام سلمه نقل می‌کند که وقتی خبر قتل حسین آمد ام سلمه اهل عراق را لعنت کرد و گفت: کشتندش! الله بکشد شان. من دیدم که فاطمه با ظرف غذایی که برای رسول الله درست کرده بود به خانه ما آمد و گذاشت پیش روی رسول. رسول الله فرمود: کجاست پسر عمویت؟ گفت: در خانه است. فرمود: برو بیاورش و دو پسرت را هم بیاور. رفت و دو پسرش را آورد و دست هردو را گرفت و علی پشت سرش بود و داخل شدند! و علی در یک طرف فاطمه در طرف دیگر علی و دو پسر در جلوی رسول نشستند. و رسول کسایش ر از زیر من کشید و آن‌ها را پوشاند و گفت: یا الله این‌ها اهل بیت من هستند از پلیدی پاک‌شان فرما! گفتم: ای رسول الله، من زنت نیستم؟ من اهل بیت تو نیستم؟! فرمود: بله هستی؛ پس در عبا داخل شو! ام سلمه می‌گوید: من هم در زیر عبا رفتم اما بعد از آنکه دعایش برای پسر عمو و دختر و نوهایش تمام شد!»

البته ما می‌گویم این حدیث ضعیف است! ما که شیعه نیستیم! تا حدیث مطابق مذهب خود بسازیم! اما نقل احادیث در کتب ما بهترین دلیل بر حق بودن مذهب ماست! ما اگر با علی دشمن بودیم، این حدیث‌ها در کتاب ما نبود.پس ما قاضی بی‌طرف هستیم.

ما چه می‌گوییم:

ما می‌گوییم این روشن‌تر از آفتاب است که زنان پیامبر، اهل بیت او هستند. قرآن و احادیث زیادی این را می‌گویند.

انا برای اینکه مبادا افرادی که با علی دشمن بودند، نگویند: علی و فاطمه اهل بیت نیستند؛ نوه دختری اهل بیت نیست؛ ما با صداقت تمام در کتب خود فرموده رسول را ضبط کردیم که ایشان را اهل بیت می‌داتتد.

ادعای 326- منع نمودن خمس از عترت و اهل بیت

پیغمبر می‌گوید: خمس، حق اهل بیت بود، اما ابوبکر آن را به مصرف امور جنگی رسانید و آیۀ زیر می‌گوید: این، حق اهل البیت است:

﴿۞وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ٤١﴾ [الأنفال: 41]

«و بدانید هرچیزی را که به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خداوند و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است. اگر به خدا و آنچه بر بندۀ خود در روز جدایی ـ روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند ـ نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست».

جواب ما:

اول؛ آیه نمی‌گوید که تمامش متعلق به نزدیکان رسول است، در آن یتیم و فقیر و در راه مانده هم شریک است.

دوم، این خمس فعلی که شما از صاحبان تجارت می‌گیرید، اختراع شما ملایان تن پرور است! شما جنگ نمی‌کنید؛ جهاد نمی‌کنید و خمس را آسان کردید. در زمان پیامبر چنین خمسی نبود. خمس بر اموال جنگی بود که یک پنجم آن در اختیار رهبر قرار می‌گرفت تا برای صلاح دین خرج کند و چهار پنجم باقی بین مجاهدان تقسیم می‌شد. و اهل سنت این روش پیامبر را تا امروز ادامه داده‌اند.

اگر خمس، متعلق به ذی قربی و اهل بیت است، چرا در بقیۀ آیه نوشته است که مال مسکین و یتیم و در راه مانده هم هست! پس معلوم می‌شود اهل البیت آن اهمیتی را که شما در هر جا برایش قائل هستید،ندارند وگرنه چرا باید در این آیه هم ردیف یتیم و مسکین و مسافر، مستحق خمس جنگی شوند؟.

اینکه می‌گویی: زمحشری و ثعلبی و قوشچی و سیوطی و طبری تقلبی (یک طبری اصلی داریم یک تقلبی) رای ما را دارند، این کمکی به تو نمی‌کند؛ برعکس ائمه اربعه و سلسله علمای ما این رای را نداشتند.

ادعای 327- خدا علی را شاهد پیغمبر قرار داد

می‌گوید: این آیه درباره علی است: الله در سوره هود به صراحت می‌فرماید:

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتۡلُوهُ شَاهِدٞ مِّنۡهُ وَمِن قَبۡلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ﴾ [هود: 17]

«آیا کسی از جانب الله دلیلی روشن چون قرآن دارد و با گواهی صادق مانند علی...([[402]](#footnote-402))»

جواب ما:

این ترجمه، دروغ است. پس سنی هم می‌تواند ادعا کند که منظور عمر است. اینگونه تفسیر، احمقانه است!.

می‌گوید: علمای شما گفتند: منظور کی است! خیال نکنید منظور از علمای ما، امام شافعی یا مالک هستند؛ بلکه منظورش از علمای ما، سلیمان بلخی، ثعلبی، سیوطی، حموینی، خوارزمی، ابن مغازلی و چغال و بقال است که در جای علما نشسته‌اند!.

مفسران ما،منظور از شاهد را، حضرت جبرئیل یا حضرت محمد دانسته‌اند و در قرآن آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا٤٥﴾ [الأحزاب: 45]

«ای نبی، ما تو را شاهد و مژده دهنده و ترساننده فرستادیم».

پس قرآن می‌گوید: شاهد،پیامبر است نه علی.

ما یک سوال خود را بی‌جواب می‌دانیم: آخر چرا یک بار هم با صراحت به نام علی اشاره نمی‌کند؟!.

پس جواب بهایی‌ها را چه بگوییم که 1200 سال بعد آمدند و ادعا کردند که نام بهاء الله در قرآن هست! چون در مکتب شیعه‌ها درس خوانده‌اند، همان دلایل را می‌آورند که شیعه می‌آورد!.

عجیب است که هر آیه را می‌گویند درحق علی است؛ بعد که ما اصرار می‌کنیم چرا در قرآن دربارۀ امامت علی آیه‌ای ندارد؟ درجواب می‌گویند: شما منکر حدیث هستید، مگر هر چیز باید در قرآن باشد؟!.

خب اگر هر چیزی نباید در قرآن باشد، پس این همه آیات را در حق علی تاویل نکنید. شما هم می‌دانید که عقیده به امامت، بدون دلایل قرآنی عقیده‌ای غیر معتبر است.

ادعای 328 - از دست آزار سنی‌ها، علی آرزوی مرگ داشت

آیا این بود نتیجه نزول آیات در حق علی که آن قدر آزار و اذیتش می‌کنند که در خطبه شقشقیه درد دل می‌کند و می‌فرماید:

«صبرت و في العين قذی و في الحلق شجی».

«صبر نمودم؛ مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد».

این دو جمله از فرمایش آن حضرت، کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است. بی‌خود نبود که می‌فرمود:

«والله لا بن ابي طالب آنس بالموت من الطعل بثدی امه»

«به خدا قسم، پسر ابوطالب انس و علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از بچه رضیع به پستان مادر!».

آن قدر دل پر دردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الاخرین، عبدالرحمن بن ملجم مرادی، شمشیر زهرآلود را بر فرق مبارکش زد، فرمود: به رب کعبه قسم که راحت شدم...([[403]](#footnote-403)).

جواب ما:

گفته تو دروغ است، چون هرکس که ایمان علی را داشت، تحمل مشکلات دنیا برایش آسان میبود. ما که کسی نیستیم در مقابل مشکلات ناله نمی‌کنیم؛ علی با آن ایمانش که از بهترین‌های امت بود، چرا زار زار می‌گرید؟ آن هم با این جملات زنانه؟!

دوم، مشکلات و مصیبت‌های علی در مکه بود. در مدینه، در زمان پیامبر و خلفا از رهبران طراز اول بود.

سوم، می‌خواستی مردم چه کنند؟ سنی‌ها علی را حتی خلیفه هم کردند و به او کمک کردند و عایشه و طلحه و زبیر را شکست داد و دمار از گروه خوارج برآورد. روز روشن را برمعاویه شب تار کرد.

به ادعای شما دختر یزد گرد سوم را در مقابل چشمان مشتاق تمام مسلمانان؛ حضرت عمر به حسین داد.

تو می‌گویی: نباید هیچ مشکلی داشت؟! البته علی هرچه مشکل داشت از شما دشمنان دوست نما بود.

او خوش و خرم در زمان خلفاء زندگی می‌کرد. دخترش را به عمر داد و در ولیمه عروسی عمر و دخترش، خندید و پیروزی‌های مسلمانان در زمان عمر بیشتر خوشحالش کرد و در تقسیم غنایم و کنیز و برده،حق خود را چون از شرک کنندگان جنگ بدر بود، بیش از دیگران گرفت و وعده خداوند شامل حالش شد؛ چون ایمان آورده بود و در دنیا نیز، حیات و زندگی نیکویی داشت. دروغ‌های شما در کتاب نهج البلاغه چیزی را عوض نمی‌کند!.

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ﴾ [النحل: 97]

«هرکس که مومن باشد و عمل صالح کند ؛چه زن باشد چه مرد؛ پس به او زندگانی نیکو خواهیم داد».

ادعای 329- اخباری از پیامبر در مذمت اذیت کنند گان علی([[404]](#footnote-404)).

جواب ما:

احادیث، همه دروغ است. 5555 مرتبه گفتم که هر حدیثی که از سنی‌ها به دستت رسید،حلوا حلوا نکن و ارشمیدس وار لخت و عریان ندو!! که یافتم یافتم.

آخر ناسلامتی نامت، عالم دین است! آیا نمی‌دانی حدیث موضوع داریم؛ حدیث ضعیف داریم؛ حدیث متروک داریم؛ حدیث منکر داریم و تو فقط لاشخور وار دنبال این حدیث‌های بی‌سند می‌دوی که کی را گول بزنی؟ شیعه را؟! یا ما را؟!.

البته حدیث «من آذی علي فقد آذاني» هرکس علی را آزرد، مرا آزرده است؛ درست است. اما معنی مطلق ندارد؛ آن را در جا و مکان و زمان و حالت خاصی گفته است.

در کتاب‌های ما هست که فاطمهل با شوهرش دعوا کرد اما من کج اندیش نیستیم و می‌دانیم منظور پیامبر از این حدیث دعوای بین زن و شوهر نبوده است. و نمی‌گوییم فاطمه علی را آزار داد!ز

یا این حدیث را ببین: «يا أيها الناس! من آذى العباس فقد آذاني، إنما عم الرجل صنو أبيه».

«ای مردم، هرکس عباس را آزار داد، مرا آزار داده است، بدرستی که عمو، جای پدر است».

در کتاب‌های ما هست که علی و عباس با یکدیگر درباره تقسیم فدک اختلاف کردند و کارشان به قاضی کشید. خب حالا معما چگونه حل می‌شود؟! آیا ما هم مثل شما بگوییم: علی مردی را که جای پدرش بود، آزار داد و با آزار عباس،عمویش، پیامبر را هم آزار داد؟! نه، منظور پیامبر این است که هرکس به ناحق علی و عباس را آزار داد، مرا آزار داده است.

و این حدیث را ببینید: رسول الله فرمود:

«من آذى ذميا فأنا خصمه».

«هرکس که یک ذمی ـ اهل کتابی که زیر حکومت اسلامی زندگی می‌کند ـ را آزار دهد من دشمنش هستم».

حالا ما به اهل کتاب چیزی نمی‌گوییم. بله، نمی‌گوییم؛ اما اگر کار غلطی کرد، دمار از روزگازش در میاوریم گس مراد آزار دادن بیجا است.

خلاصه اینکه ما با انصاف هستیم. ما می‌دانیم که در پرتو این احادیث، در جنگ بین معاویه و علی، علی بهتر بود.

اما شما این اعتراف را از ما نمی‌خواهید. شما می‌خواهید ما عقاید عجیب و غریب شما را قبول کنیم و علی را اله بدانیم! هرگز! هرگز! منظور احادیث چنین نیست. اولین دشمن این عقیدهشرک آمیز شما ، خود علی است و دومین دشمن، ما سنی‌ها.

ادعای 330- تا دم مرگ، فاطمه**ل** از ابی بکر و عمر راضی نبود

در این جا، اگر خواننده دقت کند از استدلال شیعه‌ها سخت تعجب خواهد کرد. این مردم لجوح که بی‌دلیل بحث کردن را دوست دارند، دو حدیث ما را کنار هم گذاشتند تا نتیجه دلخواه را بگیرند.

حدیث اول، هر کس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده است.

حدیث دوم، فاطمه تا وقت مرگ از ابوبکر ناراضی بود.

نتیجه: پس ابوبکر رسول الله را آزار داده است!...([[405]](#footnote-405))

جواب ما:

ما در جواب این مردم جاهل می‌گوییم که رسول اللهص این حدیث را کی گفته‌اند؟ آیا می‌دانید؟ این در دنبالۀ حدیث موجود است که حضرت علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد، فاطمه به رسول الله شکایت کرد و رسول الله این جمله را فرمود!.

عجب از اهل تشیع که این حدیث را قبول دارد، اما دنباله‌اش را قبول ندارد! یعنی، قبول ندارد که علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد! این را محال ممکن می‌داند؛ اما دنباله حدیث را که می‌گوید: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است، قبول دارد!.

برای درک ژرفای حماقت این مردم به این مثال توجه کنید:

مثل اینکه ما بگوییم: فلان کس، حضرت محمد را در بلخ ملاقات کرد و از ایشان روایتی نقل کرد که حضرت عمر جهنمی است (نعوذ بالله) و حضرت حسن، بد است. حال یک احمق بیاید و این حدیث را قبول کند که گفته است: حضرت عمر (نعوذ بالله) جهنمی است! اما قسمتی را که درباره حسن است، بگوید: دروغ است چون حضرت محمد اصلاً به بلخ نرفته‌اند.

اگر دروغ است خب درباره عمر و ابوبکر هم دروغ است!!؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قربانی برم خدا را ج |  | یک بام دو هوا را! |

ادعای 331- اذیت فاطمه، اذیت خدا و پیغمبر است ...([[406]](#footnote-406))

جواب ما:

به یقین منظور پیامبر این بود که هرکس فاطمه را به ناحق بیازارد، مرا آزرده است.

و ابوبکر با دختر پیامبر دعوای شخصی نداشت؛ فاطمه از بیت المال چیزی می‌خواست که حقش نبود و خلیفه نپذیرفت. پیش از این نیز، فاطمه در زمان رسول الله از بیت المال یک خادم خواست و رسول الله نپذیرفت. اگر کار پیامبر درست است، پس کار ابوبکر هم هست.

ادعای 332 - خواستگاری علی از دختر ابو جهل، دروغ است

می‌گوید دروغ است که علی دختر ابو جهل را خواستگاری کرد، به چند دلیل:

1- علی مشمول آیۀ تطهیر و معصوم است و باب علم محمد است و مثل پیامبر است؛ پس محال است کاری کند که رسول را ناخوش آید...([[407]](#footnote-407)).

جواب ما:

در جواب می‌گوییم که هر سه حرفت بیخود است. علی نه معصوم است نه مثل پیامبر است نه باب علم پیامبر.

می‌گوید:

2- قرآن اجازه داده است که مرد 4 زن بگیرد. چرا رسول به علی غضب کند؟ پس خبر دروغ است!.

جواب ما:

می‌گویی این خبر دروغ است. پس دروغ است که علی دختر ابو جهل را خواستگاری کرد. وقتی خواستگاری نکرد؛ یعنی، پیامبر نفرمود که هرکس حضرت فاطمه را بیازارد مرا آزرده است!.

وقتی اولش دروغ باشد، پس تمامش دروغ است!.

علت مخالفت پیامبر با ازدواج علی، این نبود که چرا علی از قانون ازدواج دوم استفاده می‌کند؟ علت اصلی، این بود که علس به علت جوانی و بی‌تجربگی می‌خواست از این قانون بد استفاده کند. خانواده ابو جهل برایش پیغام فرستادند که به تو دختر می‌دهیم تا دخترشان هم سطح دختر پیامبر شود. رسول اللهص این را نپذیرفت که دختر دشمن الله با دختر پیامبر الله یک جا جمع شوند.

در حدیث صریح آمده است که رسول الله فرمود: من حلال الله را حرام نمی‌کنم. درخواست طلاق دختر را به این دلیل نادرست نیست؛ برای دختر پیامبر، شوهر فراوان بود اما در بین همه او به علی داد که فقیر بود.

علی وقتی دید که رسول ناراضی است تا فاطمه زنده بود زن دیگر نگرفت.

ادعای 333- زمان معاویه حدیث جعل می‌کردند

ابی جعفر اسکافی گفته است: زمان معاویه حدیث جعل می‌کردند. این نادان در این جا از ابن ابی الحدید و استادش روایت آورده است که معاویه دستور داد: سنی‌ها علیه علی حدیث جعل کنند. اما باز از همین سنی‌ها حدیثی درباره فاطمه در همین صفحه نقل می‌کند که دوستی فاطمه فایده دارد در 100 جا: در مرگ در قبر و میزان و صراط و برو جلو...([[408]](#footnote-408)).

جواب ما:

پس معاویه چی را جعل کرد؟ اگر بگویی حدیث مربوط به خواستگاری علی را جعل کرد؛ خب، تو چرا به همان حدیث جعلیِ معاویه استناد می‌کنی؟ در این جا هم که از فاطمه تعریف کرده‌ای نادان، پس اینجا بگو دروغ است!.

ادعای 334- اینکه غضب فاطمه بر ابوبکر به خاطر دنیا بود، درست نیست

سنی مناظره گر در این جا، یک حرف حساب زد که فاطمه به خاطر ارثــش غضب کرد و علی هم که خلیفه شد، فدک را به فاطمه نداد! و او جواب می‌دهد. ببینیم چه می‌گوید.

داعی شیاد دلیل آورده است که فاطمه با آن مقامش اگر حق با او نبود، چرا نپذیرفته است! و تا آخر عمر حرف نزد و این خود دلیل است بر اینکه غضب فاطمه دینی بود نه دنیایی!.

جواب ما:

اما جواب ما به سه طریق است:

اول، ابوبکر هم مقام بالایی داشت و یار رسول بود؛ پس مقام او بالاتر از فاطمه است (پیش ما)؛ پس ما هم نمی‌توانیم قبول کنیم که حق فاطمه را به او نداده است، به خصوص که در این دادن و ندادن برای ابوبکر سودی مادی در کار نبود.

دوم: حضرت فاطمه معصوم نبود؛ می‌توانست خطایی کند و تا آخر عمر بر خطای خود پافشاری نماید! این طور زیاد شده است مثل عدم بیعت سعد بن عباده (با آن مقام بالا) با ابوبکر ؛ مثل جنگ اصحاب پیامبر به رهبری معاویه علیه خلیفۀ راشد! بشر که معصوم نیست. شما از فاطمه اله ساخته‌اید و انتظار نداشته باشید که ما قبول کنیم!.

ما از زبان عایشه حدیثی داریم که فاطمه مُرد در حالی که از ابوبکر ناراضی بود و حدیثی داریم که راضی شد! علمای ما جمع بین این دو حدیث را این طور دیده‌اند که عایشه مطابق علم خود گمان کرد فاطمه تا دم مرگ از ابوبکر ناراضی بود و خبر از عیادت ابوبکر از فاطمه و صلح طرفین و رضایت فاطمه از ابوبکر ندارد!.

عجیب است از این شیادان که از کتاب ما دلیل می‌آورند، اما دلیلی را از کتاب ما قبول نمی‌کنند.

سنی مناظره گر گفته است: سکوت علامت رضاست و فاطمه سکوت کرد.

ما هم می‌دانیم که سکوت همیشه علامت رضا نیست! خب، گناه ما چیست که قلم سنی مناظره گر ما هم، به دست توست! و او سنی نیست؛ بلکه فقط نقش سنی را در فیلم مناظرۀ شب‌های پیشاور بازی می‌کند.

ادعای 335- علی در دورۀ خلافت، آزادی در عمل نداشت و فدک را برای همین نگرفت

مدعی است که علی آزادی عمل نداشت و مثلاً نتوانست نماز تراویح را که بدعت عمر بود، منع کند. پس چگونه می‌توانست فدک را بگیرد؟ در نهج البلاغه نوشته است که فدک مال ما بود.

جواب ما:

می‌گوییم: اول اینکه نهج البلاغه به علی دروغ زیادی بسته است.

دوم، به علی می‌گوییم که یا علی، تو را خلیفه کردیم فدک را پس نگرفتی؟! دیگر از این بیشتر چه می‌خواهی؟ لقمه را جویدیم و در دهان مبارکت گذاشتم. خوب قدرت که به دست تو بود!.

هدف من، توهین به ساحت علی نیست. می‌خواهم به وجدان شیعه‌ها شوک الکتریکی بدهم؛ شاید که حرکتی ببینم!.

من نمی‌دانیم که آزادی عمل یعنی چه؟ آیا این علی نبود که ریشۀ خوارج را کند و به معاویه و لشکرش حمله ور شد و در جنگ جمل مگر دو صحابه بزرگ پیامبر شهید نشدند؟! آیا کسی به علی گفت که بالای چشمت ابروست!.

پس می‌توانست فدک را بگیرد و نماز تراویح را منع کند! و فراموش نکنید که در لشکر علی، مردان عُقده‌ای فراوانی بودند؛ مثل آن‌هایی که عثمان را شهید کردند! پس علی هرکاری که می‌خواست بکند، می‌توانست.

خب، حالا جواب به زبانی دیگر:

گیرم حالا حرف شما درست؛ علی که از خیر فدک گذشت، حسین هم که به خاطر مصلحت از خیر فدک گذشت. تو ای داعی شیاد، برای چه مصلحی بعد از 1400 سال این حرف‌ها را علم می‌کنی و هزار صفحه کتاب می‌نویسی؟ آیا حالا دیگر مصالح عالیۀ اسلام درکار نیست؟ آیا همین پیشاوری که تو در آن نشسته بودی در وقت نشستن تو در تصرف انگیسی‌ها بود یا نبود؟!

داعی می‌گوید: می‌خواست زیارت امام رضا برود؛ برای همین مقصد از عراق به هند می‌رفت بعد پیشاور بعد هرات بعد مشهد! یعنی، اوضاع ایران این قدر خراب بود که راهی به مشهد نداشت؛ آن وقت این بدبخت دنبال فدک می‌گردد!!.

در زمان زندگی داعی، رضا شاه چادر زنان داعی را از سرشان کشیده بود و باز او دنبال فدک می‌گشت و بعد می‌گوید: علی مصلحت ندید! بعد می‌گوید: ما پیرو علی هستیم!.

ادعای 336- نماز تراویح، بدعت است

می‌گوید: علی نتوانست در زمان حکومت خود، تراویح را که بدعت عمر بود، از بین ببرد؛ چون مردم قبول نکردند! و بعد تاریخچه تراویح را بیرون کشیده است که زمان پیامبر و ابوبکر نبود و بدعت عمر است! و نافله به جماعت نباید خوانده شود...([[409]](#footnote-409)).

جواب ما:

اول، ما می‌دانیم که در زمان رسول الله تروایح نبود، اما این را هم می‌دانیم که رسول الله چند نماز نافلۀ شب به جماعت خواندند و هر شب مردم بیشتری با خبر می‌شدند تا روز چهارم که در مسجد جا نبود. شب بعد رسول الله نماز تراویح به جمع نخواندند! و در جواب پرسش مردم فرمودند: می‌ترسم بر شما فرض شود!.

و می‌دانیم رسول عمل کسانی را قران بلد نبودند و پشت سر یک حافظ قرآن، در ماه رمضان، بجماعت تراویح خواندند را ستود در زمان خلافت عمر، خطر فرض شدن بر طرف شد. وقتی عمر دید که مردم متفرق می‌خوانند، گفت: یک جا بخوانید و یک جا خواندن را فرض و واجب نکرد. قرار شد 20 رکعت بخوانند؛ اما این وحی منزل نیست.

در اول رمضان امسال در دبی ؛ دیدم مردم 8 رکعت می‌خوانند! در مساجد حنفی‌ها هم بعضی‌ها 8 رکعت می‌خواندند! خلاصه اجباری نیست! در زمان رسول الله نماز تراویح 4 شب بود و صحابه همان را سند گرفتند؛ اما باز به مسأله اجبار و اختیار توجه کنید.

ادعای 337- تا آخرین لحظۀ زندگی، فاطمه از ابو بکر ناراضی بود

اینک برای خاتمۀ سخنم، خبر دیگری برای اثبات مطلب مطرح می‌کنم که ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی به سال 276 هجری در «تاريخ الخلفاء الراشدين»([[410]](#footnote-410)) معروف به الامامة و السياسة و دیگر علمای شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبر خود نقل نموده‌اند که «قال عمر لابي بکر الطلق بنا الی فاطمه فانا قد اغضبنا‌ها».

یعنی: «عمر به ابی بکر گفت: بیا با من برویم نزد فاطمه؛ زیرا ما او را به غضب آورده‌ایم (و در بعضی از اخبار هست که ابی بکر به عمر گفت: با من بیا برویم ـ در ظاهر این صحیح است ـ)».

خلاصه با هم رفتند به درب منزل فاطمۀ مظلومه ؛ بی‌بی اجازۀ ملاقات نداد و علی را واسطه قرار دادند. بی‌بی در جواب علی سکوت اختیار کرد. آن حضرت به همین مقدار اکتفا کرد و اجازه ورود داد؛ وارد شدند و سلام کردند؛ بی‌بی مظلومه رو به دیوار کرد؛ ابی بکر گفت: ای جبیبۀ رسول خدا، به خدا قسم خویش رسول الله را دوست‌تر دارم از خویش خودم و تو را از دخترم عایشه بیشتر دوست می‌دارم. ای کاش بعد از رسول الله مرده بودم. من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می‌دانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آن حضرت بود که خودم شنیدم، فرمود: «لا نورث ما ترکناه صدقه» ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم. هرچه از ما باقی مانده است، صدقه در راه الله است.

بی بی فاطمه گفت: آبا نشنیدید از رسول الله که گفت: رضای فاطمه، رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است. هر کس دوست بدارد دختر من، فاطمه، را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته است و هر کس به خشم آورد فاطمه را به تحقیق مرا به خشم آورده است؟.

گفتند: بلی، شنیدیم از رسول الله این کلمات را. آنگاه بی‌بی مظلومه فرمودند:

خدا و ملائکه را شاهد و گواه می‌گیرم که شما دو نفر، رضای خاطر مرا فراهم ننمودید؛ بلکه مرا به خشم آوردید. اگر پیغمبر را ملاقات نمودم، شکایت شما دو نفر را خواهم نمود.

ابی بکر از کلمات و بیانات بی‌بی دلتنگ و گریان شد و گفت: به خدا پناه می‌برم از سخط تو و سخط آن حضرت. آنگاه فاطمه با ناله فرمود: «والله لا دعون الله عليك»

ابی بکر با شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت و مردم اطرافش را گرفتند و دلداری‌اش دادند. گفت: وای بر شما! همه خوشحال به خانه‌های خود پهلوی عیال‌های خود می‌روید و مرا وامی گذارید.

«لا حاجة في بيعتکم اقيلوني بيعتي».

«هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا و اگذارید».

«لا حاجة في فيعتکم اقيوني بيعتي»

«هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا و اگذارید.»

به خدا قسم، میل ندارم بیعت من برگردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه (سلام الله عليها) انتهی...([[411]](#footnote-411)).

جواب ما:

این داستان چند دروغ دارد:

اول، کتاب امامه و سیاسیه را ابن قتیبه ننوشته است! ابن قتیبۀ دیگری نوشته است.

دوم، چرا ابوبکر عوض گریه و زاری حق فاطمه را نداد؟

سوم، داستان به این صورت دروغ است و راست این است که فاطمه از ابوبکر راضی شد و به این صورت بیهقی آن را نوشته است:

«روى البيهقي من طريق الشعبي أن أبا بكر عاد فاطمة فقال لها علي هذا أبو بكر يستأذن عليك قالت أتحب أن آذن له قال نعم فأذنت له فدخل عليها فترضاها حتى رضيت وهو وأن كان مرسلا فإسناده إلى الشعبي صحيح».

«بیهقی از طریق شعبی روایت کرده که ابوبکر به عیادت فاطمه رفت و علی به فاطمه گفت اینک ابوبکر به عیادت آمده او را اجازه ورود بدهم فرمود بله پس اذن ورود دارد و حضرت ابوبکر بر بالین فاطمه آمد و پس سعی در رضایت فاطمه کرد و فاطمه راضی شد و این روایت سندش صحیح است».

ادعای 338- فاطمه را شب دفن نمودند؛ چون از ابوبکر راضی نبود

چرا باید بی‌بی از ناکامی بنالد و بگوید: «صبت علی مصائب لوانها صبت علی الايام صرن لياليا».

«آن قدر مصیبت بر من ریخته شد که اگر بر روز ریخته می‌شد، تمام شب تار می‌گردید».

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه، بی‌بی مظلومۀ ناکام، عزیز کرده و محبوب رسول الله از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می‌نمود که «اللهم عجل وفاتي سريع». عاقبت هم وصیت کرد: جنازه مرا شبانه به خاک بسپارید و احدی از مخالفان مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شودند و نماز بر من بگذارند...([[412]](#footnote-412)).

جواب ما:

حضرت عایشه را هم درشب دفن نمودند. شب یا روز چه فرقی دارد. اما حرفی که از زبان فاطمه نوشته‌ای، دروغ است و همین حرف تو، دلیلی است بر عزیز بودن فاطمه که خلیفه می‌خواست در تشیع جنازه شرکت کند و علی اجازه نداد(البته به زعم تو).

فاطمه در دنیا زندگی خوبی داشت! و هیچ دلیلی برای گریه نداشت! از جمله نعمات او:

1- پدری مثل حضرت محمد داشت.

2- شوهری مثل علی داشت.

3- چند پسر و دختر قد و نیم قد داشت!.

4- مشکل رزق و کمبود روزی نداشت.

5- مشکل امنیت نداشت و از کسی خائف نبود.

6- بر عکس زنان آن زمان هوو نداشت!.

7- عزت و احترام داشت و به قول ما و شما، خلیفه به در خانه‌اش می‌آمد برای عذر خواهی. و به قول شما آن قدر احترام داشت که می‌دانست خلیفه می‌آید به نماز جنازه‌اش که گفته است خلیفه نداند تا برجنازه من حاضر شود!.

ادعای 339- شیعه، زن پیامبر را بدکاره نمی‌داند

سنی مناظره گر می‌گوید با توجه به این آیه:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ٢٦﴾ [النور: 26]

«زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز، شایسته زنانی بدین وصفند و زنان پاکیزه نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزۀ نیکو لایق زنانی همین گونه و این پاکان از سخنان و بهتانی که ناپاکان دربارۀ آنان می‌گویند، منزه هستند.»

شما حق ندارید به عایشه تهمت بدکاری بزنید.

داعی شیاد می‌گوید:ما به عایشه تهمت بدکاری نمی‌زنیم؛ زیرا این اهانت به رسول است.

و این گفته دروغ و تهمت است. و هر کس بین ما چنین کند، ملعون مرتد و واجب القتل است...([[413]](#footnote-413)).

جواب ما:

قبول دارم که این را داری راست می‌گویی؛ اما این روز‌ها شیعه‌ها در اینترنت تهمت بدکاری هم می‌زنند که علمای شما در تاریخ این را نگفته‌اند. البته تهمت خیانت و ارتداد و منافق بودن از تهمت فحشاء بدتر است.

ادعای 340- زن و شوهر بودن به معنای متقی بودن هردو نیست؛ پیامبر متقی بود و عایشه نبود

خلاصۀ حرفش این است که این آیه، این معنی را ندارد که زن و مرد در مدح و ذم مثل هم هستند و مثال آورده است: زن لوط و زن نوح و زن فرعون...([[414]](#footnote-414)).

جواب ما:

حرفت درست است اما یک اشتباه داری و آن این است که استمرار زندگی زناشویی فرد خوب با فرد بد امکان ندارد؛ چنان‌که بین نوح و زنش و لوط و همسرش و آسیه و شوهرش جدایی افتاد. اگر زن حضرت محمد نیز، چون زن لوط بود باید این جدایی اتفاق می‌افتاد.

ادعای 341- زن نوح و زن لوط به جهنم می‌روند و زن فرعون به بهشت می‌رود

در مورد عایشه هم چنین است...([[415]](#footnote-415)).

جواب ما:

درست است؛ اما رفتاری الله با آن‌ها در دنیا داشت دربارۀ عایشه تکرار نشد. اگر می‌گویی لوط، پیش الله عزیزتر بود تا پیامبر ما، آن حرفی دیگر است والا طبق سنت الهی باید زن نافرمان محمدص هم نابود می‌شد یا طلاق داده می‌شد. اما نشد؛ پس شما دروغ می‌گویید.

ادعای 342- خیانت آن دو زن، تمرّد از دستورات پیامبر وقت بود

اما معنای آیۀ شریفۀ سورۀ نور که شما له خود استشهاد می‌نمایید، چنین است: زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته‌اند و مردان نا پاک راغب به ایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک‌اند و مردان پاک به ایشان مایلند و این، معنی آیۀ اول سوره نور است که می‌فرماید:

﴿ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةٗ وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٣﴾ [النور: 3]

«زانی عروسی نمی‌کند مگر با زانیه یا مشرکه و زانیه عروسی نمی‌کند مگر با زانی یا مشرک و این‌ها بر مومنین حرامند».

خلاصه آیۀ شریفه، «الخبيثات للخبيثين» ابداً با مدعای شما مطابقت نمی‌نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

حرف داعی این است که این آیه مربوط به عروسی با زانیه است نه عروسی با متمرد. پس آن را برای دفاع از عایشه شاهد نیاورید؛ زیرا ما تهمت فاحشه بودن به عایشه نمی‌زنیم و او را پاک دامن می‌دانیم. البته متمرد و خائن بود...([[416]](#footnote-416)).

جواب ما:

در جواب این هرزه گو می‌گویم:

اول اینکه خبیث معنایش تنها زانی نیست و تو به خاطر رد دلایل ما معنی کلمۀ خبیث را کوچک کردی. بیا ببینیم در قران خبیث به چه معنی به کار رفته است:

﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمۡ أَجۡرٌ عَظِيمٞ١٧٩﴾ [آل عمران: 179]

﴿قُل لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ كَثۡرَةُ ٱلۡخَبِيثِۚ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ١٠٠﴾ [المائدة: 100]

﴿لِيَمِيزَ ٱللَّهُ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ وَيَجۡعَلَ ٱلۡخَبِيثَ بَعۡضَهُۥ عَلَىٰ بَعۡضٖ فَيَرۡكُمَهُۥ جَمِيعٗا فَيَجۡعَلَهُۥ فِي جَهَنَّمَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ٣٧﴾ [الأنفال: 37]

در همۀ این آیات، کلمه خبیث و طیب آمده است و هیچ عاقلی آن را به زانی و غیر زانی ترجمه نمی‌کند!.

دوم اینکه در خود آیۀ دوم که تو شاهد آوردی هم دلیلی علیه توست؛ زیرا در آیه آمده است:

﴿ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةٗ وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٣﴾ [النور: 3]

اگر عایشه را زانیه نمی‌دانید، مشرکه که می‌دانید!! باز باید بر اساس دستور این آیه رسول با او عروسی نمی‌کرد.

ادعای 343 - عایشه پیغمبر را آزار می‌داد.

چنان‌که امام غزالی در «احياء العلوم»([[417]](#footnote-417)) و کتاب «آداب النکاح»([[418]](#footnote-418)) چندین خبر در مذمت عایشه نقل نموده است؛ از جمله: مقابلۀ او با رسول الله و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در «کنز العمال»([[419]](#footnote-419)) و ابویعلی در «مسند» و ابو الشیخ در کتاب «امثال» آورده‌اند که ابی بکر به ملاقات دخترش عایشه رفت چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود. ابوبکر را به قضاوت طلبید و در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز می‌گفت؛ در ضمن، به آن حضرت عرض می‌کرد که در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن!!.

آن حرف اهانت آمیز چنان در ابوبکر مؤثر شد که سیلی سختی به صورت دخترش زد که خون بر جامه‌اش سر ازیر شد. و نیز، امام غزالی در همان باب «نکاح» و دیگران نقل نموده‌اند که ابی بکر به منزل دخترش وارد شد و فهمید که رسول الله از عایشه دلتنگ است. گفت: آنچه میان شما واقع شده است، بیان کنید تا من قضاوت نمایم. پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: تکلمين او أکلم. تو حرف می‌زنی یا من حرف بزنم. در جواب عرض کرد: بل تکلم ولا تقل الا حقا. شما حرف بزنید؛ اما نگویید مگر حرف حق و راست!.

و در جملۀ دیگری از کلامش به آن حضرت عرض کرد: «انت الذي تزعم انك نبي الله». «تویی آن کسی که گمان می‌کنی پیغمبر خدا هستی!».

آیا این جملات طعن به مقام نبوت نبود؟ مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمی‌دانست که چنین کلماتی به آن حضرت می‌گفت. و داعی شیاد نتیجه گرفته است که این آیه بر عایشه منطبق است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا٥٧﴾ [الأحزاب: 57]

«چرندیاتی گفته است مبنی بر اینکه عایشه زن نا آرامی بود...([[420]](#footnote-420))».

جواب ما:

جوابش یک کلمه است: اول، اگر عایشه ملعون بود، پس رسول الله نباید مصاحبش یک ملعون می‌بود و باید طلاقش می‌داد. آیا این توهین به پیامبر نیست که می‌گویید رسول الله با یک ملعون در یک بستر می‌خوابیدند.

دوم، زن و شوهر دعوا کنند و احمق‌ها باور کنند! یعنی زود آشتی می‌کنند

سوم، وقتی عایشه می‌گوید: ای مدعی پیامبری؛ یعنی، من تو را به پیامبری قبول ندارم؛ یعنی، کافرم. پس خود به خود مطلقه می‌شد.

در نتیجه یا شما دروغ می‌گویید یا پیامبر را متهم می‌کنید که زنی کافر را طلاق نداده است.

البته که شما دروغ می‌گویید.

ادعای 344- اگر با همۀ زنان پیامبر بد بودیم، چرا به سوده توهین نمی‌کنیم

می‌گوید: سوده از خانه بیرون نرفت؛ ما هم از او بد نمی‌گوییم.

چون ایشان از خانه بیرون نمی‌رفت...([[421]](#footnote-421)).

جواب ما:

رسول الله به طور مطلق، زنان را از بیرون رفتن منع نکردند. حالا اگر سوده بیشتر احتیاط کرده است دلیل بر بد بودن دیگری نیست. حضرت عایشه هم به بازار‌ها نرفته‌اند که تو عیب جویی می‌کنی. به حج رفتند تازه باز هم دروغ می‌گویی؛ شما شیعه‌ها یک کودک خود را به نام سوده نام گذاری نکرده‌اید! به نام هیچ یک از زمان پیامبر غیر از حضرت خدیجه نام گذاری نمی‌کنید. و منظور از زینب پیش شما دختر علی است نه زن پیامبر.

ادعای 345 - جنگ با علی بزرگترین گناه عایشه بود

عایشه هم زن متمرد آن حضرت بود که خلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلحه و زبیر را خورد (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی) و به بصره رفت. عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی بود، گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان او را کندند و بعد از یک تازیانۀ مفصل اخراجش نمودند. صد نفر از مردمان بی‌دفاع و بیچاره را به قتل رساندند. چنان‌که ابن اثیر و مسعودی و محمد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیره هم مفصل نوشته‌اند.

آنگاه سوار بر شتر عسکر نامی شد که با پوست پلنگ پوشانده بودند و مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) به میدان حاضر شد! و خون هزاران نفر به خاطر قیام ایشان ریخته شد.

آیا این لکۀ ننگی نبود که مردان از خدا بی‌خبر، زنان خود را در خانه‌ها و پشت پرده‌ها نشانده‌اند، اما زوجه و همسر رسول الله را با آن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند؟ آیا این عمل تمرّد امر خدا و رسول الله نبود...([[422]](#footnote-422)).

جواب ما:

اگر هم اشتباه بود، تو حق نداری اشتباه زن رسول الله را تا امروز در هر مجلسی بیان می‌کنی و تو عیبش را نمی‌پوشانی! آیا تو دلت برای ناموس رسول می‌سوزد؟! علی از تو داناتر بود یا نه؟ وقتی که او به قاتل هزاران نفر نازکتر از گل نگفت، تو کیستی که بعد از 1400 سال ول کن نیستی؟.

عایشه برای مصلحتی درست از خانه خارج شد؛ اما در کار اصلاح موفق نشد و این عیبی را متوجه ایشان نمی‌کند. در ضمن، زنان پیامبر صورت خود را می‌پوشاندند و درون کجاوه سفر می‌کردند؛ یعنی، پرده در پرده بود.

ادعای 346- فضایل علی قابل شماره نیست

چنان‌که امام احمد بن حنبل در «مسند» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و امام فخرازی در «تفسیر کبیر» و خطیب خوارزم در «مناقب» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[423]](#footnote-423)) و می‌رسید علی همدانی شافعی در «مودة القربی»([[424]](#footnote-424)) از خلیفۀ ثانی عمر بن الخطاب و حبرامت عبدالله بن عباس نقل می‌نمایند که رسول اکرم به علی فرمود:

«لو أن البحر مداد والرياض اقلام والانس کتاب والجن حساب ما احصو فضائلك يا بالحسن».

یعنی: «اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردند و بنی آدم، نویسنده و طایفۀ جن حساب کننده‌اش، باز هم نمی‌توانند شماره و احصا کنند فضایل تو را یا ابا الحسن (کنیۀ علی÷ بود)...([[425]](#footnote-425))».

جواب ما:

این حدیث، دروغ است چون درباره الله است.

این هم آیه:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا١٠٩﴾ [الكهف: 109]

یعنی: «بگو: اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شوند، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد؛ هر چند نظیرش را به مدد[آن] بیاوریم.»

خب، این علی پرستان، فضایل علی را با فضایل الله برابر و حتی بیشتر دانسته‌اند! در فضایل علی حدیث داریم؛ مثل آن را برای عمر داریم و بیشتر از آن را برای ابوبکر داریم.

می‌گوید:

دوستی علی نشانۀ ایمان و دشمنی او نشانۀ کفر و نفاق می‌باشد

پیامبر فرمود: «ان الله قد عهد الی من خرج علی علی فهو کافر في النار».

«خداوند عهد نمود با من که بدانید هر کس خروج بر علی÷ بنماید، کافر است و جایگاه او در آتش می‌باشد...([[426]](#footnote-426))».

جواب ما:

این حرفی دروغ است؛ زیرا ثابت شده است که طلحه و زبیر و عایشه بهشتی هستند. گفتم: فضایل علی را بدون غلو قبول داریم. گفتم:آنچه دربارۀ علی در احادیث صحیح آمده است، قبول داریم. اما دروغهای تو و ابن ابی الحدید را قبول نداریم.

ادعای 347- کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبر خودتان نیست؟ پس چرا اعتراض به شیعیان می‌نمایید؟ آیا خون‌های مؤمنین پاک چون عثمان بن حنیف از صحابه پاک رسول الله و قتل بیش از صد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی‌سلاح که اهل جنگ نبودند و چهل نفر از آن‌ها در مسجد کشته شدند، به گردن مسبب جنگ نبود؟ علامۀ مسعودی در «مروج الذهب»([[427]](#footnote-427)) نوشته است:

«فقتل منهم سبعون رجلا غير من جرح وخمسون من السبعين ضربت رقابهم صبرا من بعد الاسر وهؤلاء اول من قتلوا ظلماً في الاسلام».

«(غیر از آنچه مجروح نمودند) هفتاد نفر از خزانه دارهای بی‌سلاح، حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را با زجر گردن زدند و کشتند و این جماعت اولین کشته شدگان بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند».

جواب ما:

اگر این طور است، پس خون آن‌ها به گردن علی هم بود؛ زیرا ایشان قاتلان آن مظلومان را مجازات نفرمودند در حالی که قدرت هم داشت.

ادعای 348- اصحاب چون ستارگانند از هر کدام که پیروی کنید، هدایت یافته‌اید. دروغ است

باز سنی دست پرورده می‌گوید:

فرمایش‌های شما صحیح است. ام المؤمنین عایشهل بشر بود و معصوم هم نبود. البته فریب خورده است و خطایی از او سرزد. از روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورد؛ اما بعد توبه نمود و خداوند هم از او گذشت.

داعی می‌گوید: اول اقرار نمودید که کبار صحابه خطا کار و فریبنده بودند و حال آنکه از حاضران تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند. پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه می‌گفتید: «هریک مانند ستاره‌ای هستند که اقتدای به آن‌ها اسباب هدایت می‌شود» به خودی خود باطل می‌گردد...([[428]](#footnote-428)). اگر سنی‌ها اصحاب را معصوم نمی‌دانند، پس نگویند: این حدیث را.

جواب ما:

نه، این حرف را، ما هم قبول نداریم. خودت از زبان ما می‌گویی و خودت جواب می‌دهی و شیعۀ بیچاره را فریب می‌دهی. ما می‌گوییم که جنگ جمل ناخواسته بود و طرفین، کنترل از دستشان خارج شد. ما کی گفتیم: عایشه فریب طلحه و زبیر را خورد؟

و تکرار می‌کنیم که ما هرگز نمی‌گوییم:

«اصحاب چون ستارگانند از هر کدام از آن‌ها پیروی کنید، هدایت یافته‌اید». این حدیث درست نیست.

ادعای 349- عایشه اجازه نداد امام حسن در جوار پیغمبر دفن شود

آنچه مسلم است، این است که ام المؤمنین عایشه ذاتاً آرام نبود و حرکات بچگانه‌ای داشت که هر یک موجب فساد در تاریخ زندگی او گردید.

ادعا کرده است که او اجازه نداد که حسن را در کنار قبر جدش دفن کنند...([[429]](#footnote-429)).

جواب ما:

اول، داستانی که آوردی دروغ است!.

دوم، اتاق عایشه که قبرستان نبود، سه نفر دفن شده بودند؛ شاید دیگر جا نداشت. و حتما جا نداشت، چون خود ایشان نیز در بقیع دفن شدند نه در اتاق خود

ادعای 350- سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین علی...([[430]](#footnote-430)).

جواب ما:

عجب دروغی گفتی! آیا این را بخاری نوشته است یا در صحیح مسلم است؟!.

ادعای 351- کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان

نقل نموده‌اند: عایشه وصیت نمود که مرا پهلوی پیغمبر دفن ننمایید؛ زیرا خود می‌دانم چه حوادثی بعد از آن حضرت ایجاد کردم. چنان‌که حاکم در «مستدرک» و ابن قتیبه در «معارف» و محمد بن یوسف زرندی در کتاب «اعلام بسيره النبی» و ابن البیع نیشابوری و دیگران نقل نموده‌اند که عایشه به عبدالله زبیر وصیت کرد: «ادفنوني مع اخواتي بالبقيع فاني قد احدث اموراٌ بعده».

«دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع؛ زیرا من بعد از رسول اللهص اموری ایجاد نمودم...([[431]](#footnote-431))».

جواب ما:

اگر این طور است که می‌گویی، این خود دلیل است بر اینکه عایشه از اینکه در جنگ جمل نقشی ایفاء کرد، پشیمان بود و پشیمانی هم توبه است. پس الله توبۀ او را می‌پذیرد. وقتی الله می‌پذیرد، علی هم به عایشه چیزی نگفت، تو چه کاره‌ای؟.

و بدان علی نیز، گفت: ای کاش 20 سال پیش می‌مُردم و امروز جسد بر خاک افتادۀ طلحه را نمی‌دیدم.

ما پایه‌های دین خود را براحادیث صحیح بنا نهاده‌ایم. در احادیث صحیح آمده است: عایشه، زن رسول الله، در بهشت است. حالا باز زن لوط یادش می‌آید! چند دفعه بگویم که زن لوط را الله، زود عذاب کرد و زن محمد تا آخرین روز زندگی پیامبر در خانۀ ایشان بود. و حتی بعد از مرگ پیامبر تا آخرین روز حیات در خانه پیامبر بود

ادعای 352- ام سلمه شاهد است بر فضایل علی...([[432]](#footnote-432))

جواب ما:

من کی گفته‌ام که سلمه شاهد نیست؟!.

اما می‌گوید ابن ابی الحدید گفته است. آخر ما چرا باید پیرو یک معتزلی شیعه غالی باشیم؟! ما هم شاهدیم بر فضایل علی؛ اما شاهد بر غلو شما نیستیم.

ادعای 353- اختلافت در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آن‌هاست

ابوبکر را شورایی محدود انتخاب کرد.

عمر را ابوبکر انتخاب کرد نه شورا.

عثمان را شورای 6 نفرۀ منتخبِ عمر انتخاب کرد. این روش‌های مختلف دلیل بر باطل بودن ادعاهای سنی‌هاست.

دوم، از کجا و به چه دلیل می‌فرمایید: خلیفۀ اول که به اجماع معین شد، حق دارد خلیفۀ بعدی را معین نماید. آیا چنین دستوری از پیغمبر رسیده است؟ قطعاً جواب منفی است.

سوم، می‌گویید: خلیفه اول که به اجماع معین شد! در تعیین خلفای بعدی، دیگر احتیاج به اجماع نمی‌باشد؛ همان خلیفۀ منصوب از جانب خلق، حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت می‌کند؟!.

پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر خلاف رویۀ ابی بکر تعیین خلیفه را به شورا (دیکتاتوری) واگذار کرد؟ آن هم چه شورایی! شورایی که در هیچ جای عالم (حتی درمیان ملل وحشی) پیدا نمی‌شود! عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قول و رأی اکثر آن‌ها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر خود معین نمود.

و جای تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین: ابی بکر و عمر و عثمان و علی) به چهار حالت عمل شده است! کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل بود و... آیا تمام طرق دلخواه حق بود؟ تصدیق نمایید که شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید...([[433]](#footnote-433)).

جواب ما:

چون پیامبر، روشی را برای تعیین جانشین معلوم نکردند، پس خلیفه بر حسب اوضاع انتخاب می‌شود و این قانون ثابتی ندارد. البته چند شرط وجود دارد: باید اعلم انتخاب شود و از طریق شورا باشد.

ابوبکر، عمر را پیشنهاد کرد و مردم رای دادند و و عثمان هم همین طور. علی هم، شورای 6 نفره را پذیرفت. پس اعتراض شما به کیست؟.

یادت نرود که ابوبکر و عمر ارتش نداشتند. اگر مردم نمی‌خواستند، عمر خلیفه نمی‌شد. ما صد بار به این مرد گفتیم که دربارۀ جانشینی پیامبر و روش انتخاب رهبر، دستوری در اسلام نداریم! البته شور و مشورت داریم و آن را به عنوان یک اصل می‌پذیریم. لذا به مصلحت هر زمانی، انتخاب صورت می‌گیرد! به چهار طریق انتخاب رهبر کردند. 40 طریق هم می‌تواند باشد. چرا می‌گویی که باید یک روش باشد؟ در حالی که درباره انتخاب رهبر، دستوری با جزئیات از پیامبر نداریم.

بعد شورایی که علی قبول کرد را لایق ملل وحشی هم نمی‌دانی که این توهین به علی هم هست و بعد در ایران امروز شورای آزاد وجود ندارد رهبر مجلس خبرگان و شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و اونها رهبر و مجلس شورا را.... این روش البته لایق ملل وحشی است!!.

ادعای 354- چرا ابوبکر حق انتخاب جانشین را داشت و پیامبر نداشت

اگر چنین حقی را برای خلیفۀ ثابت الامر (به عقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و می‌گویید: وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نص او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت می‌کند. چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوه که‌هادی بشر بود، ساقط نمودید...([[434]](#footnote-434)).

جواب ما:

ما این امر را از ایشان ساقط ننمودیم. ایشان خودشان جانشینی انتخاب نکردند. کسی نمی‌توانست این حق را از ایشان ساقط کند؛ چون هم نبی بودند و هم پادشاهی قدرتمند. اما انتخاب نکردند چون منتخب نبی باید با وحی در تماس باشد.

پس ابوبکر اگر خلیفه انتخاب کند، آن خلیفه مقدس نمی‌شود؛ پیامبر اگر انتخاب کند، مقدس است؛ یعنی، اگر فرمان اشتباهی داد، کسی نمی‌تواند اعتراض کند؛ چون امیری است متصل به پیامبر و پیامبر متصل به وحی.

اما این امیر معصوم نیست؛ اگر خطا کند، خطایش قانون می‌شود و دین ناقص. اما خطای منتخب ابوبکر قانون نمی‌شود و به دین لطمه نمی‌خورد.

ادعای 355- این ظلم بود که در شورای 6 نفره، علی زیر دست عبدالرحمن بن عوف بود

خلیفه عمر خلاف دستور پیغمبر، علی را در شورا می‌گذارد تحت امر و فرمان عبدالرحمن؟!.

آیا می‌شود به آن دستگاه بدبین نشد؟ آن همه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آن‌ها را در امر خلافت ساقط نمود، بس نبود؛ در خود شوری هم ظلمی فاحش بر علی وارد آوردند و اهانت بزرگی به آن حضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبدالرحمن قرار دادند؟!...([[435]](#footnote-435)).

جواب ما:

می‌گوییم: خود علی حکمیت او را قبول کرد و اجباری در قبول این حکمیت نداشت. حالا که علی هم شورای عمر را قبول کرد، هم قاضی و امیری که عمر را تعیین کرده بود، پذیرفت. این یقه دریدن تو بعد از قرن‌ها! خنده آور است البته اگر نیک بنگریم!.

می‌گویی ناخواسته پذیرفت! یا مجبور بود! علی که غیب می‌دانست!! اگر غیب هم نمی‌دانست باید درک می‌کرد که توطئه است! و شرکت در آن نه فقط فایده ندارد بلکه به دستور عمر مشروعیت می‌دهد!.

چرا علی این حقیقت پیش پا افتاده را درک نکرد؟! جواب ما این است که فرض تو غلط است. علی احتمال می‌داد که خلیفه شود. علی، عبدالرحمن را مردی مغرض نمی‌دانست! لذا حکمیت او را پذیرفت!.

در همین کشوری که پیشاور یک شهر آن است، هر آدمی می‌داند که قاضیِ مغرض نباید به محکمه برود. سال‌ها پیش در همین کشور، مردی به نام چوهدری فضل اللهی کشته شد! پسرش رفت به کلانتری که پدرم را نخست وزیر کشته است! کلانتر به رییس خود و رییس او به رییس بالاتر تلفن کرد تا به نخست وزیر خبر رسید که مردی می‌خواهد علیه شما شکایت نامه بنویسد!.

بوتو سرمست از بادۀ قدرت گفت: بگذارید بنویسد؛ قاضی که از خودم است! و پسر چوهدری شکایت را نوشت! و کلانتر در دفتر شکایت ثبت کرد. شاکی شماره را گرفت اما عوض آنکه به دادگاه برود به خانه خود رفت؛ چون می‌دانست که قاضی کیست. پس صبر کرد تا بوتو سرنگون و قاضی‌اش برکنار شد. آن وقت شکایت کرد و شمارۀ ثبت را نشان داد و دمار از روزگار بوتو برآمد! و اعدام شد.

مقصود اینکه گردن نهادن علی به حکمیت کسی که به قول داعی مغرض بود، کار عجیب و دور از عقل و بچگانه‌ای است و علی از این کارها مبراست!.

ادعای 356- علی را خدا انتخاب کرد، ابوبکر را خلق

سنی مناظره گر می‌گوید: در اخبار ما هم هست که پیغمبر فرمود: ابی بکر خلیفۀ من است. داعی شیاد جواب می‌دهد: مثل دلایل شب‌های قبل که بر بطلان آن‌ها احادیثی ذکر نمودیم، امشب هم شما را بلاجواب نمی‌گذاریم. شیخ مجد الدین فیروز آبادی، صاحب «قاموس اللغه» در کتاب «سفر السعاده» می‌گوید: «ان ماورد في فضائل ابي بکر فهی من المفتريات التي يشهد بديعة العقل بکذبها».

«آنچه در فضایل ابی بکر نقل گردید؛ از مفتریاتی([[436]](#footnote-436)) است که عقل گواهی به دروغ آن‌ها می‌دهد...([[437]](#footnote-437))».

جواب ما:

ما هرگز این حدیث را قبول نداریم. ما نمی‌گوییم که رسول اللهص ابوبکر را جانشین خود نمودند. اما شما که علی را بر گزیدۀ الله می‌دانید و معصوم، برای این حرف خود یک دلیل از قرآن بیاورید تا ما قبول کنیم. وقتی ما از آن‌ها دلیل قرآنی می‌خواهیم، این مردمان لجوج سریع می‌گویند: مگر هر چیزی در قرآن نوشته شده است؟! شما بگویید که در کجای قرآن نوشته است: نماز ظهر 4 رکعت است!.

این سفسطه بازی بی‌پایان، تنها کارمندان آموزش پروش تهران را ساکت می‌کند که از ترس قطع حقوق، قبول می‌کنند وگرنه قلب آن‌ها هم، ساکت نمی‌شود!.

درباره نماز و حتی وضو صدها آیه داریم؛ اما دربارۀ علی یکی هم نداریم. وانگهی اگر قرار است در قرآن هرچیزی نباشد، پس چرا شما 500 آیه قرآن درباره علی می‌دانید! البته با کمک اشاره و تاویل و بکمک جادو و جمبل و علم ابجد و اعداد!!.

# **علی نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان با رأی گروه بزرگتری ازمسلمانان خلیفه شد…**([[438]](#footnote-438)).

جواب دیگر ما:

دلیل نزدیک بودنش به اجماع، جنگ‌های داخلی است! و دیگر اینکه حکم ایشان در شام هیچ ارزشی نداشت! بله، خلافت علی در مقایسه با خلافت عمر به اجماع نزدیکتر بود؛ چون ایشان نمی‌توانست یک مامور دون پایه را در شام عوض کند، اما عمر می‌توانست حاکم‌ها را به یک قلم عوض کند یا فوراً به دارالخلافه بخواهد!.

حالا معنی نزدیک‌تر بودن به اجماع را دانستید یا نه!.

ادعای 357- علی از لحاظ نسب، بر سه خلیفه قبل از خود برتری داشت و از نور بود

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی داشت و به همین جهت، متمایز از سایر خلفاء بود، آن است که آن‌ها خلفای منصوب از جانب جمعیتی از خلق بودند اما علی، خلیفۀ منصوب از جانب خدا و پیغمبر بود. بدیهی است تعیین شدۀ خدا و پیغمبر حقاً ممتاز از تعیین شدۀ خلق است. هر عاقلی می‌داند که خلیفۀ منصوب با خلیفه غیر منصوب فرق بسیار دارد.

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشرف علمای شماست در چند جا از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است: قول به تفضیل امیر المؤمنین علی، قولی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین به آن قائل بوده‌اند و شیوخ بغداد نیز، تصدیق به این معنی نموده‌اند. می‌گوید: علی را خدا تعیین کرد و علی از همۀ امت عالم‌تر بود...([[439]](#footnote-439)).

جواب ما:

فضیلت‌های علی را ما هم قبول داریم. او را جزو عشره مبشره و چهار صحابه اول می‌دانیم اما دروغ‌های شما را که می‌گویید: الله او را تعیین کرد، معصوم بود و ابوبکر و عمر دشمنش بودند، قبول نداریم!.

ادعای 358- علی از نور خلق شد

حدیث‌های دروغین نقل کرده است که علی و محمد در 1400 سال قبل از خلقت آدم، نوری در نزد الله بودند! آدم که خلق شد، الله این نور (دو نفره!) را در صلب آدم قرار داد!.

جواب ما:

این خزعبلات است؛ حدیث نیست! و کسانی گفته‌اند که صوفی و مشرک و بد مذهب بوده‌اند!.

این مرد نمی‌داند که دوران پادشاهی سلسله ساسانیان گذشته است و نسب برای انسان فایده‌ای ندارد! به خاطر نسب نمی‌توان گفت که فلانی، جانشین پیامبر است!.

الله انسان را از طین خلق کرد و این هم آیه:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ١٢﴾ [المؤمنون: 12]

پس علی را انسان نمی‌دانید و ما حق دارم که بگوییم: شما علی را اله می‌دانید!.

اما ما غیر از الله، اله نداریم.

«لا إله إلا الله»

ادعای 359- در پدران علی تا حضرت آدم کسی مشرک نبود

آباء و اجداد آن حضرت خلاف دیگران تا آدم ابو البشر همگی موحد و خدا پرست بودند و آن نور پاک در صلب و رحم ناپاکی قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبود ـ بعد با فاصله 50 نسل علی را رسانده است به آدم ابو البشر ـ...([[440]](#footnote-440)).

جواب ما:

اول، این دروغ است که پدر علی ابی طالب مشرک بود و بر شرک مرد.

دوم، او گمان می‌کند بین حضرت آدم و حضرت علی 50 نسل فاصله بود که این حماقت است و این را از کتب تحریف شدۀ انجیل و تورات نقل کرده است در حالی که خبر ندارد، این روزها کوس رسوایی این نوشته‌ها در هر کوی و برزنِ عالم زده شده! و در اسلام کسی نمی‌تواند اینگونه شجره نامه‌های تقبلی پیدا کند مگر در بین شیعه‌ها!

اگر ما بین علی و آدم 50 نسل فاصله بگذاریم! یعنی، بین علی و آدم 18 قرن فاصله بود که این یک دروغ آشکار و خلاف کشفیات تاریخی است!.

سوم، به فرض که کسی در پدرانش مشرک نداشته باشد، این دلیل نمی‌شود که آن آدم را رهبر کنیم و برتر بدانیم! کی این را دلیل ساخته!؟.

چهارم، پدر حضرت ابراهیم که مشرک بود؛ آزر را می‌گوییم! پس چرا می‌گویی در بین پدرانش کسی مشرک نبود.

ادعای 360- آزر،پدر ابراهیم نبود؛ عمویش بود

آزر، عموی او بود؛ زیرا در لسان عرب عمو را هم پدر می‌گویند.

حتی در آیات قرآن نظایری دارد که در عرف نیز، معمول است؛ از جمله: آیه 127 از سورۀ بقره که شاهد بر عرض دعا نیز، هست که سوال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده است که می‌فرماید:

﴿أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِيۖ قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ١٣٣﴾ [البقرة: 133]

مقصود از این آیۀ شریفه، کلمۀ اسماعیل است برای آنکه به شهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب، اسحق است و اسماعیل عموی یعقوب است نه پدر او، اما در قرآن بر اساس قاعدۀ عرف، عمّ را أب خطاب می‌کردند او را پدر می‌خواندند. فرزندان یعقوب در عرف، عمو را پدر می‌خواندند؛ لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند. خداوند هم در قرآن همان سوال و جواب را ذکر فرموده است.

جناب یعقوب به فرزندان خود گفت: شما پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟. گفتند: خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق را که معبود یگانه است...([[441]](#footnote-441)).

جواب ما:

قرآن به صراحت می‌گوید که آزر،پدر ابراهیم، مشرک بود و این داعی می‌گوید: خیر! سفسطه را تو ببین!.

آیا پسران یعقوب در مجالس می‌گفتند: ما دو پدر داریم؟ یا برای تمایز بین اسماعیل و اسحاق می‌گفتند:اسحاق پدر ماست و اسماعیل هم پدر ماست؟! یا می‌گفتند: عموی ماست.

پس ای داعی، اگر عمو را پدر خطاب می‌کردند، منظور از لفظ «عم» در زبان عربی کیست!؟ چرا این زبان واژه عمو دارد؟! ما هرگز نمی‌گوییم حسن یا حسین بن عقیل! می‌گوییم: حسین بن علی!.

اما منظور آیه:

واضح است که صحبت از اجدادست! و این جا معنی «اَب» به معنی نیاکان است نه به معنی پدر حقیقی!.

ادعای 361- آیه از قرآن که پدران علی کافر و مشرک نبودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و اجداد پیغمبر مشرک و کافر وجود نداشت: آیۀ 219 از سوره شعراء است که می‌فرماید:

﴿وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ٢١٩﴾ [الشعراء: 219]

شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ينابيع الموده»([[442]](#footnote-442)) و دیگر علمای شما دربارۀ آیۀ شریفه از ابن عباس حبرامت و مفسر قرآن مجید روایت نموده‌اند:

«تقلبه من اصلا ب الموحدين نبي الی نبي حتی اخرجه من صلب ابيه من نکاح غير سفاح من لدن آدم »

«می گردانید پیغمبر را از اصلاب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه به زنا...»([[443]](#footnote-443)).

جواب ما:

خب، بعد از 1200 سال، آقای سلیمان بلخی در قندوز افغانستان از ابن عباس روایت کرده است! از کجا روایت کرده؟! بله پیامبر فرمود که تمام پدرانم موحد بودند!؟.

حالا فهمیدیم که آدم می‌تواند در عین موحد بودن، متولی کعبه‌ای هم باشد که مملو از بت‌های ریز و درشت است؛ منظورم عبدالمطلب است.

حالا فهمیدم که آدم می‌تواند موحد باشد و به بهشت برود، اما به پیامبر زمان خود ایمان نداشته باشد!! زیرا عبدالمطلب به دین عیسی که دین بر حق زمانه بود، ایمان نداشت! موسی را هم قبول نداشت! باز این مرد او را مسلمان می‌داند!.

ادعای 362- وابو طالب مسلمان بود!

بیشتر محققان و علمای منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید، جلال الدین سیوطی، ابو القاسم بلخی، ابو جعفر اسکافی و اساتید آن‌ها از معتزله و می‌رسید علی همدانی،فقیه شافعی، و... به اتفاق قائل به اسلام جناب ابو طالب هستند.

جواب ما:

به به از این علمای منصف!!! حالا فهمیدم که این اشخاص چه کسانی هستند، اهل سنت اختلاف ندارند که ابی طالب بر کفر بود! و این سنی‌های نامحترمی که در سراسر کتاب شب‌های پیشاور و دیگر کتاب‌های شیعه از آن‌ها سند می‌آورند و آن‌ها را به عنوان مشهور‌ترین علمای سنی ـ برای فریب ساده لوحان شیعه ـ معرفی می‌کنند، حرفی می‌زنند که ابداً سند ندارد؛ زیرا حدیث مردن ابوطالب بر کفر را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

در حیرتم از این مرد که هر حدیث را مخالف عقیدۀ خود دید به دنبال سندش می‌رود تا ثابت کند که سند آن باطل است. اما اگر حدیث را به نفع خود دید، دنبال سند و دلیل نمی‌گردد و نمی‌گوید ای سلیمان بلخی! ای ابن ابی الحدید! از کجا می‌گویید؟

خب، پیامبر بعد از آنکه به مدینه رفت، چرا نگفت: ابی طالب، مسلمان مُرد و به خاطر کمک به من اسلامش را آشکار نکرد. چرا این راز را بعد از هزار سال سلیمان بلخی کشف کرد و پیامبر از آن بی‌خبر بود!.

ادعای 363- اختلاف در ایمان ابیطالب

حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت، اقوالشان سندیت و اجماعشان حُجّیـَت دارد؛ چون عدیل القرانند...([[444]](#footnote-444)).

علاوه بر اجماع جمهور علمای شیعه، بعضی از شیوخ علمای شما (معتزله)، مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده‌اند که ابو طالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت، آن بود که بتواند پیغمبر را کاملا یاری نماید – و مخالفان به احترام مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.

می‌گوید: حدیثی که می‌گوید ابو طالب در سطح بالای جهنم است دروغ و جعلی است!.

جواب ما:

اجماع شیعه پشیزی ارزش ندارد. اجماع شیعه می‌گوید: زن پیامبر ما، خائن بود!! اجماع شیعه می‌گوید: قبر پرستی خوب است! ابوبکر بد است!.

ادعای 364- مغیرة بن شعبه، زناکار بود

و عجب‌تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث ضحضاح هم یک نفر فاسق و فاجر و اعداء عدو مولانا امیر المؤمنین مغیرة بن شعبه بود که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»([[445]](#footnote-445)) و مسعودی در «مروح الذهب» و دیگران می‌نویسند: مغیره در بصره زنا کرد. روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند، سه نفر شهادت دادند و چهارمی که آمد، شهادت بدهد او را کلمه‌ای تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود. آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند؟!.

یک چنین فاسق فاجر و زانی و شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان بود که این حدیث را از بغض و کینۀ امیرالمؤمنین و خوش آیند معاویه جعل نمود...([[446]](#footnote-446)).

جواب ما:

اول، شیخ الاسلام ابن تیمیه، مسلمانان را از کتاب مسعودی بر حذر داشت و آن را باطل می‌داند.

دوم، این شخص به قول تو زانی،فاجر و شراب خوار، یار پیامبر بود نه دوست معاویه. پس تو در اصل به پیامبر ایراد می‌گیری!.

سوم، دلیل دشمنی تو با او این است که او مجاهد بزرگی بود و دشمنی علی بهانه است!.

چهارم، زنا ثابت نشد؛ چون 4 شاهد نبود. الله را ملامت کن که چرا 3 نفر شاهد نخواسته و چهار نفر خواسته است!.

ششم، آن سه نفر شاهد به جرم تهمت، شلاق نوش جان کردند!.

و این حدیث هر چقدر که مخالفت کنی، صحیح است!.

حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِى عُمَرَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ يَقُولُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَنْصُرُكَ فَهَلْ نَفَعَهُ ذَلِكَ قَالَ «نَعَمْ وَجَدْتُهُ فِى غَمَرَاتٍ مِنَ النَّارِ فَأَخْرَجْتُهُ إِلَى ضَحْضَاحٍ».

و حدیث دوم این است:

وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا لَيْثٌ عَنِ ابْنِ الْهَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِص ذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ أَبُو طَالِبٍ فَقَالَ «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُجْعَلُ فِى ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ يَغْلِى مِنْهُ دِمَاغُهُ».

خلاصه معنی اینکه عباس از رسول الله پرسید ای رسول الله ابوطالب بسیار تو را یاری کرد این در آخرت برایش فایده دارد فرمود بله دیدمش که روز قیامت در آتش جهنم غوطه می‌خورد و شفاعتم او را بر سر آتش آورد و ابوصالب تا دوغوزک پا در آتش است با این وجود بخار آتش از دماغش بیرون میاید او کما قالص.

خواننده گرامی:

سند حدیث را هم در بخاری دیدم و هم در مسلم که یک راوی، برادر ابوطالب؛ یعنی، حضرت عباس است

و یکی حضرت ابی سعید الخدری است. اصلاً اسم مغیرة بن شعبه نیست. پس چرا داعی نام او را ذکر کرده است؟ چرا وقتی که در نقش سنی بازی می‌کند، حدیث بخاری و مسلم را ضعیف می‌داند و دلیل ضعیف بودن را وجود راوی، مغیرة بن شعبه، می‌داند در حالی که اصلا ذکری از مغیرة بن شعبه در روایت نیست!!.

پس چرا داعی چنین می‌کند؟ چون شیعه یک استراتژی دارد. روش شیعه‌ها این است:

دروغ بگو! باز هم بگو! اگر باور کردند که خوب است اگر رسوا شدی، باز هم دروغ بگو... .

ادعای 365- ابوطالب سرپرست پیامبر بود؛ پس مسلمان است

می‌گوید: رسول اکرم فرمود: «انا وکافل اليتيم کهاتين في الجنة».

دو انگشت مبارک را به هم چسباند و فرمود: «من و کفالت کنندۀ یتیم مانند این دو انگشت (که به هم چسبیده‌اند) در بهشت هستیم».

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در شرح نهج البلاغه([[447]](#footnote-447)) نقل نموده است و بدیهی است مراد از فرمایش آن حضرت هر کافلِ یتیمی نیست؛ زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر و حتی لا ابالی و بی‌دین و مستحق آتش می‌باشند.

پس مراد آن حضرت، جناب ابو طالب و جد بزرگوارش جناب عبد المطلب بود که کفیل پیغمبر خاتم بودند و آن حضرت در مکه معروف بودند به یتیم ابو طالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر از سن هشت سالگی بر عهدۀ آن جناب قرار گرفت.

خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) به طرق مختلفی نقل نموده‌اند و بعضی به این طریق آورده‌اند که آن حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و به این عبارت مرا بشارت داد:

«ان الله حرم علی النار صلبا انزلك وبطنا حملك وثديا از ضعك وحجراً کفلك».

«خداوند حرام کرده است بر آتش، پشت و شکمی که تو را آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که تو را شیر داده و و خانه‌ای که تو را کفالت نموده است».

می‌رسید علی همدانی در «مودة القربی» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ينابيع المودة» و قاضی شوکانی در حدیث قدسی، این قسم روایت نموده‌اند که رسول اکرم فرمود: جبرئیل برمن نازل شد و گفت: ان الله يقرئك السلام ويقول اني حرمت النار علی صلب انزلك وبطن حملك وحجر کفلك...([[448]](#footnote-448)).

جواب ما:

شوکانی هرگز این را روایت نکرده است. چرا پیامبر در مدینه به اشاره صحبت کرده است؟ واضح می‌گفت که ابوطالب به خاطر سر پرستی من جنتی است! چرا همۀ دین شما احتیاج به تفسیر و تاویل آیات و حرف‌های پیامبر دارد؟!.

می‌گوید:از سبط ابن جوزی شیعه و سلیمان بلخی دلیل و روایت آورده است بر ایمان ابی طالب و از شخصی به نام اصح بن نباته نقل کرده است که علی گفته: نه پدرم و نه پدر بزرگم صنمی را نپرستیدند!.

جواب ما:

ما که این حدیث را در کتب خود ندیده‌ایم!.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: ابوطالب، سنی است...([[449]](#footnote-449)).

جواب ما:

بفرما این هم دلیلی دیگر بر شیعه بودن ابن ابی‌الحدید که در مدح کافری شعر می‌گوید و در مدح ابوبکر و عمر یک کلمه هم نمی‌گوید و ای کاش نگوید؛ چون فحش هم می‌دهد! باز داعی می‌گوید: او شیعه بود. ابوطالب شاعر نبود و شعری هم که در کتاب ابن ابی الحدید است، سرودۀ خودش است که به نام ابوطالب چاپ کرده است. یک بیتش این است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا شاهد الله علی فاشهد |  | اني علی ابن النبی احمد |

ای گواهان الله، شاهد باشید که من بر دین محمدم.

اگر ابی طالب بر دین محمد بود، حتماً سلیمان بلخی حدیثی پیدا می‌کرد تا از زبان پیامبر بگوید! این بار یادتان رفت که حدیثی از پیامبر در این باره جعل کنید؛ یعنی، از زبان ما سنی‌ها جعل کنید!ز

ادعای 366- در لحظۀ مرگ ابو طالب لا اله الله گفت...([[450]](#footnote-450)).

سید محمد برزنجی رسولی روایت می‌کند که ابو طالب وقت مرگ لا إله إلا الله گفت! و اضافه می‌کند که دو دقیقه جلوتر به ابوجهل گفت: من کافری هستم مثل تو.

جواب ما:

رسول برزنجی آخر کیست؟ کجایی است؟ کی او را قبول دارد؟ حرفش در مقابل حرف بخاری و مسلم چه اعتباری دارد؟.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جای که عقاب پر بریزد |  | از پشه لاغری چه خیزد |

ادعای 367- ابو طالب، اسلام خود را پنهان کرد تا رسول را یاری نماید...([[451]](#footnote-451)).

با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی‌هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل پیغمبر بود، وقتی دید آن حضرت خلاف دین او دین تازه‌ای آورده است؛ علی القاعده (با تعصبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی علیه او قیام نماید و آن حضرت را تهدید کند و از آن دین منع کند و اگر نپذیرفت چون به طریق استمداد آمده بود و خلاف عقیدۀ او دعوی نبوت داشت، امر به حبس آن حضرت نماید یا دست کم طردش کند و قول مساعدت به او ندهد تا از قیام به آن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم همکیشان خود را راضی نماید؛ همان قسمی که آزر، برادرزادۀ خود، ابراهیم، را طرد نمود.

جواب ما:

اول، اگر ابی طالب بر دین مشرکان نبود، چرا مشرکان ملا حظۀ او را کردند و او و محمد را با یک چشم نمی‌نگریستند؟.

دوم، هر کس می‌داند که عرب دورۀ جاهلیت سخت به قوانین قبیله‌ای پایبند بودند! حضرت محمد وقتی که بعد از مرگ ابی طالب به طائف رفت و از آن جا رانده شد و به مکه برگشت و از یکی از کفار مکه پناه خواست، او هم با 10 فرزندش با شمشیر برهنه آمد و گفت: محمد در پناه من است. حالا استدلال کن که او هم مسلمان بود؟

ادعای 368- دلیل مسلمانی ابوطالب این است که مانند عموی حضرت ابراهیم نبود

رفتار آزر (پدر ابراهیم) را با ابوطالب مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که چون ابوطالب مثل آزر عمل نکرد، پس مسلمان بود!...([[452]](#footnote-452)).

جواب ما:

آیا رفتار مختلف دو کافر دلیل بر این است که یکی مسلمان است؟! در زمانۀ ما هم یک مسیحی، پوست مسلمان را می‌کند و یک مسیحی دیگر، مفت و مجانی و شب روز به مسلمانان خدمت می‌کند!.

اما این، دلیل نمی‌شود که بگوییم: چون دومی مثل اولی نیست، پس مسلمان است!

از قیاسش خنده آمد خلق را.

ادعای 369- به معاویه می‌گوید: دایی مومنان و محمد،برادر عایشه، را نمی‌گوید

شما معاویه را دایی مسلمانان می‌دانید به خاطر اینکه خواهرش زن پیامبر بود اما محمد بن ابوبکر را با اینکه پیرو علی بود، دایی مومنان نمی‌دانید؛ حتی او را کشتید چون محمد بن ابوبکر طرفدار حضرت علی بود!...([[453]](#footnote-453)).

جواب ما:

این بار انصافاً حق با توست. ام المومنین بودن عایشه دلیل نمی‌شود که برادرش دایی و خواهرش خاله و مادرش جدۀ مومنان باشد! و از طرف ما هم اگر کسی چنین می‌گوید، اشتباه می‌کند! ما که تعصب نداریم، بد را می‌گوییم بد است! اما دربارۀ کشته شدن محمد بن ابوبکر به دست معاویه باید گفت: او به دست حاکم مصر در جنگ داخلی اسیر شد و به خون خواهی عثمان کشته شد!.

حالا این سوال را مطرح می‌کنیم که چرا معاویه مردم داری نکرد و پسر ابوبکر را کشت؟ در حالی که شما می‌گویید: مردم طرفدار ابوبکر بودند و علی قدرت نداشت. اما علی عایشه را باوجود آنکه قاتل هزاران نفر بود با احترام به مدینه برد.

سوال دیگر من این است که اگر حرف شما را بخواهیم قبول کنیم، پس نتیجه می‌گیریم که معاویه در راه حق، پروایی از ملامت مردم نداشت و پسر ابوبکر را کشت و علی در اجرای حق، مردم داری و سیاست بازی می‌کرد و عایشه را نه تنها نکشت، زندانی هم نکرد!.

این است نتیجه حرف‌های شما! به کجا می‌روید آخر؟!.

ادعای 370- معاویه کاتب وحی نبود؛ بلکه کاتب مراسلات بود

معاویه کاتب وحی نبود؛ چون سال دهم هجرت ایمان آورد و از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود. او کاتب مراسلات بود...([[454]](#footnote-454)).

جواب ما:

اول، اگر یک آیه را هم بنویسد، کاتب وحی است. دوم، او در سال هشتم اسلام آورد. سوم، قبول کردی که کاتب مراسلات بود؛ پس رازدار پیامبر هم بود.

ادعای 371- معاویه کافر بود! و یزید هم!

آیه 60 سورۀ بنی اسرائیل که می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِۚ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِۚ وَنُخَوِّفُهُمۡ فَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا طُغۡيَٰنٗا كَبِيرٗا٦٠﴾ [الإسراء: 60]

مفسران از علمای خودتان مانند امام ثعلبی، امام فخر رازی و دیگران آورده‌اند که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آن حضرت صعود و نزول می‌نمایند، جبرئیل این آیۀ شریفه را آورد که آنچه ما در خواب به تو نمودیم، فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که با لعن در قرآن یاد شد درخت نژاد بنی امیه است و ما به ذکر این آیات عظیم، آن‌ها را از خدا می‌ترسانیم و لیکن بر آن‌ها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید...([[455]](#footnote-455)).

جواب ما:

اول، می‌خواهی بگویی که پیامبر یک کافر را کاتب مرسلات کرد؟.

دوم، همیشه تفسیر‌های شما همین طور است. هیچ چیز صریحی ندارید؛ باید آیه‌ها را تاویل کنید.

با وجود این آیه و با وجود گفتۀ جبرئیل، پیامبر عوض آنکه مردم را از بنی امیه بترساند! معاویه را کنار دست خود می‌نشاند و او را کاتب وحی یا به قول تو کاتب نامه‌ها می‌کند. در فتح مکه به صحابه می‌گوید: هر کس به خانه کعبه برود در امان است و هر کس هم به خانه ابوسفیان برود، در امان است! عوض آنکه آن‌ها را دور کند، نزدیک می‌کند. به عثمان دو دختر می‌دهد در حالی که بنی امیه را می‌شناسد. دختر ابی سفیان را به زنی می‌گیرد. آیا ممکن است رفتار پیامبر را با توجه به گفتۀ آیه و جبریل تاویل بفرمایید؟

اما در تفسیر ما شجرۀ ملعونه در قرآن، همان درخت زقوم درجهنم است و همۀ مفسران درجه یک ما همین رای را دارند.

ادعای 372- معاویه قاتل امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر بود!.

آیه 95 از سورۀ نساء که می‌فرماید:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا٩٣﴾ [النساء: 93]

این آیۀ شریفه، صراحت دارد که هر کس مؤمنی را به عمد به قتل برساند، ملعون ذات باری تعالی می‌باشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود.

آقایان انصاف دهید؛ آیا معاویه در قتل عام و خاص مومنان شرکت نداشت؟ آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحابش را به امر او و به عمد به قتل نرسانیدند و به خصوص عبدالرحمن بن حسّان الغنزی را زنده به گور ننمودند؟ چنان‌که ابن عساکر و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و بیهقی در «دلائل» نقل نموده‌اند و ابن عبدالبر در «استیعاب» و ابن اثیر در «کامل» نقل می‌نمایند که حجر از کبار فضلای صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر با زجر و صبر به قتل رسانید به جرم آنکه چرا علی را لعن ننمودند و بیزاری از او نجستند...([[456]](#footnote-456)).

جواب ما:

در جواب خزعبلات تو می‌گوییم: حرف‌های تو ایراد بر امام حسن است؛ زیرا وقتی به گفتۀ تو معاویه با کشتن صحابه، کافر شد، دیگر امام حسن به چه حقی شمشیر بر زمین گذاشت و خلافت را به دست یک کافر سپرد؟! شما که می‌گویید امامان ما غیب می‌دانند! این امام حسن غیب دادن که می‌دانست معاویه قصد جان او را دارد، چرا جاده صاف کن او شد؟ پس امام حسن در کارهای بعدی معاویه با او شریک است؛ چون خلافت را به معاویه داد و مهر صحت بر خلافت او زد. پس اگر معاویه بد بود، حسن چنین نمی‌کرد.

ادعای 373- به امر معاویه 30000 مومن کشته شدند

از همۀ اعمال او قبیح‌تر قتل عام شیعیان علی است که بسر بن ارطاة سفاک خونخوار و بی‌باک به امر معاویه انجام داد. چنان‌که ابو الفرج اصفهانی و علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و ابن خلکان و ابن عساکر طبری در تاریخ خود و ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغه»([[457]](#footnote-457)) و دیگران از اکابر علمای شما نوشته‌اند که معاویه به بسر َدستور داد که حرکت کن؛ لذا با سه هزار لشکر جرار خونخوار حرکت کردند و در مدینه و صنعاء و یمن و طائف و نجران و بین راه آن قدر از مومنان حتی زنان و اطفال کشتند که با اعمال او صفحات تاریخ ننگین شد و وقت اجازه نمی‌دهد که عملیات او را شرح بدهم تا آن جا که وقتی به یمن رسیدند عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب که والی و خارج از شهر بود، به خانۀ او رفت و سر دو فرزند کوچک او به نام سلیمان و داود را در آغوش مادر به دست خود برید؟!...([[458]](#footnote-458)).

جواب ما:

نمی‌دانم این داستان را با کدام سند ذکر می‌کند. در این جا یک سوال داریم! 3000 نفر چگونه حریف مردم یمن شدند! بعد تا آن جا که ما می‌دانیم تا وقتی علی زنده بود، مدینه و مکه و یمن به دست حضرت علی بود. اگر بسر به طرفداران علی حمله کرد، پس آن طرفداران که حریف 3000 نفر نشدند، همان بهتر که بمیرند.

چرا حسن حکومت را به معاویه داد؟ زیرا طبری نوشته که علی امیری فرستاد و این امیر، لشگر بسر بن ارطاه را در مدینه و مکه و یمن تار و مار کرد و در مدینه از مردم خواست با علی بیعت کنند. خبر آمد که علی شهید شده است. امیر فاتح مدینه که از دست او بسر بن ارطاه فرار کرده بود به مردم گفت که با حسن بیعت کنید، اما حسن دو دستی خلافت را به معاویه داد! خب بقیه سوال ما این است که اگر حسن صلح کرده باشد و این داستان واقعیت داشته باشد، امام حسن غیب دان چرا با وجود داشتن هزاران طرفدار مثل آب خوردن حکومت را به معاویه داد. جواب دارید بگوید!.

ندارید. ساکت شوید والسلام!.

ادعای 374- معاویه امر به سبّ علی کرد...([[459]](#footnote-459)).

جواب ما:

ما قبول نداریم که معاویه گفته باشد: بر منابر علی را فحش بدهید و در مذمت علی حدیث جعل کرده باشد. به چند دلیل:

1- کتب اهل سنت موجود است. اگر در کف دست من مویی دیدید، آن وقت علیه علی هم در کتب اهل سنت حدیثی می‌ببینید! همۀ کتاب‌های اهل سنت را بگردید؛ یک حدیث در ذم علی نمی‌یایید؛ حتی ما علی را از صحابه کبار و جزء ده نفر اول و حتی جزء 4 نفر اول می‌دانیم. چگونه ممکن است علیه او حدیث داشته باشیم؟ فراموش نکنید که علی، صحابی پیامبر بود.

2- کتب حدیث ما در زمان بنی امیه و بنی عباس جمع آوری شده است و در تمام این کتب بابی در فضایل علی هست! و بابی دیگر در فضایل اهل بیت!.

ادعای داعی اصلاً همگون نیست. اگر در کتب ما بابی در ذم علی بود، آن وقت داعی می‌توانست بگوید که این از جعلیات معاویه است؛ وقتی اصلاً حدیثی در ذم علی نیست، بر عکس مرتب در مدح او حدیث داریم؛ پس ادعای نویسنده بی‌پایه، سست و احمقانه است!.

ادعای 375- سبّ و دشنام به علی، سبّ و دشنام به پیغمبر است...([[460]](#footnote-460)).

جواب ما:

اولا کسی سب نمیکند دومآ این دروغ است.

البته این درست است که در جایی برای دفاع از علی فرمودند:

«من اذی علياً فقد اذاني».

البته کاربردش در امور دینی است والا علی و فاطمه دعوا هم می‌کردند؛ اما این حدیث در این جا کاربرد ندارد. و ما این حدیث را قبول داریم و به این خاطر در جنگ با معاویه علی را برحق می‌دانیم.

ادعای 376- دشمن علی، کافر است...**([[461]](#footnote-461))**.

حدیث جعلی را با اسناد سلیمان بلخی آورده است که دشمن علی، کافر است.

جواب ما:

این حدیث دروغ است! ما سنی‌ها قبولش نداریم و السلام!.

ادعای 377- همنشین و مصاحب پیامبر می‌تواند آدم بدی باشد...([[462]](#footnote-462)).

در آیۀ 2 از سورۀ نجم، خطاب به مشرکان می‌فرماید:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ٢﴾ [النجم: 2]

«صاحب شما (محمد ص) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است».

﴿وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا٣٤﴾ [الكهف: 34]

«(آن مرد کافر) با مصاحب و رفیقیش (که مرد مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد و گفت: من از تو به دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز، محترم‌تر و عزیز ترم».

حضرت یوسف به دو کافر زندانی فرمود:

﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ٣٩﴾ [يوسف: 39]

«ای رفقای زندانی من، از شما می‌پرسم: آیا خدایان بی‌حقیقت و متفرق مانند بتان و فراعنه و وغیره بهترند یا خدای یکتای قاهر».

خلاصه حرفش این است که می‌تواند آدم خوب، مصاحب آدم بد باشد و چند آیه را دلیل آورد؛ مثل این آیات که در بالا ذکر کردیم... ([[463]](#footnote-463)).

جواب ما:

وی معجم قرآن را جلویش گذاشته است و دنبال کلمۀ مصاحب گشته و نه جلوتر را دیده و نه عقب تر را نه چپ را و نه راست را و می‌گوید: احتمال دارد اصحاب محمد بد باشند! به چه دلیل؟ به دلیل اینکه اصحاب یوسف در زندان بد بودند یا آن دو یار باغ دار که یکی کافر بود یکی مومن.

و همچنین، خدا به مردم مکه می‌گوید: صاحب شما و همنشین شما گمراه نیست!.

حالا چند سوال ما را جواب بده:

آیا فرق بین اصحاب یوسف با اصحاب محمد را نمی‌دانی؟ پس بدان که آن دو زندانی را یوسف به میل خود به دوستی انتخاب نکرده بود؛ بلکه به اجبار با آن‌ها در زندان بود. باز و جغد را که در یک قفس، زندانی کنند نمی‌توانی آن‌ها را دوست یکدیگر خطاب کنی.

از آیه: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ٢﴾ [النجم: 2]

می‌خواهی نتیجه بگیری که مردم مکه، همه، صحابی بودند!! یعنی، ابوجهل و ابولهب هم دوستان پیامبر بودند؟!

آیا ندیدی که محمدص با اصحاب خود چگونه رفتار کرد؟ به عثمان دو دختر داد؛ به علی یک دختر داد؛ از عمر یک دختر خواست؛ از ابوبکر یک دختر خواست! آیا دو باغ دار یا یوسف و دو زندانی با هم خویش شدند و وصلت کردند؟!.

آیا در مجالس درس حوزۀ قم هستیم که کسی جواب شما را نمی‌دهد و خود می‌گویید و خود می‌خندید!.

می‌گوید:

درمیان اصحاب، مردم بد دل و اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمن آن حضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند؛ مانند عبدالله بن أبی و ابی سفیان و حکم بن عاص.

جواب ما:

می‌ببنید استدلالش را؟! می‌خواهد منافق را با صحابی در آمیزد تا نتیجۀ فاسدی بگیرد که اطرافیان پیامبر، همه خوب نبودند. بله، ما می‌دانیم که همه خوب نبودند. در پیرامون پیامبر، عبدالله ابن ابی هم بود ؛ علی هم بود ؛ ابوجهل هم بود ؛ ابی طالب هم بود. آیا فرق بین این‌ها از رفتارشان با پیامبر آشکار نمی‌شود!.

ابولهب وقتی محمد پیامبر شد به پسرانش دستور داد که دو دخترش را طلاق دهند. عثمان که مسلمان شد، حضرت دو دخترش را به او داد. تو عثمان را مساوی می‌دانی با امیه بن خلف؟ ای نا خلف!.

ادعای 378- اگر پیغمبر به مرگ یا قتل فوت می‌نمودند، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود.

می‌گوید: خیلی از اصحاب بعد از پیامبر مرتد شدند و این، دلیلش است؛ بخوانید:

من نمی‌گویم، آیات و اخبار می‌گوید. اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون می‌آیید. خداوند در آیۀ 138 از سورۀ آل عمران خبر از ارتداد آن‌ها داده است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ﴾ [آل عمران: 144]([[464]](#footnote-464)).

جواب ما:

این سیاه دل نمی‌داند که از این آیه چیزی ثابت نمی‌شود، این یک فرض است که رخ نداده است؛ مثل این آیه که می‌گوید:

﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ٤٦﴾ [الحاقة: 44-46]

اگر محمد به ما حرف دروغی را نسبت دهد با دست راست می‌گیریمش و رگ گردنش را قطع می‌کنیم!.

آیا می‌توان گفت: تا نباشد چیزکی، الله نگوید چیزها!.

آیا می‌توان گفت: حتماً محمد می‌خواست حرفی جعل کند!.

اگر مثل شما آیه را تفسیر کنیم! حتماً کار ما به این جا می‌رسد! و عجیب اینکه آیه را نصفه نوشته است و آخر آیه آمده که الله می‌گوید ما شاکران را جزای خیر می‌دهیم، اما آیه را کامل ذکر نمی‌کند تا هرچه دلش می‌خواهد بگوید!!.

ادعای 379- حدیث حوض، دلیل قاطعی است بر جهنمی بودن بعضی از یاران پیامبر

به یک حدیث بخاری تمسّک کرده است تا اصحاب را بکوبد و آن حدیث، این است:

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبدالله بن مسعود از رسول الله نقل نموده‌اند که فرمود:

«انا فرطکم علی الحوض ليرفهن الی رجال منکم حتی اذا اهويت لاناولهم اختلجوا دونی فاقول اي رب اصحابي فيقول لا تدري ما احدثوا بعدك!».

پیش از شما، من کنار حوض (کوثر) به انتظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی‌بینم، عرض می‌کنم: پروردگارا، کجایند اصحاب من؟ خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه‌ها کردند و چه اموری را در دین وارد نمودند...([[465]](#footnote-465)).

جواب ما:

این مردک اگر از بخاری نقل قول می‌کند، باید بداند که همین بخاری در کنار این حدیث، احادیثی دارد مبنی بر جنتی بودن عمر و ابوبکر و عثمان و عایشه و اهل بدر و اهل احد و غیره.

پس معلوم است که منظور اینان نیستند! و شیعه حق ندارد با استناد به این حدیث با آن‌ها بد باشد. وقتی از بخاری نقل می‌کند خوب است که همۀ حرف‌هایش را نقل کند! نه اینکه بگوید: «ولا تقربوا صلوه» را از قرآن بگیرد و «انتم سکاری» را فراموش کند!.

«کلوا واشربوا» را آویزه گوش کرده‌ای «ولا تسرفوا» را فراموش کردی؟.

ما گمان می‌کنیم که منظور از اصحاب در این جا، آنانی هستند که در زمان خلافت حضرت ابوبکر مرتد شدند و ابوبکر با شمشیر حقشان را کف دستشان گذاشت؟ البته این را هم بگویم که ما هرگز نمی‌گوییم: تک تک اصحاب پیامبر بهشتی هستند؛ اما این امید را داریم که الله با توجه به خدمات عظیم آن‌ها از لغزش‌ها و گناهان آن‌ها بگذرد.

و ما منکر این نیستیم که از صحابه خطاهایی سرزده است؛ مثلاً ما می‌گوییم که معاویه در مقابل علی به ناحق ایستاد و جنگ کرد! اما مَثَل ما مَثَل امام حسن است که با وجود انکار خروج معاویه بر علی، باز خلافت را به معاویه داد! چرا؟ چون می‌دانست که معاویه سراپا بدی نیست. می‌دانست که معاویه به اسلام خدمت می‌کند و کارنامۀ درخشان 20 سالۀ خدمات معاویه را بعد از کسب خلافت جز مغرض، کسی منکر نیست! پس گمان ما این است که الله، معاویه را به خاطر خروج بر علی ببخشد اما برای الله تکلیف تعیین نمی‌کنیم.

ما ظاهر را دیده‌ایم و خدمات معاویه را می‌ستاییم و چون همنشین رسول و منتخب عمر و عثمان و حسن بود، او را دوست داریم. دیگر او می‌داند و خدایش در روز قیامت و ترازوی عدل الهی. والسلام.

ادعای380- ابوطالب برای خدمت به اسلام دین خود را آشکار نکرد

جناب ابو طالب اگر ایمان خود را ظاهر می‌کرد، امر یکسره می‌شد؛ یعنی، در اول دعوت که هنوز رسول اکرم یاوری نداشت، تمام قریش و جامعه عرب بر ضد بنی‌هاشم به اتفاق قیام می‌نمودند و اساس نبوت را برهم می‌زدند؛ لذا جناب ابوطالب ایمان خود را با سیاست ابراز ننمود تا بتواند به نام هم کیشی با قریش جلوی آن‌ها و سایر اعادی را بگیرد تا آن‌ها هم محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قویتری اتخاذ ننمایند و آن حضرت فرصتی داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید...([[466]](#footnote-466)).

جواب ما:

داستان‌های عجیب و غریبی از ابن ابی الحدید نقل می‌کند که دروغ محض است و سنی‌ها قبولش ندارند.

دربارۀ خدمات ابی طالب به پیامبر می‌نویسد و آن را دلیل بر مسلمانی او می‌داند که این کافی نیست!.

مسلمانی باید با اظهار به زبان نیز، باشد. بسیاری از مسیحیان در جنگ ایران و عراق که ایرانی‌ها آن را جنگ حق و باطل و کفر و اسلام می‌دانند، در طرف اسلام شرکت داشتند و خدمتی بزرگتر از ابی طالب به اسلام کردند؛ یعنی، جان خود را دادند اما چون اقرار زبانی نکردند، مسلمان نشدند و نمی‌توانیم بگویم که اگر مسلمان نبودند، چرا جان دادند.

ادعای 381- سنی می‌گوید: پدر علی کافر بود تا عیبی را برای علی ثابت کند

این نادان می‌گوید: سنی‌ها مسلمان بودن ابو طالب را پنهان کردند تا عیبی باشد برای علی...([[467]](#footnote-467)).

جواب ما:

این عیب نیست؛ بلکه یک فضیلت است که انسان دین پدر مشرک خود را رها کند و از خانه و اهل بگذرد و مسلمان شود و اکثر صحابه هم مانند علی بودند و این عیب نیست! بعد ما می‌گوییم: پدر علی از پدران صحابه بهتر بود. آیا این عیب گویی است؟!.

افسوس بر حال ابوطالب، این آدم خوب که چرا مسلمان از دنیا نرفت تا اجر زحمات خود را بگیرد.

بر مسلمانان گران آمد به جهنم رفتن ابوطالب و پرسیدند: یا رسول الله، آیا این دعاهای توبه، به ابوطالب نفع نرسانید؟ فرمود: او را از قعر جهنم بر سر آورد و فقط تا قوزک پا در آتش است و از دماغش بخار بیرون می‌آید! (از حرارت جهنم). کسی برای دشمن علی نمی‌گوید که افسوس! بر حال ابوطالب.

و می‌بینیم که بدون «لا إله إلا الله» حتی یاری دادن پیامبر، آدم را از جهنم نجات نمی‌دهد.

ادعای 382- قرآن می‌گوید: صیغه حلال است

مناظره گر سنی میپرسد: چگونه ممکن است خبر ایمان آوردن ابو طالب برعکس شود؟! داعی می‌گوید: این تازگی ندارد خیلی از دستورات اسلام عوض شدند؛ از جمله قانون متعه که حکم قرآن مجید و مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) و در زمان رسول اکرم شایع و مشروع بود. حتی در دورۀ خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم درمیان امت جاری بود؛ فقط با یک کلام خلیفه عمر که گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما واعاقب عليهما.

دو متعه که در زمان پیغمبر بود من آن‌ها را حرام نمودم و عقاب می‌نمایم عمل کنندگان به آن را.

به کلی حرام گردید؛ یعنی، حلال خدا، هزار و سیصد سال است که حرام گردید! چنان این کلام عمر از زمان خلافت او به بعد تقویت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم و صحابه آن حضرت با اطاعت کور کورانه پیروی شد که حقیقت اولیۀ خود را از دست داد...([[468]](#footnote-468)).

دلائل بر این معنی بسیار است: دلیل اول، قرآن مجید و سند محکم آسمانی است که در آیه 24 از سوره نساء به صراحت می‌فرماید: ﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَ‍َٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ﴾ [النساء: 24]

«... و زنانی را که متعه کرده‌اید مهرشان را به آن‌ها به عنوان فریضه‌ای بدهید...»

چون اساس دین، قرآن مجید است، لذا هر حکمی که در قرآن به آن امر شده است، ناسخ آن هم باید در قرآن یا به لسان خاتم الانبیاء باشد. بفرمایید در کجای قرآن این حکم نسخ شده است.

جواب ما:

این هم یک دروغ از سلسله دروغ‌های شماست. عمر هرگز نمی‌توانست حلال را حرام و حرام را حلال کند.

این آیه هم ربطی به متعه ندارد و به دنبال آیات ازدواج دایم است! چگونه در وسط آیات واضح، یک آیه مبهم می‌آید؟ ازدواج نتایجی دارد؛ از جمله بچه‌ای به وجود می‌آید، مسأله ارث و عِدّت پیش می‌آید. الله همه این‌ها را دربارۀ ازدواج دایم توضیح داده است. اگر این آیه دربارۀ ازدواج موقت باشد، چرا درباره ارث و عده و طلاق و جدایی آن آیه‌ای نازل نشده است؟ این ازدواج را هرگز اسلام وضع نکرد.البته در جاهلیت بود و پیامبر منع کردند.

یک دلیل ما برای رد متعه و ازدواج موقت این است که این نوع ازدوج، آیه 3 از سوره نساء را باطل می‌کند:

﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ٣﴾ [النساء: 3]

در این آیه آمده است که مرد حق ندارد بیش از 4 زن بگیرد.

این‌ها می‌گویند: بله درست است؛ اما آن، ازدواج دائم است! و این، موقت!.

ما می‌گوییم که هر ازدواج دائمی، موقت است. معمولاً 50 سال، عمر یک ازدواج دائم است!.

و باز می‌گوییم هر ازدواج موقتی هم دائم است! زیرا می‌توانی زنی را 99 ساله صیغه کنی می‌توان زنی را مادام العمر صیغه کرد.

با استفاده از این قانون فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه و دیگران توانستند آیه 3 از سوره نساء را باطل کنند و تا 900 زن دائمی را تحت نام موقت در حرم سراهای خود جمع کنند.

عیب دیگر اینکه این زن‌های به ظاهر موقت اما در عمل همیشگی، حق شب ندارند؛ یعنی، لازم نیست که مرد دربارۀ آن‌ها عدالت داشته باشد، اگر خواست می‌تواند هیچ شبی پیش آن‌ها نرود و بر عکس. این مسأله، یک آیه دیگر قرآن را که امر به عدالت بین زنان می‌کند، باطل می‌کند.

و معلوم است که نو که آمد به بازار، کهنه شود دل آزار. اجبار و تعهدی هم نیست. پس قانون عدل هم با ازدواج موقت باطل می‌شود!

اگر بگویید این چیزها دربارۀ کنیز هم هست؛ می‌گوییم: درست است؛ اما کنیز مثل مال و کالا است و حق طلاق و جدایی ندارد در حالی که زن موقت مثل مال یا کالا نیست و کاملاً حیثیت یک زن آزاد را دارد و مثل کنیز نصف مجازات بر او نیست؛ بلکه مستحق تمام مجازات می‌شود. و مرد مجبور است مراعات حالش را بکند مثل یک زن دایم تا او را از دست ندهد در حالی که کنیز از خدمتکار هم کم ارزش‌تر است! و شیعه هم می‌گوید: زن موقت، حیثیت زن آزاد را دارد و می‌تواند از مرد جدا شود!.

ادعای 383- در حقیقت سنی‌ها، رافصی و شیعه‌ها، سنی می‌باشند...([[469]](#footnote-469)).

جواب ما:

چرند گفتن هنر نیست. اگر پیرو اهل بیت هستید، چرا عایشه را فحش می‌دهید. و اگر پیرو سنت هستید، چرا زنا را با نام متعه رواج می‌دهید و تازه طلبکار هم هستید؟

ادعای 384- سنی‌ها می‌گویند: صیغه حلال است

می‌گوید: بیا روایات اهل تسنن را بخوان. علمای بزرگ، خودشان از قبیل طبری در «تفسیر کبیر»([[470]](#footnote-470)) و امام فخررازی در «تفسیر مفاتیح الغیب»([[471]](#footnote-471)) و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده‌اند:

پس از اینکه از آن‌ها بهره‌مند شدید و تمتع از آن‌ها برداشتید، مِهر که مزد آن‌هاست به آنان بپردازید که فریضه و واجب است.

در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت:

«نزلت آية المتعة في کتاب الله فعلناها مع رسول الله ولم ينزل قرآن بحرمته ولم ينهی عنها رسول الله حتی اذا مات قال رجل برأيه ماشاء قال محمد (يقال انّه عمر)».

و در صحیح مسلم بن حجاح باب نکاح المتعه([[472]](#footnote-472)) است:

«حدثنا الحسن الحاوائي قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جريح قال قال عطا قدم جابر بن عبد الله الانصاری معتمراً فجئناه في منزله فساله القوم عن اشياء ثم ذکروا المتعة فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله وعلی عهد ابی بکر وعمر».

«حدیث آورد مرا حسن حلوایی و گفت: حدیث آورد مرا عبدالرزاق و گفت: خبر داد مرا ابن جریح از عطاءک و گفت: جابر بن عبدالله انصاری برای عمره به مکه آمد به منزل او رفتیم مردمان از او مسائل و حکایات می‌پرسیدند تا رسید به متعه. گفت: بلی ما در زمان رسول اللهص و هم در زمان ابی بکر و عمر متعه می‌کردیم».

و نیز در همان کتاب باب «المتعه بالحج والعمرة مسنداً»([[473]](#footnote-473)) از ابی نضره روایت نموده است که گفت: من در نزد جابر بن عبدالله انصاری بودم، شخصی بر او وارد شد:

«فقال ابن عباس والزبير اختلافا في المتعتين فقال جابر فعلنا هما مع رسول اللهص ثم نهی عنهما عمر فلم نعد هما».

«گفت: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر در موضوع دو متعه (متعه نساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند. جابر گفت: ما در زمان رسول الله هردو را بجا می‌آوردیم بعد عمر آن دو را نهی کرد و ما هم دیگر پس از آن بجا نیاوردیم».

و نیز امام احمد بن حنبل در «مسند»([[474]](#footnote-474)) خبر أبی نضره را به طریق دیگری نقل نمود و نیز، دو روایت دیگر هم می‌گوید از جابر که درجای دیگر گفته است:

«کنا نستمتع بالقيضة من التمر والدقيق علی عهد رسول الله وابوبکر حتی نهی عمر في شأن عمر وبن حريث».

«ما در زمان رسول الله و ابی‌بکر متعه می‌کردیم به قبضه‌ای از خرما و گندم خورد شده و آرد تا آنکه عمر نهی کرد دربارۀ عمرو بن حریث».

جواب ما:

ما که منکر حلال یودن صیغه در آغاز نیستیم. منتهی! آن را رسول حرام کرد. اما همۀ اصحاب هر اعلان رسول را نمی‌دانستند. جابر این را نمی‌دانست و روزی که آمد از طریق عمر فهمید که این عمل را (صیغه) رسول الله حرام نموده است. این جواب احادیثی است که از جابر آورده‌ای.

اما این حدیث‌ها را ببین:

«فقد أخرج مسلم في صحيحه عن الربيع بن سبرة الجهني أن أباه حدَّثه، أنه كان مع رسول الله «يا أيها الناس إني قد كنت أذنتُ لكم في الاستمتاع من النساء، وإن الله قد حرَّم ذلك إلى يوم القيامة، فمن كان عنده منهنَّ شيء فليخلِّ سبيله ولا تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً» (مسلم/ رقم1406)

ربیع جهنی از پدرش نقل می‌کند: او از رسول الله شنید که فرمود:

«ای مردم، من به شما اجازۀ صیغه داده بودم و بدرستی که الله حرامش کرده است تا روز قیامت و هرکس زن صیغه‌ای دارد رهایش کند و اگر پولی به آن‌ها داده‌اید، پس نگیرید».

«وأخرج البخاري ومسلم في صحيحيهما عن الزهري عن الحسن بن محمد ابن علي، وأخوه عبدالله عن أبيهما أن علياًس قال لابن عباس: إن النبي (نهى عن المتعة، وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر» (البخاری/ رقم4825)

«علیس به ابن عباس گفت: رسول اللهص در روز فتح خیبر متعه و گوشت خران اهلی را منع کرد».

«وقد قال علي بن أبي طالب لمن كان يجيز متعة النساء «إنك لرجل تائه. ألم تعلم أن النبي (حرم عنها يوم خيبر؟» (رواه مسلم)

«و علی به مردی که در قانون حرام بودن صیغه چون و چرا میکرد فرمود: تو مرد سرگردانی هستی. آیا نمی‌دانی که رسول الله روز خیبر آن را حرام کرد».

ای داعی شیاد

با این همه روایات آیا باز از زبان ما می‌گویی که عمر متعه را منع کرده است؟ آیا باز هم نصف احادیث را می‌نویسی؟.

آیا باز هم به روایات ساختگی مراجعه میکنی؟ باز هم می‌گویی: در بخاری آمده است که متعه جایز است؟ مگر از اهل سنت روایت نمی‌آوری؟ خب، اهل سنت به یک صدا متعه را حرام می‌دانند و می‌گویند: آن را رسول الله حرام کرده است. آیا تو کتاب‌های ما را از ما بهتر می‌فهمی؟!.

البته در ظاهر، اگر صیغه حلال بود، این به نفع ما هم بود!! ما که مذاهب مختلف در درون اهل سنت داریم و بعضی‌ها گمراهند، حتی یک نفر هم مانند تو روایات را معنی نکرده است در حالی که اگر راهی بود گمراهان سنی نیز، مانند تو با استفاده از احادیث مبهم، صیغه را حلال می‌کردند مثل شیر مادر! و مانند شما از متاع دنیا بهره می‌بردند.

بازنگویی که الله چرا جهنم را خلق کرد خب برای امثال شماهاست این جهنم سوزان

ادعای 385- آیۀ: ﴿**فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ**﴾ یک «الی اجل مسمی» هم دارد

علاوه بر این اخبار، عده‌ای از اصحاب مانند ابی بن کعب و ابن عباس و عبدالله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی، آیۀ متعه را به این طریق قرائت نموده‌اند.

«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی».

پس از اینکه بهره‌مند شدید از آن‌ها (یعنی، متعه نمودید) و تمتع از آن‌ها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) معین نمودید.

جار الله زمخشری در «کشاف» از ابن عباس به طریق ارسال مسلمات نقل نموده است و نیز، محمد بن جریر طبری در «تفسیر کبیر» ذیل همین آیه و امام فخر رازی در «تفسیر مفایح الغیب»([[475]](#footnote-475)) ذیل آیۀ شریفه و امام نووی در نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم([[476]](#footnote-476)) نقل می‌نمایند: قول قاضی عیاض را از مازری که عبدالله بن مسعود(کاتب الوجی) آیه را چنین قرائت می‌نمود:

«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی».

و امام فخر پس از نقل قول ابی بن کعب و ابن عباس گفته است: «والامة ما انکروا عليهما في هذه القراءة فکان ذلك اجماعا علی صحة ما ذکرنا».

امت انکار ننمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت.پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم.

آنگاه در ورق بعد جواب گوید:

«فان تلك القراءة لا تدل الا الا علی ان المتعة کانت مشروعة ونحن لا ننازع فيه».

این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول اللهص) و ما نزاعی در این باب نداریم. (که در زمان رسول الله مشروع بود) منتها می‌گوییم که نسخ گردید...([[477]](#footnote-477)).

جواب ما:

در قران فعلی که این طور ننوشته است. شما قرآن را قبول ندارید!؟ و اینکه گفتی نه قرائت سبعه است نه قرائت دهگانه! من نمی‌دانم از کجا آوردی؛ اما می‌دانم که قرآن تحریف نشد و در ظاهر، شما شیعه‌ها هم همین را می‌گویید.

پس چرا مثل غریق به هر چیزی چنگ زدی!!.

ادعای 386- امام مالک و بزرگان صحابه، صیغه را حلال می‌دانستند...([[478]](#footnote-478)).

جواب ما:

آدم دروغگو کم حافظه است! گفتی که عمر صیغه را منع کرد و مردم قبول کردند. حالا می‌گویی: آدم مهمی مثل امام مالک قبول نکرد! اگر این طور است، پس چرا مالکی‌ها صیغه را زنا می‌دانند؟!.

تمام سنی‌ها در طول تاریخ صیغه را حرام دانسته‌اند. اگر ابن صباغ مالکی یا زمخشری به قول تو امام زمخشری آن را حلال می‌دانند، به این دلیل است که سنی نیستند و تو آن‌ها را سنی جا می‌زنی!.

امام زمخشری، همان کسی است که در صفحه 523 کتاب تو شعری سروده است و در آن، اهل سنت را متهم کرده است که ازدواج با دختر خود را حلال می‌دانند!.

آیا او باز هم سنی است؟!

پس عبدالرحمن بن ملجم مرادی هم، یک آیت الله شیعه است!آری با اینکه حضرت علی را کشته است! آیت الله و مجتهد در مذهب شیعه است ناراحت نشو!.

ادعای 387- زن صیغه‌ای تمام حقوق زن دایم را دارا می‌باشد...([[479]](#footnote-479)).

به او ایراد گرفتند که این ازدواج موقت چرا نام ازدواج بر آن نهاده شده است در حالی که در آن نه ارث هست نه عده نه طلاق و نه نفقه! پاسخ داد:

اول، معلوم نیست که ارث از لوازم ثابت ازدواج باشد یا نه. چه بسیار زنان هستند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمی‌برند؛ مانند زوجه کتابیه و ناشزه و قائلۀ زوج خود که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است.

دوم، ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم به طور قطع معلوم نیست؛ چون فتاوی فقهاء دربارۀ آن‌ها مختلف است؛ چنان‌که فتاوی فقهای شما هم در احکام مختلف است.

و اما راجع به اخباری که فرمودید: نقل گردیده است. گمان می‌کنم که متأخرین از زمان صحابه و تابعین، برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع کردند و انتشار دادند والا مطلب به قدری واضح و آشکار است که احتیاج به توضیح و رد ندارد و غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرام بودن آن در دست ندارید. اگر ارث نمی‌برد و نفقه ندارد، تعجبی ندارد؛ چون زن نافرمان اهل کتاب هم ارث و نفقه نمی‌گیرد!!.

جواب ما:

می‌گوییم: چرا زن فرمانبردار را با زن ناشزه و سرکش مقایسه می‌کنی و چرا مسلمان را مثل اهل کتاب می‌دانی؟! این قیاس را از کجا آورده‌ای؟ ای فرخنده پی!!.

دربارۀ طلاق می‌گوید: پایان مدت قرار داد، همانا طلاق است! ما می‌گوییم: پس چرا شیعه می‌گوید: دو شاهد در طلاق لازم است. اگر طلاق است، چرا شاهد ندارد؟ پس طلاق نیست!.

دربارۀ عده می‌گوید: عده دارد اما نصف عده! می‌گوییم: نصف که شد، دیگر عده نیست! مثل اینکه نصف روز را روزه بگیرند! یا یک رکعت نماز صبح بخوانید.

در سایتی که درباره ازدواج موقت بود و در بالای آن شماره تلفن مراجع تقلید را نوشته بود، مقاله‌ای دیدم که زنان را راهنمایی می‌کرد که چگونه در یک روز 10 بار و بیشتر صیغه شوند و عده نگه ندارند!!.

فرموده!! بود: اگر دخول از جلو و عقب صورت نگیرد و به لمس اکتفاء شود، می‌توانید بدون عده از بغل یکی به بغل دیگری بروید و نوشته بود اگر باور ندارید از مراجع بپرسید!.

البته این را بگویم که اگر یک مرجع گفت: جایز نیست، فریب نخورید. اگر دو نفر گفتند: جایز نیست، فریب نخورید و این شیعه را مبرا ندانید. حتی اگر همه مراجع به غیر از یک نفر گفتند: جایز نیست، باز گول نخورید. زنانی که می‌خواهند به این طریق صیغه شوند و مردانی که می‌خواهند به این روش صیغه کنند، مقلد همان مرجع آخری می‌شوند! عوض کردن مرجع که جایز است! مادام که شیعه بابی را باز کرد، بستنش مشکل است! پس هرچه می‌خواهد دل تنگت بکن. چون بالاخره مرجعی هست که فتوا بدهد!.

ادعای 388- عمر خودش اعتراف کرد که صیغه حلال بود و من حرامش کردم

می‌گوید: عمر خودش گفت که در زمان پیامبر دو متعه حلال بود و من حرامش کردم. می‌گوید: احادیثی که از حرام بودن متعه از عصر رسول الله سخن می‌گویند، همه جعلی هستند!...([[480]](#footnote-480)).

جواب ما:

شما می‌گویید: عمر صیغه را حرام کرد؟!! شما سند از بخاری و مسلم می‌آورید.

این هم حدیث مسلم و بخاری، بخوانید:

فقد أخرج مسلم في صحيحه عن الربيع بن سبرة الجهني أن أباه حدَّثه، أنه كان مع رسول الله «يا أيها الناس إني قد كنت أذنتُ لكم في الاستمتاع من النساء، وإن الله قد حرَّم ذلك إلى يوم القيامة، فمن كان عنده منهنَّ شيء فليخلِّ سبيله ولا تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً» (مسلم/ رقم1406)

ربیع جهنی از پدرش نقل می‌کند: او از رسول الله شنید که فرمود:

«ای مردم، من به شما اجازۀ صیغه را داده بودم و بدرستی که الله حرامش کرد تا روز قیامت. هرکس زن صیغه‌ای دارد، رهایش کند و اگر پولی به آن‌ها داده‌اید، پول را پس نگیرید».

«وأخرج البخاري ومسلم في صحيحيهما عن الزهري عن الحسن بن محمد ابن علي، وأخوه عبدالله عن أبيهما أن علياًس قال لابن عباس: إن النبي (نهى عن المتعة، وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر» (البخاری/ رقم4825)

علیس به ابن عباس گفت: «رسول اللهص در روز فتح خیبر، متعه و گوشت خران اهلی را منع کرد».

«وقد قال علي بن أبي طالب لمن كان يجيز متعة النساء «إنك لرجل تائه. ألم تعلم أن النبي (حرم عنها يوم خيبر؟» (رواه مسلم)

«علی به مردی که اجازۀ صیغه کردن داده بود، فرمود: تو مرد هستی؛ آیا نمی‌دانی که رسول الله روز خیبر آن را حرام کرد».

برای درک زشتی عمل داعی تصور کنید که یک مسیحی بخواهد با استناد به قرآن، عیسی را برتر از حضرت محمد بداند و بعد آیاتی که عیسی را برتر از حضرت محمد می‌داند و آیاتی را که در مدح عیسی است به رخ ما بکشد و آیاتی را که در تعریف از پیامبر ماست، جعلی بداند.

در آخر داعی از زبان سنی مناظره گر می‌گوید که عمر حق دارد، حلال را حرام کند.

نگفتم که این مناظره گر، سنی نیست. وگرنه یک بچه سنی هم می‌داند که حلال یا حرام کردن چیزی، فقط حق الله است و بس.

اما عمر صیغه را حرام نکرد ایشان می‌دانستند که توسط رسول حرام شده است. پس نهی ایشان همان نهی پیامبر است. این هم حدیث که بیهقی در «سنن» روایت کرده است بخوانید:

«سالم بن عبد الله عن أبيه عن عمر بن الخطاب قال: صعد عمر على المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: ما بال رجال ينكحون هذه المتعة وقد نهى رسول اللهص عنها ألا وإني لا أوتى بأحد نكحها إلا رجمته» (السنن الکبری 7/206)

وقال البيهقي في تعليقه على هذا الحديث ما نصه: «فهذا إن صح يبين أن عمرس إنما نهى عن نكاح المتعة لأنه علم نهي النبيص».

سالم بن عبدالله از پدرش و او از عمر نقل می‌کند که عمرس بر منبر بالا رفت و بعد از حمد الهی گفت: «آن مردانی که صیغه را جایز می‌دانند درحالی که آگاهند رسول اللهص منعش کرده است و من هر کس را که متعه کند، سنگسار می‌کنم».

وبیهقی در شرح این روایت نوشته است:

پس عمر می‌دانست که متعه را رسول حرام کرده است و قولش تاکیدی بود بر حدیث رسولص.

ادعای 389- سنی می‌گوید: ما حق داریم قانون پیامبر را تغییر دهیم

در این جا، دیگر سنی دست پروردۀ داعی کفر می‌گوید. ببینید چه می‌گوید:

می‌دانید که عده‌ای از محققان علمای ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر در احکام شرعی مجتهد بود، لذا مجتهد دیگر می‌تواند به اجتهاد، مخالف امر اولی، حکمی را که حلال بود حرام یا حرام را حلال نماید. به همین جهت خلیفه عمرس فرمود: انا احرمهما!!.

جواب ما:

آیا سنی ممکن است که بگوید: پیامبر مجتهدی بیش نبود؟! آیا مجتهد دیگری حق ردّ حرف او را دارد؟!.

نزد ما این کفر صریح است! این سنی مناظره گر از کدام کتاب ما، این جملۀ کفرآمیز را بیرون کشیده است؟!.

و خنده دار این است که داعی در 3 صفحه عرق می‌ریزد تا ثابت کند که حرف‌های پیامبر وحی بود نه نظر شخصی؛ مثل اینکه طرف بحث او کافر است!.

ادعای 390- علت انتشار زنا، منع کردن مردم از متعه و صیغه کردن است

چنان‌که امام احمد ثعلبی و طبری در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در «مسند» ذیل آیۀ متعه با سند نقل نموده‌اند از امیر المؤمنین علی که فرمود:

«لولا ان عمر نهی عن المتعه مازنی الاشقی».

«اگر عمر از متعه منع نکرده بود، کسی زنا نمی‌کرد؛ مگر آدم بدبخت و تبه کار.»

و نیز ابن جریح و عمر و بن دینار از عبدالله بن عباس (حبرامت) نقل نموده‌اند که گفت: «ما کانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد لولا نهيه (ای عمر) عنها ما احتاج الی الزنی الاشقی».

متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمدص و اگر عمر از آن منع و نهی نمی‌کرد، احتیاج به زنا نبود مگر قلیلی از مردم. در بعضی اخبار شقی ثبت شده است؛ یعنی، زنا نمی‌کردند مگر مردمان شقی...([[481]](#footnote-481)).

جواب ما:

اول، حالا اگر کسی زنا کند، شقی نیست و متقی است و گناهش به پای عمر نوشته می‌شود‌؟! خب، حرف شما این معنی را دارد!!.

دوم، در ایران اسلامی امروز که متعه آزاد است و تشویق هم می‌شود، چرا کسی دنبال متعه نمی‌رود و تا دلتان بخواهد زانی و زانیه دارید؟! چرا متعه جلوی زنا را نگرفته است؟!.

سوم، چرا متعه در کشور اسلامی شما هم مخفیانه است و مردان و زنان صیغه‌ای خود را مثل زناکنندگان از چشم مردم پنهان می‌کنند؟!.

هر وقت که شیعه بساط حکومت خود را در جایی گسترد، کشورش فاسدترین کشور‌ها شد! پس کجاست قول علی که متعه جلوی زنا را می‌گیرد؟!.

این گفتۀ منسوب به علی (که علی نگفته)، مثل این است که کسی بگوید: اگر عمر ودکا و عرق سگی را حرام نمی‌کرد، هیچ کس جز شقی شراب نمی‌خورد. خب‌ای کسی که حالا در عذاب قبری، متعه مثل زنا است و ودکا همان شراب!.

ادعای 391- علی در کعبه دنیا آمد...([[482]](#footnote-482)).

جواب ما:

این حرف یک دروغ دیگر از دروغ‌های شماست! خوب شد نگفتی در آسمان به دنیا آمد!.

ادعای 392- الله جل جلاله، نام علی بر روی او گذاشت

برای اینکه گنجی شافعی و می‌رسید همدانی را خوب بشناسید باید داستان نامگذاری علی را از زبان آن‌ها بخوانید.

می‌رسید علی همدانی فقیه شافعی در «مودة القربی»([[483]](#footnote-483)) به نقل از عباس بن عبدالمطلب که سلیمان بلخی حنفی

هم در «ينابيع الموده»([[484]](#footnote-484)) آورده است و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[485]](#footnote-485)) به مختصر اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده‌اند که چون علی از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه نام پدرش أسد را بر او گذارد؛ جناب ابو طالب از آن اسم راضی نبود و فرمود: فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه أبوقبیس (بعضی گفتند: فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه.

چون شب شد هردو به کوه ابو قبیس (یا مسجد الحرام) رفتند به دعا مشغول شدند؛ جناب ابو طالب دعای خود را به شعری انشاء نمود و گفت: یا رب،

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هذا (ياذا) الغسق الذحبی ج |  | و القمر (و الفلق) المبتلج المضی |
| بين لنامن (عن) امرك الخفی |  | ماذا تری في اسم ذا الصبی |
| لما تسمی لذالك الصبی | | |

«پروردگار، ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده، آشکار کن برای ما از خزانۀ اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بگذاریم). در آن حین، صدایی از طرف آسمان بلند شد و ابوطالب سربلند نمود؛ لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر آن چهار سطر نوشته‌اند لوح را بر گرفت و بر سینۀ خود چسبانید؛ دید این اشعار ثبت است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خصتما بالولد الزکي |  | والطاهر المنتخب الرضی ج |
| واسمه من قاهر العلي |  | علی اشق من العلی |

یعنی: «اختصاص دادم شما را به فرزند (نوزاد) پاک و پاکیزه که انتخاب شده و بی‌نهایت از او راضی هستم و اسم او از جانب خدا علی گذارده شد که مشتق از اعلی می‌باشد».

گنجی شافعی در «کفایت الطالب» نقل نموده است که ندایی برخاست و این دو شعر را در جواب ابوطالب گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا اهل بيت المصطفی النبي |  | خصصتم بالولد الزکي ج |
| ان اسمه من شامخ العلی |  | علی اشق من العلی |

فسر ابوطالب سرورا عظيما وخر ساجداً الله تبارك وتعالی.

«ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده، مخصوص گردانیدم شما را به این نوزاد پاک و پاکیزه به درستی که اسم او در گنجینۀ اسرار، علی است که از نام خود که اعلی است اشتقاق یافته است».

جناب ابوطالب که موفق به درک این اشعار شد از شدت خوشحالی و سرور به سجده افتاد و حضرت باری تعالی را شکرگزار گردید...([[486]](#footnote-486)).

جواب ما:

حالا شناختید سلیمان بلخی و گنجی شافعی و می‌رسید همدانی را؟ ای سنی‌ها، چرا تا به حال، عالمان خود را نمی‌شناختید؟ چرا تا حالا نمی‌دانستید که الله اگر به علی وحی نکرد دست کم به پدرش وحی نازل کرد! چرا تا حالا نمی‌دانستید که الله شاعر هم است و شعر می‌گوید!!.

آیا قدرت قرآن را در حفظ خود دیدید؟ آیا دیدید این مردم تبهکار با همۀ این غلوها نتوانستند اسم علی را در قرآن وارد کنند و مجبور شدند به کتاب وحی دیگری ایمان بیاورند!.

ادعای 393- نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش أعلی ثبت گردید...([[487]](#footnote-487)).

جواب ما:

این روایات را از گنجی شافعی و سلیمان بلخی نقل کرده ند یکی نیست از این‌ها بپرسد در عرش ثبت باشد چه سودی برای ما دارد؟ ای کاش در قران ثبت میبود!.

در عرش ثبت است و در قران ثبت نشده است؟!!!!.

هر چند که در اذان نام علی را می‌گویم اما واجب نیست! و تبرک است...([[488]](#footnote-488)).

از او پرسیدند: چرا در اذان، نام علی را می‌گویید؟ جواب داد:

به اتفاق، تمام فقهای شیعه در کتب استدلالیه و رسایل عملیه بیان نموده‌اند، شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علی، جزء اذان نیست و به قصد، جزء گفتن در اذان و اقامه حرام است و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آن حضرت، علاوه بر آنکه فعل حرام نموده است، عملش هم باطل است.

و لکن به قصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم نه به قصد جزء بودن، مطلوب و مستحسن است نام علی را ببرند ؛ زیرا خداوند بعد از نام پیغمبر در همه جا، نام علی را برده است.

جواب ما:

اگر فتوای جایز بودن ذکر نام علی را در اذان پیش رو بگذاریم، می‌توانیم فتواهای جالبی صادر کنیم؛ مثلاً بگوییم: خوردن آب زمزم هنگام روزه اگر به این نیت باشد که روزه را باطل نمی‌کند، حرام است؛ اما اگر به این نیت باشد که آبی مبارک است، حلال است! ای داعی، چرا نام حسن و حسین و مهدی را در اذان نمی‌گویی؟!

ای وای! چه گفتم؛ دیدی فردا در اذان گفتند: اشهد ان مهدیاً ولی الله! تبرک است و جایز است!!.

ادعای 394- علی از همۀ امت با تقواتر بود...([[489]](#footnote-489)).

حالا از زبان ابن ابی الحدید دروغ دیگری را به رسول الله نسبت می‌دهد.

ابن ابی الحدید در شرح «نهج البلاغه» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» نقل می‌نمایند از عمر بن عبدالعزیز اموی معروف که در تزهید([[490]](#footnote-490)) سر آمد اهل زمان خود بود که گفت:

«ما علمنا احداً کان في هذه الامة بعد النبیص ازهد من علي بن ابيطالب».

«ندیدیم در امت محمد با تقواتر از علی کسی را».

یک قصۀ صوفیانۀ پر از غلو از سلیمان بلخی روایت کرده است که معلوم نیست سلیمان خودش از کی گرفته است:

از سوید بن غفله نقل نموده‌اند که گفت: روزی خدمت امیر المؤمنین مشرف شدم؛ دیدم ظرف شیر تراشیده‌ای که بوی ترشیدگی آن به مشام من می‌رسید در مقابل آن حضرت گزارده شد و قرص نان خشکیدۀ پر سبوسی در دست مبارکش است و به قدری آن نان خشک بود که شکسته نمی‌شد. حضرت با زانوی مبارک آن را می‌شکست و در همان شیر ترشیده نرم می‌کرد و میل می‌فرمود؛ به من هم تعارف کرد و عرض کردم روزه هستم. فرمود: شنیدم از حبیبم رسول الله که هر کس روزه باشد و میل به طعامی کند و برای خدا نخورد، خداوند از طعام‌های بهشتی به او بخوراند.

سوید گوید: دلم به حال علی سوخت. فضه، خادمه آن حضرت،نزدیک من بود. گفتم: از خدا نمی‌ترسی که سبوس جو را نمی‌گیری و نان می‌پزی؟ گفت: به خدا قسم خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.

جواب ما:

زهد و تقوی علی را قبول داریم اما به غلوی که دوستان سنی نمای تو گفته‌اند، کافریم! این افسانه، دو اشکال دارد: اول اینکه خوردن شیر فاسد، جایز نیست؛ زیرا الله فرمود:

«کلوا مما رزقناکم حلالاً طيباً» شیر فاسد نه پاک است و نه حلال؛ چون برای سلامتی ضرر دارد.

دوم، در این داستان، این تقوی با داشتن نوکر در تضاد است! علی نوکر داشت؟ علی زن داشت؛ علی کینزها داشت؛ علی از زندگانی دنیا بهره می‌گرفت؛ اما نه آنگونه که در خور یک پادشاه یا خلیفه بزرگ است.

ما نیز، تقوای علی را باور داریم؛ اما باور ما با باور شما فرق اساسی دارد:

اول اینکه ما فقط آن را مختص به علی نمی‌دانیم؛ مانند او، متقیان فراوانی بودند. دوم اینکه غلو نمی‌کنیم و شبیه به نصاری نیستیم. سوم اینکه مثل شما بی‌سند داستان سازی نمی‌کنیم.

جلوی معاویه مردم از علی تعریف می‌کردند و علی را مدح می‌کردند...([[491]](#footnote-491)).

جواب ما:

این کذاب کم حافظه یادش رفته است که در تمام کتاب مدعی است که معاویه پول می‌داد تا ابو هریره و کعب در مذمت علی حدیث جعل کنند و بر منبرها علی را لعنت می‌کرد! حالا می‌گوید: معاویه گفته است: زنان دنیا عاجزند که چون علی بزایند!.

ادعای 395- خدا و پیغمبر،علی را امام المتقین خواندند...([[492]](#footnote-492)).

جواب ما:

حدیثی در این جا، نقل کرده است که راوی آن، گنجی شافعی است و حدیثی دیگر از زبان ابن ابی الحدید که دروغ دیگری را به رسول الله نسبت می‌دهد که تکلیف هر دوی آن‌ها معلوم است. نوشته است:

ادعای 396- علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوا و سوق دهنده به بهشت است

حاکم در «مستدرک»([[493]](#footnote-493)) و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل می‌نمایند که رسول اکرم فرمود: سه چیز دربارۀ علی به من وحی شد که «انه سيد المسلمين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين».

«بدرستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوای و کشاننده دو دست و پای سفید است (به بهشت)».

جواب ما:

آشکار است که این حدیث نه در بخاری است نه در مسلم و آشکار است که داعی خود این مطلب را می‌داند و آشکار است که با آگاهی نوشته است تا شیعه‌ها را فریب بدهد؛ زیرا مردم عادی شیعه نمی‌دانند بخاری چیست؟ و مسلم کیست؟ و کتابشان را در عمر خود ندیده‌اند و یک صفحه‌اش را نخوانده‌اند! آشکار است که داعی نمی‌خواهد بحث علمی کند، می‌خواهد شیعه‌ها را فریب دهد. ای شیعه‌ها، این، عالم شماست! چرا دنبال او به سمت جهنم روان و دوانید؟!.

ادعای 397- علی شش ماه بیعت نکرد و این دلیلی است بر بطلان خلافت ابوبکر

او بحث خود را بر روی یک فرض نادرست نهاده است. می‌گوید: علی اشتباه نمی‌کند (به عبارت دیگر، معصوم است). بعد از ما قضاوت منصفانه می‌خواهد که اگر علی با ابوبکر شش ماه بیعت نکرد، پس خلافت ابوبکر باطل است...([[494]](#footnote-494)).

جواب ما:

قضاوت ما بر اساس کتب ماست که تو در ظاهر به آن‌ها علاقه داری و می‌خواهی از کتب ما حقانیت علی و باطل بودن ابوبکر را ثابت کنی. پس بشنو: در کتب ما نوشته است که ابوبکر از همۀ امت محمد افضل است و وزن اعمال نیک ایشان به تنهایی از وزن تمام امت که علی و فاطمه و 12 امام تو هم شامل آن هستند در ترازوی قیامت سنگین‌تر است!.

حالا یک سخن دیگر بشنو: با وجود مقام رفیع ابوبکر، باز اگر او با دزدی دعوا کند و کارشان به قاضی بکشد، قاضی ادعای ابوبکر را قبول نمی‌کند؛ چون ابوبکر معصوم نیست و ممکن است در این دعوای خاص بر حق نباشد. بله، این است حال علی و بیعت نکردن او در آغاز کار و برگشت علی به بیعت بعد از 6 ماه (بنا بر یک روایت).

این خود دلیل دیگری است بر اینکه علی تصمیم اول خود را اشتباه دید و آن را اصلاح فرمود! وگرنه زوری در کار نبود!.

داعی دروغ عجیبی می‌گوید. هرگز عالم دین ما، معترف به این نیست که خلافت ابوبکر، باطل است! چه برسد به عموم علمای ما!.

اگر آدم یاوری نداشته باشد، باید سکوت کند. این امر الله است و علی نیز،چنین کرد...([[495]](#footnote-495)).

می‌گوید: سکوت علی در مقابل ابوبکر و عمر مانند سکوت حضرت نوح است که گفت: «یا الله من مغلوبم؛ یاری‌ام کن».

جواب ما:

در جواب می‌گویم:

علی خیالی شما با نوح قابل مقایسه نیست به این دلایل:

1- دعای نوح قبول شد و قومش غرق شد. در حالی که دعای علی خیالی شما قبول نشد و عمر و ابوبکر غرق نشدند که هیچ، بلکه تا آخر عمر با عزت زندگی کردند و نام نیک آن‌ها تا امروز باقی است. و این هم هیچ!!! علی خودش وزیر اونها شد و تو داری علی را مقایسه میکنی با نوح، که پسرش را حتی سوار کشتی نکرد.

2- حضرت نوح با قوم خود سازش نکرد و همیشه با آن‌ها در حال جنگ زبانی بود تا اینکه تهدیدش کردند که اگر بس نکنی، سنگسارت می‌کنیم. حضرت علی خیالی شما با قوم بیعت کرد، وزیر شد، سازش کرد و به عمر دختر داد!.

او علی را با ابراهیم مقایسه کرده است که آن هم دروغ است. می‌گوید:سکوت علی چون سکوت ابراهیم است آن هنگام کهپدرش او را از خانه بیرون کرد.

جواب ما:

این طور نیست به این دلایل:

1 ـ ابراهیم به علت بد گویی از بت‌ها از قوم و خانۀ پدر طرد شد در حالی که به اعتراف شما علی وزیر خلفاء بود!.

2 ـ ابراهیم بعد از طرد شدن هم، بیکار ننشست و بت‌ها را خرد و خمیر کرد؛ اما علی تا روز آخر بیکار نشست.

این مرد گویا یادش رفته است که در همین کتاب نوشته است: علی مقامش بالاتر از ابراهیم است! پس رفتار ابراهیم نباید الگوی علی باشد! علی باید دو قدم از ابراهیم جلوتر باشد اگر او بت‌های قوم را شکست، علی می‌بایست سر عمر و ابوبکر را قطع می‌کرد.

ادعای 398- سرگذشت علی مانند سرگذشت‌هارون است

می‌گوید: سکوت علی مثل سکوت موسی بود بر گوساله پرستی. پس طبق آیات قرآنی حضرت‌هارون و پیغمبر و خلیفۀ منصوص،حضرت موسی، به علت تنها بودن و اینکه امت آن‌ها را خوار و زبون نمودند در مقابل عمل شنیع سامری و شرک مسلّم گوساله پرستی مردم، سکوت اختیار نمودند و قیام به سیف ننمودند.

علی هم که رسول اکرم او را شبیه‌هارون و دارای منزلت‌هارونی معرفی نمود (چنان‌که در لیالی ماضیه ذکر نمودیم)، اولی و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده، قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفان خود را چیره دید، مانند جناب‌هارون صبر و تحمل اختیار نماید.

خاتم الانبیاء از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود می‌باشد که لازم است دربارۀ آن فکر نماییم که چرا در مقابل دشمنان و بدعتهای قوم، سیزده سال در مکۀ معظمه سکوت اختیار نمود تا جایی که شبانه از مرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

پس در جایی که پیغمبر اولوالعزم خدا با ترس و خوف فرار نمایند، آیا وصی رسول به خاطر قعود و عزلت و کناره گیری معذور نمی‌باشد...([[496]](#footnote-496)).

جواب ما:

اینطور نیست که می‌گوید، تفاوت‌ها را ببینید:

هارون منتظر برگشت موسی بود که بیاید و گوساله را از بین ببرد؛ برای همین ساکت نشست. علی منتظر برگشت کی بود؟! اگر موسی نبود،‌هارون اقدام می‌کرد.

هرگز او مانند علی، وزیر گوساله پرستان نشد و تنها مدت کمی صبر کرد تا موسی بر گردد؛ تا آن وقت هم از قوم دور بود و با آن‌ها مخالف می‌نمود.

هارون قوم خود را منع کرد اما قوم گفتند: نه صبر می‌کنیم تا موسی بیاید. هارون با آن‌ها همراه نشد و علی با قوم همراه بود.

اگر مسالۀ آمدن موسی نبود به نظر شما‌هارون وزیر سامری می‌شد در گوساله پرستی؟

نه؛ زیرا با گوساله پرستی دیگر مصلحتی در کار دین باقی نمی‌ماند.

اما علی به گفتۀ شما وزیر شیخین شد و در مجلس آن‌ها نشست و به عمر دختر داد. پس آن‌ها را سامری نمی‌دانست. موسی آمد و گوساله را شکست پس سکوت هارون مصلحتی بود تا موسی بیاید.

اما علی منتظر کی بود؟ دیگر حضرت محمدی نبود که بیاید و گوساله را بشکند. علی باید اقدام می‌کرد! سکوت در مقابل گوساله پرستی برای حفظ جان؟!.

ادعای 399- سکوت علی چون سکوت پیامبر بود

این مرد حضرت علی را با حضرت محمد مقایسه می‌کند و می‌گوید: سکوت علی چون سکوت محمد بود در مکه!...([[497]](#footnote-497)).

جواب ما:

این مرد، روز روشن را منکر است! آیا محمد در مکه سکوت کرد یا در روز با کفار در حال کشمکش بود و هر روز به شدت این تنازع افزوده می‌شد تا جایی که می‌خواستند ایشان را بکشند که هجرت کرد.

علی نه با عمر کشمکش کرد نه هجرت کرد؛ بلکه مشاور بود و به مبارکی پدر زن عمر شد! و از بیت المال مستفید می‌شد! چه شباهتی است بین محمد در مکه و علی در مدینه؟!

ادعای 400- پیامبر نیز نتوانست هرچه دلش می‌خواست، انجام دهد

می‌گوید: پیامبر نیز، نتوانست هر کاری که دلش می‌خواست، انجام دهد و مثال می‌آورد که کعبه را بر جای اول بنا نکرد.

داعی: حمیدی در «جمبع بين الصحيحين» و امام احمد حنبل در «مسند» از ام المؤمنین عایشه نقل نموده‌اند که رسول اکرم به او فرمود: اگر این مردم قریب العهد بر کفر زمان جاهلیت نبودند و نمی‌ترسیدم که به قلب خود منکر آن شوند، امر می‌نمودم که خانه کعبه را خراب کنند و آنچه از آن بیرون بردند، داخل نمایند و خانه را متصل به زمین می‌ساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دو در برای آن قرار می‌دادم به سمت مشرق و مغرب و بنیاد آن را به پایۀ بنای حضرت ابراهیم می‌رسانیدم.

آقایان از روی انصاف دقت کنید: در جایی که رسول الله با آن مقام و مرتبه الهی که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آن‌ها مبعوث گردیدند، ملاحظۀ صحابه خود را بکنند (بنابر آنچه اکابر علمای خودتان نوشته‌اند) و نتوانند بدعتی را که در ساختمان ابراهیمی به کار رفته است، عوض نمایند؛ پس علی....

فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی در «مناقب» خود نقل نموده‌اند که رسول الله به علی فرمود: امت از تو کینه‌ها در دل دارند و بعد از من با تو خدعه نمایند و آنچه در دل دارند، ظاهر سازند. من تو را امر می‌نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید...([[498]](#footnote-498)).

جواب ما:

رسول الله فقط یک یا دو کار کوچک را انجام ندادند (و اون کارها مهم نبودند)؛ در عوض صدها کار بزرگ انجام دادند مثل از بین بردن بت‌ها، عوض کردن قبله، ازدواج با عروس خود و اینکه کعبه را بر پایه اول آن استوار نکرد، شاید به این خاطر بود که مهم نبود و فرمودند: حجر اسماعیل جزء خانه است!.

اما علی که در مقابل گوساله پرستان(به زعم تو) سکوت کرد، پس عمل آن‌ها هم مهم نبود که سکوت کرد؟! آگر این طور است، چرا شما این قدر یقه می‌درید و پیراهن خود را پاره می‌کنید و اگر مهم بود، چرا سکوت کرد؟!.

ادعای 401- پیامبر به علی گفت: اگر حقت را خوردند، سکوت کن

خودش هم می‌داند که این حرف‌ها برای توجیه سکوت علی کافی نیست؛ پس دست به دامن سنی نمایانی چون سلیمان بلخی شد و حدیثی از تنور گرم آن‌ها بیرون کشید که پیامبر فرمود:

حقت را خوردند، سکوت کن. از ابن مغازلی و خوارزمی نقل کرده‌اند که پیامبر به علی گفت: امت از تو کینه‌ها در دل دارد و بعد از من با تو خدعه نمایند و آنچه در دل دارند ظاهر سازند. من تو را امر می‌نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را اجرا و عوض خیر عطا نماید...([[499]](#footnote-499)).

جواب ما

این حرف عجیبی است که رسول الله به علی بگوید: صبر کن؛ اما به داعی بگوید که مرتب کتاب بنویس! آن هم در مذمت ابوبکر و عمر و بعد از 1400 سال!.

تا حالا ندیده بودیم که مومن برای حفظ دین باکافران همراه شود و وزیر آن‌ها گردد و به آن‌ها دختر بدهد! ندیده بودیم که وقتی قدرت هم دارد که دشمنان دین را خوار کند، ساکت بنشیند! بلکه بر عکس، شنیده بودیم که پیامبران و اولیاء با دست خالی جلوی کافران قد علم می‌کردند و ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ١﴾ [الكافرون: 1] را می‌خواندند و یک سر مو به آن‌ها امتیاز نمی‌دادند و ذره‌ای از حق تنازل نمی‌کردند.

ادعای 402- علی در مقابل ظلم عمر سکوت کرد تا دین از بین نرود

دربارۀ علت سکوت علی می‌نویسد:

وقتی که فاطمۀ مظلومه، مأیوسانه به خانه برگشت در حالی که حقش را برده بودند، خطاب به امیرالمؤمنین نمود و عرض کرد:

«اشتمك شملة الجنين وقعدت حجرة الظنبن نقضت قادمة الاجدل فخانك ريش الاعزل هذا ابن ابي قحافه يبزني نحلة ابي وبلغة ابني – الخ – لقدا اجهر في خصاصي والفتية الدنی کلامي».

(کلامش طولانی است) مولانا علی تمام کلمات و خطابه‌اش را گوش داد تا فاطمه(سلام الله علیها) ساکت شد. آنگاه با مختصر جوابی بی‌بی را قانع نمود؛ از جمله فرمود: فاطمه ـ من در امر دین و احقاق حق تا آن جا که ممکن بود، کوتاهی نکردم. آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت تا ابد در مساجد و مأذنه‌ها برده شود؟ گفت منتهای آمال و آرزویم، همین است.

فرمود: پس در این صورت باید صبر کنی؛ زیرا پدرت، خاتم الانبیاء، به من وصیت‌ها نمود و من می‌دانم که باید صبر نمایم والا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم، اما بدان که آن وقت دین از بین می‌رود. پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن؛ زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حق غصب شده.

تمام حرفش در 4 صفحۀ بعد کتابش همین است که اگر علی برای گرفتن حقش دست به شمشیر می‌برد، دین از بین می‌رفت!...([[500]](#footnote-500)).

جواب ما:

در این جا متضاد سخن می‌گوید:

1- زنده بودن نام محمد با از بین رفتن دین محمد چه سودی دارد که علی به خاطرش صبر کرد؟! حالا هم بهایی‌ها می‌گویند: محمد رسول الله است اما دستورات دینش را قبول نداریم. اگر قدرت به دست آن‌ها بیفتد، آیا باید صبر کنیم؟.

2- تو می‌گویی که علی گفته است: « قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم، اما بدان که دین از بین می‌رود». یقین دارم این حرف را علی نگفته؛ بلکه یک عالم شیعه گفته است والا وقتی که دشمنان دین خوار شوند، دین هم از بین نمی‌رود. این را یک بچه هم می‌فهمد!!.

تازه یک سوال دارم: مگر حضرت فاطمه از نظر شما معصوم نیست، او خودش چراعلت سکوت علی نمی‌دانست در حالیکه تو میدانی و اگر بگویید عالم بر هر چیز نیست پس سر قبرش نروید و نگویید بچه‌ام مریض است یا فاطمه مدد....

ادعای 403- سنی قبول دارد نهج البلاغه کتابی معتبر است...**([[501]](#footnote-501))**.

می‌گوید: علی در این خطبه به صراحت گفته است که ابوبکر حق ما را خورد و من صبر کردم تا مردم گمراه نشوند!.

می‌گوید: سنی‌ها قبول دارند که نهج البلاغه کتاب معتبری است.

جواب ما:

خطبه شقشقیه در نهج البلاغه است. نهج البلاغه نزد ما یک کتاب دروغین است. کلامش سند نیست. کتاب شیعه‌هاست و در کتاب شیعه‌ها نوشته شده است که مدفوع امام‌هایشان پاک است!.

ما به هر مدرسه دینی که رفتیم، اثری از نهج البلاغه ندیدم. اگر این کتاب سخنان حضرت علی بود که سنی‌ها آن را بر سر خود می‌گذاشتند!.

ادعای 404- ابن ابی الحدید سنی گفته است که نهج البلاغه کلام مخلوق نیست

چنان‌که اکابر علمای خودتان از قبیل عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخران شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصر، به این معنی اعتراف نموده‌اند که الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت به کار رفته است، ثابت می‌کند که آن کلمات بعد از کلام رسول الله، دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می‌باشد...([[502]](#footnote-502)).

جواب ما:

اینکه می‌گویی: نهج البلاغه فوق کلام مخلوق است؛ یعنی، کلام خالق است؛ زیرا موجودات جهان بر دو نوعند یا خالقند یا مخلوق و ما که مسلمانیم عقیده داریم: یکی خالق و باقی مخلوقند.

پس تو که می‌گویی: نهج البلاغه فوق کلام مخلوق است، معنی‌اش چیست؟.

باز می‌گوید: ما غلو نمی‌کنیم! اگر محمد عبده هم گفته باشد پس عالم نیست

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا مرد سخن نگفته باشد |  | عیب و هنرش نهفته باشد ج |

ادعای 405- عمر بی‌سواد و ترسو بود…**([[503]](#footnote-503))**

یکی از حاضران گفت: پسرم در مدرسه شنیده است که حضرت عمر فقیه و عالم بود و داعی جواب داد که این گفته نادرست است. عمر بی‌سوادی بیش نبود. او صفحات بعدی را اختصاص داده است به اثبات اینکه عمر نادان بود نه عالم و فقیه.

جواب ما:

ما سوالی از این داعی و بقیه شیعه‌ها داریم: عمر که به ادعای شما نادان بود، ترسو بود و شجاعت نداشت، قبیله و قومی نداشت و از همه کمالات تهی بود، چرا باید مردی چون علی را به زمین بزند.

علی که از نظر شما، صاحب همه کمالات بود، عالم بود، شجاعت و تدبیر او را کسی نداشت، قبیله‌ای چون بنی‌هاشم پشت سر او بودند، غیب هم می‌دانست، برعلمِ بود و نبود هم تسلط داشت، عالم الغیب و الشهاده بود!!.

والله عجیب است که عمر بی‌علم و ترسو، دو ابر قدرت زمان خود را شکست بدهد و نام و شأن آن‌ها را از بین ببرد و یمن و مصر و عراق و عمان و... را فتح کند! والله عجیب است که در دورۀ حکومت این مردِ بی‌سواد وبی علم هیچ حادثه سوء داخلی رخ ندهد و با اقتدار تا آخرین روز و ساعت حکومت کند!!.

ما نمی‌گوییم که انسان بی‌علم نمی‌تواند کشوری را اداره کند، می‌گوییم: اگر اداره کرد و علم نداشت، حتماً شجاع بوده است و اگر شجاعت نداشت، حتماً یک صفت خوب دیگری داشته است. شما از بس به عمر کینه دارید، ایشان را فاقد همه کمالات می‌دانید و در عوض رقیب او(به زعم شما)، علی را صاحب همه کمالات می‌دانید.

ادعای 406- مثالی که ثابت می‌کند او از قرآن بی‌خبر بود

روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب، خطبه‌ای خواند و اخطار داد که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهار صد درهم زیادتر نماید، او را حد می‌زنم و آن زیادتی مهر را از او می‌گیرم و وارد بیت المال مسلمانان می‌نمایم؟!.

زنی از میان جمعیت گفت: عمر، قبول کلام تو شایسته است یا قبول کلام الله تعالی؟

عمر گفت: البته کلام الله تعالی.

زن گفت: مگر نه آنست که خداوند در آیه 20 سورۀ نساء می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا٢٠﴾ [النساء: 20]

یعنی: «اگر می‌خواهید زنی را رها کنید و به او مال زیادی دادید، چیزی را پس نگیرید. آیا می‌خواهید با تهمت و گناه آشکار پس بگیرید؟».

عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت:

«کلکم اققه من عمر حتی المخدرات في الحجل».

«همۀ شما حتی زنان پرده نشین از عمر دانا ترید».

آنگاه بالای منبر برگشت و گفت: اگرچه شما را منع کردم از اینکه زیاده از چهار صد درهم مهر و صداق برای زن‌ها قرار ندهید، اینک به شما اجازه می‌دهم که اگر خواستید، می‌توانید از مال خود زیادتی از مقدار تعیین شده به آن‌ها عطاء نمایید.

از این خبر معلوم می‌شود که خلیفه عمر احاطه‌ای بر قرآن و احکام فقه نداشت والا چنین سخنی نمی‌گفت که در مقابل یک زن عالمه مجاب شود و بگوید: امرأة اصابت و رجل اخطاء؟!.

زن درست می‌گوید و مرد خطا می‌کند...([[504]](#footnote-504)).

جواب ما:

آقای داعی، این داستان علیه شماست. البته اگر کمی فکر کنید:

1- پس عمر تسلیم قرآن بود تا آن جا که به آبروی خود اهمیت نمی‌داد؛ چون همین که آیه را شنید، برگشت بالای منبر و گفته خود را پس گرفت. این صفت خوب است یا بد؟!.

2- نتیجه می‌گیریم که عمر، مردی متواضع بود و هر کس می‌توانست به او اعتراض کند و اگر حرف حقی می‌شنید، می‌پذیرفت حتی اگر گوینده، زنی بی‌سواد باشد!.

3- معلوم می‌شود که مردم ترسی از عمر نداشتند. پس اگر حق علی را خورده بود، مردم به صدا درمی آمدند و دست کم زبانی رسوایش می‌کردند!.

4- داستان به این صورت که گفتی، درست نیست! هر چند زن اجازه دارد که مهریه سنگین بگیرد اما کاری پسندیده نیست و خلیفه حق دارد مردم را به نیکی امر کند. این، مثل قانون طلاق است که جایز است اما پسندیده نیست!.

دیگر اینکه با یک گل بهار نمی‌شود. حالا اگر زنی در یک موضوع از عمر بیشتر می‌دانست، دلیل بر این نیست که از عمر عالم‌تر است. گاهی پسر نکته‌ای را بهتر از پدرش در می‌یاید اما این دلیل نمی‌شود که پدر به فرمان پسر باشد. همین عمردر چند جا به پیامبر توصیه‌هایی کرد که آخر رسول الله دید از نظر خودش بهتر است. با وجود این، ما عمر را در مقابل رسول الله یک در صد هم اهمیت نمیدهیم و مثل تو فوراً نتیجه‌ای احمقانه نمی‌گیریم.

ادعای 407- از دلایل بی‌علمی عمر یکی اینکه گمان می‌کرد حضرت محمد هرگز نمی‌میرد.

نقل نموده‌اند که چون رسول الله از دنیا رفت، عمر نزد ابی بکر رفت و گفت: می‌ترسم محمد نمرده باشد و حیله کرده (یعنی، خود را به مردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد یا اینکه مانند موسی غایب شده باشد و وقتی آمد هر کس با او مخالفت نموده و عاصی شده باشد، به سیاست رساند. پس هرکس گوید: رسول خدا مرده است، من او را حد می‌زنم.

ابی بکر چون این جملات را شنید، شکی در دلش پیدا شد و از این گفتار‌ها اضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد. وقتی این خبر را به علی دادند، ایشان با عجله و شتاب خود را به جمعیت رسانید و فرمود: ای قوم، این چه هیاهویی است که برپا نموده‌اید، مگر این آیۀ شریفه را فراموش نموده‌اید که خداوند در حیات رسول الله به ایشان اعلام داشت:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ٣٠﴾ [الزمر: 30]

یعنی، «تو می‌میری و امت تو هم می‌میرند».

پس به حکم این آیه شریفه، رسول الله از دنیا رفت. این استدلال علی مورد قبول امت واقع شد و به موت آن حضرت یقین نمودند. عمر گفت: گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم!.

ابن اثیر در «کامل و نهایه» و زمخشری در «اساس البلاغه» و شهرستانی در «ملل و نحل»([[505]](#footnote-505)) و عده‌ای دیگر از علماء می‌نویسند که وقتی عمر فریاد می‌زد: هرگز! پیغمبر نمرده است. ابی بکر خود را به او رسانید و گفت: مگر این طور نیست که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ٣٠﴾ [الزمر: 30]

و نیز، فرمود: ﴿أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ﴾ [آل عمران: 144]

آنگاه عمر ساکت شد و گفت: گویا هرگز این آیه را نشنیده بودم؛ حالا یقین کردم که وفات نموده‌اند..([[506]](#footnote-506)).

جواب ما:

اول، داستان به این صورت نیست تو باز هم از چاشنی دروغ استفاده کرده‌ای و آن را به صورت دیگری نقل نمودی و گفتی: ابوبکر هم شک کرد. این شاهکار تو در دروغ‌گویی است!!.

حضرت عمر از فرط محبت به اسلام و پیامبر، حقیقتی آشکار بر او پنهان ماند؛ اما همین که ابوبکر آیه را تلاوت کرد، چون موم نرم شد و بر زمین نشست و گریست!.

عمر در آن مقام اشتباه بزرگی کرد؛ اما این مسأله از مقام و اعتبار او نمی‌کاهد. ما مانند شما نیستیم تا بزرگان خود را معصوم بدانیم؛ یعنی، ما از اشتباه اولیاء الله تعجب نمی‌کنیم. اما فرق اولیاء با مردم عادی این است که به محض شنیدن دلیل،سریع از خطای خود توبه می‌کنند.

اولین بار است که می‌شنوم علی این آیه را تلاوت کرده تا حالا همه می‌گفتند: ابوبکر آیه را تلاوت کرده است. شیعه همواره کار خوب دیگران را به علی نسبت می‌دهد. در هر حال، عالم و فقیه اگر خطا کند، دلیل نمی‌شود که دیگر فقیه نیست! البته اگر یک امام خیالی درست کنیم که علم غیب دارد و عالم غیب و شهاده است، آن وقت آن آدم خیالی هرگز خطا نمی‌کند(اما نمی‌دانم چرا باز انگور زهر دار و آب زهر آلود می‌خورند و می‌میرند؟!).

در ضمن اول داستانش را بخوانید یک دروغ خنده دار از زبان عمر گفته «که گمان می‌کنم محمد خود را بمردن زده تا دوست و دشمن را بشناسد».

آیا عمر نمی‌دانست کسی که بتواند خود را مرده و بعد زنده کند مرد توانایی است و دوست و دشمن را بدون خود را بمردن زدن میشناسد؟

حالا شما بگویید این شیعه هذیان می‌گوید یا نه..... دشمنی با عمر آن‌ها را کور کرده دروغ گفتن هم بلد نیستند تهمت زدن هم بلد نیستند!!!.

ادعای 408- عمر می‌خواست زناکار (بی زن) را سنگسار کند...([[507]](#footnote-507)).

حمیدی در جمع صحیحین نوشته است:

پنج نفر را نزد عمر آوردند که همگی با زنی زنا کرده بودند، عمر دستور داد هر 5 نفر را سنگسار کنند. علی گفت: نه این درست نیست؛ باید اولی را که اهل کتاب است، گردنش را بزنی؛ زانی دوم، زن دار است سنگسارش کنی؛ سومی، مجرد است 100 ضربه شلاق بزنی؛ چهارمی، غلام مجرد است 50 ضربه بزنی ؛ پنجمی، دیوانه است آزادش کنی.

جواب ما:

این داستان تو آن قدر دروغ است که آدم دیگر نمی‌تواند بگوید: حمیدی کیه؟جمع بین صحیحین چیه؟ ارزشش پیش اهل سنت چقدر است؟

ادعای 409- عمر می‌خواست بچه را در شکم زن زانیه سنگسار کند!.

می‌گوید: در بخاری نوشته است...([[508]](#footnote-508)).

جواب ما:

بخاری آن را ننوشته است. این داستان علی و عمر نیست؛ داستان معاذ و عمر است. مردی که در عرض ده سال دو ابر قدرت را از بین می‌برد و بزرگترین امپراطوری تاریخ را می‌سازد؛ بی‌شک سرش خیلی شلوغ است و معصوم نیست و اشتباه می‌کند.

آری این مرد خود می‌دانست که شاید اشتباه کند، پس ورزیده‌ترین و عالم‌ترین صحابه مثل عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و علی بن الی طالب را وزیران خود کرد تا مبادا حکم نادرست صادر کند.

ادعای 410- عمر می‌خواست زن دیوانه‌ای را سنگسار کند!...([[509]](#footnote-509)).

جواب ما:

اول، در حدیث نیامده است که عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

اما همیشه حکم مجنون و دیوانه، برائت نیست؛ قاضی حق کشتن هم دارد. اگر مجنون ضررش دفع نشود مگر با کشتن؛ پس کشته می‌شود. عمر نیز، مشورت کرد و همین باعث شد که حکم اجرا نشود و حکم برائت صادر شود. همین مشاوره کردن، بهترین دلیل است بر عقل عمر و بر خوبی عمرس.

در همان کتاب «مسند» حنبل این حدیث هم است:

«أن علياس صلى بعد العصر ركعتين فتغيظ عليه عمرس وقال أما علمت أن رسول اللهص كان ينهانا عنها».

«که علی بعد از عصر نماز نافله خواند و عمر با خشم او را منع کرد که مگر نمی‌دانی رسول نهی کرد از نماز خواندن در بعد از عصر (البته حدیث ضعیف است؛ اما برای این‌ها حدیث ضعیف هم حجت است)».

ادعای 411- عمر و دیگران اعتراف می‌کردند که علی از همه عالم‌تر است

«ان عمر بن الخطاب اذا اشکل عليه شئ اخذ من علي».

هر زمان که امری بر عمر بن الخطاب مشکل می‌شد به عل÷ مراجعه می‌کرد و حل مشکل می‌نمود.

و نیز از سعید بن مسیب نقل می‌نماید که می‌گفت:

«کان عمرس يتعوذ من معضلة ليس لها ابو الحسن».

«پیوسته عمر به خدا پناه می‌برد از امر پیچیده‌ای که علی÷ در او نباشد.»

«کانت الصحابهش يرجعون اليه في احکام الکتاب و ياخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطابس في عدة مواطن لولا علی لهك عمر وقالص اعلم امتي علي بن ابيطالب».

«صحابۀ پیغمبر در احکام قرآن به علی÷ مراجعه می‌نمودند و فتاوی از او می‌گرفتند به طوری که عمر در مواطن متعدد می‌گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود...([[510]](#footnote-510))».

جواب ما:

از کتب ما راست و دروغ نقل می‌کنی. در همین کتاب‌های ما با سند درست نوشته است که علی می‌گفت: ابوبکر و عمر از همه افراد امت بهترند؛ حتی از خود علی.

چرا بعضی از نوشته‌های کتاب ما را قبول داری و بعضی را نداری!.

﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ٨٥﴾ [البقرة: 85]

«آیا ایمان می‌آورید به قسمتی ازکتاب و به قسمت دیگرش کافر می‌شوید؟...»

ادعای412- سنی شهادت می‌دهد که پیامبر، علی را قاضی کرد و علی عالم‌ترین بود

ابن صباغ مالکی در کتابش نوشته است که رسول اکرمص فرمود: «داناترین امت من، علی بن ابیطالب می‌باشد».

خبر شهادت علی به معاویه رسید و گفت: «لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابيطالب»

«با مرگ پسر ابوطالب، علم و فقه هم مرد...([[511]](#footnote-511))».

جواب ما

ابن صباغ مالکی حرف‌هایش سند نیست؛ او شیعه است. در جایی که حرف امام مالک هم در مقابل قرآن و سنت(اگر مخالف باشد) ارزشی ندارد، ابن صباغ مالکی دیگر کیست؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جای که عقاب پر بریزد |  | از پشه لا غری چه خیزد |

او که می‌گوید: علی غیب می‌داند پس حتماً شیعه بود نه مالکی.

همین داعی بود که می‌گفت: معاویه مسبب اصلی جعل حدیث بر ضد علی است؛ آن وقت در این جا از زبان معاویه در مدح علی می‌گوید: (مادر دهر چون علی نمی‌زاید یا علم و هنر با مردن علی از بین رفت!).

جالب است که شیعه‌ها پی در پی این ادعا را مطرح می‌کنند که به تحریک معاویه، ابوهریره در مذمت علی حدیث جعل می‌کرد، اما وقتی کتاب‌های ما را می‌گردید حتی یک حدیث در مذمت علی نیست؛ بلکه برعکس از زبان معاویه هم در مدح او حدیث داریم. پس این چه معنی دارد؟.

معلوم است که این دلیل دیگری است بر کذاب بودن شیعه‌ها. حرف‌هایی هم که به حضرت عمر در این جا نسبت داده است، دروغ است!.

ادعای 413- عمر، حکم تیمم را نمی‌دانست

مسلم بن حجاج در باب تیمم «صحیح» و حمیدی در «جمع بین صحیحین» و امام احمد حنبل در «مسند»([[512]](#footnote-512)) و بیهقی در «سنن»([[513]](#footnote-513)) و ابی داود در «سنن»([[514]](#footnote-514)) و ابن ماجه در «سنن»([[515]](#footnote-515)) و امام نسائی در «سنن»([[516]](#footnote-516)) و دیگران از اکابر علمای خودتان به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده‌اند که در زمان خلافت عمر مردی نزد وی آمد و گفت: من جنب شده‌ام و آبی نیافته‌ام که غسل نمایم، نمی‌دانم چه کار کنم؟.

خلیفه گفت: هرگاه آب نیافتی، نماز مکن تا آب به دست بیاید و غسل نمایی؟! عمار یاسر از صحابۀ حاضر بود؛ گفت: ای عمر، یادت رفته است که در یکی از سفرها من و تو بر حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا نمودیم و چون آب نبود تو نماز نخواندی و من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آن است که تمام بدن را به زمین بمالم؛ لذا خود را به زمین غلطاندم و نماز کردم. وقتی خدمت پیغمبر شرفیاب شدیم، حضرت تبسمی نمود و فرمودند: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم به زمین بزنیم و بعد هردو کف را با هم به پیشانی بمالیم و کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نماییم...([[517]](#footnote-517)).

جواب ما:

خواننده به این جمله (به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته) خوب دقت کند! مکر این مرد در همین جاست که یک حرف را از مسلم می‌گیرد و یک حرف را از حمیدی تا داستان را فاسد کند. مثل اینکه در لیوانی شیر را با شراب قاطی کنید و بنویسید (مایعات مختلفه و نوشیدنی‌های متفاوته)!.

عمار از حضرت محمد پرسید: در سفر آب نبود. من تمام بدنم را به خاک مالیدم و عمر نماز نخواند. در جواب پیامبر تبسم کرد و فرمود: کافی بود دو دست خود را بر خاک می‌زدی! اما این داستان سرایان یادشان می‌رود که عکس العمل پیامبر را در مقابل عمل عمر بنویسند.

حقیقت در کتب ما ثبت است و آن عمل عمار است که تیمم جنابت را با تیمم وضو قیاس کرد و گمان نمود باید تمام بدن را در خاک بمالد.

البته عمر حکم تیمم بدل از غسل را نمی‌دانست؛ همانطور که عمار نمی‌دانست. تا اینکه رسول الله برایشان گفت. اما در زمان خلافت عمر، سوال کننده در سفر نبود بلکه مقیم بود و عمر فکر کرد که آب نیافتن مقیم چون آب نیافتن مسافر نیست و عمار به یادش آورد که فرقی ندارد.

در کتب ما این روایت در باب نبودن آب در آبادی نوشته شده است.

علی هم اشتباه کرد. اشتباه که تعجب ندارد. به عمر گفت که خودش شخصاً به جنگ نرود تا شکست اول شکست آخر نباشد. اما در زمان خلافت خودش، شخصاً به جنگ معاویه و خوارج رفت.

ادعای 414- تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بود

چنان‌که ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در «مناقب» خود نقل می‌نماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب سؤال کرد: چگونه است هر حکمی از احکام را می‌پرسند بدون معطلی جواب می‌دهی؟ حضرت در جواب عمر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد و فرمود: چند انگشت در دست من است؟ عمر فوری گفت: پنج انگشت. حضرت فرمود: چرا تأمل نکردی و فکر ننمودی؟ گفت: احتیاج به فکر نبود. علوم هم در مقابل من مانند این کف دست، حاضر است؛ لذا در جواب سؤالات فوری و بی‌تأمل و تفکر جواب می‌دهم...([[518]](#footnote-518)).

جواب ما:

من اگر یکصدم علم علی خیالی شما را می‌داشتم، تمام دنیا را فتح می‌کردم و عبدالرحمن ابن ملجم مرادی نمی‌توانست از پشت با شمشیر زهر آلود بر سر من بزند. دستور می‌دادم که خلع سلاح شود!.

ادعای 415- معاویه از مقام علی دفاع کرد...**([[519]](#footnote-519))**.

جواب ما:

این همان معاویه است که پول می‌داد تا علیه علی احادیث درست کنند. اما دروغگو کم حافظه است.

ادعای 416- حضرت علی معما را بهتر از عمر حل می‌کردند

از نورالدین مالکی در «فصول المهمه»([[520]](#footnote-520)) آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و درحضور جمعی از او پرسیدند: کیف اصبحت؟ چگونه صبح کردی؟.

گفت: «اصبحت احب الفتنة واکره الحق واصدق اليهود والنصاری وأومن بمالم اره واقرا بمالم يخلق».

گفت: «صبح کردم در حالی که فتنه را دوست دارم و از حق بدم می‌آید و یهود و نصارا را تصدیق می‌کنم و ایمان دارم به ندیده و نصدیق می‌کنم خلق نشده را».

عمر امر کرد بروند و علی را بیاورند. وقتی امیر المؤمنین آمد، قضیه را خدمت آن حضرت عرض کردند؛ فرمود: صحیح گفته است.

اینکه گفته فتنه را دوست می‌دارم، مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرمود: انما اموالکم و اولادکم فتنه.

اما اینکه اظهار کراهت از حق نموده است، مرادش مرگست. چنان‌که در قرآن فرماید: و جائت سکرت الموت بالحق.

و اینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق می‌نمایم، مرادش قول خدای تعالی است که می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ لَيۡسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيۡسَتِ ٱلۡيَهُودُ عَلَىٰ شَيۡءٖ﴾ [البقرة: 113]

یعنی: «یهود گفتند: نصاری برحق نیستند و نصاری گفتند: یهود بر حق نیستند؛» یعنی، هردو فرقه یکدیگر را تکذیب می‌نمایند. این مرد عرب می‌گوید: من هردو فرقه را تصدیق می‌کنم؛ یعنی، هردو فرقه را تکذیب می‌نمایم.

اما اینکه گفته است، اقرار دارم به چیزی که ندیده‌ام؛ یعنی، ایمان به خدای لایری دارم.

و اینکه گفته، اقرار دارم به چیزی که خلق نشده است؛ یعنی، موجود نشده ؛ مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده است.

عمر گفت: اعوذ بالله من معضلة لا علی لها.

بعضی همین قضیه را مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[521]](#footnote-521)) به طریق دیگر و مبسوط‌تر از حذیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده‌اند...([[522]](#footnote-522)).

جواب ما:

این داستان چقدر بچگانه است! این حل معما است نه علم! حالا شما بگویید. آن چیست که روز 4 پا دارد و شب 5 پا؟ نمی‌دانید پس بی‌سوادید. بروید گم شوید!!.

ادعای 417- علی به خاطر علمش به خلافت مستحق‌تر بود؛ علی را به زور از خلافت منع کردند

﴿أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰۖ فَمَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ٣٥﴾ [يونس: 35]

«آیا آن کسی که خلق را به حق رهبری می‌کند، سزاوار‌تر به پیروی است یا آنکه هدایت نمی‌کند مگر آنکه خود هدایت شود؟ پس شما چگونه حکم می‌کنید؟».

شما را به خدا عداوت و تعصب را کنار بگذارید و منصفانه قضاوت کنید. آیا انصاف بود چنین شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علمای فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیۀ رسول خدا بود، از کار بر کنار نمایند؟ آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسایسی بکار نرفته و سیاستی درکار نبوده است؟...([[523]](#footnote-523)).

جواب ما:

این آیه در وصف الله است. تمام موجودات تا هدایت نشوند نمی‌توانند کسی را هدایت کنند و منبع هدایت الله است. و علی یکی از انسان‌هایی است که تا هدایت نشد، نتوانست‌هادی باشد. حال شیعه علی را هدایت یافتۀ بی‌معلم می‌داند و او را به جای الله نشانده است و باز می‌گوید که ما غلو نمی‌کنیم!.

قضاوت عادلانه این است: آن کس که ادعا دارد من قهرمانی بی‌همتا و بی‌باکم و تمام دنیا را یک تنه حریفم، اما در عمل از یک آدم کم زور شکست می‌خورد! می‌گوییم: یک جای قضیه اشکال دارد! دیگر خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ادعای 418- مثال علی و غاصبان مثل دزد و زوّار است

هنرپیشه‌ای که نقش سنی مناظره گر را بازی می‌کند به داعی گفته است:

آنچه مسلم است؛ سیدنا علی خود به طوع و رغبه خلافت خلفاءش را پذیرفت و به مقام برتری و حق تقدم آن‌ها تسلیم شد. ما را چه رسد که به فرمودۀ شما کاسۀ از‌اش گرم‌تر باشیم و بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی بکر و عمر و عثمانش را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته‌اند!!.

و داعی جواب داد:

اول، فرمودید: مولانا امیر المؤمنین به میل و رغبت سر تسلیم فرود آورد و راضی به خلافت خلفای قبل از خود شد. مطلبی در این جا یادم آمد که من باب مثال مناسب است، عرض نمایم.

در اوایل مشروطیت ایران که ناامنی طرق و شوارع را فرا گرفته بود، زائرین در مراجعت، گرفتار دست‌های از لُصوص([[524]](#footnote-524)) و سارقان گشتند که آن‌ها را اسیر و اموالشان را تقسیم نمودند در بین اموال قطعه‌ای کفن از آنِ یکی از زوار به دست پیر مردی از دزدان افتاد. گفت: آقایان زوار این کفن مال کیست؟ زائری گفت: مال من است. دزد گفت: چون من کفن ندارم این کفن را به من ببخشید که حلال باشد. گفت: تمام اموال من مال شما، کفن را به من بدهید؛ چون آخر عمر من است و این لباس را به زحمت تهیه کرده‌ام. مایه امیدواری من است.

دزد هرچه اصرار نمود زائر گفت: حقم را به کسی نمی‌دهم. دزد شلاق را کشید و بنای زدن را گذارد و گفت: آن قدر می‌زنم تا ببخشی و بگویی حلال باشد. قدری که تازیانه زد، زائر بیچاره فریاد زد: آقا، حلال حلال حلال از شیر مادر حلال‌تر باشد (خنده حضار).

در مثل مناقشه نیست و مثل برای تقریب اذهان و فهم مطلب است. گویا فراموش نمودید بیانات شب‌های قبل را که با دلائل قاطع تاریخی به عرض رسانیدم که به شهادت اکابر علمای خودتان از قبیل ابن ابی الحدید وجوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش به خانه علی بردند او را با سر برهنه و دوش بی‌رداء به جبر کشیدند و به مسجد بردند و شمشیر برهنه به روی او کشیدند و گفتند: بیعت کن والا گردنت را می‌زنیم...([[525]](#footnote-525)).

جواب ما:

این مثال بی‌ربط است! اما دست کم قبول کن که عمر علم بکارگیری از شمشیر را بهتر از علی می‌دانست.

این را هم قبول ندارند می‌گویند: علی به خاطر اینکه دین از بین نرود، سکوت کرد. علی چرا ترسید که دین از بین برود؟ تو علی را به اعلی علیین بردی حالا چرا به مقامی آوردی که می‌گویی: کفنش را به زور شلاق از او گرفتند. آخر علی تاجر مفلوکی نبود که زور دزد به او برسد! او اسدالله بود و از نظر شما قوی ترین، عظیم ترین، عالم‌ترین و خلاصه همه‌ترین بود!.

ادعای 419- شیعه با تحقیق دین را قبول می‌کند...**([[526]](#footnote-526))**.

جواب ما:

دیدیم تحقیق ترا! کتب اصلی اهل سنت را ندیدی و چسبیدی به سلیمان بلخی و گنجی شافعی و ابن ابی الحدید!! که نویسنده شرح بر نهج البلاغه است

ای محقق لاثانی! سنی که نهج البلاغه را قبول ندارد تو در شرحش آن هم از زبان ابن ابی الحدید دنبال چه می‌گردی؟! دنبال ارضای هوای نفس خود؟ خوب بگرد اما نامش را تحقیق مگذار. یک نمونۀ دیگر از تحقیق خود را ببین. ابن ابی الحدید می‌گوید:

ادعای 420- آیه «انهم مسئولون» در حق علی است.

اکابر علمای خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ينابيع المودة»([[527]](#footnote-527)) ذیل آیۀ 24 از سوره صافات که می‌فرماید: «وقفوهم» در «وقفوهم انهم مسئولون»

از فردوس دیلمی، از ابو نعیم اصفهانی، از محمد بن اسحق مطلبی صاحب کتاب مغازی، از حاکم، از حموینی، از خطیب خوارزمی، از ابن مغازلی و بعضی از ابن عباس، بعضی از ابو سعید خدری، بعضی از ابن مسعود و نیز، سبط ابن جوزی در «تذکرة خواص الامه»([[528]](#footnote-528)) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[529]](#footnote-529)) از ابن جریر از ابن عباس آورده است که مراد، ولایت علی می‌باشد.

از رسول اکرم نقل نموده‌اند: انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب؛ یعنی، آن‌ها سوال می‌شوند از ولایت علی...([[530]](#footnote-530)).

جواب ما:

این آیه به طور واضح دربارۀ روز قیامت است. این آیه چگونه درباره علی است؟ اگر دربارۀ علی است، پس کو نام علی؟! آقای محقق چرا در هر صفحه از قرآن، آیه‌ای با اشاره درباره علی می‌یابی و یک آیۀ صریح در سراسر قرآن نمی‌یابی؟!.

الله در این آیه (به زعم تو) مجازات کسی که حق علی را نشناسد، تعیین می‌کند؛ اما الله خودش به ما نمی‌گوید که حق علی چیست؟ حق علی بماند، حتی نام او را ذکر نمی‌کند!.

باز دست به دامن حدیث دروغ شده است. اما براستی چرا نمی‌تواند یک آیۀ دروغ بسازد؟ چون الله اراده فرموده قرآن راحفظ کند تا بندگانش در روز قیامت نگویند: پیشینیان ما را فریفتند! اگر دستبرد آیات قرآن ممکن بود، محال بود که شیعه قرآن دیگری جعل نکند!.

الله روز قیامت حتماً به عوام شیعه خواهد گفت: وقتی علمای شما می‌گفتند: علی، عالم غیب و شهاده است! چرا از آن‌ها دلایل قرآن نخواستید؟ این صفت آن قدر مهم است که به کرات در قرآن به خودم که الله هستم، نسبت داده‌ام. اگر به کس دیگری این صفت مهم را داده بودم، حتماً در قرآن ذکر می‌کردم!.

اسم قرآن که می‌آید عالمان شیعه اخمو و دستپاچه.

می‌گویند:مگر هر چیزی در قرآن هست؟ اگر هست، پس از قرآن بگویید که نماز ظهر چند رکعت است؟

در جواب می‌گویم: هر وقت از شما خواستیم که از قرآن تعداد بچه‌های امام تقی را ثابت کنید، شما هم از ما تعداد رکعت‌های نماز ظهر را بخواهید! درباره نماز 700 آیه داریم صریح و بی‌پرده. دربارۀ امامت چه داریم؟.

وقفوهم انهم مسئولون، این تاویلات، لایتچسبک است! وقتی خیلی به آن‌ها فشار می‌آوریم، ما را متهم می‌کنند که از فرقۀ منکر حدیث هستیم؛ زیرا حدیث سلیمان بلخی را قبول نداریم!!!!!.

ادعای 421- شیعه خواستار و حدت است اما سنی نیست!...**([[531]](#footnote-531))**.

جواب ما:

بله ما با کسی که صحابه و زنان پیامبر را فحش بدهد، همکاری نمی‌کنیم. آیا شما با کسی که علی و فاطمه را ناسزا بگوید، دوستی می‌کنید؟.

این کتاب برای شیعیانی نوشته شده است که کتاب شب‌های پیشاور را خوانده‌اند و به راه خود مطمئن شده‌اند. این جواب‌های ساده برای بیدار کردن آن‌هاست! سنی به این نوشته‌ها نیازی ندارد؛ زیرا او براحتی به مکرهای نویسندۀ کتاب شب‌های پیشاور پی می‌برد. سنی هر چقدر هم بی‌سواد باشد باز نام بزرگان دین خود را تا حدودی می‌شناسد و یقین دارد که سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و همدانی و گنجی از بزرگان دین ما نیستند. پس مکر داعی شیاد مصرف داخلی دارد و تنها برای گمراه کردن شیعه‌هاست!.

ادعای 422- سجده باید بر تربت پاک باشد و بهتر است بر تربت حسین باشد...**([[532]](#footnote-532))**.

شما برای سجده کردن بر تربت ببینید چه انقلابی بر پا می‌کنید. برای عوام، خاک و تربت را بت معرفی می‌کنید و شیعیان موحد را بت پرست می‌خوانید!؟

و حال آنکه ما به امر و اجازۀ خدا و پیغمبر بر خاک سجده می‌نماییم؛ زیرا در آیات قرآن مجید امر به سجده شده است و شما خود می‌دانید که سجده؛ یعنی، صورت روی زمین گذاردن. منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

جواب ما:

اگر کسی را دیدیم که خاک بت لات یا عزی را پودر کرده و از آن مهر ساخته است و بر آن سجده می‌کند و امر الله را بهانه می‌آورد، یقین می‌کنیم که این مرد ریگی به کفش دارد!.

الله می‌گوید: سر بر خاک بگذارید تا ذلت خود را نشان دهید. آن وقت تو می‌آیی سر مثلاً بر زنی می‌گذاری به این بهانه که زن از خاک آفریده شده است! اینکه نمی‌شود!.

خاک قبر حسین نزد شما مقدس است و مهر ساخته شده از آن را زیرا پا نمی‌گذارید؛ بلکه بر سر می‌گذارید. پس سجده بر آن، نشانۀ ذلت نیست! شما دارید به آن خاک احترام می‌گذارید!.

ای داعی، عوض کردن احکام الهی و خالی کردن پوست از مغز و پر کردن پوست از مکر! تنها روش تو و نیا کان توست!.

ادعای 423- سنی‌ها تقلید کور کورانه می‌کنند

شما را به خدا قسم انصاف دهید؛ تبعیت از فقهای اربعه که دلیلی بر متابعت از آن‌ها جز علم و دانش بعضی از آن‌ها و پیروی کور کورانه از اوامر آن‌ها در دست نیست، ثواب و اجر دارد (حتی اگر اختلاف کلمه در اصول و فروع باهم داشته باشند)؟ اما تبعیت و اطاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوا که اکابر علمای خودتان به اعلم بودن و فقیه بودن آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریح از رسول الله وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت از آن‌ها و هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده‌اند، کفر است؟!...([[533]](#footnote-533)).

جواب ما:

1- ما که اهل حدیث هستیم یا حتی سنی‌های مقلد و فهمیده هرگز قول امام مذهب خود را بر قول الله یا رسولش برتری نداده ایم! شما به خاطر همین صفت، ما را وهابی می‌خوانید و با ما دشمنید و همیشه خودتان را با آن سنی‌هایی که کورکورانه از امامشان پیروی می‌کنند، برادر می‌دانید!.

2- تو که از علی پیروی نمی‌کنی! تو مقلد و دنباله روی یک علی خیالی هستی! که وجود خارجی ندارد و عالم غیب شهاده است!! اگر از علی واقعی پیروی می‌کردی که مثل ما بودی و بد مذهب نمیبودی.

ادعای 424- سنی‌ها می‌گویند وضو با شراب جایز است

امام اعظم شما ابو حنیفه (که غالب فتواهایش روی قیاس است؛ یعنی، بی‌سوادی) حکم می‌کند که در سفر اگر آب نیابند با نبیذ تمر، عمل غسل و وضو را انجام دهند!.

و حال آنکه همه می‌دانید، نبیذ مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده است و وضو با مضاف جایز نیست...([[534]](#footnote-534)).

جواب ما:

ما نه گفته‌ایم و نه می‌گوییم و نه خواهیم گفت که ابو حنیفه/، امام معصوم است یا عالم به غیب و شهاده است یا باید از او کور کورانه تقلید کنیم. مگر نمی‌دانی دو شاگرد خاص ابو حنیفه؛ یعنی، امام محمد و امام یوسف در 70 در صد مسائل رأیی غیر از رأی استاد خود داشتند! ابو حنیفه عالم برجسته‌ای بود اما قرار نیست همه علمای برجسته یک حرف را در مسائل اختلافی بگویند و قرار نیست که ما از عالمی کورکورانه پیروی کنیم. خود ابو حنیفه هر وقت رأی بهتری می‌شنید از رأی خود برمی گشت و می‌فرمود: اگر حرفم خلاف حرف پیامبر بود، به دیوار بزنید.

ادعای 425- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی می‌گوید: بشورید

و نصّ صریح آیۀ شریفه، حکم بر مسح می‌نماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوند، متوجه خواهند شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد، زیرا در اول آیه می‌فرماید: ﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ﴾ [المائدة: 6]. یعنی، «بشویید صورت‌ها و دست‌های خود را.» پس همان طوری که به واسطۀ واو ناطفه در «ايديکم» حکم می‌کنید بر اینکه بعد از شستن صورت بایستی دست‌ها را هم شست و شو داد در حکم ثانی هم می‌فرماید: ﴿وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائدة: 6] یعنی، «مسح نمایید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا.» «ارجلکم» را «برؤسکم» معطوف می‌دارد؛ یعنی، بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نمایید و قطعاً غسل جای مسح را نمی‌گیرد.

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده‌اند (زیرا قرآن حکم به مسح بر پا می‌نماید نه بر چکمه و جوراب)، این حکم بر خلاف حکم اول هم می‌باشد. اگر مسح بر خود پا جایز نیست و بایستی بشویند، چگونه در این جا حکم را تنزل داده‌اند که به جای شستن، حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده‌اند و هر عاقلی می‌داند که مسح بر چکمه وجوراب، مسح بر پا نمی‌باشد فاعتبروا يا اولی الابصار؟!. و امام فخر رازی که از اکابر مفسران خودتان است، ذیل همین آیه شریفه کلام مفصلی دارد بر وجوب مسح به حسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازۀ نقل آن را نمی‌دهد. شما خود مراجعه فرمایید تا حقیقت بر شما کشف گردد... ([[535]](#footnote-535)).

جواب ما:

اهل سنت متفق هستند که پا در وضو باید شسته شود. پس امام فخر رازی کیست که خلاف همه حرف بزند!.

باید بدانی که «وارجلکم» دو جور خوانده می‌شود. یک طور بخوانی می‌شود «فاغسلوا» و طور دیگر بخوانی، می‌شود «فامسحوا» و این معجزۀ قرآن است که هر دوطریقه را ثابت می‌کند و هر دو، روش اهل سنت است؛ یعنی، اگر جوراب باشد، مسح می‌کنیم؛ اگر جوراب نباشد، می‌شوریم. ما برای کار خود دلیل از قرآن داریم.

ادعای 426- قرآن می‌گوید: پا را مسح کنید و سنی روی چکمه و جوراب مسح می‌کند

پس همان طور که در وضو صورت و دست‌ها را وجوباً باید شست. سرو پاها را هم وجوباً باید مسح نمود نه اینکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند، واو عطف بی‌معنی می‌گردد.

در قاعده عرف عام، شریعت مقدس اسلام در کمال سهولت است و مشقت و سختی در احکام او راه ندارد. بدیهی است که در شستن پا مشقتی هست که در مسح آن نیست. پس چون عمل به مسح سهل‌تر است، حکم شریعت بر آن جاری گردیده است. چنان‌که ظاهر آیه، حکم بر این معنا می‌نماید...([[536]](#footnote-536)).

جواب ما:

اینکه گفتی: شستن پا مشقت دارد و آسان نیست. باید گفت: هیچ کاری در دنیا بی‌مشقت نیست! اما باید نتیجه را ببنیم! همین نَشستن پا در نزد شیعیان، مساجد آن‌ها را به بدبوترین اماکن در دنیا تبدیل کرده است.

علاوه بر این، امروزه ثابت شده است که پا، قلب دوم است و در شستن آن، فواید بی‌شماری مترتب است!.

آیا پا که در جوراب باشد، دیگر نامش پا نیست؟! گفتیم که از قرآن هردو کار ما ثابت می‌شود و سنت پیامبر هم واضح است که کجا مسح کنیم و کجا بشوریم!.

جالب است که امروزه در مساجد‌های شیعه می‌نویسند: شستن پا واجب است به خاطر نجات از بوی بد آن. البته می‌نویسند: نه به خاطر دستور قران!.

کسانی که این مذهب ساختگی را برای شیعه‌ها ایجاد کرده‌اند، سعی نمودند آن را گندآلود کنند؛ مثلاً همین نَشُستن پا یک نمونه است و جواز نزدیکی از دُبُر نمونه دیگر.

ادعای 427- فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نصّ صریح قرآن

مکرر به این معنا اشاره نموده‌ام که بنا به فرمودۀ رسول اکرم هر خبری که از آن حضرت نقل می‌شود، اگر موافق با قرآن مجید نباشد، مردود است؛ زیرا شیادان برای اخلال در دین از قول آن حضرت بسیار جعل سند نموده‌اند. لذا علمای بزرگ خودتان هم اخباری را که به نام آن حضرت نقل شده است، رد نموده‌اند؛ چون خلاف موازین آمده است.

امام احمد بن حنبل و اسحق و ثوری اوزاعی فتوا داده‌اند که مسح بر عمامه جایز است. چنان‌چه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است.

و حال آنکه هر عاقلی می‌داند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر می‌باشد. سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل به آن، اما عمامه پارچه‌های بافته ایست که بر روی سر گذارده‌اند([[537]](#footnote-537)).

جواب ما:

سر با عمامه، سر است بی‌عمامه هم سر است. رسول الله بر عمامه مسح کشیده‌اند. اینکه تعارضی با آیات ندارد.

مجبورم به روش خودش پاسخ بدهم: طبق فتوای علمای شما در سجد ه باید 7 جای آدم بر زمین باشد: سر، دو دست، دو انگشت پا و دو زانو. وقتی که جوراب و شلوار پوشیده‌اید بین پا و زانوی شما با زمین حائلی ایجاد می‌شود و 4 جای شما به زمین نمی‌رسد؛ پس بی‌شلوار و بی‌جوراب نماز بخوانید.

و ببینید چه حرف خوبی درباره قران زده است اما هنگامی که گفته‌های گنجی شافعی و سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید را می‌نویسد این قانون را به فراموش می‌کند!

تو که این قدر دقیق است چرا این آیه را نمی‌بینی:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ٥﴾ [الأحقاف: 5]

«و چه کسی گمراه‌تر است از آن کسی که غیر از الله کسی را می‌خواند که اجابت نمی‌کند او را تا روز قیامت و از دعای او غافل است.»

در ادامه می‌فرماید: و روزی که آدمیان بر انگیخته شوند، او دشمن دعا کننده می‌شود و می‌گوید: من از تو بیزارم! و منکرم به آنچه که گفته‌ای!.

چرا وقتی که حدیث می‌آوری و از علی حاجت می‌خواهی، آن را در تعارض با این آیه نمی‌بینی؟!

ادعای 428- فقه شیعه بهتر است از فقه سنی

ابو حنیفه و حنفی‌ها را مشرک نمی‌خوانید که خلاف تمام موازین، فتوا به طهارت و وضو با آب نبیذ می‌دهند. همچنین فتاوی سایر فقهاء را که مخالف با هم و خلاف نصوص قرآن مجید است، مردود نمی‌دانید!.

در حالی که اگر با دیدۀ انصاف و تعمق بنگرید، فتاوی فقهای امامیه به نص صریح قرآن مجید نزدیکتر است تا فتاوی فقهای شما.

مثلاً فقهای شما، فرش‌های بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و چرم و مشمع وغیره را که روی زمین افتاده است، جزء زمین می‌دانند و بر آن‌ها سجده می‌نمایند و به آن فتوا می‌دهند.

حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء و ارباب ملل و نحل سؤال کنید که آیا فرشهای بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و زمین بر آن‌ها اطلاق می‌شود؟ جواب منفی می‌دهند.

شما جامعه شیعیان امامیه را که تبعاً للأئمة العترة الطاهره می‌گویند: «لا يجوز السجود الاعلی الارض اوما انبتته الارض مما لا يؤکل ولا يلبس»، مشرک می‌خوانید! اما سجده به نجاست خشکیده را شرک نمی‌دانید؟!.

بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فرش از هم جدا می‌باشد.

اما در عملِ سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رای و فتوی می‌باشد، این همه هیاهو و جار و جنجال راه می‌اندازید که شیعیان مشرک و بت پرست هستند؛ اما فتوی به سجده کردن بغذر یاسبه(بزبان امروزی کثافت خشک شده) را ندیده گرفته‌اید و اعتنا نمی‌کنید؟...([[538]](#footnote-538)).

جواب ما:

ابو حنیفه/ هم اگر ما را امر به سجده بر قبر حسین بدهد، مشرک می‌شود و اگر فتوی به سجده بر خاک قبر حسین به نیت تعظیم خاک بدهد، مشرک می‌شود!.

اما در یک مسأله خلافی و فرعی، اگر فتوای دهد از دو حال خارج نیست: فتوایش صحیح است که دو اجر می‌گیرد یا غلط است که یک اجر می‌گیرد. اگر صحیح باشد ما پیروی می‌کنیم و اگر نباشد، پیروی نمی‌کنیم. به همین سادگی! امام نزد ما آن مقام را ندارد که پیش شما دارد.

مقام امام ابو حنیفه/ پیش ما همین است. او را با امام خودت که می‌گویی: عالم غیب و شهاده و معصوم و غیب دان است، مقایسه نکن!.

باید بیشتر توجه کنی تا فرق فتوا بین یک مسأله فرعی و شرک را بدانی! مغلطه نکن! تو به خاکی که قرار است بی‌ارزش باشد و زیر پا باشد، بها داده‌ای و به بهانۀ خاک قبر حسین مقدس کرده‌ای! درست مثل صلیب نصاری! خاک مُهر تو، قیمتی است و سجده بر آن نشانه ذلت نیست؛ نشانۀ محبت به حسین است! شما مفهوم سجده را خراب کردید! اگر بر مهر قبر حسین نشستید، آن وقت می‌فهمیم که سوء نیت ندارید. اما شما این خاک را برای شفا می‌خورید! سجده بر آن مثل سجده بر بت است! در حالی که سجده بر زمین، ذلیل شدن در برابر الله است. فرش زیر پا به هر حال در زیر پاست و حقیر... خلاف مهر که شما آن را می‌بوسید و ما هرگز مشمع و فرش را نمی‌بوسیم. بلکه بروی آن مینشینیم.

ادعای 429- سجده بر خاک کربلا، فضیلت دارد. این را رسول خدا گفته است

علت با خود داشتن قطعاتی از خاک آنست که امر سجده بر زمین پاک وجوبی است و در اکثر اوقات، نماز در منازل و خانه‌ها اداء می‌شود و تمام حجرات مفروش از قالی‌ها و نمدها و غیره است که از پشم و ابریشم و نخ هستند و وجود آن‌ها مانع از سجده بر زمین می‌شود و ممکن نیست که در وقت نماز فرشها را کنار بزنند و اگر هم کنار بزنند، غالب زمین‌ها از گچ و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک وغیره می‌باشد و سجده بر آن‌ها جائز نیست. لذا قطعاتی از خاکی پاک با خود داریم که در موقع نماز، سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نماییم پس قطعاتی از خاک پاک با خود برمی‌داریم تا هر کجا با مانعی بر خورد نمودیم، قطعه‌ای از خاک پاک داشته باشیم که بر او سجده نماییم.

صحیح است سجده بر خاک پاک کربلا می‌نماییم اما نه به طریق وجوب. بنابر اخباری که از اهل بیت طهارت که آگاه بر خواص اشیاء بودند، رسیده است که سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه به طور وجوب.

ما ابداً حسین پرست، علی پرست و محمد پرست نیستیم و کسی را که بر این عقیده باشد، کافر می‌دانیم. ما خدا پرست می‌باشیم و سجده نمی‌نماییم مگر بر خاک پاک بر طبق دستور قرآن مجید. سجده هم برای حسین نیست بلکه بر خاک پاک کربلا است که به فرموده ائمه از عترت طاهره، باعث زیادتی ثواب و موجب فضیلت می‌گردد که آن هم به طریق وجوب می‌باشد...([[539]](#footnote-539)).

جواب ما:

این، دلیل درستی نیست که مثلاً خوردن شراب را واجب ندانیم و بخوریم. باز کارمان حرام است. احترام به لات و عزی را فرض ندانیم، اما برای تفریح (مستحب که بماند) و وقت گذارانی به آن بت‌ها احترام کنیم. این طوری مشرک می‌شویم.

این سفسطه عجیبی است که می‌گوید: ما سجده بر خاک قبر حسین را واجب نمی‌دانیم. می‌دانی یا نمی‌دانی؛ عمل تو ملاک قضاوت است! و بس.

الله امر کرده است که رو به قبله نماز بخوانیم. تو اضافه می‌کنی که هم قبله هم قبر حسین! این شرک است! همین عمل را برای خاک قبر حسین انجام می‌دهید؛ هم برای الله سجده می‌کنید و هم به خاک قبر حسین احترام می‌گذارید. این شرک است!.

این گفته شرک صریح است و به این می‌ماند که بگوییم: اگر در نماز بین خود و قبله، قبر حسین را مایل کنیم ثواب بیشتری دارد! اینکه شد دو اله!.

چه اعتراف کنی چه نکنی، هم برای الله سجده می‌کنی هم برای قبر حسین!.

ادعای 430- خاک کربلا معجزه می‌کند

اول، در اختلاف اشیاء حتّی خاک‌ها و اینکه برای هر خاکی آثار و خصایصی است، محل شک و شبهه نمی‌باشد؛ منتها متخصصان فن به آن خصایص پی می‌برند نه عموم مردم.

دوم، خاک کربلا تنها از زمان أئمه طاهرین† به بعد مورد توجه نبود؛ بلکه در زمان خود رسول الله هم مورد توجه بود. چنان‌که در کتب معتبر اکابر علمای خودتان ثبت است.

مانند «خصائص الکبری»([[540]](#footnote-540)) که اخبار بسیاری از موثقان رُوات و اکابر علمای خودتان مانند ابونعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از ام المؤمنین، ام سلمه، ام المؤمنین عایشه، ام القضل، ابن عباس، انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده است.

از جمله راوی می‌گوید: دیدم حسین در دامن جدش رسول الله نشسته است و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بود که می‌بوسید و می‌گریست. پرسیدم این خاک چیست؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داده است که حسینم را در زمین عراق می‌کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده است و من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می‌کنم. آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود: وقتی دیدی این خاک مبدل به خون شد، بدان که حسینم کشته شد. ام سلمه آن خاک را در شیشه‌ای نگاهداری می‌نمود تا روز عاشورای سال 61 قمری و دید آن خاک خون آلود گردید. دانست که حسین بن علی÷ کشته گردید...([[541]](#footnote-541)).

جواب ما:

هدف آن‌ها، این است که عبادت مهم سجده را خراب کنند؛ زیرا سجده همان عبادتی است که شیطان را به گریه در می‌آورد.

از این مرد که یک بار گفت: حرف نباید خلاف قرآن باشد. می‌پرسم: وقتی که در قرآن نام خود حسین نیست! نام علی نیست! از امامت 12 امام حرفی درمیان نیست! آیه‌ای نیست! تو می‌گویی: جبریل در روایات گفته است که خاک کربلا، فلان است! الله عوض آنکه جبریل را با خاک کربلا پایین بفرستاد، خوب بود با یک آیۀ جاودان می‌فرستاد تا حرف تو را باور می‌کردیم! قرآن تا امروز محفوظ مانده است اما خاکی که جبریل از کربلا آورده کو کجاست؟ باز نروی سر آیه تطهیر! این آیه با «يا نساء النبي» شروع شده است و مربوط به زنان پیامبر است. واضح و صریح با الفاظ آشکاری گفته است: ای زنان پیامبر....

ادعای 431- سنی به هم بستری با مادر اعتراض ندارد و به سجده بر خاک حسین دارد!

تعجب می‌کنم از علمای شما که به فتاوی نادر و عجیب فقهای اربعه و دیگران اعتراض ندارند؛ یعنی، اگر امام اعظم بگوید: در نبود آب باید با نبیذ وضو گرفت. آقایان شافعی و مالکی و حنبلی اعتراض ندارند یا اگر امام احمد معتقد به رؤیت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جایز بداند، دیگران بر او خرده نمی‌گیرند و همچنین سایر فتاوی عجیب و نادر از قبیل نکاح امارد در سفر یا سجده بر غذره یابسه {مدفوع خشک} یا به الفاظ نکاح امهات نمودن و امثال این‌ها که بسیار مورد قدح است!؟ امام اعظم ابوحنیفه وقتی فتوا به غسل و وضو با نبیذ داده است، مخالفتی با حکم صریح و نص قرآن مجید است!.

اما وقتی بگوییم: أئمه از عترت طاهره رسول الله فرمودند: سجده بر خاک پاک کربلا افضل از سایر خاک‌ها می‌باشد و مزید بر ثواب و مستحب است. آقایان جار و جنجال می‌کنند که شیعیان مشرک و بت پرست می‌باشند و موجب نفاق داخلی شده‌اند و جنگ برادر کشی بر پا می‌کنید و جاده را برای غلبۀ بیگانگان باز می‌نمایند!؟...([[542]](#footnote-542)).

جواب ما:

هر کس می‌داند که سنی همبستری با مادر و ازدواج با پسر نوجوان را جایز نمی‌داند؛ حتی فاعل این کار را می‌کشد و من نمی‌فهمم این مرد از این تهمت زدن چه قصدی دارد او دروغ در دروغ می‌گوید!؟.

او مدعی است که در مجلس مناظره و جلوی جمع کثیری از مردم سخن می‌گوید! چگونه ممکن است که سنی‌های مجلس به او اعتراض نکنند؟! من که نمی‌دانم ابو حنیفه گفته است: وضو با شراب جایز است یا نه. فرض کنیم که گفته باشد، اتفاق مهمی نیفتاده است؛ زیرا ما صددرصد از او پیروی نمی‌کنیم.

ما به نقل قول او از ابو حنیفه شک داریم؛ این سخنان از کتاب سلیمان بلخی حنفی و غیره است. این سلیمان بلخی که به قول شما با مادر خود نکاح می‌کند، به درد ما نمی‌خورد.

ادعای 432- رسول الله، ابوبکر را از امیری عزل کرد و علی را امیر حجاج کرد

جمهور امت و جمیع علماء و مورخان فریقین (شیعه و سنی) برآنند که چون آیات اول سوره برائت که نهمین سوره از قرآن مجید است در مذمت مشرکان نازل شد، خاتم الانبیاء ابی بکر را طلبید و ده آیه از اول سورۀ برائت را به او داد تا ببرد در مکۀ معظمه و موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید. چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«يا رسول الله ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول لا يؤدّي عنك الا انت او رجل منك».

«... اداء و ابلاغ رسالت احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد».

لذا پیغمبر علی را طلبید و مأمور به این امر بزرگ نمود و فرمود: می‌روی و هر کجا به ابی بکر رسیدی آیات برائت را از او می‌گیری و خودت ببر در مکه برای مشرکان اهل مکه قرائت کن.

علی حرکت کرد و در ذی الحلیفه به ابی بکر رسید. ابلاغ پیام رسول الله را نمود و آیات را گرفت و رفت در مکه در حضور عامۀ مردم رسالت رسول الله را ابلاغ نمود. آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود و بر گشت به خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

بخاری در «صحیح»([[543]](#footnote-543)) و عبدی در «جمع بین الصحاح السته»([[544]](#footnote-544)) و بیهقی در «سنن»([[545]](#footnote-545)) و ترمذی در «جامع»([[546]](#footnote-546)) وابی داود در «سنن» و خوارزمی در «مناقب» و شوکانی در «تفسیر»([[547]](#footnote-547)) و ابن مغازلی فقیه شافعی در «فضائل» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول»([[548]](#footnote-548)) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»([[549]](#footnote-549)) به طرق مختلف از روات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در «ریاض النضره»([[550]](#footnote-550)) و در «ذخایر العقبی»([[551]](#footnote-551)) و سبط ابن جوزی در «تذکرة خواص الامه»([[552]](#footnote-552)) و امام ابو عبدالرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در «خصائص العلوی»([[553]](#footnote-553)) شش حدیث در این باب نقل نموده‌اند و ابن کثیر در «تاریخ کبیر»([[554]](#footnote-554)) و ابن حجر عسقلانی در «اصاب»([[555]](#footnote-555)) و جلال الدین سیوطی در «در المنثور»([[556]](#footnote-556)) در تفسیر آیۀ اول از سوره برائت و طبری در «جامع البیان»([[557]](#footnote-557)) و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در «تفسیر»([[558]](#footnote-558)) و آلوسی در «روح المعانی»([[559]](#footnote-559)) و ابن حجر مکی متعصب در «صواعق»([[560]](#footnote-560)) و هیثمی در «مجمع الزوائد»([[561]](#footnote-561)) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[562]](#footnote-562)) و امام احمد حنبل در «مسند»([[563]](#footnote-563)) و حاکم در «مستدرک»([[564]](#footnote-564)) و کتاب مغازی([[565]](#footnote-565)) در فضائل علی، این قضیه به طور متواتر نقل نقل کرده‌اند و همگی صحت آن را تصدیق نموده‌اند.

اگر از ابتدا این مأموریت را به علی می‌دادند، این امر عادی به نظر می‌آمد و فضل و کرامتی برای علی ثابت نمی‌شد. لذا برای اثبات مقام مقدس علی و حق تقدم او با کمی سن بر پیرمردان صحابه، ابتدا آیات را به ابی بکر می‌دهد بعد از اینکه چند منزل می‌رود علی را مأمور می‌نماید با این توضیح که جبرئیل از جانب رب جلیل مرا به این کار مامور نموده است و به صراحت گفته که خدا فرموده است:

«لن يؤدي عنك الا انت او رجل منك».

«اداء و ابلاغ رسالت احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد».

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی وحق تقدم او بر دیگران می‌باشد و ابلاغ رسالت حق تعالی؛ یعنی، نبوت و خلافت ربطی به پیری و جوانی ندارد؛ زیرا هزار نکتۀ باریکتر از مو این جاست. اگر پیر مردی و سیاستمداری برای ابی بکر امتیازی محسوب می‌شد، نبایستی از چنین امر مقدسی عزل می‌گشت و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفۀ او می‌باشد.

سنی مناظره گر یک دروغ می‌گوید:

در بعضی اخبار از ابوهریره نقل نموده‌اند که علی (کرم الله وجهه) مأمور گردید که با ابی بکرس به مکه بروند تا ابی بکر مناسک حج را به مردم ارائه دهد و علی آیات سورۀ برائت را قرائت نماید. پس هردو در ابلاغ رسالت با هم مساوی بودند.

و شیعه جواب می‌دهد:

اول، این خبر از مخترعات بکریون است و دیگران نقل ننمودند. دوم، اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت به مکه مورد توافق امت است. و در صحاح مسانیدِ ملل موافق و مخالف با اسانید آشکار و مشهور به حد تواتر ثابت می‌باشد.

بدیهی است تمسّک به صحاح احادیث کثیره مستفیضة الاسانید، متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد، خود بهتر می‌دانید که به قاعده محدثان و اصولیین ترک و طرح آن واجب می‌باشد. اگر آن خبر واحد صحیح هم باشد، مظنون است. پس ترک معلوم برای خبر مظنون جایز نیست.

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی و برگشتن ابی بکر به مدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او و دلداری دادن به او که امر خدا چنین بود، از مسلمات خبریه می‌باشد...([[566]](#footnote-566)).

جواب ما:

تو پی در پی دروغ می‌گویی به این امید که شاید یکی از این دروغ‌ها بر ما کارگر افتد! این کتاب بخاری!! کجایش نوشته است که پیامبر ابوبکر را عزل کرد؟ بر عکس، علی در حج تحت فرمان ابوبکر بود و پشت سر او نماز خواند؛ اما اعلان خبر توسط علی به خاطر اهمیت موضوع بود. رسم بر این بود که اعلان اخبار مهم توسط خود شخص یا فردی از خاندان او خوانده شود و این خبر غدقن شدن حج، برای مشرکان خیلی مهم بود و پیامبر چون خودشان حضور نداشتند، پسر عمویش را فرستاد تا بخواند و کسی منکر نیست که علی پسر عموی پیامبر بود، اما مراسم حج را علی تحت فرمان ابوبکر انجام داد.

حالا بگو ببینم، چرا پیامبر دشمن علی را امیر حجاج کرد تا بعد مجبور شود بر کنارش کند؟! در ضمن، ما قبول نداریم که بر کنار کرده است، این بهانه‌ای است برای ما تا فضیلتی را برای ابوبکر ثابت کنیم. چرا پیامبر با این تصمیم‌ها شما را به زحمت ‌انداخته است؟ چرا اول نصب کرد تا بعد عزل کند؟!

ادعای 433- رسول الله علی را رییس و قاضی پیرها کرد

اکابر علمای شما شرح فرستادن علی را به یمن برای قضاوت و هدایت آن‌ها نقل نموده‌اند. به خصوص، امام ابو عبدالرحمن نسائی که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته می‌باشد) در «خصائص العلوی» شش حدیث در این باب آورده است و نیز ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در «محاضرات الادباء»([[567]](#footnote-567)) و دیگران نقل نموده‌اند که خلاصۀ آن‌ها با سلسله اسناد این است:

وقتی رسول اکرم علی را مامور نمود تا به یمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد: من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث می‌گردانی؟ حضرت فرمود:

«ان الله سيهدي قلبك ويثبت لسانك».

یعنی: «زود است که خداوند راهنمایی می‌کند قلب تو را (به علم قضا) و ثابت می‌دارد زبان تو را...»([[568]](#footnote-568)).

جواب ما:

قبل از حضرت علی، حضرت خالد را به یمن فرستاد. پس حالا ما حق داریم که بگوییم: خالد از همه برتر است. چرا چشمت را باز نمی‌کنی؟ پیامبر علی را فرستاد تا کار را از خالد که شش ماه زودتر رفته بود، تحویل بگیرد.چرا به نسائی دروغ می‌بندی؟ به برکت کتابخانۀ الکترونیکی هرچه کاوش کردم، چیزی ندیدم که دال بر راستگویی تو باشد.

ادعای 434- قرآن می‌گوید: علی‌هادی است

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی نبود. چنان‌که به صراحت در آیۀ 7 از سوره رعد به پیغمبر خطاب می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ٧﴾ [الرعد: 7] یعنی: «تو ترساننده‌ای و برای هر قومی راهنمایی می‌باشد».

و آن راهنما و‌هادی امت بعد از پیغمبر، علی و عترت طاهره بودند. چنان‌که امام ثعلبی در «تفسیر کشف البیان» و محمد بن جریر طبری در «تفسیر» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[569]](#footnote-569)) با سند از تاریخ ابن عساکر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»([[570]](#footnote-570)) از ثعلبی و حموینی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن صباغ مالکی و می‌رسید علی همدانی و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل می‌نمایند با الفاظ و عبارات مختلف که خلاصۀ همۀ آن‌ها این است که وقتی این آیه نازل شد، رسول اکرم دست به سینۀ خود گذارد و فرمود: «وانت الهادی وبك يهتدي المهتدون»؛ یعنی، تو‌هادی (در این امتی بعد از من) و به تو هدایت می‌شوند هدایت یافته‌ها.

حضرت فرمودند: در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری، حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی می‌گذارم و راضی شوم به بقای آن‌ها، حتی اگر موقت و ظاهری باشد، عندالله مسؤول تمام اعمال آن‌ها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم...([[571]](#footnote-571)).

جواب ما:

داعی می‌گوید: آیه در قرآن است؛ منبی بر امامت علی! ببینیم منظورش کدام آیه است!.

﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ٧﴾ [الرعد: 7]

آیا می‌دانید که این آیه یکی از مهمترین دلایل بهاء الله برای اثبات پیامبری بهاء الله بود و تعجبی ندارد؛ زیرا بهاء الله یک آخوند شیعه بود (قبل از ادعای پیغمبری) و در مکتب شیعه درس خواند و وقتی دید این آیه را می‌توان این قدر کش داد تا به علی بچسبد، چرا به خودش نچسباند و ادعای پیغمبری نکند! قسم به الله که اگر شیوه شیعه‌ها را پیشۀ خود کنیم و تاویل کنیم، می‌توانیم با استناد به آیات قرآن ادعای خدایی کنیم!.

ادعای 435- سنی می‌گوید: علی جوان و کم تجربه بود. و مسبب خون ریزی‌ها!

اینکه فرمودید: علی چون جوان و کم تجریه بود قدرت و توانایی خلافت نداشت. بعد از بیست و پنج سال هم که به خلافت رسید، به خاطر نداشتن حسن سیاست آن همه خونریزی و انقلاب بر پا شد؟!.

نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست؟ اگر مراد دروغ گفتن و استفاده از حیله و دسیسه و نفاق و امتزاج حق و باطل است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود به کار برده‌اند و می‌برند)، تصدیق می‌کنم که علی فاقد چنین سیاستی بود و آن حضرت هرگز سیاستمداری به این معنا نبودند.

قبلا عرض کردم وقتی به خلافت ظاهری رسید فوری تمام احکام و مأمورینی که روی کار بودند، معزول نمود. عبدالله بن عباس (ابن عم آن حضرت) و دیگران عرض کردند: خوب است قدری ابلاغ این حکم را به تأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات به مقام خلافت شما تسلیم گردند؛ آنگاه حکم عزل آن‌ها را به تدریج ابلاغ فرمایید...([[572]](#footnote-572)).

جواب ما:

ما این طور نگفتیم. جوان هم می‌تواند رهبر شود و هیچگاه نگفتیم که علی خلیفۀ راشد نبود.

حرفی که درباره تروایح زده بود یادتان می‌آید؟ گفته بود که علی از ترس مردم، نماز تراویح را تغییر نداد و از ترس زبان مردم به عایشه که قاتل هزاران نفر بود، چیزی نگفت! چرا آن جا مصلحت گرا بود و این جا نبود!.

اصلاً حرف این است که شما یک علی ساخته‌اید، فوق یک انسان عادی! این علی شما در علم و شجاعت و حل معما و چیستان و در تدبیر، برترین است؛ حتی عالم الغیب و الشهاده است؟! حالا این علی وقتی به خلافت می‌رسد، حریف یک استاندار خود نمی‌شود! نگویید که علی قدرت نداشت! قدرت داشت چون که ایشان در حال حمله و معاویه در حال دفاع بود.

ما می‌خواهیم تضاد و باورهای شما را آشکار کنیم. ما می‌گوییم: واقعیت‌های تاریخ نشان می‌دهد که علی عالم کل و مدبّر کل و عالم به غیب و شهاده نبود، خلیفۀ بر حق بود در این حرفی نیست! اما این طور نبود که در هر چیزی برترین باشد. اگر این باور را قبول کنیم، ناکامی علی را چگونه توجیه کنیم!.

حتی اگر علی سیاست باز و مصلحت گرا نبود، باز باید پیروز می‌شد؛ زیرا حق، تدبیر، علم و شجاعت همه در او جمع بود و بر مسند خلافت هم تکیه زده بود!.

پس لطفاً یا علی را از مقام الهی پایین بیاور و به عنوان یک بشر خوب او را بپذیر نه بیشتر یا جواب سوال ما را بدهید.

ادعای 436- عایشه علیه علی انقلاب کرد... **([[573]](#footnote-573))**.

خوب است دقیق‌تر به تاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمایید و بینید سبب فتنه و فساد و انقلاب در ابتدای امر خلافت چه کسی بود؟ چه کسی مردم را تحریص و ترغیب به مخالفت و انقلاب نمود و باعث ریختن خونهای بسیار گردید؟.

آیا آن فرد جز ام المؤمنین عایشه کس دیگری بود؟ آیا عایشه نبود که به شهادت تمام علماء و محدثان و مورخان اسلام از شیعه و سنی سوار شتر شد (و خلاف دستور خدا و پیغمبر که امر فرموده بودند در خانه بنشیند) به بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریختن خون بسیاری از مسلمانان گردید؟!.

پس فقدان سیاست و کیاست در آن حضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد؛ بلکه رویه و و رفتار تربیت شدگان بیست و پنج ساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آز دنیا طلبان مسبب انقلاب وخونریزی شد.

پس اگر عمیق و منصفانه توجه کنید، می‌بینید که مسبب جنگ‌های داخلی و خونریزی‌ها، ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر در مقابل آن حضرت قیام نمود و ریشۀ اصلی تمام جنگ‌ها و خونریزی‌ها گردید.

اگر عایشه قیام نکرده بود، کسی جرأت نمی‌کرد در مقابل آن حضرت قیام نماید؛ زیرا رسول اکرم به صراحت فرموده بود: جنگ با علی، جنگ با من است. پس کسی که به مردم جرأت داد تا به جنگ آن حضرت بروند، عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با گفتن کلمات ناهنجار به آن حضرت میدان حرب را آماده و مردم را جری نمود.

جواب ما:

شما که می‌گویید علی مصلحت گرا نبود! حالا این علی که عایشه را اسیر کرد چرا با احترام آزادش کرد تا به فتنه گری ادامه دهد؟! پس یا گفتۀ شما دروغ است یا علی مصلحت گرا نبود یا عایشه فتنه گر نبود!.

ما می‌دانیم که عایشهل به خاطر جنگ جمل که ناخواسته رخ داد تا آخر عمر افسوس می‌خوردند و علی می‌دانست که این جنگ را عایشه شروع نکرد برای همین به ایشان چیزی نگفتند.

این جنگ فتنه گران بود که تا امروز در راستای همان فتنه، داعی و امثال او در حال سعی و کوشش هستند و پای می‌کوبند و دست می‌افشانند!.

و شراینده این شعر را الله رحمت کند که در آن شیعه را خوب وصف کرده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو ذکر جمل آید اندر میان |  | گوید شیعه لا حول خنده کنان |

ادعای 437- پیامبر خبرِ بر حق بودن علی را در جنگ‌هایش علیه صحابه داده بود

جنگ‌های آن حضرت با منافقان و مخالفان در بصره و صفین و نهروان مانند جنگ‌های رسول الله با کفار بود.

بر اساس اخباری که اکابر علمای شما مانند امام احمد حنبل در «مسند» و سبط ابن جوزی در «تذکره» وسلیمان بلخی در «ینابیع الموده» و امام ابو عبدالرحمن نسائی در «خصائص العلوی» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و محمد ابن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[574]](#footnote-574)) و ابن ابی الحدید در «شرح نهج»([[575]](#footnote-575)) (چاپ مصر) نقل نموده‌اند، رسول اکرمص خبر از جنگ‌های علی به عنوان ناکثین و قاسطین و مارقین داده بودند که مراد از ناکثین، طلحه و زبیر و اطرافیان آن‌ها بودند و مراد از قاسطین، معاویه و اتباع او و مراد از مارقین، خوارج نهروان بودند که تمامی آن‌ها اهل بَغی و قتل آن‌ها واجب بود. چنان‌که محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[576]](#footnote-576)) با سند حدیثی نقل نموده است از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبرامت)س که رسول اکرم به اُم سلمة (ام المؤمنین) این را فرمود... ابهامی در این معنی نبود. علم به غیب؛ یعنی، احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلایق که عالم به آن علم، انبیاء و اوصیای آن‌ها بودند البته هر یک به مقداری که خداوند متعال برای آن‌ها صلاح دیده و مقتضای دَعَوات آن‌ها بود، آگاهی بر امور غیب داشتند.

و بعد از خانم الانبیاء، عالم به چنین علمی امیر المؤمنین علی÷ بود...([[577]](#footnote-577)).

جواب ما:

در «مسند» احمد و نسائی این حرف‌ها نیست!

ادعای 438- علم غیب را غیر از خدا، احدی نداند اما...**([[578]](#footnote-578))**.

در این جا، مناظره کنندۀ سنی چند آیه آورده و استدلال کرده است که با استناد به این آیات، غیر از الله کسی غیب نمی‌داند. آیه‌ها عبارتند از:

آیه 59 از سورۀ انعام که می‌فرماید:

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ٥٩﴾ [الأنعام: 59]

«کلید خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را می‌داند و هیچ برگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است».

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ [الكهف: 110]

«(ای رسول) بگو: به امت که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق من با شما اینست) که به من وحی می‌رسد. جز این نیست که خدای شما، خدای یکتا است.»

در آیه 188 از سوره اعراف می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ١٨٨﴾ [الأعراف: 188]

«(ای رسول) بگو به امت که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آنچه وحی شده بر من (یعنی به افاضه غیب الغیوب) آگاه بودم بر خبر و نفع خود همیشه می‌افزودم و هیچگاه زیان و رنج نمی‌دیدم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهندۀ اهل ایمان».

و در آیه 31 سوره 11 (هود) فرموده:

﴿وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ﴾ [هود: 31]

«و من به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم».

حالا جواب داعی را بخوانید:

و در آیه 65 از سوره النمل فرمود:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ٦٥﴾ [النمل: 65]

«(ای رسول ما) بگو که در همه آسمان‌ها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی‌دانند که چه هنگام زنده و بر انگیخته خواهند شد».

مگر نه اینست که در آیه 179 سوره آل عمران فرمود:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ﴾ [آل عمران: 179]

«خدای متعال، همه شما را از سرّ غیب آگاه نسازد».

اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیای آن‌ها قائلیم، شرکت در صفت خدایی نیست؛ بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آن‌ها نازل و پرده‌ها برداشته می‌شود و حقایق را بر آن‌ها می‌نمایاند.

خوبست مطالب را باز کنیم و واضح‌تر حقیقت را بیان نماییم تا کشف حجاب گردد و شیّادان در عقاید شیعیان دخالت‌های بی‌جا ننمایند و تهمت نزنند و نگویند که شیعیان مشرک هستند، چون امامان خود را شریک در علم خدا می‌دانند.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی می‌گویند؛ یعنی، بی‌واسطه کسب فیض می‌نمایند. بدون تحصیل و تلقین حروف، افاضۀ مستقیم از مبدء فیّاض علی الاطلاق می‌شود و عالم می‌گردد.

چنان‌که در آیه 65 از سوره کهف فرموده است: ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا٦٥﴾ [الكهف: 65]

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء ننموده است که علم به مُغیـَّبات([[579]](#footnote-579)) جزء ذات پیغمبر و امام است؛ یعنی، ذاتاً پیغمبر و امام‌ها عالم به علم غیب بوده‌اند به همان صورتی که خدای متعال عالم است.

و اگر کسی چنین ادعایی نماید، قطعاً جزو غُلات و کافر می‌باشد و ما شیعیان امامیه از آن‌ها بیزاری می‌جوییم. آنچه ما می‌گوییم و به آن عقیده داریم، این است که حضرت احدیت (جل و علا) مجبور و محدود نمی‌باشند بلکه فعال ما یشاء و قادر بالاستقلال می‌باشند. در مواقعی که مشیت او تعلق گیرد به هر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بدانند، علم و قدرت می‌دهند. گاهی به واسطۀ معلم بشری و گاهی بی‌واسطه، افاضه فیض می‌نمایند که از آن علم بی‌واسطه، تعبیر به علم لدنی و علم غیب می‌نماییم. به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت |  | به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد ج |

جواب ما:

اما دلیل شما کجاست؟ آیۀ 65 از سوره کهف که مربوط به یار موسی است! آیا علی در زمان موسی زنده بود! دیدید ترفند شیعه‌ها را! ترفند این است که حق را با باطل درمی آمیزد تا مخاطب فریب بخورد.

زمانی که شیعه بودم، یادم می‌آید که دعاهای مفایتح الجنان را صبح‌ها می‌خواندم. اولش خیلی جالب بود. توحید الهی بود:

حسبی الله، حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین... آخرش خراب می‌شد:

يا محمد يا علي اکفياني وانتما لي کافيان...

در این جا هم اول می‌گوید: غیر از الله هیچ کس غیب نمی‌داند. خوب این حرف را محکم و با یقین می‌گوید و بعد ادامه می‌دهد که آیا امکان ندارد الله از سرچشمه غیب خود به بنده‌ای بدهد! و بعد نتیجه می‌گیرد به حضرت محمد داده و حضرت محمد به علی داده است و علی عالم الغیب و الشهاده است!.

در جواب می‌گویم: امکان داشتن کاری دلیل بر به وقوع پیوستن آن نیست! امکان دارد که الله انسانی را طوری خلق کند که از مقعد بخورد و از راه دهان قضای حاجت کند، اما امکان داشتن، دلیل بر بودن چنین آدمی نمی‌تواند باشد...

تو اول برادری علی را ثابت کن. ببخشید پدربزرگ بودن علی را ثابت کن! بعد تقاضای ارث کن. آخر تو می‌گویی علی از همه انبیاء افضل است پس برادر انبیاء نیست!چیزی بالاتر است! تو اول مهم بودن علی را در قرآن ثابت کن بعد او را عالم به غیب و آشکار و نهان بدان؟!

ادعای 439- قرآن می‌گوید: علی علم غیب داشت...**([[580]](#footnote-580))**.

در آیه 26 از سوره جنّ به صراحت می‌فرماید:

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا٢٧ لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا٢٨﴾ [الجن: 26-28]

«ذات پروردگار متعال که عالم و دانای غیب است احدی را بر علم غیب خود آگاه نمی‌کند مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر می‌فرستد (تا اسرار وحی او را که غیب خداوندی است شیاطین با گوش نربایند) تا بداند که آن رسولان پیغامهای پروردگار خود را به خلق کاملا رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شمارۀ هر چیز در عالم به خوبی آگاه است».

دلیلی است بر ثبوت گفتار ما که می‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمۡ أَجۡرٌ عَظِيمٞ١٧٩﴾ [آل عمران: 179]

«... خدای متعال همۀ شما را از سرّ غیب آگاه نسازد ولیکن از پیغمبران خود هر که را مشیت او تعلق گرفت برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که هرگاه ایمان آورید و پرهیز کار شوید اجر عظیم خواهید یافت.»

چنان‌که در آیه 49 از سوره هود می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ﴾ [هود: 49]

تِلْک «(این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم، تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.»

مگر در آیه 49 از سوره آل عمران از قول حضرت عیسی (علی نبینا و آله÷) به صراحت نقل نمی‌نماید که به بنی اسرائیل می‌فرمود:

﴿وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ﴾ [آل عمران: 49]

«و به شما از غیب خیر دهم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید».

جواب ما:

با تمام این دلایلی که گفتی حضرت محمد عالم به نهان و آشکار و دانا به غیب نمی‌شود! ایشان فقط بخش محدود و کوچکی از غیب را از الله به واسطه فرشته کسب کرده‌اند و به مردم ابلاغ نموده است. توجه کن! از احوال قیامت و جهنم و بهشت و غیره فقط به علی نگفته به همه امت خود گفته است و آیه‌ای که از غیب برای او می‌رسید، پیش خود احتکار نمی‌کرد بلکه ابلاغ می‌نمود. حالا من نمی‌دانم که تو چرا می‌گویی غیب را احتکار کرد؟ و بعد به علی داد و بعد از علی داد به حسن تا رسیده است به مهدی! علم غیب رفته است پیش مهدی و مهدی هم همراه آن غیب شده! پس فایده نزول این علم غیب چه بود که به مخلوقات نرسید! حتی فایده‌اش به مهدی هم نرسید! او از ترس کشته شدن، غیب شد! حتی خبر ندارد که امروز شیعه یک کشور دارد به این گندگی و هی داد می‌زنند که مهدی بیا! مهدی بیا!.

عجب علم غیبی! بعد آیاتی که تو آورده‌ای، همه در حق رسولان است و خودت قبول داری که علی پیامبر نبود! دیگه چرا دلیل آوری؟!

ادعای440- مدعیان علم غیب، کذابند...([[581]](#footnote-581)).

جواب ما:

اول می‌گوید: هر کس ادعای غیب دانی کند، دجال است. در آخر، ائمه خود را دانا و برای اثبات آگاهی پیامبران از امور غیبی از قرآن دلیل آورده است و برای اثبات آگاهی اولیاء (علی و ائمه) از امور غیبی دلیل از ابن ابی الحدید آورده است!! خب، پس چرا در صفحۀ قبل گفتی کسانی که ادعای دانستن علم غیب می‌کنند، کذابند. امروز توسط ابن ابی الحدید علم غیب را برای اولیاء ثابت کردی فردا می‌گویی مراجع تقلید ما هم علم غیب می‌دانند و امام در خواب به آن‌ها یاد داد و در آخر علم غیب سهم رمال و جن گیر هم می‌شود!.

ادعای 441- ائمۀ طاهرین، خلفای بر حق و عالم به غیب بودند

جواب ما:

این یک حدیث دروغ است و اینان چگونه امامان غیب دانی بودند که خبر نداشتند انگور جلوی رویشان زهر آلود است و تناول فرمودند و شهید شدند!؟!

ادعای 442- تمام ائمه ما، علم غیب دارند!

حدیث «من، شهر علمم و علی، دروازه آن» دلیلی است بر عالم الغیب بودن علی و احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم رسیده است از جمله: حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکنۀ مختلف بر لسان مبارک آن حضرت جاری می‌گردید و به نام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نمود که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) می‌باشد که آن حضرت، علی را منحصراً با این عبارت «انا مدينة العلم وعلي بابها ومن اراد العلم فليات الباب» باب علم و معرفت معرفی کردند.

شیخ: این حدیث در نزد علمای ما به ثبوت نرسیده است و اگر باشد، خبر واحد است یا از ضعاف اخبار می‌باشد؟!.

و از سلسله علمای فخام و محدثان عظام و مورخان کرام خودتان (علاوه بر جمهور علمای شیعه) بسیارند که گمان می‌کنم قریب دویست نفر از بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده‌اند و اکنون نقل قول بعضی از آن‌ها را به عرض می‌رسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند و بدانند طبق عادت پیشینیان خود خدشه در سند حدیث ایجاد کردند والّا نزد عموم مطلب واضح و آشکار می‌باشد.

(1) محمد بن جریر طبری، مفسر و مورخ قرن سوم، متوفی 310 قمری، در تهذیب الآثار.

(2) حاکم نیشابوری، متوفی 405، در مستدرک، جلد سوم، ص 126 و 128 و 226.

(3) ابو عیسی محمد ترمذی، متوفی 289، در صحیح خود.

(4) جلال الدین سیوطی، متوفی سال 911، در جمع الجوامع، جلد اول، در ص 374.

(5) ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، متوفی 360، در کبیر و اوسط.

(6) حافظ ابو محمد حسن سمر قندی، متوفی 491، در بحر السانید.

(7) حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، متوفی 430، در معرقة الصحابه.

(8) حافظ ابو عمر و یوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبی، متوفی 463، در استیعاب، جلد دوم، ص 461.

(9) ابو الحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلالی ابن مغازلی، متوفی 483، در مناقب.

(10) ابو شجاع شیرویه همدانی دیلمی، متوفی 509، در فردوس الاخبار.

(11) ابوالموید خطیب خوارزمی، متوفی 568، در ص 49 مناقب و در ص 43 از جلد اول مقتل الحسین.

(12) ابو القاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی، متوفی 571، در تاریخ کبیر.

(13) ابو الحجاج یوسف بن محمد آندلسی، متوفی 605، در جلد اول (الف باء)، ص 222.

(14) ابو الحسن علی بن بن اثیر جزری، متوفی 630، در اسد الغابه، جلد چهارم، ص 22.

(15) احمد الدین احمد بن عبدالله طبری شافعی، متوفی 694، در ص 129 جلد اول ریاض النضرة و ص 77 ذخایر العقبی.

(16) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شافعی، متوفی 748، جلد چهارم،در ص 28.

(17) بدرالدین محمد زرکشی مصری، متوفی 749،در فیض القدیر، جلد سوم، ص 47.

(18) حافظ علی بن ابی بکر هیثمی، متوفی 807، مجمع الزوائد، جلد نهم، در ص 114.

(19) کمال الدین محمد بن موسی دمیری، متوفی 808، در حیات الحیوان، جلد اول، ص 55.

(20) شمس الدین محمد بن محمد جزری، متوفی 833، در اسنی المطالب، ص 14.

(21) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی، متوفی 852، جلد هفتم، در ص 337.

(22) بدر الدین محمود بن احمد عینی حنفی، متوفی 855، در عمدة القاری، جلد هفتم، ص 631.

(23) علی بن حسام الدین متقی هندی، متوفی975، در کنزل العّمال، جلد ششم، ص 156.

(24) عبدالرؤف المناوی و شافعی، متوفی 1031، در سراج المنیر، جلد دوم، ص 46.

(25) حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی، متوفی 1070،در سراج المنیر،جلد دوم، ص 63.

(26) محمد بن یوسف شاهی، متوفی 942، در سبل الهدی والرشاد في اسماء خير العباد.

(27) محمد بن یعقوب فیروز آبادی، متوفی 817، در نقد الصحیح.

(28) امام احمد بن حنبل، متوفی 241، مکرر در مجلداب مناقب مسند.

(29) ابو سالم محمد بن طلحه شافعی، متوفی 652، در مطالب السئول، ص 22.

(30) شیخ الاسلام ابراهیم مبن محمد حموینی، متوفی 722، در فرائد السمطین.

(31) شهاب الدین دولت آبادی، متوفی 849، در هدایت السعداء.

(32) علامه سمهودی سید نور الدین شافعی، متوفی 911،در جواهر العقدین.

(33) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی، در ابطال الباطل.

(34) نورالدین بن صباغ مالکی،متوفی 855، در فصول المهمه، ص 18.

(35) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود)، متوفی 974، در صواعق، ص 73.

(36) جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی، متوفی 1000، در اربعین.

(37) علی قاری هروی، متوفی 1014، در مرقاة شرح بر مشکوة.

(38) محمد بن علی الصبان، متوفی 1250، در فوائد المجموعه فی الاحادیث.

(40) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی، متوفی 1270، در تفسیر روح المعانی.

(41) امام غزالی، در إحیاء العلوم.

(42) می‌رسید علی همدانی فقیه شافعی، در مودة القربی.

(43) ابومحمد احمد بن محمد عاصمی، در زنی الفتی شرح سوره (هل أتی).

(44) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، متوفی 902، در مقاصد الحسنة.

(45) سلیمان بلخی حنفی، متوقی 1293،در ینابیع المودة، باب 14.

(46) یوسف سبط ابن جوزی، در تذکرة خواص الامه، ص 29.

(47) صدر الدین سید حسین فوزی هروی، در نزهة الارواح.

(48) کمال الدین حسین میبدی، در شرح دیوان.

(49) حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، متوفی 463، جلد دوم، در ص 377.

(50) محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفی 658، در کفایت الطالب، باب 58.

خلاصه، علماء از صحابه و تابعین و اهل البیت اقرار و اعتراف نموده‌اند به برتری و تفضیل علی÷ و زیادتی علم او، عَزارت، حدّت فهم، وفور حکمت، صحت فتاوی، نیکوئی در قضایا و احکام او؛ و ابوبکر، عمر، عثمان و علماء صحابه با آن حضرت در احکام دین مشورت می‌نمودند و در نقض و اِبرام([[582]](#footnote-582)) احکام، حکم آن حضرت را قبول می‌نمودند. با اقرار و اعتراف به علم و وفور فضل و رجحان عقل و صحت حکم آن حضرت، این حدیث برای آن حضرت زیاد نیست چه آنکه رتبه و مقام آن حضرت در نزد خدا و پیغمبر و مؤمنین، برتر از این‌ها می‌باشد...([[583]](#footnote-583)).

جواب ما:

درست مثل این است که شیطان پرستان بگویند: نام شیطان در قرآن ذکر شده است برای همین او را می‌پرستیم. بله، ذکر شده اما به چه صورت؟ به خوبی یا بدی؟ امام شوکانی این حدیث را نقل کرده است اما قسمت دوم را نمی‌نویسد!.

او نام 50 نفر را ردیف کرده است و در آخر، نام گنجی شافعی را نوشته و روایات او را به نمایندگی از 50 نفر دیگر آورده است! اگر راست می‌گفت، حرف شوکانی را می‌نوشت یا نظر ابن حجر عسقلانی را!.

گنجی شافعی همان پیر مرد دراز قد و جاسوس مغول‌هاست که مسلمانان از او به تنگ آمدند و مخفیانه او را به ضرب چاقو کشتند. حالا او شده راوی حدیث!! آن هم در قرن هفتم! بقیه 50 نفر هم اکثراً از قماش سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید هستند.

به کتابخانه الکترونیکی می‌رویم تا ببینم هیثمی و عسقلانی درباره این حدیث چه گفته‌اند؟ شما هم با من بیایید:

«وعن ابن عباس قال: قال رسول اللهص أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم فليأته من بابه. رواه الطبراني وفيه عبد السلام بن صالح الهروى وهو ضعيف».

عین جمله را از کتاب «مجمع الزوايد» هیثمی آورده‌ام که نوشته است: این حدیث ضعیف است و آن را صحیح نمی‌داند. کتاب «تهذيب التهذب» عسقلانی را دیدم؛ او نیز، این حدیث را دروغ می‌داند.

اما داعی شیعه آن‌ها را شاهد خود می‌داند!! چیزی بنام خجالت نمیشناسد.

ادعای 443- سند اضافی در درست بودن حدیث «علی باب علم پیامبر است»

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی، ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف، کتابی نوشته است به نام «فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي»([[584]](#footnote-584)).

اگر به همین مقدار قلبتان آرام نمی‌گیرد، می‌توانم مبسوط‌تر با عبارات مختلف در این باب نقل اخبار بنمایم.

از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است به حد تواتر رسیده باشد؛ زیرا روات فریقین (شیعه و سنی) حکم بر صحت آن داده‌اند؛ از قبیل امام احمد بن حنبل در «مناقب مسند» و حاکم در «مستدرک» و مولی علی متقی در ص 401 از جزء ششم «کنز العمال»([[585]](#footnote-585)) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلية الاولياء»([[586]](#footnote-586)) و محمد بن صبان مصری در «اسعاف الراغبین» و ابن مغازلی، فقیه شافعی در «مناقب» و جلال الدین سیوطی در «جامع الصغیر» و «جمع الجوامع» و «لئالی المصنوعه» و ابو عیسی ترمذی در «صحیح»([[587]](#footnote-587)) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفايت الطالب» و سبط ابن جوزی در «تذکرة خواص الامه» و ابن حجر مکی در «صواعق محرقه»([[588]](#footnote-588)) و محب الدین طبری در «رياض النظره» و شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطين» و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» و بسیاری دیگر از اکابر علمای خودتان گذشته از عموم علمای شیعه، آن را نقل نموده‌اند که رسول اکرم فرمود: «انا دار الحکمة وعلي بابها ومن اراد الحکمة فليات الباب».

این مرد (علی بن ابیطالب) امیر و رئیس مردمان نیکو کار و قاتل کفار است. نصرت یاری کنندۀ او و خوار می‌شود خوار کننده او. بعد از آن، صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من، شهرستان علم و علی، دروازه آن است. پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوص من بهره بردارد، پس باید از آن در وارد شود (که مراد علی بن ابی طالب باشد).

و محمد بن یوسف گنجی، باب 21 از کتاب «کفايت الطالب» را به این حدیث شریف اختصاص داده است و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن اظهار نظر می‌کند تا آن جا که می‌گوید: این حدیث بسیار عالی و نیکو است که از آن حکمت و فلسفۀ اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام آشکار شود و اینکه خداوند به پیغمبر تعلیم نمود و ایشان به علی مرحمت کرد و فرمود: علی باب حکمت من است. به آن مراجعه نمایید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن مغازلی شافعی در «مناقب» و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در «مناقب» و شیخ الاسلام حموینی در «فرائد» و دیلمی در «فردوس» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایت الطالب»([[589]](#footnote-589)) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»([[590]](#footnote-590)) و بسیاری از اکابر علمای خودتان از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده‌اند که رسول اکرم بازوی علی را گرفت و فرمود: «هذا امير البررة وقاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله فمديها صوته ثم قال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فيات الباب (1).

و نیز شافعی آورده است که رسول اکرم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلي بابها وان البيوت لا يدخلها الا من باب» من، مدینه و شهر علم هستم و علی، باب آن است و برخانه‌ها نمی‌توان داخل شد، مگر از در آن‌ها؛ یعنی، به علوم مکنونه در شهر وجود من نخواهید رسید، مگر توسط علی بن ابیطالب.

و صاحب «مناقب فاخره» از ابن عباس روایت نموده است که رسول خدا فرمود: من، شهر علم و علی، در آن است. پس هر کس علم دین می‌خواهد، باید از آن در درآید. بعد از آن فرمود: من، شهرستان علمم و تو یا علی، باب آن هستی. دروغ گوید آن کس که گمان نماید بدون واسطۀ تو به من می‌رسد.

و ابن ابی الحدید در چند جا از «شرح نهج البلاغه» و ابو اسحق ابراهیم بن سعد الدین محمد حموینی در «فرائد السمطین» از ابن عباس و أخطباء خوارزمی در «مناقب» از عمرو بن عاص و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در «ذخایر العقبی» و امام احمد بن حنبل در «مسند» و می‌رسید علی همدانی در «مودة القربی» حتی ابن حجر متعصب در «صواعق محرقه»([[591]](#footnote-591)) از بزاز آورده است و طبرانی در «اوسط» از جابر بن عبدالله و ابن عدی از عبدالله بن عمر و حاکم و ترمذی از علی نقل نموده‌اند که رسول الله فرمود: «انا مدينة العلم وعلي بابها اراد العلم فليات الباب».

آنگاه در ذیل این حدیث می‌گوید: مردم کوته فکر مضطرب شدند از این حدیث و جماعتی گفتند: این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی) اما حاکم صاحب «مستدرک» که قولش در نزد شما سندیت دارد، وقتی این حرف‌ها را شنید، گفت: «ان الحديث صحيح» بدرستی که این حدیث، صحیح است.

جواب ما:

یک مکر شیعه‌ها این است که مرتب مطلب دروغ خود را تکرار می‌کنند تا شاید طرف خسته شود و از میدان بگریزد. بخوانید چه نوشته و ما قبلاٌ جواب داده‌ایم.

حدیث‌هایی که حاکم نقل کرده است پر از دروغ است. همین حاکم نقل کرده که علی شراب خورده است! قبول می‌کنی؟ و سلیمان بلخی یک صوفی شیعه و گمراه است که تنها شما او را عالم و فقیه می‌دانید.

نام هیثمی و عسقلانی را هم آورده‌ای که البته آن‌ها صاحب نظر بودند. نظر آن‌ها این بود که این حدیث، دروغ است و تو در روز روشن به آن‌ها تهمت زدی!.

ادعای 444- الله جل جلاله، حضرت محمد را عالم و دانای بر غیب کرد و حضرت محمد علی را

قبلاً عرض کردم که به تصدیق خودتان و به حکم آیه شریفه: ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا٢٦﴾ [الجن: 26]. خداوند متعال پرده‌ها از مقابل دیدۀ پیامبر برداشتند و از علوم غیبه به آن حضرت افاضه فرمودند. از جمله علومی که در شهر وجود آن حضرت موجود بود، علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بود و به کلام آن حضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است، اشاره نمودیم که فرمود: «انا مدينة العلم وعلي بابها». از جمیع علومی که در مدینه و شهرستان وجود آن حضرت بود و توسط باب علم (علی) می‌توان از آن استفاده نمود، علم و اطلاع بر مغیبات است که علی، عالم به اسرار و بواطن امور بود همچنان که آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بود. چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل، قرآن مجید بود و آگاه بر علوم قرآن در ظاهر و باطن بعد از رسول خدا، علی بود. چنان‌که اکابر علمای خودتان این معنی را تصدیق می‌کنند.

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلية الاولياء»([[592]](#footnote-592)) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفايت الطالب»([[593]](#footnote-593)) و سلیمان بلخی در «ينابيع الموده»([[594]](#footnote-594)) از فصل الخطاب با سند از عبدالله بن مسعود کاتب الوحی نقل نموده‌اند که گفت: «ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاوله ظهر وبطن وان علي بن ابيطالب عنده علم الظاهر والباطن».

«قرآن نازل گردید بر هفت حرف و هر حرفی از آن‌ها ظاهری دارد و باطنی و نزد علی بن ابیطالب÷ علم ظاهر و باطن قرآن می‌باشد».

جواب ما:

دروغی پشت دروغ دیگر!!چرا علی در قرآن جایی ندارد و الله او را به طور کلی فراموش کرده است؟!.

حالا کی گفته که علی، عالم به ظاهر و باطن قرآن است؟ معلوم است دیگر سلیمان بلخی! سندش کجاست؟.

ادعای 445- پیغمبر هزار باب از علم را در سینه علی باز نمود

حکمت را ده قسمت نمودند؛ نه جزء آن را به علی عطاء کردند و یک جزء را به تمام مردم دادند و علی به آن یک جزء نیز، اعلم می‌باشد...([[595]](#footnote-595)).

جواب ما:

﴿تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ٢٢﴾ [النجم: 22]

«در این صورت این تقسیمى ناعادلانه است!.»

عجیب است این هزار هزار باب بی‌فایده بود؛ زیرا علی از عمر و ابوبکر و عثمان شکست خورد و زورش به معاویه نرسید! وقتی وارث این هزار هزار باب مال امام حسن شد، بیشتر بی‌فایده شد؛ چون ایشان خلافت را دو دستی تقدیم معاویه کردند! 9 جزء از 10 جزء علوم عالم نزد من باشد و خلیفه هم باشم و از یک جزء باقی هم به رقیب من به اندازه سر مویی نرسیده باشد، باز رقیب مرا شکست بدهد! این ممکن است!؟.

پس نتیجۀ منطقی این است که شیعه‌ها دروغ می‌گویند!.

ادعای 446- رسول الله، علم را در یک لحظه به علی آموخت

و نیز در «ینابیع الموده» در همان باب از شرح رساله «فتح المبین» ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبدالله بن عباس (امام المفسرین حبرامت) نقل می‌نماید که «العلم عشرة اجزاء لعلی تسعة اجزاء وللناس عشر الباقي وهو اعلمهم به (2)».

منتها تمام علوم و وقایع مهم عالم از گذشته و حال و آینده در زمان حیات پیغمبر از جانب حقتعالی به آن حضرت ابلاغ می‌شد و آن حضرت بعضی را در همان ایام به علی می‌فرمود و آنچه در ذخیره علم آن حضرت مانده بود در دم آخر حیات به آن حضرت إفاضه نمود که در این باره بسیاری از اکابر علمای خودتان (گذشته از اخبار معتبر شیعه) سخن گفته‌اند که نمونه‌ای از آن را به عرض رسانیدم.

حتی علمای خودتان از عایشه ام المؤمنین، حدیث مفصلی نقل نمود‌‌اند که در آخر حدیث می‌گوید: پیغمبر علی را خواست و او را به سینۀ خود چسبانید و روپوش خود را بر سر کشید و من سرم را نزدیک بردم و هرچه گوش دادم، چیزی نفهمیدم. ناگهان علی سر برداشت و عرق از جبین مبارکش جاری بود. گفتم یا علی، پیغمبر در این مدت طولانی به تو چه می‌گفت؟

فرمود: «قد علمني رسول اللهص ألف باب من العلم ومن کل باب يفتح ألف باب».

«رسول اللهص هزار باب از علم به من تعلیم فرمود که از هر بابی، هزار باب دیگر گشوده می‌شود».

جواب ما:

دروغ نیست! هذیان است!!.

ادعای 447- کتاب جَفر از آسمان بر علی نازل شد

از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم جل و علا توسط خاتم الانبیاء افاضه فیض رحمانی بر علی شد «جفر جامعه» بود و آن صحیفه و کتابی بود مشتمل بر علم ماکان و ما یکون الی یوم القیامه به حروف رمز و بزرگان علمای خودتان هم معترفند که آن کتاب، علم مخصوص علی و ائمه طاهرین† بود.

و نیز در «تاریخ نگارستان» از شرح مواقف نقل می‌کند: بدرستی که جفر و جامعه، دو کتاب است مخصوص علی÷ که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم به طریق علم حروف (یعنی، به طریق رمز) ذکر شده است و اولاد آن حضرت حکم می‌کنند به آن کتاب (یعنی، مفتاح آن کتاب رمز فقط در دست علی و اولاد او می‌باشد که از حوادت عالم خبر می‌دهند)...([[596]](#footnote-596)).

جواب ما:

ای خواننده، شما را قسم می‌دهم به الله که اگر چنین کتابی نزد علی بود، ممکن بود که صلح با معاویه را قبول کند و ابو موسی اشعری را نمایندۀ خود قرار دهد در حالی که می‌دانست عمرو بن عاص او را فریب خواهد داد. با این علم جفر، وقتی علی به مسجد رفت و عبدالرحمن ابن ملجم مرادی را دید باید حساب کار دستش می‌آمد. دست کم وقتی او شمشیر کشید تا به او حمله کند، باید جا خالی می‌داد نه اینکه فرق سرش را میزان می‌کرد برای شمشیر زهر آلود تا بر آن فرود آید!.

اگر علم جفر نزد حسن بن علی بود، باید قبل از آنکه زنش آب زهر آلود به او بخوراند او را سه طلاقه می‌کرد و می‌رفت پیش زن‌های دیگر خود!.

ادعای 448- امام رضا خبر از چگونگی و ساعت مرگ خود داشت

از جمله در شرح مواقف، قضیۀ عهد نامه مامون الرشید عباسی و امام هشتم ـ حضرت رضا علی بن موسی ـ را نوشته است که بعد از اینکه مأمون، حضرت رضا را بعد از شش ماه مکاتبه و هدیه مجبور به قبول ولایت عهد خود نمود، عهد نامه‌ای نوشتند و مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت به حضرت رضا منتقل شود. وقتی ورقه را آوردند که حضرت امضاء نماید، قبل از امضاء شرحی با این مضمون در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند:

«من که علی بن موسی بن جعفر† هستم، خلیفه مأمون الرشید که خداوند او را برای استحکامات شرع محکم و قوی نماید و برای ارشاد و هدایت موفق بدارد. حق مارا به خوبی شناخت که دیگران نشناختند و رحمی را که دیگران قطع نمودند، او وصل نمود و نفوسی را که دیگران تهدید به قتل نمودند، او ایمن ساخت. حتی زنده نمود اشخاصی را که به پرتگاه فنا رسیده بودند. بی‌نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار.

زود است که خداوند جزای شکر گزاران را بدهد وضایع نمی‌کند اجر نیکوکاران را.

بدرستی که او مرا به ولایت عهدی و امارتی بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد؛ اگر من بعد از او زنده بمانم. ولکن جفر و جامعه دلالت بر خلافت این معنی دارد (یعنی، من بعد از او زنده نخواهم ماند)».

کلمات آن حضرت دلالت بر معنای دقیق دیگری دارد که می‌خواهد در لفافه بفهماند مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند.

و سعد بن مسعود عمر تفتازانی در «شرح مقاصد الطالبين في علم اصول الدين» به جملۀ جفر جامعه در عهدنامه از قلم آن حضرت مفصل اشاره نموده است؛ یعنی، جفر و جامعه نشان می‌دهد که مامون بر سر عهد خود نخواهد ماند. چنان‌که دیدیم آنچه گفت، شد. آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول الله را به زهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آن حضرت ظاهر و هویدا شد و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم به ظاهر و باطن امور دارند...([[597]](#footnote-597)).

جواب ما:

نگاه کنید به این مرد هذیان گو و ببینید چه می‌گوید!.

می‌نویسد: امام رضا بر اساس علم جفر از آینده خبر داشت و می‌دانست پیش از مامون می‌میرد و منصب ولایت عهدی را نمی‌پذیرفت؛ اما به علت اینکه مامون او را تهدید کرده بود به ناچار ولیعهدی مامون را پذیرفت!.

من اگر بدانم کی می‌میرم از تهدید مامون چرا بترسم؟ هزار تفنگ هم به سوی من بگیرید، به شما می‌خندم چون می‌دانم که نمی‌میرم! پس امام رضا غیب نمی‌دانست و به طمع خلافت، ولیعهد مامون شد و عجیب اینکه می‌گوید: مامون او را کشت تا خلیفه نشود! خب، پس اگر علم غیب می‌دانست تسلیم تهدید مامون نمی‌شد! چون می‌دانست آخرش، به سبب همین ولیعهد شدن می‌میرد! و حرف آخرش از همه خنده دارتر است، می‌نویسد:

پاره تن رسول الله را با زهر جفا شهید نمودند! خب، سوال ما این است که پاره تن رسول الله باوجود آگاهی کامل به علم جفر چرا انگور آغشته به زهر را میل فرمودند!.

از این داعی بعید نیست که بگوید: ایشان را تهدید کردند و ایشان مجبور شدند که میل فرمایند!!.

ادعای 449- بر علی کتاب نازل شد و جبریل به زمین آورد...([[598]](#footnote-598)).

اول داستان را بخوانید:

از جمله طرقی که توسط رسول اکرم افاضه فیض بر علی شد، کتاب مهر شده ایست که جبرئیل برای آن حضرت آورد. چنان‌که علامۀ محقق مورخ مقبول القول فریقین، ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در «اثبات الوصيه»([[599]](#footnote-599)) مفصل نقل می‌نماید و خلاصه‌اش:

یعنی، جبرئیل با امناء ملائکه، کتاب مسجلی از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد و عرض کرد: اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

پس رسول اللهص به حاضران امر فرمود که همگی از حجره بیرون بروند به استثناء علی و فاطمه و حسن و حسین آنگاه جبرئیل عرض کرد: خداوند به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید: این عهد نامه ایست که با تو بستم و ملائکه گواهی دادند.

(کلام جبرئیل که به این جا رسید) بدن آن حضرت به لرزه درآمد و فرمود: او است سلام؛ از او است سلام؛ و به طرف او است برگشت سلام.

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت و به علی داد. بعد از قرائت فرمود: این عهد پروردگار من است به سوی من و امامت اوست به تحقیق که رسانیدم و اداء نمودم پیام حق را.

و در آن کتاب با امیر المؤمنین شرط شده است که وقتی حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خمس تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند، با دوستان خدا و دشمنان خدا دوستی کن و بردبار بر جور و ستم آن‌ها باش و آتش غیظ و غضب را فرو نشان.

در پاسخ امیر المؤمنین عرض کرد: راضی شدم و قبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند و سنت را تعطیل و احکام کتاب را پاره و کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبور و بردبار باشم و تحمل نمایم.

جواب ما:

کسانی که این مذهب جعلی را ساخته‌اند، دقیقاً می‌دانستند که کجا باید متوقف شوند تا ما آن‌ها را کافر ندانیم. نگفتند جبریل کتاب وحی مختوم را به علی داد، می‌گویند داد به پیامبر و ایشان فوراً داد به علی.

کسانی که این مذهب جعلی را ساخته‌اند، سعی کرده‌اند تا در دایره اسلام باقی بمانند؛ زیرا خنجر زدن به پیکر اسلام از درون آسانتر است!.

در آخر وصیت، حضرت محمد به علی می‌نویسد که هر کاری که با تو کردند، صبر کن!.

بله به علی گفتند: تو صبر کن و دختر به عمر بده و وزیر او شو و بی‌صبری را بگذار برای شیعه‌ها که 1400 سال بعد فکر و ذکر شان کوبیدن اسلام و گرفتن حق تو از عمر است! تو صبر کن ای علی جان، طلاق دخترت را هم از عمر می‌گیرند!.

نقل اخبار اهل تسنّن در ندای سلونی دادن علی

بزرگان شما یعنی، سلیمان بلخی!! نقل کرده‌اند که علی سر منبر گفت:

ابی داود در «سنن»([[600]](#footnote-600)) و امام احمد حنبل در «مسند»([[601]](#footnote-601)) و بخاری در «صحیح»([[602]](#footnote-602)) با سند نقل نموده‌اند که علی فرمود:

«سلوني عما شئتم ولا تسئلوني عن شئ الا انبأتکم به».

«ای مردم، سؤال کنید از من (یعنی، از آنچه می‌خواهید) قبل از آنکه مرا نیابید. پس بدرستی که در سینۀ من علم فراوانی است، سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین...([[603]](#footnote-603))».

جواب ما:

این دروغ است! درست این است که رسول الله یک روز بعد از نماز ظهر بر سر منبر رفت از احوال و اهوال قیامت گفت تا مردم گریه کردند و بعد فرمود: از من بپرسید. این حدیث را مسلم نقل کرده است.

رسول الله نفرمود هرچه که می‌خواهید بپرسید، بلکه گفت: از احوال قیامت بپرسید. اما سلیمان بلخی‌اش را شور کرده و گفته است: علی گفت: از هرچه می‌خواهید بپرسید.

در ضمن، سلیمان بلخی این حدیث را از کجا پیدا کرده است؟ اگر از کتب پیشینیان نقل کرده است که بهترین آن‌ها، کتاب مسلم نیشابوری است! اگر این سلیمان بلخی، سنی است، چرا از صحیح مسلم روی گردان است؟! آیا شیعه می‌تواند به این چرا پاسخ دهد!.

اجازه بدهید یک حقۀ دیگر داعی را رو کنم؛ می‌نویسد: در بخاری، جلد 2 و جلد 10 آمده است که... هر کس کمترین معرفت و شناختی از کتاب بخاری داشته باشد، می‌دانید که صحیح بخاری مشتمل بر کتاب‌ها و باب‌ها است؛ مثلا: کتاب جهاد، باب دعا در جهاد. یا کتاب صلوه، باب دعای سجده و... اگر داعی شیاد نباشد، باید این طور آدرس بدهد: صحیح بخاری، کتاب فلان و باب بهمان و شماره حدیث را هم در آن باب ذکر کند.

برای درک بیشتر مکر او، فرض کنید که من می‌خواهم شما را به خانه خود در پیشاور دعوت کنم و بگویم: از طرف مغرب که وارد شهر شدی، خانه‌ها را بشمار. خانه چهارصد و هفتاد چهارمی مال من است! و اضح است که این آدرس درست نیست! آدرسی هم که از بخاری نقل کرده است، درست نیست.

ادعای 450- خبر دادن از علمداری حبیب بن نجار، خبردادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین گردید...([[604]](#footnote-604)).

یک داستان خیالی از ساخته‌های ابن ابی الحدید که در آن از مسند احمد نقل قول کرده است که علی در مسجد کوفه نشسته بود، شخصی گفت: خلد بن عویطه مرده. علی گفت: «لم يموت ولا يموت حتی يقود جيش الضلاله وصاحب لوائه حبيب بن عمار».

فرمود: «نمرده و نمی‌میرد تا فرمانده لشکر گمراهی شود که حبیب بن نجار پرچمدار اوست».

جواب ما:

اگر امام حنبلی‌ها این حرف‌ها را گفته باشد، پس حنبلی‌ها باید از تو شیعه‌تر باشند و شما را به مذهب شیعۀ خود دعوت کنند نه اینکه شما آن‌ها را دعوت کنید! این داستان از داستان ابن ابی الحدید دروغ‌تر است!.

این داعی فکر نمی‌کرد زمانی خواهد آمد که علم عام می‌شود و در یک دقیقه می‌توانی به مدد کامپیوتر 27000 حدیث مسند احمد بن حنبل را بررسی کنی!.

و شاید با خود فکر کرده است، اگر عالمان بگردند، جاهلان که نمی‌توانند! اما امروز، علم آن‌ها را رسوا کرده است و دروغ‌های آن‌ها یکی بعد از دیگری آشکار می‌کند.

ادعای 451- خبر دادن علی از علوم غیبی

جواب ما:

نظر سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید را به عنوان بزرگان سنی می‌آورد و اصلاً مسلم را حساب نمی‌کند و به خیال خود بحث علمی می‌کند و از کتاب‌های ما، علیه ما دلیل می‌آورد!!!.

ادعای 452- خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون...([[605]](#footnote-605)).

جواب ما:

نمی‌دانم چرا داعی مطالب را جدا جدا می‌نویسد؟! وقتی گفتی عالم غیب و شهاده است؛ یعنی، همه چیز را علی می‌داند!.

ادعای 453- خبر دادن از کشته شدن ذوالثدیه قبل از شروع جنگ در نهروان...([[606]](#footnote-606)).

جواب ما:

اینکه حرف مهمی نیست! آدم که غیب داشته باشد، این را هم می‌داند!.

ادعای 454- خبر دادن از قتل خود و معرّفی ابن ملجم را...([[607]](#footnote-607)).

از جمله اخبار غیب، خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبدالرحمن بن ملجم مرادی به عنوان قاتلش! در حالی که آن ملعون در ظاهر به آن حضرت اظهار علاقه می‌نمود.

جمیع اصحاب از طلاقت لسان و کثرت علاقه او به آن حضرت تعجب نمودند. حضرت در جواب فرمود: من تو را نصیحت می‌نمایم که آشکارا از دوستان من باشی و حال آنکه تو از دشمنان من هستی!.

عبدالرحمن عرض کرد: گویا اسم مرا شنیده‌اید و از نام من بدتان آمده است؟ فرمود: چنین نیست؛ بلکه واضح و آشکار می‌دانم که تو قاتل منی و به زودی محاسن سفید مرا به خون سرم خضاب می‌نمایی. عرض کرد: اگر چنین است، امر کن که مرا به قتل برسانند و اصحاب نیز، همین تقاضا را نمودند.

حضرت فرمود: این امری است محال؛ یعنی، نشدنی است. برای آنکه دین من قصاص قبل از جنایت را درست نمی‌داند!.

علم من حکم می‌کند که تو قاتل منی اما احکام دین مربوط به اعمال ظاهر است و هنوز از تو عملی خلاف ظاهر بارز نگردیده است. پس از نظر شرعی، نمی‌توانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلایل انگلیسی، در کتاب «الابطال» خود می‌گوید: کشته شد علی بن ابیطالب به عدالت خود؛ یعنی، اگر عدالت نمی‌کرد و قصاص قبل از جنایت می‌کرد، قطعاً بدنش سلامت می‌ماند. چنان‌که سلاطین عالم همین که سوءظن به کسی پیدا می‌کردند ولو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان فوری آن‌ها را معدوم می‌نمودند.

جواب ما:

اولا با این تفاصیل نصیخت کردن ابن ملجم بی‌فایده بود.

دومآ این بار به جای سلیمان بلخی، مسترکارلایل انگلیسی را شاهد آورد! مستر کاریل انگلیسی اگر ایمان داشت که علی عالم و دانا به غیب است، چرا مسلمان نشد؟

اما یک سوال ساده: اگر علی می‌دانست که عبدالرحمن بن ملجم او را در فلان ساعت و فلان جا و به فلان طریق خواهد کشت، چرا با همان شمشیر بر سر ابن ملجم نکوفت! این غیب دانی که برای علی فایده نداشت، ندانستنش بهتر نبود!.

«اللهم انا نعوذ بك من علم لا ينفع».

«یا الله پناه می‌بریم به تو از علم بی‌فایده و بیهوده».

ادعای 455- علی به گفتۀ ابن ابی الحدید از همه اعلم بود...([[608]](#footnote-608)).

شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»([[609]](#footnote-609)) از «در المنظم» ابن طلحه شافعی نقل نموده است که امیر المؤمنین فرمود...

جواب ما:

سلیمان بلخی در سال 1293 مرده است. آخر این همه علوم و این همه حدیث را از کجا پیدا کرده است؟ شاید او هم غیب می‌دانست؟!

ادعای 456- بفرمودۀ پیغمبر، علی اعلم امت بود...([[610]](#footnote-610)).

در این جا از زبان مبارک پیامبر 9 حدیث دروغ آورده است:

و نیز، سلیمان بلخی در «ینابیع الموده» از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

«اخذ بيدي الامام علي في ليلة مقمرة فخرج بي الی البقيع بعد العشاء وقال: اقرأ يا عبد الله فقرأت: بسم الله الرحمن الرحيم فتلکم لي في اسرار الباء الی بزوغ الفجر».

در شب ماهتابی، علی÷ دست مرا گرفت و به قبرستان بقیع برد. بعد از نماز عشاء فرمود: بخوان. من بسم الله الرحمن الرحیم را قرائت نمودم. آنگاه از اسرار «باء» بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر.

جواب ما:

وای بر او و نشیمنگاهش در روز قیامت! زیرا در حدیث صحیح است که رسول الله فرمود: هر کس بر من به عمد دروغ ببندد، پس جای نشستن خود را در آتش ببیند.

نمی‌دانم سلیمان بلخی این حدیث را از کجا نقل کرده است؟ خودش که حضرت را ندیده آخر بین آن دو هزار دویست سال فاصله است! تو ای داعی، چرا از همان جایی که او نقل قول کرده، نقل قول نمی‌کنی! جواب واضح است: چون منبع اصلی همانا شکم سلیمان بلخی و معده ابن ابی الحدید است!.

ادعای 457- حضرت علی امت را از علوم کهکشانی هم با خبر کرد...([[611]](#footnote-611)).

علامۀ شهیر مرحوم ملا محمد باقر مجلسیس در «بحار الانوار»([[612]](#footnote-612)) (السماء والعالم) از امیر المؤمنین علی نقل نموده‌اند که فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء، مثل المدائن التي في الارض».

«این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است».

شما را به خدا انصاف دهید. آیا در زمانی که از علم هیأت جدید اثری در عالم نبود و هیأت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بود، قائل به افلاک بودند و کواکب و ستارگان را انوار مُضیئـَه([[613]](#footnote-613)) و میخ‌های آسمان می‌دانستند. تلسکوب‌ها و دوربین‌های امروزی هم وجود نداشت که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند. اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر بدهد آن هم مطابق با علم هیأتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار می‌گیرد، شما چنین خبر دهنده‌ای را عالم به غیب نمی‌دانید و این خبر را در شمار اخبار غیب به حساب نمی‌آورید؟

می‌گوید: به مسیوی فرانسوی گفتم که حضرت علی گفته است: این ستارگان آسمان، شهرهایی مثل شهرهای شما هستند. مسیو حیرت کرد و آدرس کتاب ما را خواست!.

جواب ما:

اول، این پیشگویی درست نیست. ستارگان آسمان، مانند شهر‌های ما نیستند؛ بلکه کرات آتشینی مثل خورشید و از گاز هستند و اصلاً خاک ندارند! پس علامه مجلسی اشتباه نوشته است. او همان آدم است که می‌گوید: الله شب جمعه به زیارت قبر حسین می‌رود!.

اما قرآن و سنت از آینده و علوم آن، از جمله علوم فضا خبر داده‌اند. در این شکی نیست؛ اما قرآن را الله نازل کرده و سنت را رسول الله آورده است و علی در این دو امر مهم هیچ کاره بود. البته در ابلاغ رسالت، پیامبر را یاری داد؛ اما او در این کار تنها نبود صحابۀ دیگر نیز، شریک او بودند. برای همین است که ما همۀ اصحاب رسول را دوست داریم؛ البته علی و 9 نفر دیگر (عشره مبشره) را بیشتر دوست داریم به دلیل مدح خاص پیامبر از آنان.

پس علی غیب نمی‌دانست! اگر منظورت از ستارگان، سیاره‌هایی است که دور ستارگان می‌گردند. آن‌ها که دیده نمی‌شوند تا علی به آن‌ها اشاره کند. در ضمن، در هیچ یک از آن‌ها موجود زنده‌ای هم کشف نشده است. پس چرا می‌گویید: ستارگان، شهرهایی مثل شهر‌های شما هستند.

ادعای 458- اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمی علی...([[614]](#footnote-614)).

جواب ما:

اعتراف ابن ابی الحدید هم به مقام علمی علی مثل اعتراف شما است به مقام علمی حضرت علی است.

ادعای 459- حسین که متولد شد، یکصد بیست هزار فرشته آمدند به عرض تبریک...([[615]](#footnote-615)).

این حدیث را بخوانید تا بر ایمانتان افزوده شود: مردم بر رسول خدا داخل می‌شدند و به ایشان تبریک می‌گفتند برای تولد حضرت حسین. شخصی از میان جمعیت عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم. فرمود: چه دیدید؟ عرض کرد: چون ما برای تهنیت آمدیم ما را از ورود منع نمود به عذر اینکه یکصد و بیست هزار ملک از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده‌اند و حضور رسول الله می‌باشند. ما تعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه خبر دار شد؟ آیا شما به او خبر دادید؟.

حضرت تبسمی نمود و به علی فرمود: از کجا دانستی که آن قدر ملک در نزد من آمده‌اند؟.

عرض کرد: بابي انت وامي. ملائکه‌ای که بر شما نازل می‌شدند و سلام می‌نمودند، هر یک به لغتی با شما حرف می‌زدند. من شماره کردم و دیدم به یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند. فهمیدم یکصد و بیست هزار ملک خدمت شما آمده‌اند. حضرت فرمودند: زادك الله علماً وحلماً يا ابا الحسن. خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی بود).

آنگاه رو به امت نمود و فرمود:

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی. اوست امام خلق و بهترین مردم. امین خدا و نگهدار علم او و اوست اهل ذکری که خدا فرمود: سؤال کنید از اهل ذکر. اگر شما علم ندارید، من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است هر کس خزانه را می‌خواهد پس باید کلید را بیابد.

جواب ما:

یک روز 1440 دقیقه است. فرض کن که مردم در ساعت 10 صبح آمده باشند برای تبریک به حضرت محمد و نصف روز می‌شود 700 دقیقه!.

فرض کن هر فرشته به زبان خودش فقط نیم دقیقه تبریک بگوید. در طول آن روز فقط 1400 فرشته فرصت تبریک گویی داشتند. اگر هر صد و بیست هزار فرشته جدا جدا تبریک گفته‌اند به 42 سال وقت نیاز بود!.

حالا جواب بدهید که علی چگونه در عین حال که با مردم حرف می‌زد، تعداد فرشته‌ها را شمارش می‌کرد و همین طور متوجه بود که به 120 هزار زبان مختلف حرف می‌زنند! باز بگویید ما غالی هستیم! باز بگویید ما علی را الله نمی‌دانیم! شما از غُلات شیعه نیستید!.

الله رحمت کند شیخ الاسلام ابن تیمیه را چه خوب گفته بود: «ان الشيعه قوم بهت»

یعنی: شیعه، قومی بسیار دروغ‌گوست.

ادعای 460- شیعه می‌گوید: اسم علی در قرآن است و از قرآن امامت علی را ثابت می‌کنیم...([[616]](#footnote-616)).

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا٥٩﴾ [النساء: 59]

«ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید و وقتی در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشید به حکم خدا و رسول باز گردید. اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هرچه تصور کنید بهتر و خوش‌تر خواهد بود».

اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آن کسی که خداوند متعال امر به اطاعت از او نموده.

باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمانبرداری اشخاص، قرآن مجید است...([[617]](#footnote-617)).

جواب ما:

پس دلیل او، همین آیه است. حرفت درست است اما اگر آیه را کامل بخوانی و قیچی نکن، می‌بینی که وقت دعوا می‌توانی از اولی الامر اطاعت نکنی و به قرآن و سنت رسول مراجعه کنی!.

یک بار دیگر ببینیم آیه چه می‌گوید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾

«ای مومنان،»

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾

«اطاعت کنید الله را و رسول را و اولی الامر از بین خود را».

شیعه از این جا به بعد را نمی‌خواند در حالی که آیه ادامه دارد:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ﴾

«پس اگر در چیزی نزاع کردید.»

﴿فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾

«پس به الله و رسولش مراجعه کنید».

ملاحظه فرمودید. الله نمی‌گوید: به اولی الامر رجوع کنید! پس الله این علی را که شما در خیال خود ساخته‌اید، نمی‌شناسد تا به ما امر کند که با او اختلاف نداشته باشیم!.

ادعای 461- سنی می‌گوید: اولی الامر؛ یعنی، فرمانده و این درست نیست...**([[618]](#footnote-618))**

برادران عامه و اهل تسنن عقیده دارند که مراد از اولی الامر در آیه، امراء و فرمانروایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان امر (ظاهری) می‌باشد.

لذا آقایان اهل تسنن، اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب می‌دانند (هر چند متجاهر به فسق و فجور و ظلم باشند؟) به دلیل آنکه آن‌ها مشمول آیۀ اولی الامرند. پس اطاعتشان واجب است؟!.

حال آنکه چنین عقیده‌ای با دلائل عقلی و نقلی باطل است که در این مجلس به خاطر ضیق وقت نمی‌توانم به تمام دلائل بر بطلان عقیدۀ آن‌ها استشهاد نمایم. دست کم یک ماه وقت می‌خواهد تا به تفصیل بیان کنیم. اما من باب مثال:

مالا یدرک کله لا یترک کله. کسیکه به همه چیز را نتوانست دریابد مهمترین بخشهایش را رها نمی‌کند(یعنی اگر همه دلایل را نتوانم بخاظر ضیق وقت بگویم مهم ترینش را می‌گویم).

جواب ما:

بله درست است. ما از اولی الامر پیروی و اطاعت می‌کنیم. البته به این شرط که حرفش خلاف قرآن و سنت نباشد و امر به گناه نکند. و در این باره حدیث داریم:

«لا طاعة مخلوق في معصيه الله»،

«در گناه نیاید از مخلوق اطاعت شود».

اینکه گفتی از اولی الامر فاسق پیروی می‌کنیم نیز، درست است. اما این، آن وقت است که آن فاسق به زور خودش را اولی الامر کند و ما توانایی بر کناری یا باز داری او را از فسق نداشته باشیم. البته در این جا هم از فاسق دستوراتی را می‌پذیریم که خلاف اوامر الهی نباشد!.

و طبق حدیث رسول الله اگر بتوانیم او را با دست از فسق منع می‌کنیم؛ با دست نشد، با زبان ؛ با زبان نشد، در دل! شما اگر راه حل بهتری دارید به ما هم یاد بدهید!.

ادعای 462- بشر قادر نیست امیر صالح انتخاب کند و باید الله انتخاب کند

بدیهی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان روایی می‌نمایند، از سه حال خارج نیستند: یا منصوب بالاجماع ـ یا غالب بالقدره ـ یا منصوب من الله هستند.

اما طریقه اول که اگر مسلمانان اجماع بر فردی نموده و او را به امارت انتخاب کرده باشند، دلیل مثبت عقلانی وجود ندارد که اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد؛ زیرا مسلمانان نمی‌توانند بر یک فرد کامل و پاک اتفاق کنند و او را به امارت برگزینند.

برای آنکه مسلمانان هر قدر قوی الفهم باشند باز به ظواهر حالات می‌نگرند و از بواطن اشخاص که بر چه عقیده هستند، بی‌خبرند...([[619]](#footnote-619)).

جواب ما:

اجمالاً قبول دارم که منتخب بشر، معصوم نیست و ولی امر خطا می‌کند.

ما نمی‌گوییم که چنین اولی الامری صد در صد واجب الاطاعه است. او باید در دایره قرآن و سنت حرکت کند. این، شرط اول است! اما بدون حکومت زندگی ممکن نیست. نیاز بشر به نظم و حکومت مانند نیاز او به آب است و حکومت بدون ولی امر امکان ندارد و ولی امر هم بدون اطاعت، کارش سامان نمی‌گیرد. ما در خیال زندگی نمی‌کنیم. شما این مهدی را از سرداب بیرون بیاورید، اگر ما او را اولی الامر خود نکردیم هرچه دلتان می‌خواهد بگویید!.

ادعای 463- سلاطین و امراء، اولی الامر نمی‌باشند...([[620]](#footnote-620)).

ایراد می‌گیرد که ولی امر باید یک نفر باشد نه چند نفر.

جواب ما:

خب ما هم همین را می‌گوییم. اما باید را کاشتیم و در نیامد! در عمل، اولی الامر یک نفر نیست. ما هم می‌گوییم که ممالک اسلامی باید یکی باشند و باید تحت فرمان یک خلیفه باشند؛ اما از این باید‌ها دانه‌ای سبز نمی‌شود! چه کنیم!؟.

ادعای 464- هر سلطان و امیر با قدرتی، اولی الامر نمی‌باشد...([[621]](#footnote-621)).

جواب ما:

به هر حال هر چقدر هم که برای حج فلسفه بافی کنی، به عربستان که رفتی ولی امر آن سرزمین، ابن عبدالعزیز است و مجبوری فرامین او را اجرا کنی. یک بار گفتم از هر ولی امری که به زور ولی امر شد به اکراه اطاعت می‌کنیم. تو هم می‌کنی. هر وقت زور ما رسید، او را با یک فرد صالح عوض می‌کنیم.

ادعای 465- اولی الامر باید منصوب و منصوص از جانب الله باشد

علاوه بر دلائلی که از خارج اثبات مرام می‌نماید، ظاهر آیه حکم می‌کند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله باشد. الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است.

و چون عالم به جمیع صفات بشر جز ذات پروردگار، کس دیگری نیست؛ پس حق انتخاب مخصوص به ذات او جل و علا می‌باشد. لذا در آیۀ شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو «اطيعوا» آورده است که می‌فرماید: اطيعو الله واطيعوا الرسول. خدا را اطاعت کنید به نحوی که او را واجب الوجود بالذات بدانید و آنچه از هستی صفات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آن‌ها از خود او و عین ذات او می‌باشد.

و اطاعت کنید پیغمبر را به نحوی که او را ممکن الوجود و عبدصالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود به او افاضه شده است.

اما وقتی به معرفی اولی الامر می‌رسد، کلمه «اطيعوا» نمی‌آورد و فقط با یک واو عاطفه، اولی الامر را معرفی می‌نماید و در این «واو» لطیفه ایست که می‌خواهد به مردمان منور الفکر و روشن ضمیر بفهماند که اولی الامر کسی است که واجد صفات رسول خدا است مگر چیزی که به دلیلی فاقد آن است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت و خلاصه آنچه رسول اکرم داشتند، اولی الامر نیز باید داشته باشد، مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله می‌باشد!.

حالا آیات را ببینید:

﴿قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ١٢٤﴾ [البقرة: 124]

خدای تعالی (به ابراهیم) فرمود: «من تو را امام و پیشوای خلق قرار دادم. ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوایی را به فرزندان من نیز، عطا خواهی کرد؟ فرمود: آری اگر صالح و شایستۀ آن باشند که عهد من (امامت) هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید».

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ﴾ [الأحزاب: 6]

«پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آن‌ها و زنان پیغمبر (در اطاعت و عطوفت و حرمت نکاح) به حکم مادر مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخصی، بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم هستند بر مؤمنان و مهاجران...».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ١١٩﴾ [التوبة: 119]

﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ٧﴾ [الرعد: 7]

«جز این نیست که وظیفه تو إنذار و ترسانیدن (از نافرمانی خدا) است و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است».

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ﴾ [الأنعام: 153]

«اینست راه راست که راه من است پس پیروی کنید از آن راه. و از راههای دیگر که موجب تفرقه شما از راه خدا می‌شود، متابعت نکنید».

﴿وَمِن قَوۡمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ١٥٩﴾ [الأعراف: 159]

«و از میان قوم موسی فرقه‌ای به حق هدایت می‌کنند و از باطل همیشه به حق باز می‌گردند (که مراد پیشوایان دین و ائمه معصومین‌اند)».

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ﴾ [آل عمران: 103]

«همگی به رشته دین خدا (و ولایت عترت طاهره) چنگ زنید و به راههای متفرق نروید.»

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ٧﴾ [الأنبياء: 7]

«از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد†اند) بپرسید اگر شما نمی‌دانید».

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣﴾ [الأحزاب: 33]

«...جز این نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته است که رجس و آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند».

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ٣٣ ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ﴾ [آل عمران: 33-34]

«به حقیقت خدا بر گزید آدم÷ و نوح÷ و خانواده ابراهیم÷ و خانواده عمران را بر جهانیان و فرزندان بعضی از آن‌ها را بر بعضی دیگر...».

﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ﴾ [فاطر: 32]

«پس (از آن پیغمبران سلف) ما آنان را از بندگان خود بر گزیدیم (یعنی، محمد و عترت)».

﴿۞ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ٣٥﴾ [النور: 35]

و بسیار آیات دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آن‌ها را ندارد تا آن جا که خطیب خوارزم در «مناقب» و امام احمد در «مسند» و حافظ ابو نعیم در «ما نزل من القرآن في علي» و حافظ ابوبکر شیرازی در «نزول القرآن في أمير المؤمنين» آورده‌اند که رسول اکرم فرمود: ربع قرآن درباره ما اهل بیت نازل شده است.

و نیز حافظ ابو نعیم در «ما نزل من القرآن في علي» و احمد حنبل در «مسند» و واحدی در «اسباب النزول» و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» و ابن عساکر و محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابوبکر شیرازی در «نزول القرآن في امير المؤمنين» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفايت الطالب»([[622]](#footnote-622)) و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در «ينابيع الموده»([[623]](#footnote-623)) از طبرانی نقل می‌نمایند از ابن عباس (حبرامت) که فرمود:

«نزلت في علي اکثر من ثلاثمائة آية في مدحه».

و به کتاب‌های «فرائد السبطين» حموینی و صحیح بخاری و مسلم و «سنن» ابی داود و «جمع بين الصحيحين» حمیدی و «مسند» امام احمد بن حنبل و «صواعق» ابن حجر و «شرف المصطفی» آقای خرگوشی! (این آقای خرگوشی دیگه کیه والله اگر بشناسیم!!) و «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید و «حلية الاولياء» حافظ ابو نعیم و «مفاتيح الاسرار» شهرستانی و «مناقب» خوارزمی و «فصول المهمه» مالکی و «شواهد التنزيل» حاکم ابو القاسم و «استعیاب» ابن عبدالبر و «سقيفه» جوهری و «ينابيع الموده» خواجه کلان حنفی و «مودة القربی» همدانی و «ما نزل من القرآن في علي» اصفهانی و «مطالب السئول» محمد بن طلحه شافعی و «نهايه» ابن اثیر و «کفايت الطالب» گنجی شافعی و «نزول القرآن في امير المؤمنين» ابوبکر شیرازی و «رقشة الصادی» سید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی و غیره مراجعه نمایید و بادیدۀ تحقیق بنگرید تا حقیقت کشف گردد...([[624]](#footnote-624)).

جواب ما:

امام مهدی را از غار سامرا و از پشت پرده غیب بیرون بیاور تا بر ما حکومت کند. اگر ما گفتیم نه؟

اولی الامر شما که منصوب مِنَ الله است از ترس اولی الامرهای زمینی 1300 سال است که پنهان شده است، خب بدون حکومت هم که نمی‌شود،.

اولی امر‌های زمینی به زور خود را اولی الامر کرده‌اند! حالا ما چه کنیم! نمی‌شد در قرآن واضح نوشته می‌شد که علی اولی امر است تا تو خود و او را این قدر نپیچانی!.

ما می‌گوییم برای علی و اولادش دلیل قرآنی بیاور او آیه‌ای درباره آدم و ابراهیم می‌آورد؛ بالاخره علی از فرزندان آدم است!.

یک روش شیعه همین است! یعنی، با بحث‌های طولانی طرف مقابل را خسته و حیران می‌کند و این داعی هزار و اندی صفحه را با این استراتژی نوشته است!.

ما صحیح بخاری و صحیح مسلم را خواندیم در آن نه نام نقی را دیدیم نه تقی را نه امام عسکری را... و این آیات ربطی به علی ندارد.

ولی اگر ثابت شود علی اولی امر است باز امروز بی‌فایده است او که زنده نیست امام زمان هم که غایب است.

آخر میرسی به حرف ما و خودت رهبر انتخاب می‌کنی!!!!.

ادعای 466- امام‌های ما معصوم بودند

ابو اسحق شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطين» و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلية الاولياء» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از ابن عباس روایت می‌نمایند که رسول اکرم فرمود: عترت من از طینت من آفریده شده‌اند و خدای تعالی علم و فهم به ایشان کرامت کرده است و وای بر کسانی که ایشان را تکذیب نمایند.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و صاحب کتاب «سیر الصحابه» از حذیفة بن اسید روایت کرده‌اند که رسول خدا بعد از ادای خطبه‌ای مفصل و مدح و ثناء حق تعالی...([[625]](#footnote-625)).

جواب ما:

اهل سنت در طول و عرض تاریخ معتقد و متفقند که در امت محمد هیچ کس معصوم نیست و خود ایشان را هم تنها در ابلاغ رسالت معصوم می‌دانیم! و در آنچه مستلزم این ابلاغ است! مثل داشتن کمالات اخلاقی و پاک بودن از هر نوع بدی...

حالا که سلیمان بلخی حنفی گفته‌اش بر خلاف عقیدۀ اهل سنت است، پس این بهترین دلیل است بر سنی نبودن و حنفی نبودن او.

یک سوال: شما که عقیده اهل سنت را از گفته علمای ما نقل می‌کنید، چرا به سلیمان بلخی حنفی توجه دارید؟ اگر او حنفی است؛ پس چرا از رییس مذهب؛ یعنی، از ابو حنیفه نقل قول نمی‌کنید و او را رها کرده‌اید و به یک آدم گمنام در کوههای هندوکش افغانستان متمایل هستید؟!.

ادعای 467- تعجبی ندارد که اسم امام‌ها در قرآن نیست هر چیز که نباید در قرآن باشد

در مقدمه عرض کردم که اشتباه بزرگی دامنگیر دست‌های از مردم گردیده است که گمان می‌کنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است، بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده است و تنها بیان کنندۀ کلیات امور است و جزئیات امور را موکول به بیان مبین رسول الله می‌کند. چنان‌که در آیه 7 سوره حشر می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7]

«هرچه رسول به شما داد، بگیرید و از هرچه منع کرد، از آن‌ها دوری کنید.»

لذا وقتی به احکام و قوانین اسلام می‌نگریم، می‌بینیم که کلیات آن‌ها در قرآن مجید ذکر شده است، اما شرح آن‌ها را پیغمبر بیان کرده است.

آقایان اشکال تراشی می‌کنند و می‌گویند: چون اسامی و عدد امامان اثناعشر در قرآن مجید نیست، ما هم چیزی را که در قرآن نمی‌باشد، قبول نداریم و اطاعت نمی‌کنیم.

باید به آن‌ها گفت: اگر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید نام نبرده و صراحت ندارد و جزئیات آن ذکر نگردیده است، باید متروک گردد، پس آقایان باید تبعیت و پیروی از خلفای اموی و عباسی و غیره را ترک کنند؛ زیرا در قرآن مجید آیه‌ای که اشاره به مقام خلافت خلفای راشدین (غیر از علی بن ابیطالب) و خلفای اموی و عباسی و طریقۀ اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آن‌ها باشد، نیامده است. پس روی چه اصل و قاعده‌ای از آن‌ها تبعیت می‌نمایید و مخالفان آن‌ها را رافضی و مشرک و کافر می‌خوانید؟! در ضمن، اگر امر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید ذکر نشده است، بایستی متروک گردد؛ قطعاً آقایان باید تارک جمیع عبادات و احکام گردند؛ زیرا جزئیات هیچ یک از آن‌ها در قرآن مجید ذکر نگردیده است...([[626]](#footnote-626)).

جواب ما:

اول، ما خلفا را برگزیدۀ الله نمی‌دانیم تا دربارۀ آن‌ها منتظر آیه باشیم.

دوم، امامت که جزئیات و فروع دین نیست. از نظر شما، امامت از مهمترین اصول دین است. اگر صد آیه درباره‌اش نداری دست کم یک آیه که باید داشته باشی، چون از نماز هم مهمتر است!.

قیاس تو آن وقت صحیح است که ما بگوییم از قرآن دلیل بیاور که امام تقی 4 پسر داشت یا 5 پسر؟ در آن صورت می‌توانی بگویی که عدد رکعات نماز در قرآن ذکر نشده است! این حرف آن قدر بی‌ربط است که مرا به یاد این داستان انداخت!.

باغداری دید که مردی از درخت بالا رفته و سیب می‌چیند و در کیسه می‌ریزد، گفت: بی‌شرف! خجالت نمی‌کشی که دزدی می‌کنی؟ دزد از بالای درخت گفت: تو چرا برای زنت لباس نمی‌خری؟

قیاس تو دربارۀ رکعات نماز ظهر و اصل امامت شبیه به گفتۀ دزد و باغدار است!.

ادعای 468- اسم امام‌ها در قرآن نیست همین طور که عدد رکعات نماز در قرآن نیست...([[627]](#footnote-627)).

جواب ما:

700 آیه درباره نماز هست! درباره نماز که یکی از فروع دین است و آیاتی دربارۀ شستن دست در وضو که فروع در فروع است! چطور درباره امامت که اصل دین است، آیه نداریم؟! حتی یکی هم نداریم!.

ادعای 469- سنی می‌گوید: مراد از اولی الامر، امامان شیعه است

فقط به ذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طریق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده است، اکتفا می‌کنیم و قضاوت را به ضمیر پاک و روشن آقایان با منطق و منصف واگذار می‌کنیم.

1ـ ابو اسحق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمد در «فرائد السمطين» می‌گوید: از رسول الله به ما رسید که مراد از اولی الامر در آیۀ شریفه، علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول الله است.

2 ـ عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس، از امیرالمؤمنین علی روایت کرده است که رسول اکرم فرمود: شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون به اطاعت خود نموده و در حق ایشان «واولی الامر منکم» تنزیل فرموده است باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان بردار ایشان باشید و از احکام و اوامر ایشان انقیاد نمایید. وقتی این سخن را شنیدم، عرض کردم یا رسول الله، خبرده مرا از اولی الامر؛ آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: یا علی، «انت اولهم».

3 ـ محمد بن مؤمن شیرازی که از أعاظم علمای عامه و اهل تسنن بود در رسالۀ اعتقادات روایت می‌کند که وقتی رسول اکرم، امیر المؤمنین علی را در مدینه خلیفه قرار داد، آیه شریفه «واولی الامر منکم» در شأن علی بن ابیطالب نازل گردید.

4 ـ خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده»([[628]](#footnote-628)) قسمتی را مخصوص همین آیه قرار داده است و از «مناقب» نقل می‌نماید که در تفسیر مجاهد آمده است «ان هذا الاية نزلت في امير المؤمنين علي÷ حين خلفه رسول اللهص بالمدينه» و این آیه در حق امیر المؤمنین علی نازل شده است...([[629]](#footnote-629)).

جواب ما:

قرار شد امامت علی را از قرآن ثابت کنی اما باز برگشتی به حموینی همدانی و سلیمان بلخی و محمد بن یونس شیرازی! او دیگه کیه؟ حتماً او هم از علمای بزرگ اهل سنت است!.

ادعای 470- سنی حدیث دارد که عدد خلفاء بعد از پیامبر 12 تاست...([[630]](#footnote-630)).

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 76 «ینابیع الموده» از «فرائد السبطین» شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل می‌نماید که نعثل،مردی یهودی، به خدمت رسول اکرم رفت و دربارۀ چند مسأله از توحید سؤال نمود؛ حضرت هم جواب‌هایی دادند (که به مناسبت ضیق وقت از نقل آن‌ها خودداری می‌نمایم). آنگاه نعثل به شرف اسلام مشرف گردید و بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصی داشت و پیغمبر ما، موسی بن عمران، به یوشع بن نون وصیت نمود. ما را خبر ده که وصی شما کیست؟ حضرت فرمود:

«ان وصيی علي بن ابي طالب وبعده سبطای الحسن والحسين تتلوه تسعه أئمة من صلب الحسين».

یعنی: وصی من، علی بن ابیطالب است و بعد از او، دو دخترزادۀ من، حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از امامان از صلب حسین می‌باشند.

نعثل عرض کرد: تمنا دارم اسامی شریف ایشان را برای من بیان فرمایید. حضرت فرمود: «اذا مضی الحسين فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجه محمد المهدی فهؤلاء اثنا عشر».

اگر کسی طالب بیش از اینهاست، مراجعه کند به «مناقب» خوارزمی و «ينابيع الموده» سلیمان بلخی حنفی و «فرائد السمطين» حموینی و «مناقب» محدث فقیه ابن مغازلی شافعی و «مودة القربی» میر سید علی همدانی شافعی و «فصول المهمه» مالکی و «مطالب السئول» محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگر علماء که همگی از أفاضل و أکابر علمای عامه اهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صد خبر از طرق برادران اهل سنت و جماعت دربارۀ خلفاء و أئمة إثنا عشر بعد از رسول اکرم رسیده است به استثناء اخبار شیعه که لا تعد و لا تحصی است.

و این عقیده را تأیید می‌کند که مراد پیغمبر از تعیین خلفای بعد از خود، امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او می‌باشند و در حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه و سنی به حد تواتر رسیده است) آن حضرت فرمود: «اني تارك فيکم الثقلين کتاب الله وعترتي لن يفترقا حتی يرداعلی الحوض ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدها ابداً»

بدرستی که می‌گذارم درمیان شما دوچیز نفیس بزرگ که کتاب الله (قرآن مجید) و عترت من باشد که از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و اگر به این دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید بعدها ابداً.

جواب ما:

بنظرم قول داده بودی و قرار بود از قران دلیل بیاری!!!.

ومی‌گویم: اگر سلیمان بلخی، سنی است و شیعه نیست، پس ابن ملجم دوست علی بود نه دشمن او!.

اگر سلیمان بلخی و ابن ابی الحدید و همدانی از اکابر هستند، پس لابد بخاری و مسلم و ترمذی و امام احمد و ابوحنیفه و مالک و شافعی و ابن کثیر و ابن رجب و ابن تیمیه و ابن قیم و... از اَصاغر ما هستند! که از آن‌ها نقل قول نمی‌کنی؟!

این، یک حقیقت است که قرآن و رسول الله پیشگویی‌هایی دربارۀ آینده کرده‌اند که بعضی به وقوع پیوسته است و بعضی در حال وقوع است و بعضی منتظر زمان خود برای پدید آمدن؛ از جمله پیشگویی‌های ایشان: این است که.

12 خلیفه بعد از ایشان حکومت می‌کنند، اما در حدیث نیامده است که این حکومت پیوسته است! در حدیث آمده که خلیفه می‌شوند و گفته نشده که زندانی هم خلیفه است، فراری یا کسی که از ترس یا به هردلیلی غیب می‌شود هم خلیفه است. نفرموده است که خلیفه 5 ساله یا 8 ساله است. اینکه 12 امام شما با عددی که رسول الله گفته است، مطابقت دارد؛ دلیل کافی و وافی نیست! باید بقیۀ شرایط را هم داشته باشد موسی بن جعفر را ما چگونه خلیفه بدانیم در حالی که یک روز هم خلافت نکرد، و خلیفه وقت،هارون الرشید، او را در زندان افکنده بود یا علی بن موسی رضا را چگونه خلیفه بدانیم و مامون را ندانیم در حالی که مامون او را ولیعهد خود کرد و امام رضا این ولیعهدی مُرد! و هرگز خلیفه نشد، روح مامون بما خواهد خندید که مرا خلیفه نمی‌دانید و ولیهد مرا خلیفه می‌گویید در حالیکه یک روز هم حکومت نکرد!!.

یک گوشه از داستان اگر تطبیق کند، اما معنی کل را نمی‌دهد. به قول معروف، هر کس سبیل دارد بابای تو نیست.

ما خود به چشم سر دیدیم، و روزی را که در مغازه خود نشسته بودیم و مردانی داخل شدند و عسل خواستند و یک مرد عصا به دست را بر روی صندلی نشاندند و گفتند: ایشان، امیر المومنین و خلیفه است و ما پرچم‌های سیاه را برا فراشیتم تا به جنگ هند و فتح بیت المقدس برویم. اشاره آن‌ها به این حدیث پیامبر بود که از خراسان مردانی با پرچم سیاه، بیت المقدس را فتح می‌کنند و اشاره به حدیث دیگری درباره جنگ هند است.

اما پرچم سیاه، و یا قریشی و‌هاشمی بودن آن خلیفه کافی نیست تا حدیث درباره او باشد و دیدیم که کارشان به جایی نرسید! و استنباط تو از عدد 12 هم همین گونه است!.

اما تفسیر حدیث چیست؟.

گفتیم که رسول الله درباره آینده پیشگویی‌هایی فرمودند و تا به وقوع نپیوندد ما نمی‌دانیم منظور دقیق ایشان چیست! برای مثال: درباره جمع شدن یهود در بیت المقدس حدیث داریم که دیدیم، جمع شدند.

درباره دیوار آن‌ها حدیت داریم که دیدیم، دارند می‌سازند. دربارۀ جنگ در اطراف نهر بین ما و آن‌ها حدیث داریم که از بین خواهند رفت، اما تا به حال به وقوع نپیوسته است و نمی‌دانیم که مردان آن جنگ چه کسانی هستند.

درباره 12 خلیفه بر منهج رسالت، احادیثی هست که اگر آن‌ها را جمع کنیم، 4 نفر آن‌ها همانا خلفای راشدین هستند و پنجمی شاید عمر بن عبدالعزیز باشد. رسول الله پیش بینی کردند که بعد از آن، پادشاهی می‌شود. در آخر زمان هم خلیفه هست که احتمالاً یکی از آن‌ها مهدی ماست نه مهدی شما ولکن این حدیث بر امامان شما فقط در عدد 12 مشترک است و بس!.

همانطور که گفتیم خلیفه باید مشخصات یک خلیفه در او جمع باشد. خلیفه می‌تواند زندان داشته باشد اما می‌تواند خودش زندانی باشد (مثل موسی کاظم)! خلیفه می‌تواند ولیعهد تعیین کند اما نمی‌تواند توسط یک غاصب به عنوان یک ولیعهد تعیین شود! از ترس خلیفه ممکن است که مسلمانی فراری باشد اما خلیفه نمی‌تواند از ترس پنهان باشد (مهدی)

اگر پنهان شد پس کم از کم قبول کنید که او خلیفه نیست!.

ادعای 471- جاحظ می‌گوید: شیعه بر حق است...**([[631]](#footnote-631))**

جواب ما:

جاحظ که سنی نیست، او معتزلی است! عقایدش به شما خیلی نزدیکتر است تا ما.

ادعای 472- نام ائمۀ ما بر پایۀ عرش نوشته شده است...**([[632]](#footnote-632))**.

چنان‌که حافظ ابن عقده احمد بن محمد کوفی همدانی که از علمای عامه است، از مشایخ و علمای خودشان نقل می‌کند که از عبدالقیس که در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم تا آن جا که گفت: شنیدم از رسول الله که فرمود: شب معراج نظر کردم بر ساق عرش، دیدم نوشته است:

«لا إله إلا الله محمد رسول الله ايدته بعلي ونصرته به».

سپس نوشته شده بود:

«الحسن والحسين وعلي وعلي وعلي ومحمد ومحمد وجعفر وموسی والحسن والحجة » عرض کردم: الهی ایشان کیانند؟ وحی شد که این‌ها اوصیای تو هستند و بعد از تو «فطوبی لمحبيهم والويل لمبغضيهم».

یعنی: «بهشت برای دوستان آن‌ها و جهنم برای دشمنان آنان می‌باشد».

(آنگاه خطاب به آقای نواب گفتم: جناب نواب، آیا جواب اشکال دیشب شما داده شد و قانع شدید یا باز اضافه نمایم؟).

نواب گفت: کمال تشکر را داریم به نحو أتم و اکمل مستفیض شدیم. دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده است. خداوند به شما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند).

جواب ما:

و بعد از همۀ این حرف‌ها، سنی در مناظره خیالی می‌گوید: من جواب سوالم (آیا نام علی در قرآن هست؟) را به طور کامل گرفتم. اما بیرون از عالم مناظره خیالی و در جهان واقعیت باز ما می‌پرسیم: ای داعی ما که نمی‌توانیم گردن بکشیم. نوشته روی عرش را بخوانیم، نوشته آنجا برای ما فایده ندارد آدم حرف‌های مهم را جایی مینویسد که همه بخوانند.

از عرش قران نازل شد، اگر ادعای شما راست باشد باید در قران نوشته می‌شد اگر بر ساق عرش نام علی و حسن و حسین و سجاد و باقر و صادق و موسی و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی نوشته شده باشد ما آن را ندیدیم! اما قرآنی را که از عرش نازل شده است، دیدیم. در قرآن نام آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، یعقوب، اسماعیل، ایوب، ذوالقرنین را نوشته است! اما اثری از آن عرش نشینان خیالی تو در قرآن نیافتیم!.

ادعای 473- شیعه خواستار اتحاد است و سنی نیست...([[633]](#footnote-633)).

جواب ما:

تا وقتی که تو علی را اله می‌دانی و ناموس پیامبر و دوستان ایشان را فحش و ناسزا می‌گویی، از ما اتحاد مخواه.

ادعای 474- امام ما علی برحق بود اما به خاطر وحدت از حق خود گذشت

مولای همۀ ما امیر المؤمنین با آنکه خود را محق به مقام خلافت می‌دانست و در اول خطبه شقشقیه فرمود است: «والله لقد تقمصها فلان وانه ليعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی. الخ».

اما با مخالفان خود مماشات نمود با آنکه بر عقیدۀ خود ثابت بود اما برای استحکام اساس اسلام در مسجد و نماز جماعت حاضر می‌شد تا فرصت به دست اعادی منتظر الفرصه ندهد و از تفرقه جلوگیری نماید.

جامعۀ مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است باید از عناد و لجاج و تعصبات جاهلانه بر کنار باشند...([[634]](#footnote-634)).

جواب ما:

باز هم سخنان تکراری...! تو به این حرف‌ها عمل می‌کنی؟ مذهب تو بر این بنا شده که مزاحم سنی باشد، بدون مخالفت با اهل سنت، شیعه بی‌معنی است (از سخنان نغز خودم).

شما چون انگلی هستید که ادامه زندگی برای شما در ضرر زدن بما امکان دارد مذهب شما بدون فحش دادن به اصحاب پیامبر دیگر وجود خارجی ندارد اصلا مذهب شما چیزی برای عرضه ندارد جز اینکه بگوید عمر حق علی را خورد.

ادعای 475- همۀ مسجد‌های دنیا یا بر قبر یک نبی ساخته شده‌اند یا بر قبر وصی

در خبر است که راوی، خدمت امام به حق و ناطق و کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد صادقإ عرض کرد:

من از مساجد مخالفان بدم می‌آید و میل ندارم در آن مکانها نماز بگزارم. آیا این عمل من بد است یا نیک؟.

حضرت فرمودند: مساجد، بیوت الله اند؛ مگر نمی‌دانی؟ «ما من مسجد الا وقد بني علی قبر نبي».

یعنی: هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک، مسجد شیعه یا سنی) مگر به تحقیق بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده است، بنا شده باشد. پس در این بقعه قطره‌ای از خون آن نبی یا وصی هست که به سبب آن خون، خدای تعالی دوست دارد که در آن بقاع و مساجد یاد شود.

پس اداء نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را...([[635]](#footnote-635)).

جواب ما:

دروغ در کلام خودش هست! می‌خواهد اهمیت مساجد را تنها برای الله نداند و برای یک مرده، مقدس بداند تا راه را برای قبر حسین و قبر علی پرستی هموار کند.

اگر الله دوست می‌داشت که در مساجد به خاطر شهید مدفون در آن یاد شود، چرا قرن‌هاست که مساجد اندلس از بین رفته‌اند یا به اماکن زنا و فساد تبدیل شده‌اند؟ آیا این هم از برکت خون شهید است! روس‌ها که بخارا و سمرقند را گرفتند، فی الفور مساجد را به اصطبل و رقاص خانه تبدیل کردند.

حرف آخر

پدر بعد از باز نشستگی در بازار تهران، بعداز ظهرها دفتر حساب یک حاجی پولدار را می‌نوشت. وقتی که برای اولین بار در دیار هجرت به دیدنم آمد از باب بی‌فایده دانستن کوشش‌هایم و از باب نصحیت و نشان دادن تعصب شیعه‌ها گفت:

حاجی پولدار هر سال 15 روز بر سر قبر امام رضا می‌رود و خادم قبر می‌شود در حالی که میلیونر است! و گفت نسخه‌های زیادی از کتاب شب‌های پیشاور را خریده است و به هر سنی که از شهرستان می‌آید، این کتاب را هدیه می‌دهد!.

یک روز به دو افغانی که مشتری او بودند، این کتاب را داد؛ فردایش افغان‌ها کتاب را پس آوردند که ملای ما گفت: این کتاب غلط است؛ نخوانید. واضح بود که افغان‌ها لج بازی می‌کردند. پدر می‌گوید: بعد از رفتن آن‌ها از باب نصیحت به حاجی گفتم: ببین حاجی! مشتری‌ها را ناراضی نکن که باز نخواهند آمد!.

و حاجی در جواب گفت: به جهنم که نمی‌آیند. به نار سقر که نمی‌آیند.

این است راز زنده بودن مذهب تشیع. شما از اول تا آخر کتاب شب‌های پیشاور را بخوانید، صفحه‌ای نیست که از دروغ خالی باشد. اگر شیعه دلایلی چون ما داشت، شاید نسل سنی را از جهان می‌کند!.

او هیچ دلیلی ندارد و همه دلایل بر ضد عقیده اوست؛ اما پشتکار دارد و هزار صفحه کتاب می‌نویسد! و از منافع مادی هم می‌گذرد! من نمی‌گوییم که در بین سنی‌ها مثل او نیست، هزاران هست! و خیلی خیلی بهتر از او هست. شیعه جان در راه عقیده نمی‌دهد اما سنی می‌دهد!.

من این‌ها را نمی‌گویم که شیعه کوشاتر است؛ روی سخنم با آن سنی‌هایی است که جزو بهترین‌ها نیستند! و کوششی هم نمی‌کنند. روی سخنم با آن‌هاست که وقتی روز قیامت در محضر الله می‌ایستند و از آن‌ها پرسیده می‌شود، چه جواب خواهند داد؟! ما نیز باید مثل آن‌ها پشتکار داشته باشیم. باور کنید که خیلی از شیعه‌ها اگر حرف حق را بشنوند، قبول می‌کنند! من یکی از آن‌ها نبودم؟! بودم. اما حق احتیاج به حلقوم دارد که! داد بزند و بگوید!.

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠﴾ [الحشر: 10].

«و کسانى که بعد از آن‌ها [بعد از صحابه] آمدند و مى‏گویند: (پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشى گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‏اى نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمى!)».

1. - شب‌های پیشاور، ص: 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. - شب‌های پیشاور، ص 15. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان، ص 19. [↑](#footnote-ref-4)
5. - شب‌های پیشاور، ص 19. [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. - شب‌های پیشاور، ص21. [↑](#footnote-ref-7)
8. - ص26. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ص 28. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ص 29. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ص 30. [↑](#footnote-ref-11)
12. - ص: 35. [↑](#footnote-ref-12)
13. - شب‌های پیشاور، 35. [↑](#footnote-ref-13)
14. - رجوع کنید به ادعای شماره 43 او در همین کتاب. [↑](#footnote-ref-14)
15. - شب‌های پیشاور، ص 36. [↑](#footnote-ref-15)
16. - نام یکی از سلسله‌های صوفیه است که پیرو خواجه بهاءالدین محمد بن محمد بخاری ازاکابر عرفا و صوفیان قرن هشتم می‌باشند. (ویراستار). [↑](#footnote-ref-16)
17. - ینابیع الموده، ج2، ص31. [↑](#footnote-ref-17)
18. - ینابیع الموده، ج 1، ص 240. [↑](#footnote-ref-18)
19. - ج3،ص401. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ج3، ص 324. [↑](#footnote-ref-20)
21. - خوانساری، روضات الجنات، ج5، ص 21 و 20. [↑](#footnote-ref-21)
22. - قمی، الکنی و القاب،ج1، ص 185. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ج 16، ص 252. [↑](#footnote-ref-23)
24. - به نقل از کتاب عبدالرحمن دمشقی و او از شرح اصول کافی، نوشتۀ مازندرانی نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-24)
25. - البدایة و النهایة. [↑](#footnote-ref-25)
26. - حدیث جعلی و ساختگی است که به دروغ به پیامبر اکرمص نسبت می‌دهند. [↑](#footnote-ref-26)
27. - ص 49. [↑](#footnote-ref-27)
28. - ص: 61. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ص: 62. [↑](#footnote-ref-29)
30. - ص: 69. [↑](#footnote-ref-30)
31. - ص: 71. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ص: 65. [↑](#footnote-ref-32)
33. - ص: 67. [↑](#footnote-ref-33)
34. - ص: 68. [↑](#footnote-ref-34)
35. - باب 75. [↑](#footnote-ref-35)
36. - ص: 78. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ج 4، ص 123. [↑](#footnote-ref-37)
38. - ص: 105. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ص: 104. [↑](#footnote-ref-39)
40. - ص: 107. [↑](#footnote-ref-40)
41. - مجمع الزواید، 9 / 172. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ص: 114. [↑](#footnote-ref-42)
43. - مجمع الزوائد، 4/224 و 9/173. [↑](#footnote-ref-43)
44. - باب 3، ص 39. [↑](#footnote-ref-44)
45. - ص 106. [↑](#footnote-ref-45)
46. - ص 108. [↑](#footnote-ref-46)
47. - ص 120. [↑](#footnote-ref-47)
48. - همان. [↑](#footnote-ref-48)
49. - همان. [↑](#footnote-ref-49)
50. - ص 122. [↑](#footnote-ref-50)
51. - ص 127. [↑](#footnote-ref-51)
52. - ص 131. [↑](#footnote-ref-52)
53. - ص 155. [↑](#footnote-ref-53)
54. - ص 157. [↑](#footnote-ref-54)
55. - ص 159. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ص 161. [↑](#footnote-ref-56)
57. - ص 162. [↑](#footnote-ref-57)
58. - همان. [↑](#footnote-ref-58)
59. - ص 166. [↑](#footnote-ref-59)
60. - ص 171. [↑](#footnote-ref-60)
61. - ص 179. [↑](#footnote-ref-61)
62. - ص 181. [↑](#footnote-ref-62)
63. - همان. [↑](#footnote-ref-63)
64. - ص 182. [↑](#footnote-ref-64)
65. - ص 188. [↑](#footnote-ref-65)
66. - کتاب مزار، باب پیامبران و امامان و فرشته‌ها به زیارت قبر حسین می‌آیند...، حدیث 32، چ 2، تهران، مکتبه اسلامیه، ج 101، ص 61. [↑](#footnote-ref-66)
67. - ص 192. [↑](#footnote-ref-67)
68. - ص 195. [↑](#footnote-ref-68)
69. - ص 198. [↑](#footnote-ref-69)
70. - همان. [↑](#footnote-ref-70)
71. - ص 199. [↑](#footnote-ref-71)
72. - ص 200. [↑](#footnote-ref-72)
73. - ص 201. [↑](#footnote-ref-73)
74. - ص 206. [↑](#footnote-ref-74)
75. - ص 207. [↑](#footnote-ref-75)
76. - ص 208. [↑](#footnote-ref-76)
77. - ص 209. [↑](#footnote-ref-77)
78. - ص 210. [↑](#footnote-ref-78)
79. - ص 211. [↑](#footnote-ref-79)
80. - ص 215. [↑](#footnote-ref-80)
81. - کتاب مزار، باب پیامبران و امامان و فرشته‌ها به زیارت قبر حسین می‌آیند...، حدیث 32، چ 2، تهران، مکتبه اسلامیه،ج 101، ص 61. [↑](#footnote-ref-81)
82. - ص 216. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ص 218. [↑](#footnote-ref-83)
84. - ص 219. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ص 221. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ص 223. [↑](#footnote-ref-86)
87. - ص 224. [↑](#footnote-ref-87)
88. - ص 227. [↑](#footnote-ref-88)
89. - همان. [↑](#footnote-ref-89)
90. - ص 229. [↑](#footnote-ref-90)
91. - ص 232. [↑](#footnote-ref-91)
92. - ص 234. [↑](#footnote-ref-92)
93. - ص 237. [↑](#footnote-ref-93)
94. - ص 238. [↑](#footnote-ref-94)
95. - همان. [↑](#footnote-ref-95)
96. - ص 240. [↑](#footnote-ref-96)
97. - همان. [↑](#footnote-ref-97)
98. - ص 241. [↑](#footnote-ref-98)
99. - ص 242. [↑](#footnote-ref-99)
100. - ص 244. [↑](#footnote-ref-100)
101. - علامه برقعی، خرافات وفور. [↑](#footnote-ref-101)
102. - ص 246. [↑](#footnote-ref-102)
103. - ص 250. [↑](#footnote-ref-103)
104. - ص 251. [↑](#footnote-ref-104)
105. - ص 252. [↑](#footnote-ref-105)
106. - ص 252. [↑](#footnote-ref-106)
107. - ص 254. [↑](#footnote-ref-107)
108. - ص 259. [↑](#footnote-ref-108)
109. - ص 262. [↑](#footnote-ref-109)
110. - ص 263. [↑](#footnote-ref-110)
111. - ص 266. [↑](#footnote-ref-111)
112. - ص 268. [↑](#footnote-ref-112)
113. - ص 273. [↑](#footnote-ref-113)
114. - در حدیث. [↑](#footnote-ref-114)
115. - ص 276. [↑](#footnote-ref-115)
116. - ص 278. [↑](#footnote-ref-116)
117. - ص 279. [↑](#footnote-ref-117)
118. - ص: 280. [↑](#footnote-ref-118)
119. - ص 282. [↑](#footnote-ref-119)
120. - ص 286. [↑](#footnote-ref-120)
121. - ص 287. [↑](#footnote-ref-121)
122. - ص 291. [↑](#footnote-ref-122)
123. - ص 298. [↑](#footnote-ref-123)
124. - ص 302. [↑](#footnote-ref-124)
125. - ص 304. [↑](#footnote-ref-125)
126. - ص 307. [↑](#footnote-ref-126)
127. - ص 309. [↑](#footnote-ref-127)
128. - ص 310. [↑](#footnote-ref-128)
129. - ص: 310. [↑](#footnote-ref-129)
130. - ص 313. [↑](#footnote-ref-130)
131. - همان. [↑](#footnote-ref-131)
132. - ص: 315. [↑](#footnote-ref-132)
133. - ص 319. [↑](#footnote-ref-133)
134. - ص 319. [↑](#footnote-ref-134)
135. - ص 320. [↑](#footnote-ref-135)
136. - ص 327. [↑](#footnote-ref-136)
137. - ص: 328. [↑](#footnote-ref-137)
138. - ص: 329. [↑](#footnote-ref-138)
139. - ص 330. [↑](#footnote-ref-139)
140. - ص 331. [↑](#footnote-ref-140)
141. - ص 332. [↑](#footnote-ref-141)
142. - ص 334. [↑](#footnote-ref-142)
143. - ص 335. [↑](#footnote-ref-143)
144. - ص 345. [↑](#footnote-ref-144)
145. - ص 346. [↑](#footnote-ref-145)
146. - ص 348. [↑](#footnote-ref-146)
147. - ص 350. [↑](#footnote-ref-147)
148. - ص 353. [↑](#footnote-ref-148)
149. - ص 319. [↑](#footnote-ref-149)
150. - ص 355. [↑](#footnote-ref-150)
151. - ص 356. [↑](#footnote-ref-151)
152. - ص 358. [↑](#footnote-ref-152)
153. - ص 359. [↑](#footnote-ref-153)
154. - ص: 360. [↑](#footnote-ref-154)
155. - ص 363. [↑](#footnote-ref-155)
156. - منظور از رافض همۀ شیعه‌ها هستند غیر از زید یه. [↑](#footnote-ref-156)
157. - شرح اصول عقاید اهل السنه، ج 8، ص 457. [↑](#footnote-ref-157)
158. - ص 364. [↑](#footnote-ref-158)
159. - ص 366. [↑](#footnote-ref-159)
160. - ص 371. [↑](#footnote-ref-160)
161. - همان. [↑](#footnote-ref-161)
162. - ص 372. [↑](#footnote-ref-162)
163. - ص 376. [↑](#footnote-ref-163)
164. - ص 377. [↑](#footnote-ref-164)
165. - ص 378. [↑](#footnote-ref-165)
166. - ص 379. [↑](#footnote-ref-166)
167. - ص 380. [↑](#footnote-ref-167)
168. - ص: 381. [↑](#footnote-ref-168)
169. - در داستان‌های اسلامی عابدیست از بنی اسرائیل یا عیسوی که شیطان او را بفریفت و به زنا کردن و قتل وادارش کرد و چون گرفتار شد شیطان از از خواست که سجده‌اش کند تا وی را برهاند و چون چنین کرد گرفتار شقاوت ابدی گردید. [↑](#footnote-ref-169)
170. - ص 382. [↑](#footnote-ref-170)
171. - ص: 383. [↑](#footnote-ref-171)
172. - ص 385. [↑](#footnote-ref-172)
173. - ص 388. [↑](#footnote-ref-173)
174. - همان. [↑](#footnote-ref-174)
175. - ص 391. [↑](#footnote-ref-175)
176. - ص 394. [↑](#footnote-ref-176)
177. - ص 399. [↑](#footnote-ref-177)
178. - ص: 404. [↑](#footnote-ref-178)
179. - ص 405. [↑](#footnote-ref-179)
180. - ص 407. [↑](#footnote-ref-180)
181. - ص: 408. [↑](#footnote-ref-181)
182. - ص 409. [↑](#footnote-ref-182)
183. - همان. [↑](#footnote-ref-183)
184. - ص 411. [↑](#footnote-ref-184)
185. - البدایة و النهایة. [↑](#footnote-ref-185)
186. - ص 412. [↑](#footnote-ref-186)
187. - ص: 413. [↑](#footnote-ref-187)
188. - ص 414. [↑](#footnote-ref-188)
189. - ص 415. [↑](#footnote-ref-189)
190. - ص 420. [↑](#footnote-ref-190)
191. - ص 420. [↑](#footnote-ref-191)
192. - ص 421. [↑](#footnote-ref-192)
193. - ص 424. [↑](#footnote-ref-193)
194. - ج 1، ص 433. [↑](#footnote-ref-194)
195. - ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه، جلد اول، صفحۀ 68 ثبت نموده است. [↑](#footnote-ref-195)
196. - ص 425. [↑](#footnote-ref-196)
197. - ص 429. [↑](#footnote-ref-197)
198. - ص 427. [↑](#footnote-ref-198)
199. - ص 427. [↑](#footnote-ref-199)
200. - ج 5، ص 17. [↑](#footnote-ref-200)
201. - ص 429. [↑](#footnote-ref-201)
202. - مروج الذهب، ج 1 (ذیل حالات عثمان). [↑](#footnote-ref-202)
203. - ص 430. [↑](#footnote-ref-203)
204. - ص 430. [↑](#footnote-ref-204)
205. - ص 432. [↑](#footnote-ref-205)
206. - ص: 433. [↑](#footnote-ref-206)
207. - همان. [↑](#footnote-ref-207)
208. - ج 1، ص 437. [↑](#footnote-ref-208)
209. - ص 435. [↑](#footnote-ref-209)
210. - ص: 436. [↑](#footnote-ref-210)
211. - ص 438. [↑](#footnote-ref-211)
212. - ص 441. [↑](#footnote-ref-212)
213. - ص: 442. [↑](#footnote-ref-213)
214. - ص 443. [↑](#footnote-ref-214)
215. - ص 444. [↑](#footnote-ref-215)
216. - ص 446. [↑](#footnote-ref-216)
217. - ص 447. [↑](#footnote-ref-217)
218. - تفسیر کبیر، ص 431. [↑](#footnote-ref-218)
219. - کشف البیان. [↑](#footnote-ref-219)
220. - ص 450. [↑](#footnote-ref-220)
221. - ص 453. [↑](#footnote-ref-221)
222. - ص 454 و 455. [↑](#footnote-ref-222)
223. - ص 456. [↑](#footnote-ref-223)
224. - ص 462. [↑](#footnote-ref-224)
225. - ص 465. [↑](#footnote-ref-225)
226. - ص 466. [↑](#footnote-ref-226)
227. - ص 469. [↑](#footnote-ref-227)
228. - ص 472. [↑](#footnote-ref-228)
229. - ص: 473. [↑](#footnote-ref-229)
230. - ص 476. [↑](#footnote-ref-230)
231. - ص: 477. [↑](#footnote-ref-231)
232. - ج 1، ص 46. [↑](#footnote-ref-232)
233. - ص480. [↑](#footnote-ref-233)
234. - ص 487. [↑](#footnote-ref-234)
235. - ج 2، ص 457. [↑](#footnote-ref-235)
236. - ص 488. [↑](#footnote-ref-236)
237. - ص 490. [↑](#footnote-ref-237)
238. - ص: 491. [↑](#footnote-ref-238)
239. - همان. [↑](#footnote-ref-239)
240. - ص 495. [↑](#footnote-ref-240)
241. - همان. [↑](#footnote-ref-241)
242. - ص 496. [↑](#footnote-ref-242)
243. - باب 44. [↑](#footnote-ref-243)
244. - ج4، ص 21. [↑](#footnote-ref-244)
245. - ج1، ص 68. [↑](#footnote-ref-245)
246. - باب 37. [↑](#footnote-ref-246)
247. - ج1، ص 111. [↑](#footnote-ref-247)
248. - باب 20. [↑](#footnote-ref-248)
249. - باب 16. [↑](#footnote-ref-249)
250. - ص 497. [↑](#footnote-ref-250)
251. - ص: 502. [↑](#footnote-ref-251)
252. - ص: 504. [↑](#footnote-ref-252)
253. - ابن کثیر شامی، ج5، باب دفن رسول الله، ص 266 و 267. [↑](#footnote-ref-253)
254. - ص 507. [↑](#footnote-ref-254)
255. - ص: 509. [↑](#footnote-ref-255)
256. - ص: 509. [↑](#footnote-ref-256)
257. - همان. [↑](#footnote-ref-257)
258. - ص 513. [↑](#footnote-ref-258)
259. - ج2، ص 19. [↑](#footnote-ref-259)
260. - ص 514. [↑](#footnote-ref-260)
261. - ص 515. [↑](#footnote-ref-261)
262. - ص: 518. [↑](#footnote-ref-262)
263. - ص 521. [↑](#footnote-ref-263)
264. - ص 526. [↑](#footnote-ref-264)
265. - ص 522. [↑](#footnote-ref-265)
266. - بچه گرفتن از سباع. [↑](#footnote-ref-266)
267. - مفرد آن اَمرَد است و به معنای پسرا ن بی‌مو و ساده زنخ، پسران بدکار. [↑](#footnote-ref-267)
268. - ص: 523. [↑](#footnote-ref-268)
269. - آخر فصل ششم. [↑](#footnote-ref-269)
270. - در باب 42. [↑](#footnote-ref-270)
271. - باب 56، ص 180. [↑](#footnote-ref-271)
272. - ص 139، حدیث 49 نقل از فردوس دیلمی. [↑](#footnote-ref-272)
273. - در مودت ششم. [↑](#footnote-ref-273)
274. - در حدیث 59 از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده است. [↑](#footnote-ref-274)
275. - ص 524. [↑](#footnote-ref-275)
276. - ص 215. [↑](#footnote-ref-276)
277. - ص 246. [↑](#footnote-ref-277)
278. - باب 56، حدیث 33. [↑](#footnote-ref-278)
279. - ج 4، ص 109. [↑](#footnote-ref-279)
280. - معجم ابن عساکر، حدیث شمارۀ 14 21. [↑](#footnote-ref-280)
281. - ص 529. [↑](#footnote-ref-281)
282. - ص: 530. [↑](#footnote-ref-282)
283. - ص 531. [↑](#footnote-ref-283)
284. - ص 534. [↑](#footnote-ref-284)
285. - ص: 535. [↑](#footnote-ref-285)
286. - ص 536. [↑](#footnote-ref-286)
287. - ص 547. [↑](#footnote-ref-287)
288. - ص 548. [↑](#footnote-ref-288)
289. - ص 556. [↑](#footnote-ref-289)
290. - ص 559. [↑](#footnote-ref-290)
291. - ص 563. [↑](#footnote-ref-291)
292. - ص 564. [↑](#footnote-ref-292)
293. - در باب 4. [↑](#footnote-ref-293)
294. - ص 565. [↑](#footnote-ref-294)
295. - ص 571. [↑](#footnote-ref-295)
296. - در فصل حالات امام به حق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد. [↑](#footnote-ref-296)
297. - باب 6، ص 81. [↑](#footnote-ref-297)
298. - ص 575. [↑](#footnote-ref-298)
299. - ص 576. [↑](#footnote-ref-299)
300. - ص 578. [↑](#footnote-ref-300)
301. - ص 579. [↑](#footnote-ref-301)
302. - همان. [↑](#footnote-ref-302)
303. - ص 582. [↑](#footnote-ref-303)
304. - ص 587. [↑](#footnote-ref-304)
305. - ص 588. [↑](#footnote-ref-305)
306. - ص 589. [↑](#footnote-ref-306)
307. - ص 590. [↑](#footnote-ref-307)
308. - همان. [↑](#footnote-ref-308)
309. - ص: 592. [↑](#footnote-ref-309)
310. - ص 592. [↑](#footnote-ref-310)
311. - ص: 593. [↑](#footnote-ref-311)
312. - همان. [↑](#footnote-ref-312)
313. - ص 594. [↑](#footnote-ref-313)
314. - ج 2، ص91. [↑](#footnote-ref-314)
315. - ص 594. [↑](#footnote-ref-315)
316. - ص 595. [↑](#footnote-ref-316)
317. - ج 10، ص 30. [↑](#footnote-ref-317)
318. - ص 596. [↑](#footnote-ref-318)
319. - باب تحریم الخمر. [↑](#footnote-ref-319)
320. - ج 3، ص81 و 227. [↑](#footnote-ref-320)
321. - ج 2، ص 93 و 94. [↑](#footnote-ref-321)
322. - ج 2، ص 321. [↑](#footnote-ref-322)
323. - ج7، ص 24. [↑](#footnote-ref-323)
324. - ج4، ص 22. [↑](#footnote-ref-324)
325. - ج 10، ص 30. [↑](#footnote-ref-325)
326. - ج 10، ص 84. [↑](#footnote-ref-326)
327. - ص 286 و 290. [↑](#footnote-ref-327)
328. - ص 598. [↑](#footnote-ref-328)
329. - باب 39. [↑](#footnote-ref-329)
330. - 602. [↑](#footnote-ref-330)
331. - ص 601. [↑](#footnote-ref-331)
332. - مودت پنجم. [↑](#footnote-ref-332)
333. - ص 606. [↑](#footnote-ref-333)
334. - ص 607. [↑](#footnote-ref-334)
335. - ص 607. [↑](#footnote-ref-335)
336. - ص 608. [↑](#footnote-ref-336)
337. - ص 610. [↑](#footnote-ref-337)
338. - ص 610. [↑](#footnote-ref-338)
339. - ص 611. [↑](#footnote-ref-339)
340. - ص 612. [↑](#footnote-ref-340)
341. - ص 613. [↑](#footnote-ref-341)
342. - ص 613. [↑](#footnote-ref-342)
343. - ص 614. [↑](#footnote-ref-343)
344. - 616. [↑](#footnote-ref-344)
345. - ص 618. [↑](#footnote-ref-345)
346. - ص 620. [↑](#footnote-ref-346)
347. - همان. [↑](#footnote-ref-347)
348. - ص 621. [↑](#footnote-ref-348)
349. - ص 625. [↑](#footnote-ref-349)
350. - ص 626. [↑](#footnote-ref-350)
351. - ص 627. [↑](#footnote-ref-351)
352. - ص 628. [↑](#footnote-ref-352)
353. - ص 629. [↑](#footnote-ref-353)
354. - ص 631. [↑](#footnote-ref-354)
355. - بخشیدن، دادن. [↑](#footnote-ref-355)
356. - ص 633. [↑](#footnote-ref-356)
357. - ص 635. [↑](#footnote-ref-357)
358. - ج4، ص 80. [↑](#footnote-ref-358)
359. - ص 639. [↑](#footnote-ref-359)
360. - ص 640. [↑](#footnote-ref-360)
361. - ص 641. [↑](#footnote-ref-361)
362. - ص 643. [↑](#footnote-ref-362)
363. - ص 644. [↑](#footnote-ref-363)
364. - ص 647. [↑](#footnote-ref-364)
365. - ص 651. [↑](#footnote-ref-365)
366. - چاپ مصر، ج 1، ص 26. [↑](#footnote-ref-366)
367. - ص 655. [↑](#footnote-ref-367)
368. - ص 655. [↑](#footnote-ref-368)
369. - ص 657. [↑](#footnote-ref-369)
370. - ص 660. [↑](#footnote-ref-370)
371. - ص 667. [↑](#footnote-ref-371)
372. - ص 667. [↑](#footnote-ref-372)
373. - ص: 668. [↑](#footnote-ref-373)
374. - باب 56. [↑](#footnote-ref-374)
375. - ص 672. [↑](#footnote-ref-375)
376. - ج3، ص 391. [↑](#footnote-ref-376)
377. - ص 673. [↑](#footnote-ref-377)
378. - ص 674. [↑](#footnote-ref-378)
379. - ص 674. [↑](#footnote-ref-379)
380. - ص 675. [↑](#footnote-ref-380)
381. - همان. [↑](#footnote-ref-381)
382. - ص 678. [↑](#footnote-ref-382)
383. - ابن ثابت انصاری از کبار صحابی بود. (ویراستار). [↑](#footnote-ref-383)
384. - ص 678. [↑](#footnote-ref-384)
385. - ص 678. [↑](#footnote-ref-385)
386. - ص 679. [↑](#footnote-ref-386)
387. - ص 680. [↑](#footnote-ref-387)
388. - کتاب النکاح باب ذب الرجل عن ابنته في الغیرة و الانصاف (04932). [↑](#footnote-ref-388)
389. - ص ج2، ص 451. [↑](#footnote-ref-389)
390. - ص 681. [↑](#footnote-ref-390)
391. - ص 683. [↑](#footnote-ref-391)
392. - ص 684. [↑](#footnote-ref-392)
393. - ص 685. [↑](#footnote-ref-393)
394. - ص 685. [↑](#footnote-ref-394)
395. - همان. [↑](#footnote-ref-395)
396. - ج4، ص 105. [↑](#footnote-ref-396)
397. - ص 685. [↑](#footnote-ref-397)
398. - ص: 68. [↑](#footnote-ref-398)
399. - ص 689. [↑](#footnote-ref-399)
400. - ص 690. [↑](#footnote-ref-400)
401. - ص 691. [↑](#footnote-ref-401)
402. - ص 695. [↑](#footnote-ref-402)
403. - ص 697. [↑](#footnote-ref-403)
404. - ص 698. [↑](#footnote-ref-404)
405. - ص 700. [↑](#footnote-ref-405)
406. - ص 700. [↑](#footnote-ref-406)
407. - ص 702. [↑](#footnote-ref-407)
408. - ص 704. [↑](#footnote-ref-408)
409. - ص 709. [↑](#footnote-ref-409)
410. - ج1، ص 14. [↑](#footnote-ref-410)
411. - ص 712. [↑](#footnote-ref-411)
412. - ص 713. [↑](#footnote-ref-412)
413. - ص 715. [↑](#footnote-ref-413)
414. - ص 718. [↑](#footnote-ref-414)
415. - ص 718. [↑](#footnote-ref-415)
416. - ص 721. [↑](#footnote-ref-416)
417. - جزء دوم، ص 135. [↑](#footnote-ref-417)
418. - باب 3. [↑](#footnote-ref-418)
419. - ج 7، ص 116. [↑](#footnote-ref-419)
420. - ص 722. [↑](#footnote-ref-420)
421. - ص 723. [↑](#footnote-ref-421)
422. - ص 724. [↑](#footnote-ref-422)
423. - باب 62. [↑](#footnote-ref-423)
424. - مودۀ پنجم. [↑](#footnote-ref-424)
425. - ص 727. [↑](#footnote-ref-425)
426. - ص 732. [↑](#footnote-ref-426)
427. - ج 2، ص 7. [↑](#footnote-ref-427)
428. - ص 733. [↑](#footnote-ref-428)
429. - ص 734. [↑](#footnote-ref-429)
430. - ص 736. [↑](#footnote-ref-430)
431. - ص 737. [↑](#footnote-ref-431)
432. - ص 740. [↑](#footnote-ref-432)
433. - ص 742. [↑](#footnote-ref-433)
434. - ص 744. [↑](#footnote-ref-434)
435. - ص 746. [↑](#footnote-ref-435)
436. - سخنان بربافته و دروغین. (ویراستار). [↑](#footnote-ref-436)
437. - ص 747. [↑](#footnote-ref-437)
438. - ص 748. [↑](#footnote-ref-438)
439. - ص 751. [↑](#footnote-ref-439)
440. - ص 756. [↑](#footnote-ref-440)
441. - ص 756. [↑](#footnote-ref-441)
442. - باب 2. [↑](#footnote-ref-442)
443. - ص 758. [↑](#footnote-ref-443)
444. - ص 763. [↑](#footnote-ref-444)
445. - ج 3، ص 163-159. [↑](#footnote-ref-445)
446. - ص 763. [↑](#footnote-ref-446)
447. - ج4، ص 312. [↑](#footnote-ref-447)
448. - ص 763. [↑](#footnote-ref-448)
449. - ص 765. [↑](#footnote-ref-449)
450. - ص 768. [↑](#footnote-ref-450)
451. - ص 769. [↑](#footnote-ref-451)
452. - ص 770. [↑](#footnote-ref-452)
453. - ص 773. [↑](#footnote-ref-453)
454. - ص 775. [↑](#footnote-ref-454)
455. - ص 775. [↑](#footnote-ref-455)
456. - ص 777. [↑](#footnote-ref-456)
457. - ج 1. [↑](#footnote-ref-457)
458. - ص 779. [↑](#footnote-ref-458)
459. - همان. [↑](#footnote-ref-459)
460. - ص 780. [↑](#footnote-ref-460)
461. - ص 782. [↑](#footnote-ref-461)
462. - ص 788. [↑](#footnote-ref-462)
463. - ص 788. [↑](#footnote-ref-463)
464. - ص 788. [↑](#footnote-ref-464)
465. - ص 788. [↑](#footnote-ref-465)
466. - ص 798. [↑](#footnote-ref-466)
467. - ص 798. [↑](#footnote-ref-467)
468. - ص 798. [↑](#footnote-ref-468)
469. - ص 797. [↑](#footnote-ref-469)
470. - جزء 5. [↑](#footnote-ref-470)
471. - جزء 3. [↑](#footnote-ref-471)
472. - جزء 1، ص 535. [↑](#footnote-ref-472)
473. - چ مصر، 1306،جزء، ص 367. [↑](#footnote-ref-473)
474. - جزء 1، ص 25. [↑](#footnote-ref-474)
475. - ج 3. [↑](#footnote-ref-475)
476. - باب 1. [↑](#footnote-ref-476)
477. - ص 800. [↑](#footnote-ref-477)
478. - ص 803. [↑](#footnote-ref-478)
479. - ص 804. [↑](#footnote-ref-479)
480. - ص 806. [↑](#footnote-ref-480)
481. - ص 812. [↑](#footnote-ref-481)
482. - ص 814. [↑](#footnote-ref-482)
483. - در مود ت هشتم. [↑](#footnote-ref-483)
484. - باب 56. [↑](#footnote-ref-484)
485. - باب هفتم. [↑](#footnote-ref-485)
486. - ص 816. [↑](#footnote-ref-486)
487. - ص 817. [↑](#footnote-ref-487)
488. - ص 823. [↑](#footnote-ref-488)
489. - ص 824. [↑](#footnote-ref-489)
490. - خلاف ترغیب، دلسرد کردن کسی در چیزی. (ویراستار). [↑](#footnote-ref-490)
491. - ص 827. [↑](#footnote-ref-491)
492. - ص 829. [↑](#footnote-ref-492)
493. - جزء 3، ص 138. [↑](#footnote-ref-493)
494. - ص 833. [↑](#footnote-ref-494)
495. - ص 835. [↑](#footnote-ref-495)
496. - ص 837. [↑](#footnote-ref-496)
497. - ص 835. [↑](#footnote-ref-497)
498. - ص 836. [↑](#footnote-ref-498)
499. - ص 838. [↑](#footnote-ref-499)
500. - ص 839. [↑](#footnote-ref-500)
501. - ص 843. [↑](#footnote-ref-501)
502. - ص 845. [↑](#footnote-ref-502)
503. - ص 848. [↑](#footnote-ref-503)
504. - ص 848.. [↑](#footnote-ref-504)
505. - مقدمۀ چهارم. [↑](#footnote-ref-505)
506. - ص 853.. [↑](#footnote-ref-506)
507. - ص 854. [↑](#footnote-ref-507)
508. - ص 855.. [↑](#footnote-ref-508)
509. - ص 855.. [↑](#footnote-ref-509)
510. - ص 855. [↑](#footnote-ref-510)
511. - ص 856. [↑](#footnote-ref-511)
512. - ج 4، ص 319 و 260. [↑](#footnote-ref-512)
513. - ج 1، ص 209. [↑](#footnote-ref-513)
514. - ج 1، ص 53. [↑](#footnote-ref-514)
515. - ج1، ص 200. [↑](#footnote-ref-515)
516. - ج 1، ص 61 - 59. [↑](#footnote-ref-516)
517. - ص 859. [↑](#footnote-ref-517)
518. - ص 861. [↑](#footnote-ref-518)
519. - همان. [↑](#footnote-ref-519)
520. - قسمت سوم از فصل اول، ص 18. [↑](#footnote-ref-520)
521. 1- باب 57. [↑](#footnote-ref-521)
522. 2- ص 862. [↑](#footnote-ref-522)
523. 3- ص 865. [↑](#footnote-ref-523)
524. 1- دزدان. [↑](#footnote-ref-524)
525. 1- ص 867. [↑](#footnote-ref-525)
526. 2- ص 869. [↑](#footnote-ref-526)
527. 1- باب 37، ص 112. [↑](#footnote-ref-527)
528. 2- ص 10. [↑](#footnote-ref-528)
529. 3- باب 62. [↑](#footnote-ref-529)
530. 4- ص 871. [↑](#footnote-ref-530)
531. 1- ص 873. [↑](#footnote-ref-531)
532. 2- ص 874. [↑](#footnote-ref-532)
533. 1- ص 874. [↑](#footnote-ref-533)
534. 1- ص 874. [↑](#footnote-ref-534)
535. 1- 880. [↑](#footnote-ref-535)
536. 1- ص 881. [↑](#footnote-ref-536)
537. 1- ص 882. [↑](#footnote-ref-537)
538. 1- ص 884. [↑](#footnote-ref-538)
539. 1- ص 886. [↑](#footnote-ref-539)
540. 1- جلاالدین سیوطی، چ حیدر آباد دکن، 1320 ق. [↑](#footnote-ref-540)
541. 2- ص 887. [↑](#footnote-ref-541)
542. 1- ص 889 . [↑](#footnote-ref-542)
543. 1- جزو 5 و 4. [↑](#footnote-ref-543)
544. 2- جزو 2. [↑](#footnote-ref-544)
545. 3- ص 224 و 9. [↑](#footnote-ref-545)
546. 4- ج2، ص 135. [↑](#footnote-ref-546)
547. 1- ج2، ص 319. [↑](#footnote-ref-547)
548. 2- ص 17. [↑](#footnote-ref-548)
549. 3- باب 18. [↑](#footnote-ref-549)
550. 4- ص 147. [↑](#footnote-ref-550)
551. 5- ص 69. [↑](#footnote-ref-551)
552. 6- ص 22. [↑](#footnote-ref-552)
553. 7- ص 14. [↑](#footnote-ref-553)
554. 8- ج5، ص 38 . ج7، ص 357. [↑](#footnote-ref-554)
555. 9- ج2، ص 509. [↑](#footnote-ref-555)
556. 10- ج3،ص 208. [↑](#footnote-ref-556)
557. 11- ج10، ص 41. [↑](#footnote-ref-557)
558. 12- ج2، ص 333. [↑](#footnote-ref-558)
559. 13- ج3، ص 268. [↑](#footnote-ref-559)
560. 14- ص 19. [↑](#footnote-ref-560)
561. 15- ج 7، ص 29. [↑](#footnote-ref-561)
562. 16- باب 62، ص 129. [↑](#footnote-ref-562)
563. 17- ج1، ص 151 و 3. ج 3، ص 283. ج 4، ص 165 و 164. [↑](#footnote-ref-563)
564. 18- ج2، ص 51. [↑](#footnote-ref-564)
565. 1- ج 6، ص 331. [↑](#footnote-ref-565)
566. 1- ص 891. [↑](#footnote-ref-566)
567. 2- ج2، ص 212. [↑](#footnote-ref-567)
568. 1- ص 894. [↑](#footnote-ref-568)
569. 2- باب 62. [↑](#footnote-ref-569)
570. 3- در آخرجات 26. [↑](#footnote-ref-570)
571. 1- ص 894. [↑](#footnote-ref-571)
572. 2- ص 896. [↑](#footnote-ref-572)
573. 1- ص 897. [↑](#footnote-ref-573)
574. 1- باب 37. [↑](#footnote-ref-574)
575. 2- ج1 ص 67. [↑](#footnote-ref-575)
576. 3- باب 37. [↑](#footnote-ref-576)
577. 4- ص 899. [↑](#footnote-ref-577)
578. 5- ص 902. [↑](#footnote-ref-578)
579. - چیزهای غیبی و پنهانی. [↑](#footnote-ref-579)
580. - ص 907. [↑](#footnote-ref-580)
581. - ص 909. [↑](#footnote-ref-581)
582. - استوار و محکم کردن کار. [↑](#footnote-ref-582)
583. - ص 914. [↑](#footnote-ref-583)
584. - که در سال 1354 هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردید و در کتابخانه خصوصی بنده موجود است. [↑](#footnote-ref-584)
585. - جزء 6، ص 401. [↑](#footnote-ref-585)
586. - ج1، ص 64. [↑](#footnote-ref-586)
587. - ج2، ص 214. [↑](#footnote-ref-587)
588. - فصل 2، باب9، ص 75. [↑](#footnote-ref-588)
589. - باب 58. [↑](#footnote-ref-589)
590. - باب 14. [↑](#footnote-ref-590)
591. - فصل 2، باب 9 (حدیث نهم از چهل حدیث در فضائل علی)،ص 75. [↑](#footnote-ref-591)
592. - ج1، ص 65. [↑](#footnote-ref-592)
593. - باب 74. [↑](#footnote-ref-593)
594. - باب 14، ص 74. [↑](#footnote-ref-594)
595. - ص 924. [↑](#footnote-ref-595)
596. - ص 928. [↑](#footnote-ref-596)
597. - ص 931. [↑](#footnote-ref-597)
598. - ص 932. [↑](#footnote-ref-598)
599. - ص 92. [↑](#footnote-ref-599)
600. - ص 356. [↑](#footnote-ref-600)
601. - ج1،ص 278. [↑](#footnote-ref-601)
602. - ج1، ص46. ج10، ص241. [↑](#footnote-ref-602)
603. - ص 935. [↑](#footnote-ref-603)
604. - ص 939. [↑](#footnote-ref-604)
605. - ص 940. [↑](#footnote-ref-605)
606. - ص 942. [↑](#footnote-ref-606)
607. - ص 943. [↑](#footnote-ref-607)
608. - ص 946. [↑](#footnote-ref-608)
609. - باب 14، ص 65. [↑](#footnote-ref-609)
610. - ص 948. [↑](#footnote-ref-610)
611. - ص 951. [↑](#footnote-ref-611)
612. - ج 14. [↑](#footnote-ref-612)
613. - درخشان. [↑](#footnote-ref-613)
614. - ص 959. [↑](#footnote-ref-614)
615. - ص 961. [↑](#footnote-ref-615)
616. - ص 972. [↑](#footnote-ref-616)
617. - ص 972. [↑](#footnote-ref-617)
618. - ص 974. [↑](#footnote-ref-618)
619. - ص 976. [↑](#footnote-ref-619)
620. - ص 976. [↑](#footnote-ref-620)
621. - ص 977. [↑](#footnote-ref-621)
622. - باب 62. [↑](#footnote-ref-622)
623. - باب 42. [↑](#footnote-ref-623)
624. - ص982. [↑](#footnote-ref-624)
625. - ص 983. [↑](#footnote-ref-625)
626. - ص 985. [↑](#footnote-ref-626)
627. - ص 986. [↑](#footnote-ref-627)
628. - باب 38. [↑](#footnote-ref-628)
629. - ص 988. [↑](#footnote-ref-629)
630. - ص 996. [↑](#footnote-ref-630)
631. - ص 999. [↑](#footnote-ref-631)
632. - 1000. [↑](#footnote-ref-632)
633. - ص 1005. [↑](#footnote-ref-633)
634. - ص 1005. [↑](#footnote-ref-634)
635. - ص 1007. [↑](#footnote-ref-635)